بازشناسی قرآن

دکتر روشنگر

■ بازشناسی قرآن
■ دکتر مسعود انصاری (روشنگر)

■ شمارهٔ برگ فهرست نامه کتابخانهٔ کنگرهٔ ایالات متحدهٔ امریکای شمالی ۶۹۸۶۱-۸۱
■ شمارهٔ ثبت در کتابخانهٔ کنگره: TX-871-732

■ چاپ اول تا پنجم نشر پارس
■ چاپ ششم ۱۳۷۸
■ نشر نیما



Nima GmbH نشر نیما
Verlag & Buchhandlung
Lindenallee 75
45127 Essen
Germany
Tel.: 0049-201-20 868
Fax: 0049-201-20 869

فهرست مطالب

پیش گفتار
چاپ چهارم

چاپ اول این کتاب در سال ۱۳٦٤ خورشیدی انتشار یافت و آنچنان مورد استقبال هم میهنان عزیز قرار گرفت که نویسندهٔ کتاب فرصت نیافت حتی اشتباهات چاپی آن را در چاپهای دوم و سوم که هریک با تیراژی چندین برابر چاپهای پیشین به انتشار رسید، تصحیح کند. اکنون چاپ چهارم این کتاب با تجدید نظر کامل و تصحیح اشتباهات چاپی چاپهای پیشین، به حقیقت جویان و دوستداران ادب و فرهنگ اصیل ایرانی تقدیم می شود. استقبال بی نظیر هم میهنان گرامی از سه چاپ اول این کتاب نشانگر این واقعیت است که ایرانیان اصیل و پاک نهاد از رؤیای سنگین و کاذبی که مدت پانصد سال است، آخوندهای وارداتی شیعه گری بر آنها تحمیل نموده اند، بیدار می شوند.

چاپ اول کتاب بازشناسی قرآن در جرگه های گوناگون ایرانیان و بویژه رسانه های گروهی خارج از کشور بازتابهای مثبت و منفی بسیار گسترده‌ای داشت. روزنامهٔ کیهان بین‌المللی، ابتدا با بی نظری کامل و دید پژوهشی و ادبی قابل توجهی، نقد جامعی زیر عنوان «بازشناسی قرآن: حاصل بیست سال مطالعه در خلف اسلام» در صفحهٔ ۱۱ شمارهٔ ۱۱۱ تاریخ پنجشنبه ۳۰ امردادماه سال ۱۳۶۵ خورشیدی خود به چاپ رسانید. پس از انتشار نقد مذکور، مدیریت و صاحب امتیاز روزنامه کیهان بین المللی شخصاً مقاله‌ای در بارهٔ کتاب مذکور در صفحهٔ ۲ روزنامهٔ شمارهٔ ۱۱۲ تاریخ پنجشنبه ٦ شهریورماه ۱۳٦۵ خورشیدی زیر عنوان «سفارش به همکاران کیهان» به چاپ رسانید و ضمن آن نوشت: «... بعضی از هموطنان عزیز ما از میان روشنفکران غافل می شوند و رژیم جمهوری اسلامی را با موضع ظاهری آن به باد انتقاد می گیرند... نویسندهٔ کتاب بازشناسی

قرآن در معرض این پرتگاه قرار گرفته است و خبرنگار کیهان متأسفانه بدون توجه به روش و معتقدات کیهان به تهیه و چاپ معرفی کتاب بازشناسی قرآن اقدام کرده است.»

از آن پس در شماره‌های بعدی روزنامهٔ کیهان گفتارهای متعددی زیر عناوین گوناگون و با نامهای مختلف در رد و تکفیر کتاب بازشناسی قرآن به چاپ رسید. در این جریان چند مقالهٔ ژرف و پر مغز هم که همه با نام و امضای محفوظ در تمجید و ستایش از کتاب مذکور نگارش یافته بود، به آدرس صندوق پستی نویسندهٔ کتاب واصل شد که یکی از آنها زیر عنوان «داوری کنید، حق با کیست!» برشتهٔ تحریر درآمده بود و نویسنده را بسیار زیر تأثیر قرار داد. نویسندهٔ مقالات مذکور اشعار داشته بودند، مقالهٔ خود را با امضای محفوظ برای چاپ به دفتر روزنامهٔ کیهان بین المللی فرستاده‌اند، اما روزنامهٔ مذکور از چاپ آنها خودداری کرده است. سایر روزنامه‌ها و مجلات خارج از کشور، بویژه روزنامه‌ها و مجلات چاپ امریکا از قبیل «فوق العاده»؛ «ارمغان بین المللی واشنگتن دی.سی.، لوس آنجلس، سانفرانسیسکو، سن خوزه»؛ «پیام امروز» در تمجید و یا رد کتاب مذکور به درج گفتارهایی در نشریه‌های خود اقدام کردند. بعلاوه صدها نامهٔ دیگر از خوانندگان هم میهن در تحسین و تأیید مطالب کتاب به صندوق پستی نویسنده واصل شد که همهٔ آنها در بایگانی شخصی نویسنده نگهداری می شود.

یکی از افرادی که در داخل ایران کوشش کرده است، کتاب بازشناسی قرآن را تخطئه و محتویات آن را رد کنند، آخوندی است به نام مصطفی حسینی طباطبائی. این شخص کتابی در سه جلد زیر عنوان خیانت در گزارش تاریخ: پاسخی به بیست و سه سال، بمنظور رد کتاب بیست و سه سال نوشتهٔ شادروان علی دشتی برشتهٔ تحریر درآورده است. بدیهی است که نویسندهٔ بازشناسی قرآن، وظیفهٔ خود نمی بیند در این گفتار، درباره مطالب این دو کتاب به قضاوت بنشیند، اما بنظر می رسد که اگر شادروان دشتی زنده می بود و می دید چه مطالبی در رد فرنودهای متین و منطقی و حقانیت اندیشه‌هایش برشتهٔ نگارش درآمده، با حفظ

سکوت پر مفهوم و عاقلانهٔ همیشگی اش این شعر حافظ را در مغز مرور می کرد:

ای مگس عرصهٔ سیمرغ نه جولانگه توست
عرض خود می بری و زحمت ما می داری

بهرحال، نکته شایان توجه در باره ارزش یابی حجت اله طباطبائی از کتاب بازشناسی قرآن آنست که درحالیکه آنهایی که این کتاب را خوانده‌اند، همه بر این عقیده‌اند که بازشناسی قرآن بمراتب از کتاب بیست و سه سال جامعتر بوده و با شرح صدها منابع مهم و معتبر پژوهش شده است، با این وجود حجت‌اله طباطبائی تنها سه صفحه (صفحه های ۱۱ تا ۱۳) از جلد سوم کتاب خود را به انتقاد از این کتاب اختصاص داده است. نویسنده کتاب بازشناسی قرآن از هم میهنان ارجمند و اندیشه‌ور خود تقاضا دارد به مطالب انتقاد آمیز آخوند مذکور مراجعه نموده و دربارهٔ قلمفرسایی‌های او خود به قضاوت بنشینند. بدیهی است که نویسنده این کتاب از انتقادات حجت‌اله طباطبائی به دو سبب فرمند شدم: یکی این که درحالیکه نویسندهٔ مذکور سه جلد کتاب خود را در رد کتاب بیست و سه سال اختصاص داده، در انتقاد از کتاب بازشناسی قرآن، بیش از سه صفحه قلمفرسایی نکرده است. این نکته نشانگر این واقعیت است که نور شمع سفسطه گریها و ترزبانیهای حرفه ای و لاچمایه آخوندی ناتوانتر از آن بوده است که بتواند محتویات مستند و روشنتر از خورشید کتاب را با گِل عوامفریبی بپوشاند. دوم این که، انتقاد حجت‌اله حسین طباطبائی از کتاب بازشناسی قرآن نشان می دهد که خوشبختانه این کتاب راه خود را به کشور عزیزمان نیز باز کرده است.

پس از انتشار کتاب بازشناسی قرآن، با توجه به پژوهشهایی که نویسنده قبلاً درباره زندگی کیازند ایران کوروش بزرگ و ارزشهای ویژهٔ اخلاقی، انسانی، نظامی و شیوه‌های بدیع جهانگشایی و کشورداری او بر پایهٔ نوشته های تاریخ نویسان بزرگ و مشهور خارجی و بویژه یونانی از قبیل گزنفون، هرودوت و غیره بعمل آورده بودم، تصمیم گرفتم کتابی نیز در مقایسهٔ بین ویژگیهای اخلاقی، انسانی، زندگی خصوصی و اجتماعی و کشورداری کوروش بزرگ و محمد بن عبدالله برشتهٔ نگارش درآورم. حاصل این پژوهش ژرف کتابی است که در سال

پیش (۱۳۶۹ خورشیدی) زیر عنوان **کوروش بزرگ و محمد بن عبدالله**، انتشار یافت و آن نیز بیش از حدّ تصور نویسنده، مورد استقبال اندیشمندان و حقیقت جویان و ادب دوستان هم میهنم قرار گرفت.

مجموع مطالب این دو کتاب را در واقع می توان فرهنگ پژوهشی روشنگرانه‌ای از قرآن، کتاب آیین اسلام و شرح زندگی و خصوصیات محمد بن عبدالله، بنیانگزار دین مذکور بشمار آورد. کتاب **بازشناسی قرآن**، ماهیت واقعی و زوایای ناکاو یدهٔ قرآن، یعنی آیین اسلام را ژرف شکافی کرده و کتاب **کوروش بزرگ و محمد بن عبدالله**، عناصر تشکیل دهندهٔ شخصیت و انگیزه‌های پوشیده و خصوصیات کردار و منش محمد بن عبدالله، پیامبر شاه عرب را بر پایهٔ مقایسه با کوروش بزرگ، شاه پیامبر پارسی بازنگری و تجزیه و تحلیل می کند.

و اما بی مناسبت نیست در این گفتار شرح کوتاهی در بارهٔ کتاب **آیات شیطانی** و نویسندهٔ آن احمد سلمان رشدی که به سبب نوشتن کتاب مذکور بوسیله روح اله خمینی به مرگ محکوم شد، به قلم آوریم. سلمان رشدی در اصل یک مسلمان هندی می باشد که در بمبئی متولد شده و در دانشگاه کمبریج انگلستان، تحصیلاتش را به پایان رسانیده، تابعیت کشور بریتانیا را بدست آورده و در این کشور سکونت دارد. سلمان رشدی، پیش از انتشار کتاب **آیات شیطانی**، سه داستان دیگر نیز برشتهٔ نگارش درآورده است که به بیست زبان ترجمه شده‌اند. یکی از داستانهای او زیر عنوان *Grimus, Midnight's Children* نگارش یافته و برندهٔ جایزهٔ بهترین کتاب سال ۱۹۸۱ بوده است. داستان دیگرش زیر عنوان *Shame* برشتهٔ تحریر درآمده و برندهٔ جایزهٔ فرانسوی *Prix du Meilleur Livre Etranger* شده است. مجلهٔ مشهور *The New York Times Book Review* کتاب *Shame* سلمان رشدی را در ردیف کتاب *Gulliver's Travels* نوشتهٔ «سوویفت»، کتاب *Candide* نوشتهٔ «ولتر» و کتاب *Tristram Shandy* نوشتهٔ «استرن» قرار داده است. مجلهٔ *Publishers Weekley* نیز در نقد کتاب

Shame سلمان رشدی را یکی از متفکران نمونه و از مهمترین نویسندگان عصر ما بشمار آورده است. ترجمهٔ فارسی کتاب *Shame* در ایران نیز برندهٔ بهترین جایزهٔ ترجمهٔ فارسی سال ۱۳۶۶ خورشیدی شده است.

پس از انتشار داستان **آیات شیطانی**، بسیاری از نقد نویسان و نشریات مشهور جهان مانند *The Sunday Times, The Guardian, The Times* و *The Sunday Telegraph* هر یک به نوعی کتاب **آیات شیطانی**، را مورد تقدیر و تمجید قرار دادند. روزنامهٔ معروف و پر تیراژ *The New York Times Book Review*، در بخش نقد کتاب، **آیات شیطانی** را بعنوان یکی از بهترین کتابهای سال ۱۹۸۹ انتخاب کرد. Nadine Gordimer کتاب **آیات شیطانی** را یک فلسفه و یک سرگرمی شبهای عرب خواند و قدرت تفکر خلاقه و هنر ادبی سلمان رشدی را در آفرینش داستان مذکور ستایش و تمجید کرد. کتاب **آیات شیطانی** حتی موفق به بردن جایزهٔ ادبی Whitbread برای داستان نویسی نیز شده است.

با وجود این که کتاب **آیات شیطانی**، این چنان تحسین و ستایش جرگه های ادبی مشهور جهان را برانگیخت، اما مسلمانان بسیاری از کشورهای جهان، مانند، هندوستان، پاکستان، بنگلادش، افریقای جنوبی، بریتانیا، مصر، و عربستان سعودی بر ضد کتاب مذکور تظاهراتی بر پا کردند که در بعضی از کشورهای مذکور مانند پاکستان، هندوستان و بنگلادش به خونریزی انجامید. در تظاهرات بعضی از کشورهای مذکور نسخه هایی از کتاب **آیات شیطانی** بوسیلهٔ تظاهر کنندگان به آتش کشیده شد. در نتیجه بازتابهای شدید مسلمانان جهان بر ضد کتاب **آیات شیطانی**، فروش آن در ٤٤ کشور جهان ممنوع گردید و ناشران و کتابفروشیهای امریکایی و بریتانیایی مورد تهدید قرار گرفتند.

هنگامی که خبر انتشار کتاب **آیات شیطانی**، به ایران رسید، روح‌اله خمینی برخلاف کلیهٔ اصول و موازین حقوق بشر و آزادیهای عقیده، مذهب، بیان و نیز بدون رعایت اصول حقوق بین‌الملل، سلمان رشدی را که تابعیت بریتانیا را بدست آورده و در این کشور سکونت داشت، به مرگ محکوم کرد و حتی برای قاتل او نیز جایزه‌ای اختصاص داد.

صدور فتوای قتل سلمان رشدی در روابط بین المللی نیز تأثیرات شگرفی

بوجود آورد. از جمله، در ۲۸ فوریه سال ۱۹۸۹، مجلس شورای اسلامی ایران اعلام داشت که دولت انگلستان باید کتاب آیات شیطانی را تقبیح کند و در غیر اینصورت حکومت جمهوری اسلامی ایران رابطه خود را با کشور مذکور قطع خواهد کرد. اما دولت انگلستان که سلمان رشدی را تبعهٔ خود می دانست، صدور فتوای قتل او را از طرف حکومت جمهوری اسلامی ایران، دخالت مستقیم در امور داخلی خود تلقی کرد و از اجرای خواست حکومت جمهوری اسلامی ایران سر باز زد. در نتیجه روز ۷ مارس سال ۱۹۸۹ رابطهٔ سیاسی بین دولتهای ایران و انگلستان قطع گردید. روزنامهٔ واتیکان مقرّ پاپ پیشوای کاتولیکهای جهان نیز اگرچه به سبب اهانتی که با انتشار کتاب آیات شیطانی به مسلمانان جهان وارد شده بود با آنها همدردی کرد، اما صدور فتوای قتل سلمان رشدی را محکوم نمود. دولت ژاپن نیز بعلت صدور فرمان قتل سلمان رشدی بوسیلهٔ حکومت جمهوری اسلامی ایران، خرید نفت را از این کشور متوقف نمود. رهبران و مردم کشورهای غربی نیز با خشم و غضب عمل روح‌الله خمینی را در صدور فتوای قتل سلمان رشدی به باد انتقاد و اعتراض گرفتند. در نتیجه بازتابهای گوناگون جهانی مذکور، مردم جهان با شور بینظیری برای خرید کتاب آیات شیطانی، به کتابفروشیها هجوم بردند و کتاب مذکور چندین مرتبه با تیراژ غیرعادی به چاپ رسید.

پس از این که فرمان قتل سلمان رشدی بوسیلهٔ روح اله خمینی صادر شد، رشدی از انظار ناپدید و مخفی شد و پلیس لندن مراقبت از حفظ جان او را بر عهده گرفت. سلمان رشدی در دفاع از خود اظهار داشته است، اولاً کتابش جنبهٔ افسانه دارد و ثانیاً مطالب فصلهای دوم و ششم کتابش که برای محمد بن عبدالله، پیامبر اسلام و دین اسلام و مسلمانان اهانت آور تلقی شده در واقع شرح رؤیاهای قهرمانان و نقشداران داستان بوده است. اما حکومت آخوندیسم ایران به اظهارات او توجهی نکرد و اجرای فرمان قتل او را بوسیلهٔ خمینی، الزام‌آور دانست. پس از درگذشت روح اله خمینی، سلمان رشدی برای حفظ جان خود از مسلمانان جهان پوزش خواست و حتی از عمل خود بمناسبت نوشتن کتاب مذکور توبه کرد. اما مقامات جمهوری اسلامی ایران، اظهار داشتند که هیچ عملی نمی تواند فتوای صدور قتل

سلمان رشدی را تغییر دهد.

کتاب **آیات شیطانی**، چهارمین داستان سلمان رشدی، در ۵٤۷ صفحه برشتهٔ نگارش درآمده و وی رو یدادهای آنرا با نیروی تخیل خود و در قالب رؤ یا های قهرمانان داستان آفریده است. سلمان رشدی، محمد بن عبدالله بنیانگزار اسلام و اطرافیان او را در لابلای قهرمانان و رو یدادهای داستان خود جا داده است، منتها آنها را با نامهای شبیه و نزدیک به نامهای اصلی آنها نام می برد. برای مثال «محوند» را بجای نام «محمد»، «جبریل» را بجای «جبرئیل» و «جاهلیه» را بجای شهر «مدینه» بکار برده است.

کلیهٔ نقد نو یسانی که کتاب **آیات شیطانی** را نقد و بررسی کرده‌اند، همه عقیده دارند که سلمان رشدی این کتاب را با روش و یژه‌ای نوشته که خواندن و درک مطالب آن کار ساده‌ای نیست. نقد نو یسان مذکور بر این عقیده‌اند که اگر مسلمانان کتاب مذکور را تکفیر و خواندن آنرا منع نمی کردند، اثر مورد نظر بخودی خود توفیقی بدست نمی آورد. بعلاوه بررسی کنندگان کتاب مذکور معتقدند که نو یسنده در شرح مطالب کتاب، به درازگو پیهای بیش از حد پرداخته، بطوری که می توان گفت شرح مطالب کتاب نیازی به آن همه حرفهایی که دربارهٔ آنها زده شده، نداشته است.

آن قسمت از مطالب کتاب که برای اسلام، محمد و مسلمانان جهان، اهانت آور تلقی شده تنها کمتر از یک سوم مطالب کتاب را تشکیل می دهد و سایر مطالب کتاب یک شاهکار بدیع ادبی است که از تحقیر زنان در تاریخ دفاع می کند؛ اثرات منفی تبلیغات سینمایی، تلو یزیونی و انتشارات چاپی را در مغز افراد بشر تشریح می نماید و جایگزین شدن تبلیغات منفی مذکور را بجای افسانه های آموزندهٔ اعصار باستانی و ادبیات کلاسیک و علوم اصیل سیاسی یک فاجعهٔ ادبی و معنوی برای افراد بشر عصر ما بشمار می آورد. همچنین سلمان رشدی معتقد است که مهاجرتهای دائمی و وصلتهای بیمعنی برون نژادی باعث مسخ شدن هوش و استعداد و فراست پیشرفته انسان در عصر جدید شده و بعلاوه انسان عصر ما بر اثر فقر معنوی به خودنابودی روی آورده و عشق و محبت و صفا از

جامعهٔ انسانی ما رخت بر بسته و معنویات بشری آلوده و بیمارگونه شده‌اند.

در کتاب آیات شیطانی، تنها اسلام نیست که مورد طنز نویسنده قرار گرفته، بلکه دو مذهب هندو و مسیحیت نیز با همین نظر نگریسته شده‌اند، منتها تیغهٔ تیز خامهٔ سلمان رشدی بیشتر از سایر مذاهب روی اسلام فشار آورده، زیرا او در یک خانوادهٔ مسلمان زایش و پرورش یافته است. در واقع می توان گفت که هدف واقعی سلمان رشدی از آفریدن داستان آیات شیطانی، تنها حمله به مذاهب سنتی نیست، بلکه وی قصد دارد با ریا و سالوس پیشگی، پیروی کورکورانه از سنتها و خرافات غیر منطقی به مبارزه برخیزد و ستمدینی ناشی از نادانی را محکوم سازد.

از بررسی و اکتناه دقیق مطالب کتاب آیات شیطانی چنین استنباط می شود که نویسندهٔ آن قصد دارد، سخنان روشنگرانهٔ خود را بطور صریح و روشن به مغز خوانندگان جاری سازد، اما نیروی وحشت زایی بر آزادی افکارش سنگینی می کند و از روان شدن خامه اش بطور آزاد روی کاغذ جلوگیری می نماید، از این رو بعضی اوقات سیر افکار و مطالب در سلسله رویدادهای کتابش بهم گره می خورند و برای مثال معلوم نیست آیا محمد پیغمبر در داستان او انسانی است که تار و پود وجود و اعمال و کردارش از یک تخیل واهی در رؤیا بافته می شود و یا او یک شخصیت حقیقی تاریخی است که کوشش می کند دین جدیدی را بنام اسلام بنیانگزاری کند. ولی بهرحال، سلمان رشدی، بر این عقیده است که ایجاد یک مذهب جهانی برای محمد، وسیله ای برای تحقق به هدف واقعی اش، یعنی قدرت طلبی بود. (نویسنده کتاب بازشناسی قرآن از این لحاظ با سلمان رشدی اشتراک نظر کامل دارد و این موضوع بکرات و بروشنی در بازشناسی قرآن آورده شده است.)

داستان آیات شیطانی با انفجار یک هواپیمای جمبوجت روی دریای مانش آغاز می شود. بدین شرح که تروریستهای سیک، یک هواپیمای جمبوجت مسافربری را که از بمبئی عازم لندن بوده، در هوا می ربایند و آن را در ارتفاع ۲۹/۰۰۲ فوتی روی دریای مانش منفجر می کنند. از کلیهٔ سرنشینان هواپیمای مذکور، تنها دو نفر بطور معجزه آسایی در سواحل دریا در جنوب شرقی انگلستان در

منطقه Sussex سالم به زمین می رسند. این دو نفر بازماندهٔ حادثهٔ مذکور، دو هنر پیشه قهوه‌ای رنگ میانسال هندی هستند که از بمبئی به لندن پرواز می کرده‌اند.

یکی از این دو نفر «جبریل فرشته» نام دارد که در پانزده سال اخیر، محبوبترین ستارهٔ سینمای هندوستان بوده است. هنر پیشه مذکور که به سبب محبوبیت زیاد در سینمای هندوستان شهرت فراوان دارد، بطور گمنام مسافرت می کند و میل ندارد کسی او را بشناسد. وی قبل از آغاز این مسافرت به یک بیماری خطرناک مبتلا بوده و در جریان بیماری مذکور دریافته است که در این دنیا خدائی وجود ندارد و از اینرو ایمان خود را نسبت به خداوند از دست داده و به کیش خداناشناسی گراییده است.

هنر پیشهٔ دومی «سالادین چمچه» نام دارد و یکی از موفقترین صداگزاران صنعت سینما و تلویزیون بریتانیا و مخصوصاً آگهیهای تجارتی این کشور بشمار می رود و به همین سبب او را «مرد هزار صدا» می نامند. این شخص که به سبب موفقیت شغلی اش ثروت قابل توجهی بدست آورده، در اصل هندی بوده و پس از مسافرت به میهن اصلی اش، اکنون پس از خاتمهٔ مسافرتش از بمبئی به لندن بازگشت می کرده است. بطور کلی «جبریل فرشته» یک مرد شیاد و نابکار و «سالادین چمچه» یک آدم لوده و مسخره است.

حادثهٔ سقوط پنج میل و نیمی این دو نفر از آسمان به زمین سبب می شود که آنها در جریان این سقوط با تغییرات و تحولات جسمی عجیب و غریبی روبرو شوند. بدین شرح که «سالادین» در دو طرف پیشانی اش دو شاخ و در پاهایش دو سُم در می آورد. این موضوع باعث می شود که اگر چه او تابعیت انگلستان را کسب کرده، با این وجود مأموران پلیس و ادارهٔ مهاجرت در هنگام برخورد با وی، نسبت به او سختگیریهای غیر عادی بعمل می آورند. و اما برای «جبریل» اتفاق عجیب دیگری می افتد. به این شرح که در اطراف سر او هاله ای از نور بوجود می آید و با توجه به این که او یک تبعهٔ خارجی است که وارد انگلستان شده، در هنگام روبرو شدن با مقامات پلیس و ادارهٔ مهاجرت باید با مشکلات زیادی

دست و پنجه نرم کند. بعلاوه اگرچه او بتازگی ایمان خود را به نسبت به خداوند از دست داده و خداناشناس شده، ولی چون نامش «جبریل» است و هالهٔ نوری در اطراف سرش درخشش دارد، گروهی از مردم از او انتظار دارند که برای آنها حامل کلامات و الهامات الهی باشد. بعلاوه خود «جبریل» در مغز احساس می کند که روح «جبرئیل» فرشته در او حلول کرده و او بعنوان جبرئیل عصر حاضر مأموریت دارد بشر را از گناهان ابلهانه‌اش رهایی بخشد. در این‌جا دهه‌های ابتدای قرن هفتم میلادی با دهه‌های پایان قرن بیستم با یکدیگر پیوند می خورند. بدین معنی که «جبریل» که در واقع در زمان حال بسر می برد، در رؤ یا خواب «محوند تاجر» را می بیند که در نقش محمد پیغمبر ظاهر شده است. رو یاهای او در زمان حال بوقوع می پیوندد، ولی در واقع شرح رو یدادهای تاریخ دین اسلام و تحولات آن می باشد. اگرچه «جبریل» رابط بین خدا و محمد پیغمبر است و اوامر و آموزشهای الهی را به محمد الهام می کند، اما اعمال و رفتار و منش او به کردار «عزرائیل» فرشته مرگ شباهت دارد.

بدین ترتیب، سلمان رشدی بمنظور معتدل کردن زهر اهانتهایش به محمد، اسلام و مسلمانان؛ افرادی را بعنوان قهرمانان داستانش انتخاب کرده که گاهی اوقات دیوانه و پریشان مغز و زمانی سالم و عادی هستند. بعلاوه، افراد غیر عادی و پریشان مغز نقش آفرین داستانش، رو یدادهای طنزآمیز و پر زهر و نیش افسانه او را در رو یا می بینند. گاهی اوقات، سلمان رشدی درجه احتیاط تخیّلش را در شرح رو یدادهای داستان تا حدی بالا می برد که رخدادهای مذکور در افسانه‌اش را بعنوان رؤ یاهای دو برابر و یا رؤ یا در رؤ یا توصیف می کند. بعبارت دیگر، سلمان رشدی روشی انتخاب کرده است تا بتواند در سنگر اوهام و تخیلات واهی دو نفر افراد غیر عادی و پریشان مغز، آنهم در قالب افسانه ازپی‌آمد مطالب برخورنده و نیشدار و زهرآلودش به اسلام و اسلامیان، خود را مصون نگه دارد. اما متأسفانه بطوری که می دانیم، موقعی که هیجانات وابسته به معتقدات سنتی و غیر منطقی که از اعصاب ناشی می شوند و نه از قدرت تعقل بر انسان چیره شوند، مرز بین کاربرد درایت انسانی و طغیان خوی حیوانی او از بین خواهد رفت. بهمین

دلیل است که با وجود تمام پیشگیریهای احتیاطی و ذهنی لازم که سلمان رشدی برای انتشار داستان آیات شیطانی بکار گرفته، معهذا در صدور فتوای قتلش درنگی بعمل نیامد.

و اما در سراسر رو یدادهای تخیلی و رؤ یایی داستان آیات شیطانی، تنها شش مورد وجود دارد که برای اسلام و محمد بن عبداله اهانت آور تلقی شده و احساسات مسلمانان جهان را جریحه‌دار کرده است. یک مورد نیز در بخشی از کتاب آیات شیطانی از صفحهٔ ۲۰۵ تا ۲۱۵ وجود دارد که اشارهٔ طنزآمیز و غیر مستقیمی است به ستمدینیهای جنایت آلوده‌ای که روح اله خمینی در بارهٔ ملت و کشور ایران مرتکب شد و گو یا این مورد در انگیزش او به صدور فتوای قتل سلمان رشدی تأثیر بسیار داشته است. موارد شش‌گانهٔ اول به شرح زیر است:

۱ ـ در سلسله رو یدادهای کتاب افسانه آیات شیطانی ، سلمان رشدی از یکی از کاتبان قرآن که با خودش همنام بوده و سلمان نامیده می شود، سخن می برد. سلمان یک ایرانی ولگرد، مفتخوار و شرابخواره‌ای است که در بیابان با نوشتن متون قرآن بیهوده وقت گذرانی می کند. وظیفه سلمان کاتب آن است که آیاتی را که محمد بوسیلهٔ جبرئیل فرشته از خدا الهام می گیرد، در قرآن وارد کند. اما سلمان انسان موذی و از گاتی بوده و آیاتی را که محمد جهت ثبت در قرآن برایش دیکته می کند، تغییر می دهد و پس از این که آنها را مسخ و از صورت اصالت خارج می کند، در قرآن وارد می نماید. هنگامی که محمد از عمل نابجای کاتب مذکور آگاه می شود، بشدت آشفته می گردد و سلمان را به مجازات مرگ محکوم می کند، ولی بعدها از تقصیر او در می گذرد و او را می بخشد.

اگرچه موضوع بالا سبب رنجش احساسات مسلمانان شده است، ولی باید دانست که در واقع چنین رو یدادی برای محمد و یکی از کاتبان قرآن در عمل رخ داده است. شرح موضوع بدینقرار است که محمد کاتبی داشته بنام عبداله بن سعد بن ابی سرح که وظیفه اش ثبت آیاتی بوده است که به اصطلاح جبرئیل از طرف خداوند به محمد الهام می نموده و محمد آنها را برای ابی سرح دیکته می کرده

است. ابی سرح، هنگامی که محمد آیه‌ای برای او دیکته می کرد، به محمد پیشنهاد می نمود تا برای زیباتر شدن آیه مطلبی به آن اضافه و یا از آن کسر کند و محمد نیز معمولاً پیشنهاد وی را می پذیرفت. این موضوع ابی سرح را به این فکر انداخت که اگر قرآن واقعاً کلمات خداوند است، او نباید اجازه داشته باشد در افکار والهامات الهی نفوذ کند و فرمان و مشیت او را تغییر دهد. از اینرو ابی سرح به اصالت رسالت محمد و دین اسلام و قرآن مشکوک شد و از اسلام برگشت. (به صفحه های ۳۹ و ۴۰ همین کتاب مراجعه فرمایید.)

۲ ـ یکی از اهانت آمیزترین موارد کتاب آیات شیطانی برای مسلمانان، موضوعی است که رشدی در فصل دوم کتابش زیر عنوان «محوند» (نام مستعار محمد بن عبدالله) شرح داده است. بدین شرح که جبرئیل از سوی خداوند به «محوند» الهام می کند تا با دشمنان آئین نوظهورش کنار بیاید و موافقت کند، همراه با پرستش «الله»، سه بتی را که به نامهای «لات»، «منات» و «عزی» درخانهٔ کعبه وجود دارند و مورد اعتقاد و پرستش مخالفانش می باشد، نیز مورد پرستش قرار دهد. محمد القاآت جبرئیل را می پذیرد و پرستش بتهای سه گانه مذکور را در کنار «الله» در قرآن وارد می کند. اما بعدها جبرئیل به محمد اظهار می دارد، پرستش بتهای سه گانه مذکور از سوی شیطان به او الهام شده، نه خداوند. این موضوع، محمد را بشدت آزرده خاطر می سازد و دستور می دهد آیاتی که پرستش سه بت مذکور را تجویز می کنند از متن قرآن حذف شوند و بجای آنها آیات جدیدی وارد قرآن می کند. سلمان رشدی در واقع عنوان «آیات شیطانی» را بر اساس همین نکته برای کتاب داستانش انتخاب کرده و بدین وسیله قصد داشته است، چنین وانمود کند که قرآن دارای ارزش الهی و دینی نبوده و بغیر از مجموعه ای از اصول و مطالب شیطانی، چیزی بیش نیست.

البته باید توجه داشت که این قسمت از داستان آیات شیطانی، مخلوق تخیل رشدی نیست و بیش از یکهزار سال پیش تاریخ نویسان معروف و معتبر اسلامی مانند ابن سعد در کتاب التباکت الکبیره محمد بن جریر الطبری در کتاب تاریخ الامم والملوک و همچنین سایر محدثان و مورخان مشهور اسلامی، موضوع مذکور

را در نوشته های خود ذکر کرده‌اند. اما دانشمندان اسلامی عصر حاضر، این موضوع را رد می کنند.

با توجه به این که هیأتهای مذهبی مسیحی در قرون وسطی همین اتهام را به قرآن وارد کرده و حتی در نوشته ها و درامهای خود نام طعن آمیز «محوند» را که تضمن شیطانی دارد، برای محمد بن عبدالله بکار برده‌اند. از اینرو اهانت مذکور، احساسات مسلمانان را بشدت جریحه‌دار کرده است. زیرا مسلمانان معتقدند که آیات قرآن کلام خالص خداوند است که بطور غیر مستقیم بوسیلهٔ جبرئیل فرشته به محمد بن عبدالله الهام شده است.

۳ - سلمان رشدی در کتاب خود برای شهر مکه نام «جاهلیه» که معنی جهالت و تاریکی دارد، قائل شده و «محوند» یا محمد بن عبداله را حاکم این شهر خوانده است. او می نویسد، در شهر شنی جاهلیه مرد تاجری که شبیه محمد پیغمبر است و «محوند» نامیده می شود، به سمت پیامبری مبعوث شده و جبرئیل از طرف خدا و یا شیطان برای او پیام می آورد.

بدیهی است موضوع بالا نیز برای مسلمانان که مکه را مرکز مقدس دینی خود، کعبه را خانه خدا و محمد را پیامبر خود می دانند، بسیار اهانت‌آور تلقی شده است.

٤ - یکی دیگر از موارد وهن آور داستان آیات شیطانی برای اسلام و مسلمانان، موضوع زیارت روستاییان دهکدهٔ «تیلی پور» از مکه به رهبری عایشه است. شرح موضوع بدین قرار است که در صحرای عربستان دهکدهٔ نیمه پیشرفته ای وجود دارد بنام «تیلی پور». در این دهکده درخت بسیار بزرگ و تنومندی چشمها را جلب می کند. بزرگی درخت مذکور به اندازه‌ای است که نمی توان بدرستی تمیز داد که آیا درخت مورد نظر در منطقهٔ دهکده رو ییده شده و یا دهکده در سایه درخت بوجود آمده است. در این دهکده دختر زیبای یتیم و مصروعی وجود دارد که عایشه نامیده می شود. لباس عایشه را پروانه هایی تشکیل می دهند که بدنش را احاطه کرده‌اند. غذای عایشه نیز از خوردن پروانه های مذکور تأمین می شود.

عایشه طنین صداهای عجیب و غریبی را در گوشهای خود احساس می کند و

برایش توهمی بوجود می آید که به پیامبری مبعوث شده و باید روستائیان دهکده را برای زیارت مکه رهبری کند. بدین ترتیب عایشه روستاییان ساده لوح دهکده «تیلی پور» را برای زیارت دعوت می کند. روستاییها دعوت او را پذیرا می شوند. عایشه رهبری آنها را در زیارت مکه بر عهده می گیرد و به آنها قول می دهد، در هنگام عبور از دریای عرب، دریا به دو قسمت تقسیم می شود و آنها موفق خواهند شد به سلامت از خشکی بین دو دریا عبور کنند. اگر چه تماشاچیان دو نیمه شدن دریا را با چشم مشاهده می کنند، اما همهٔ زوار در دریا غرق می شوند و بدنهای باد کردهٔ آنها روی ساحل می افتد.

۵ - سهمگین‌ترین اهانتی که در کتاب آیات شیطانی به محمد وارد شده، در فصل ششم کتاب زیر عنوان «بازگشت به جاهلیه» برشتهٔ نگارش درآمده است. بنا به نوشتهٔ کتاب، شهر جاهلیه دارای فاحشه‌خانه‌هایی است که بهترین و معروفترین آنها «حجاب» نام دارد. فاحشه خانه «حجاب» از سنگ سیاه ساخته شده و از این لحاظ با خانه کعبه که مقدسترین مرکز مسلمانان جهان است شباهت دارد. سلمان رشدی، نام زنهای محمد را بر روی زنهای بدکاره‌ای که در فاحشه خانه تخیلی کتابش به خودفروشی اشتغال دارند گذاشته و هر یک از زنهای بدکاره فاحشه خانهٔ مذکور را با یکی از زنهای محمد یکسان کرده است. او می نویسد، زنهای راکاره فاحشه خانه «حجاب» نامهای همسران پیامبر را بر خود گذاشته‌اند تا شغلشان پر رونق شود. سلمان رشدی، فاحشه خانه حجاب را با حرمسرای محمد مقایسه می کند و می نویسد در فاحشه خانه «حجاب» دوازده نفر زن بدکاره وجود دارندو محمد نیز در حرمسرایش دارای دوازده همسر است.

بمنظور آگاه کردن خوانندگان ارجمند از مطالب فصل ششم کتاب آیات شیطانی، نویسنده کتاب بازشناسی قرآن کوشش می کند با دقت لازم و قبول مسئولیت ادبی کامل، سه صفحه (صفحات ۳۷۹ تا ۳۸۱) از این قسمت کتاب را با درنظر داشتن اصالت کامل مفهوم کلمات و اصطلاحات و جمله‌های مربوط، به شرح زیر به فارسی برگرداند:

هنگامی که درجاهلیه شایع شد که راکاره‌های فاحشه خانه حجاب هر یک

دارای خصوصیات یکی از زنهای «محوند» هستند، مردان شهر جاهلیه همه در درون خود به هیجان آمدند. اما از این که هیجان نفسانی آنها که در واقع هتک کننده حرمت همسران «محوند» است، کشف شود و سبب از دست دادن جانشان بوسیله «محوند» و یا یکی از یارانش شود، به وحشت افتادند. در عین حال، چون مایل بودند، جریان فاحشه‌خانه حجاب به همین وضع باقی بماند، لذا احساسات و هیجانات نفسانی خود را از مقامات شهر جاهلیه پنهان داشتند.

سالخورده ترین زن فاحشه خانه حجاب پنجاه سال و جوانترین آنها پانزده سال دارد. دختر پانزده ساله مذکور که از بسیاری از زنان پنجاه ساله بیشتر تجربه و آزمودگی دارد، به یکی از شعرای هجوگوی جاهلیه به نام «بعال» که دارای رفتار و حرکات سبک و ناموزونی است، تمایل پیدا کرده است. زنان فاحشه خانه حجاب دارای خواجه‌ای هستند و هنگامی که «بعال» به فاحشه خانه حجاب می رود، زنان فاحشه برای به هیجان آوردن او به انواع گوناگون با خواجه خود عملیات تحریک آمیز انجام می دهند. برای مثال، با بدنهای خود جلوی او خودنمایی می کنند، سینه های خود را در برابر او به نمایش می گذارند، پاهایشان را دور کمرش حلقه می کنند و از فاصله یک اینچی صورت «بعال» یکدیگر را با شور و هیجان می بوسند. «بعال» با مشاهدهٔ اعمال هیجان انگیز زنان راکاره فاحشه خانه با خواجهٔ خود به هیجان می آید، ولی امیدی به این که یکی از زنان راکاره به او دست بدهد، ندارد. زنان مذکور آنقدر او را مسخره و مضحکه می کنند، تا این که احساس شرم از تسلیم شدن به نیروی شهوت، بناگوشهایش را سرخ فام می نماید و سپس آماس آلت جنسی اش فروکش می کند. گاهگاهی نیز بندرت، در حالی که «بعال» از حسرت ناامیدی از برآورده شدن کامش، آه می کشد، زنان فاحشه به یکی از همکاران خود مأموریت می دهند، شور و هیجانی را که در او برانگیخته اند، خاموش کند.

در پایان ساعت کار یکی از روزها که زنان فاحشه‌خانه حجاب با «بعال» مشغول بازی مذکور بودند، «بعال» تصادفاً شنید که جوانترین دختر فاحشه‌خانه دربارهٔ یکی از مشتریانش بنام «موسی» که به شغل بقالی اشتغال داشت، سخن

می گوید. دختر مذکور می گفت: «موسی آنقدر توجهش به زنان پیغمبر جلب شده است که تنها با بر زبان آوردن نام آنها به هیجان می آید. بویژه او به من گفت، من و عایشه آنقدر بیکدیگر شبیه هستیم که گویی من و او سیبی هستیم که به دو نیمه تقسیم شده‌ایم. البته همه می دانند که عایشه تا چه حد مورد محبت و علاقه پیامبر است.»

در این هنگام، فاحشه پنجاه ساله خود را وارد گفتگوی آنان کرد و گفت: «گوش بده، این زنهای حرمسرای محمد این روزها بغیر از مرد دربارهٔ هیچ چیز دیگری فکر نمی کنند. بهمین سبب نباید از این که او آنها را از چشم مردم دور نگه می دارد، تعجب کنیم. اما، این امر کار را بدتر کرده است. زیرا مردم برای دیدن چیزی که از مشاهده آن منع می شوند، حرص زیادتری پیدا می کنند.»

«بعال» با شنیدن گفتگوی بالا به فکر فرو رفت و با خود فکر کرد: «مخصوصا در این شهر هرزه و شهوت آلوده جاهلیه که تا قبل از آمدن «محوند» و کتاب قانونش به این شهر، زنها لباسهای پر زرق و برق می پوشیدند و همه حرفهایشان دربارهٔ عیاشی و پول، پول و سکس بود. و نه فقط حرف، بلکه عمل.»

سپس «بعال» رو به جوانترین زن فاحشه خانه کرد و گفت: «توچرا خود را به رخ او نمی کشی؟»

«به رخ کی؟»

«منظورم موسی است. اگر عایشه اینچنان قلبش را به تپش و لرزه در می آورد، توچرا خودت را عایشه شخصی و خصوصی او نمی سازی؟»

«خداوندا، اگر بفهمند توچه می گویی، بیضه هایت را در روغن می جوشانند.»

او چند نفر زن دارد؟ دوازده نفر و یک زن سالخورده که مدتها پیش مرده است. چند نفر زن بدکاره در فاحشه خانه حجاب وجود دارند؟ در آنجا هم دوازده نفر؛ و آن مادام سالخورده که تا کنون حاضر نشده است به مرگ «لبیک» بگوید و سرسختانه دربرابر آن مقاومت می ورزد. هنگامی که عقیده و ایمان وجود ندارد،

کفر و بی اعتنایی به مقدسات نیز وجود نخواهد داشت. سپس «بعال» به مادام سالخورده عقیده‌اش را اظهار داشت.[۱] مادام با صدایی شبیه به صدای قورباغه‌ای که به التهاب حنجره مبتلا می باشد، پاسخ داد: «این کار خیلی خطرناک است، ولی درآمد زیادی می تواند بیار آورد. باید با نهایت دقت به این کار دست زد، ولی بهرحال این کار را انجام خواهیم داد.»

دختر پانزده ساله دهانش را به گوشهای مرد بقال نزدیک کرد و مطلبی در گوشهایش نجوی کرد. با شنیدن مطلب مذکور، برقی در چشمهای بقال درخشیدن گرفت و با اشتیاق عمیقی اظهار داشت: «همه‌اش را برایم تعریف کن، در بارهٔ روزهای طفولیتت، اسباب بازیهای مورد علاقه‌ات، اسبهای سلیمان[۲] و بقیهٔ آن، برایم از زمانی تعریف کن که تمبورین (دایره زنگی) می زدی و پیغمبر می آمد و تو را تماشا می کرد.» دختر پانزده ساله پاسخ همهٔ پرسشهای بقال را داد. سپس بقال از او خواست برایش بگوید، چگونه در زمانی که دوازده ساله بود، پیغمبر از وی ازاله بکارت کرده است. دختر مذکور، پاسخ بقال را داد و افزود که پس از آن پیغمبر دستمزد او را دو برابر می پرداخته است. «زیرا آن روزها، بهترین روزهای دورهٔ زندگی من بوده است.»

در این هنگام، مادام به «بعال» اظهار داشت: «ما باید مراقب وضع (بهداشت) قلبی (مشتریان) خود نیز باشیم.»

۶-در صفحه‌های ۳۶۳ و ۳٦٤ کتاب آیات شیطانی، سلمان رشدی مینویسد:

در واحهٔ یثرب، پیروان دین جدید اسلام از مالکیّت زمین محروم بودند و از اینرو تهیدست بشمار میرفتند. سالها بود که آنها از راه دزدی و راهزنی روزگار میگذرانیدند و به کاروانهای ثروتمندانی که به‌جاهلیّه وارد میشدند و یا از آنجا به‌خارج میرفتند، حمله میکردند.

سلمان به«بعال» گفت، «محوند» برای توجّه به پاکیزگیهای اخلاقی وقت نداشت و در بارهٔ تشخیص هدف از وسیله دقّت بکار نمی‌برد. در آن زمان افراد مؤمن به‌دین در هرج و مرج و بی‌قانونی بسر می‌بردند، امّا بطور ناگهانی ذهن «محوند» و

یا شاید جبرئیل فرشته و شاید هم «الله» را قانون و مقرّرات اشغال کرد. از میان درختان خرمای واحهٔ یثرب، جبرئیل در نظر پیامبر ظاهر شد و شروع به‌قانون پراکنی کرد. قانون، قانون، و قانون. تا آنجا که مؤمنین فکر میکردند، دیگر بندرت جائی برای الهامات زیادتری از طرف خداوند باقی مانده است. برای هرچه که ممکن است تصوّرش در ذهن ایجاد شود، قانون بوجود آمد. اگر شخصی بخواهد بادی از خود خارج کند، باید چهره‌اش را به‌طرف باد بگرداند. قانونی بوجود آمد در باره اینکه اگر کسی بخواهد عقبش را تمیز کند، با کدام دست باید این کار را انجام دهد. چنین به‌نظر میرسید که افراد بشر در هیچیک از عوامل وجودی خود آزادی ندارند و برای انجام هر کاری باید از قاعده و اصلی پیروی کنند. یکی از الهامات الهی به‌مؤمنان دستور میداد، چه اندازه باید غذا بخورند، تا چه حدّ به‌خواب عمیق فرو روند و در هنگام همخوابگی چه حالتی را باید برگزینند. الهامات مذکور به‌مؤمنان آموزش میداد که در هنگام عمل همخوابگی قرار گرفتن مرد روی زن و یا تماس از جهت غیر عادی (دُبُر) با زن مجاز است. در حالی‌که اگر زن در هنگام عمل جنسی روی مرد قرار بگیرد، آنوقت عمل غیر مجاز وحرام میباشد. جبرئیل، حتّی موضوعهائی را که میتوان در بارهٔ آنها سخن گفت و یا باید از صحبت کردن در بارهٔ آنها خودداری کرد، به‌فهرست درآورد. او همچنین مقرّر کرد که قسمتهای ویژه‌ای از بدن ... را هرچقدر هم که خارش داشته باشند، نباید آن قسمتها را خارانید.

و اما آن قسمت از داستان آیات شیطانی که در صفحه های ۲۰۵ تا ۲۱۵ کتاب شرح داده شده و طنز نیشداری است که بطور مستقیم بر قلب فولادین روح الله خمینی نشست، از زمانی شروع می شود که یک «امام» با گروهی از پیروانش در لندن در حال تبعید بسر می برد و با تمام قوا در برابر حکومت فاسد، طاغوتی و

۱ - با در نظر گرفتن مفهوم جمله های بعدی، تردید نیست که منظور سلمان رشدی از این اشاره ظریف که با اصل جمله، "Baal told the Madam of his ideas." نوشته شده، ترغیب زنان محمد به پیوستن به گروه «حجاب» می باشد.

۲ - به صفحهٔ ۳۰۰ همین کتاب (بازشناسی قرآن) مراجعه فرمایند.

شرابخواره میهنش به مبارزه برخاسته است.

میهن امام یک شهر مدرن امپریالیستی است که در خاورمیانه واقع بوده و Desh نامیده می شود. در این شهر، ملکه ای با اصول دموکراسیهای غربی وجدا نگهداشتن دولت از دین بر شهر حکومت میراند. امام، ملکه مورد نظر را متهم می کند که با بزمجه ها روابط جنسی دارد و با تمام قوا برای واژگون کردن حکومت او کمر همت می بندد.

امام انقلابی دارای عقاید ابتکاری و ویژه‌ای بوده و از جمله معتقد است که تشوریهای تاریخ، سیر زمان، ساعت، پیشرفت، علم و حقوق انسانی همه مشتی اراجیف بدون مفهومی است که پس از واژگون کردن حکومت طاغوتی ملکه و برچیده شدن دستگاه ظلم و فساد او، همه از بین خواهند رفت و از فرهنگهای لغت حذف خواهند شد. امام عقیده دارد، تاریخ بوسیله شیطان و دیوهای بدسیرت آفریده شده و برای بشر سکر آور است. از اینرو، پس از وقوع انقلاب، آشامیدن تاریخ که در واقع حکم «شراب خون» را دارد باید متوقف شود.

امام همچنین بر این عقیده است که علم و دانش تنها یک وهم و خیال باطل و بیهوده است. زیرا روزی که «الله» الهامات خود را به پیامبرش، محمد بن عبداله خاتمه داد، درآن روز علم و فضیلت در دنیا به درجهٔ کمال رسید و تا پایان عمر جهان، هیچ دانشی وجود ندارد که «الله» آن را به پیامبرش الهام نکرده و در قرآن ذکر نشده باشد. امام برای پیروانش موعظه می کند که کتابها را بسوزانند و تنها قرآن را نگهداری کنند. همچنین کاغذهایی را که دربردارندهٔ مطالب نوشته شده هستند، پاره کنند و فقط به کلام «الله» گوش فرا دهند.

امام انقلابی همچنین عقیده دارد، در بهشت ابدی که پس از وقوع انقلاب در میهنش بوجود خواهد آمد، عوامل ساعت و زمان مفهوم خود را از دست خواهند داد و دورهٔ «بی زمانی» آغاز خواهد شد و از این رو در بهشت ابدی پس از انقلاب، دیگر بر سن کسی افزوده نخواهد شد.

سرانجام، زمان انقلاب فرا می رسد و شبی امام بر روی بالهای جبرئیل سوار می شود و با پروازی معجزه آسا به میهنش باز می گردد. مردم افسون زده و پیروان

انقلابی امام به فرمان او حاکم طاغوتی و ستمگر وقت را نابود و حکومتش را واژگون می سازند. اما پس از موفقیت انقلاب، نابودی حاکم و واژگون شدن دستگاه ستمگری او، ناگهان امام خود به هیولای عظیمی تبدیل و مسخ می شود و جلوی دروازه کاخ حاکم نابود شده دراز می کشد و دهان خود را باز می کند. آنگاه، مردم افسون شده گروه گروه برای نجات به سوی او روی می آورند، ولی دهان باز امام آنها را به کام خود فرو می کشد و می بلعد. البته با وقوع انقلاب، بر طبق برنامه امام، «زمان» و ساعت نیز مفهوم خود را از دست می دهند.

بدیهی است که سلمان رشدی با شرح طنز بالا در داستان خود بطور پوشیده خواسته است به خوانندگانش دو نکته را گوشزد کند. یکی اینکه، بهشت جاودانی موعودی که امام انقلابی در زمان تبعیدش در خارج از کشور وعده داده بود، پس از وقوع انقلاب برای مردم میهنش بوجود بیاورد، همان گنداب شکمش بود که بدون رعایت تبعیض همه را درون خود بلعید. دوم این که، چون در نتیجه بهشت جاودانی که امام پس از انقلاب ایجاد کرد و به دنبال آن همه چیز یا نابود شد یا به قهقرا برگردانیده شد، از این رو عامل «زمان» در جریان تحولات انقلابی، بطور طبیعی مفهوم خود را از دست داد.

بهرحال، احمد سلمان رشدی، آفریننده داستان آیات شیطانی با آوردن طنز بالا در کتابش، در زمانی که هنوز روح اله خمینی در قید حیات بود، در انگیزانیدن وی به صدور فتوای قتل خود گام بزرگی برداشت.

این بود نقد و خلاصهٔ کوتاهی از کتاب آیات شیطانی، یکی از جنجالی ترین کتابهای قرن بیستم؛ و اما برای پاسخ به این پرسش که چرا مقامات حکومت جمهوری اسلامی، کتاب مذکور را که افسانه رؤ یامانندی بیش نیست، تنها چند مورد آن برای اسلام و مسلمانان وهن آور می باشد و به زبان انگلیسی نوشته شده تحریم کردند، ولی در برابر کتاب بازشناسی قرآن که یک پژوهش ژرف فلسفی و منطقی است از خود بازتابی نشان ندادند، باید ابتدا به مکانیسم روانی «اهانت و توهین» اشاره‌ای داشته باشیم.

اهانت و توهین سلاحی است که معمولاً آن گروه از ارزشهای انسانی را که وابسته به احساسات و هیجانات اوست، مورد حملهٔ قرار می دهند و او را برای دفاع بر می انگیزند. دفاع انسان در برابر توهین، معمولاً بسته به درجه ارزشهای معنوی، کیاست ذاتی، شأن اجتماعی و مخصوصاً برخورد اهانت به ریشه های احساسی اوست. هرچقدر که خوارسازی و اهانت به سطح ژرفتری از احساس انسان برخورد کند، میزان دفاع او ممکن است غیر منطقی تر و سهمگینتر باشد. بدین ترتیب، اگر آموزش انسان با حمله مستقیم به احساسات او انجام بگیرد، معمولاً دفاع غیر منطقی شخص را برای حفظ ارزشهای نسبی او که وابسته به خودخواهیهای احساسی اوست بر می انگیزد و سبب مقاومت انسان در برابر فراگیری می شود. اما اگر آموزش و روشنگری از راه افزودن به داناییهای انسان، رهانیدن او از بندهایی که مانع رشد معنوی و انسانی او هستند و یا استعداد او را برای درک واقعیتها بارورتر می کنند، انجام بگیرد، انسان با میل به آن تسلیم می شود.

با در نظر گرفتن شرح بالا، باید توجه داشت که اگرچه هدف کتاب آیات شیطانی ، روشنگری برای افراد بشر و رهایی آنها از بندهای خرافی می باشد؛ ولی نویسنده کتاب مذکور، نقش روشنگرانه خود را با آفریدن یک افسانه تخیلی در لابلای رویدادهای افسانه ای و رؤیاآمیز طنزآلود که سبب اهانت به معتقدات مذهبی مسلمانان و جریحه دار کردن احساسات آنها شده، ایفاء کرده است. در حالی که کتاب بازشناسی قرآن یک پژوهش جامع و دقیق فلسفی، منطقی و ادبی است که رسالت روشنگری خود را با ژرف شکافی باورهای خرافی بر پایهٔ صدها مأخذ معتبر و فرنودهای متین، قاطع و همه پذیر به فرجام رسانیده است.

و اما آموزشهای واعظین مذهبی رنگ و بوی دیگری دارد. بدین شرح که در دانش الهیات پدیده ای وجود دارد که Psychopannychism نامیده می شود. پیروان تئوری مذکور که قائل به فناناپذیری روح هستند عقیده دارند، روح انسان پس از مرگ به خواب می رود و در روز قیامت که همهٔ افراد مردم برای رسیدگی به حسابشان مجدداً زنده می شوند، روح او نیز از خواب بیدار می شود. حال باید توجه داشت که واعظین و فسایندههای مذهبی، شکل وارونه شده این تئوری را در

آموزشهای واپسگرایانه خود بکار می برند. توضیح مطلب بدینقرار است که این افراد خود را بعنوان توانمندان و مرشدان مذهبی در صدر سایر چینه های اجتماعی قرار می دهند و عقیده دارند هر اصل و قاعده‌ای در دنیا باید از اصول مذهبی ناشی شود و یا بعبارت واقعی تر، در جهت حفظ منافع و مزایای طبقاتی آنها جریان داشته باشد. بعلاوه در فرهنگ پیشه‌وران مذهبی فرض است که تنها دکانداران دینی شایستگی تعبیر و تفسیر اصول مذهبی و حتی تعیین مجموع زوایای یک سه گوشه را دارند. بدین ترتیب پس از زایش انسان، روح انسان را بوسیله خرافاتی که عقیده دارند واقعیتهای محض ابدی بوده وارزشهای آنها در برابر گذشت قرون و اعصار اثر ناپذیر هستند به خواب می برند و به او تلقین می کنند که اگر در تمام عمر از افکار خرافی و آموزشهای آنها که از مشیتهای الهی ناشی می شود، پیروی کند، پس از مرگ روانش زندگی جاودانی تازه‌ای آغاز خواهد کرد و در بهشت آن دنیا تا ابد خوشبخت و سعادتمند خواهد زیست. بنا بر این قربانیان افسونهای لاچمایه مذکور، عمری را در خواب نادانی و بیخبری سپری می کنند و وقت و نیروهای خلاقه و سازنده خود را در راه برگزاری مشتی مراسم و فرایض خرافی ضایع می سازند.

امید آن که نور روشنگری بر تاریکیهای نادانی تابش یابد، تارهای سیاه و منجمد شده خرافاتی که بسیاری از ذهنیتها را یک بُعدی کرده، شکوفا شوند؛ انسان از خرافه اندیشی آزاد شود و به عصر روشنگری «انترو پوسوفی» Anthroposophy گام نهد و شاددینی انسانی، یعنی ارزشهای معنوی و اخلاقی پویا جانشین سنتهای کهنه و ضد انسانی ستمدینی و باورهای خرافی گردند. *

دکتر روشنگر

سال ۱۳۷۰ خورشیدی

پیش گفتار

در تاریخ تمدن دنیا هیچ عاملی بیش از پدیده دین در زندگی فردی و اجتماعی بشر نقش آفرین نبوده است. دین پدیده ای است که برای حصول اهداف فردی و اجتماعی بشر بیش از هر عامل دیگری، حتی پول میتواند مورد استفاده قرار بگیرد. سرداران بزرگ تاریخ ، تنها در زمان حیات و آنهم در هنگامی که براوج قدرت تکیه زده اند، بر مردم حکومت کرده اند، ولی آنهائی که بعنوان پیامبر در اجتماعات بشری ظهور و خود را وسیله ارتباط الهی با بشر معرفی کرده اند، نه تنها افکار نسل معاصر، بلکه ذهنیت نسلهای بعد از خود را نیز به انقیاد کشیده و حتی پس از مرگ نیز بر دنیای فکری و آداب و رفتار زندگی فردی و اجتماعی افراد بشر حکومت کرده اند.

میدانیم که افکار و عقاید فلاسفه و متفکران بزرگ جهان نیز از نقد و انتقاد سایر اندیشمندان مصون نمانده است، ولی احکامی که بوسیله پیامبران برای افراد بشر نازل شده، هرچقدر هم که فاقد نهاد منطقی و عقلائی بوده، بعنوان کلمات مقدس الهی از هر نقدی مصون مانده و راهنمای حیات فکری و هادی کردار و رفتار بشری قرار گرفته است. نکته آنجاست که حتی اگر اصول و احکام مذهبی دارای زیر بنای «انتی نومی یتیسم»[1] نیز باشد، با این وجود چون اصول مذکور بوسیله انسانی که عنوان پیامبر خدا را بر خود بسته وضع شده است، لذا باید کورکورانه بمورد اجرا گذاشته شود. برای مثال بعضی از احکام قرآن مانند تعدد

۱ـ در فلسفه حکمت الهی antinomianism پدیده‌ای است که حاکی است تنها اعتقاد به دین و اصول و مقررات آن باعث رستگاری انسان خواهد شد و اگر اصول دین با موازین و مقررات اخلاقی مباینت داشته باشد، باید اجرای اصول دین را بر رعایت مقررات اخلاقی مقدم دانست.

زوجات، قانون قصاص، قطع دستهای سارقین، سنگباران کردن مجرمین جنسی و غیره بدون تردید همه از شواهد مسلم پدیده «انتی نومی ینیسم» میباشند، اما چون مقررات مذکور در قرآن آمده است، افراد مسلمان باید اصول مز بور را بدون چون و چرا بمرحله اجرا در آورند تا بتوانند مسلمان نامیده شوند و بدیهی است که حتی عامل زمان و سیر تکامل تمدن و خلاق نیز نمیتواند در موجودیت اصول دینی مذکور تحولی بوجود بیاورد.

ماکیاولی پرچمدار علوم سیاسی دنیای معاصر گفته است: «با مذهب به ـ آسانی میتوان ارتش و انضباط بوجود آورد، ولی با ارتش نمیتوان مذهب ایجاد کرد.»[۱] این واقعیت فلسفی را آنهائی که ادعای پیامبری کردند قبل از ظهور ماکیاولی تشخیص دادند و از عامل دین برای کسب قدرت و پیشبرد هدفهای دنیوی آنچنان استفاده بعمل آوردند که با میلیارد ها سرباز مسلح نیز امکان آن وجود نداشت.

محمدبن عبداله، مظهر انسان هوشمند و قدرت خواهی بود که واقعیت مذکور را بخوبی تشخیص داد و با آوردن دین اسلام و کتابی که بنام قرآن برای دین مذکور تدوین کرد، بآسانی ساکنان عربستان را زیر چتر نفوذ خود درآورد. شاهکار دراماتیک محمد پس از رحلتش روز بروز توسعه بیشتری یافت و امروز پس از گذشت ۱۴۰۰ سال نه تنها در زندگی فردی و اجتماعی ۸۵۰ میلیون نفر از نفوس دنیا بلکه درسیاست جهانی نیز نقش موثری ایفاء میکند.

آیا محمد واقعاً پیامبر خدا بود و قرآن کلام مستقیم خداوند نا دیده است که بوسیله جبرئیل به محمد وحی شده و یا رازهای نهفته ای در این بحث وجود دارد که در طول قرون و اعصار متمادی بر اثر فشار معتقدات جزمی و تعبدی گرایندگان به دین مذکور و یا بعلل و جهات دیگر، از آشکار کردن آنها خودداری شده است؟ این کتاب که تحت عنوان **بازشناسی قرآن** به روشنگران جهان تقدیم میشود،

---

1 - Niccolo Machiavelli, *The Prince and the Discourses*, (New York: Modern Library, 1950), p. 147.

مبانی اصول و احکام قرآن، کیفیت پندار محمد بن عبداله و چگونگی رسالت او را بادیدی روشنگرانه و واقع بینانه ژرف‌یابی میکندو به پرسشهای مذکور پاسخ میدهد.

بدیهی است که محمد در ابتدای ادعای نبوتش قصد داشت، قدرت خود را تنها در مکه و حدود و اطراف آن مستقر کند و فکر نمیکرد که روزی آثار رسالتش از مرزهای عربستان فراتر خواهد رفت و قرنها بعد از خودش بعنوان دین جمعیت کثیری از مردم دنیا باقی خواهد ماند. بهمین دلیل است که آیه ۷ سوره شوری میگوید:

وَكَذٰلِكَ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لِّتُنذِرَ أُمَّ ٱلْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ ٱلْجَمْعِ

«ما قرآن را برای تو به زبان عربی وحی کردیم تا تو مردم ما در شهرها (مکه) و اطراف آنرا از روز قیامت بترسانی.»

در واقع میتوان گفت که اگر محمد پیش بینی میکرد، دین و آئینش روزی عالمگیر خواهد شد، اصول و احکام قرآن را بر پایه و شالوده محکم تر و معقولانه‌تری بنا میکرد تا بتواند برای ملل مختلف و زمانهای آینده نیز قابلیت قبول و اجرا داشته باشد و از آوردن اینهمه تضادهای غیر منطقی و آشکار که در این کتاب به‌شرح مستدل آنها اقدام خواهد شد، خودداری میکرد. البته باید اذعان داشت که مطالب قرآن از آموزشهای اخلاقی و ارزشهای معنوی قابل توجهی نیز برخوردار است، اما دارای نقاط ضعف، اصول غیر اخلاقی و تضادهای شگفت انگیزی نیز هست که انتساب آنها را به خداوندی که منزه از هر نوع نقطه ضعفی شناخته شده است، بکلی منتفی میسازد و در واقع این طرز فکر را تائید میسازد که کتاب مذکور محصول پندار یک انسان زمینی بوده که از نقاط ضعف افراد عادی بشر بی نصیب نبوده است.

بطوریکه گفته شد، چون محمد قصد داشت، بر طبق مدلول آیه ۷ سوره شوری قدرتش را در مکه و اطراف آن و آنهم چه بسا در زمان حیات خودش مستقر کند و فکر فردای آئین نوظهورش را نکرده بود، از اینرو اصول و احکام قرآن را مطابق ذهنیت اعراب چادرنشین قرن ششم میلادی عربستان و در آنچنان سطح شگفت‌زائی تدوین کرد که بنظر میرسد، حتی اگر مسلمانان متعبد با پنداری خالی از

احساس مفاهیم و متون قرآن را بررسی کنند، از آن پس قادر به حفظ ایمانشان نسبت به قرآن و اسلام نباشند.

در تاریخ بشر، دین معمولاً بزرگترین خدمتگزار صمیمی سیاست بوده و نه تنها بسیاری از سرداران بزرگ تاریخ از دین برای کسب قدرت بهره گرفته اند، بلکه حتی در دموکراسیهای امروزی نیز از عامل دین برای تحکیم قدرتهای سیاسی بهره-برداری بعمل می آید. اما بطور کلی در اسلام دین و سیاست دو روی یک سکه بوده و در هم آمیخته شده اند، زیرا بطوریکه گفته شد، اسلام در واقع برای کسب قدرت بوجود آمد و چون دارای ریشه های فرهنگی اصیل و مبانی انسانی محکمی نبود، لذا پس از اینکه به سایر کشورهای دنیا تجاوز کرد، رهبران اسلام آن قسمت از اصول و مبانی فرهنگی و تمدن ملت های مغلوب را که برای استحکام قدرت خود مفید تشخیص دادند، نگهداری و سایر میراثهای فرهنگی و تمدن ملل مغلوب را نابود کردند. معروف است هنگامی که در زمان عمر خلیفه دوم، اسکندریه بوسیله لشگریان اسلام فتح شد، از عمر سؤآل کردند، با کتابخانه اسکندریه و کتابهای موجود در آن چه کنند؟ نامبرده پاسخ داد: «اگر متون و اصول کتابهای موجود در کتابخانه مذکور مطابق اصول و احکام اسلام باشد که اصولاً وجود آنها زاید خواهد بود و اگر متون کتابهای مز بور مخالف اصول و احکام قرآن باشد، باید یقیناً نابود شوند.» در جهت اجرای این طرز فکر سخیف، لشگریان اسلام، کتابهای کتابخانه اسکندریه را که در آن زمان یکی از بزرگترین و غنی ترین کتابخانه های دنیا بشمار میرفت، نابود کردند.

تذکار این نکته نیز لازم است که نویسنده این کتاب در یک خانواده متعصب اسلامی در ایران زایش یافتم و بر اثر آموزشهای فرهنگ خانوادگی سالهای چندی را در راه فرا گرفتن اصول و فرایض مذهبی وقف کردم. اما هر چقدر که بیشتر در مبانی اصول و مقررات قرآن و اسلام ژرف یابی میکردم، ابهامات ذهنی ام نسبت به نهاد اصول و احکام قرآن زیادتر میشد و خلجانی ناآرام ساختمان ایمانم را نسبت به واقعیت اسلام می پوشانید. سرانجام در طی این جهت به نقطه ای رسیدم که یکباره یخهای تعبداتی که سالهای متمادی شرائین مغزم را منجمد کرده بودند، در

برابر تابش نور واقع بینی ذوب گردید و جهان تازه ای از واقعیت که اگرچه تلخ ولی بسیار تابناک بود، در ذهنم شکوفا شد.

معهذابدیهی است که هیچگاه قصد نداشتم حاصل مطالعات وتحقیقات خود و کشفیات رنج زائی را که درباره اصول و احکام قرآن و مبانی فلسفی دین مذکور بعمل آورده بودم، برشته تحریر درآورم، زیرا هنوز عقیده دارم اگر عاملی هرچقدر هم که بی پایه و اساس باشد، بتواند برای افراد بشر آرامش آفرین بوده و باعث تشفی آلام روانی آنها شود، باید از نقد و ارزش یابی محفوظ بماند. دراین جهت فکری، هنگامی که بیاد می آورم، پدرم قرآن را روی رحل میگذاشت و در حالیکه مطلقاً معنی آنرا نمیفهمید با قرائت کلمات آن در درون خویش فرو میرفت و با بازتاب احساساتی که برای خود ایجاد میکرد، اشک از دیده جاری میساخت، از یک طرف به ساده لوحی او افسوس میخورم و از دگر سو فکر میکنم، اگر واقعاً ریختن اشک در هنگام قرائت بعضی کلمات بی مفهوم و تئوریهای بی - اساس باعث پالایش روانی و رضایت خاطر افراد مردم شده و آلام آنها را کاهش میدهد، باید مردم را در استفاده از پندارشان ، هرچقدر هم که غیر معقولانه باشد آزاد گذاشت تا با کیفیت شعوری خاصی که برای خود ساخته اند، در مواقع ضروری با انجام فرایض ولو واهی آلام خود را تسلی ، روان خود را تشفی بخشیده و خود را توانا احساس کنند. این تئوری مخصوصاً هنگامی تحقق قاطع می یابد که بتواند اندیشه گری مردم عوام را از تمایلات زشت و نابجا شستشو دهد و در اصلاح کجرو یها و ناهنجاریهای منش آنها موثر واقع شود.

بنا به علل بالا، نو یسنده این کتاب به این عقیده باقی بودم که مردم عوام را باید در معتقداتشان هرچند هم که واهی باشد آزاد گذاشت تا درپناه آنها آلام خود را تسلی داده و وجود خو یش را در کالبد ضعیفشان نیرومند احساس کنند. اما اکنون که گروهی ملای خود خواه از لابلای فسیل های پوسیده و کپک خورده تاریخ سر بدر آورده و با ایجاد یک سیستم فاشیسم مذهبی سرمایه های ملی، معنوی و فرهنگی ما و از جمله جان و آزادی هم میهنانمانرا بنام دین در معرض نابودی قرار داده، دم از ایجاد انترناسیونالیسم اسلامی میزنند و مرتکب آنچنان

فجایع وحشت زائی شده اند که سینه تاریخ از ثبت آنها شرم دارد، دیگر سکوت را گناه تلقی کرده و به نگارش این کتاب می پردازم.

تنویرافکار عمومی درباره واقعیت دین اسلام، لااقل دو اثر مثبت و شکوفا برای خوانندگان این کتاب بوجود خواهد آورد. یکی اینکه نیروهای شگرف ذهنی و مادی مسلمانان را از موهوم پرستی بازمیدارد و آنها را درجهت سازندگی و پیشرفت تغییر جهت میدهد و مسلمانان را از بند ترفندهای گروهی انگل های اجتماعی آزاد خواهد کرد و دوم اینکه یکی از نیرومندترین حربه های استعمارگران خارجی که امروزه خود را درپوشش استعمارنو که شکل پیشرفته ای ازاستعمارقبل ازجنگ دوم جهانی است پنهان ساخته اند، بی اثرخواهد کرد. زیرامیدانیم که دین و مذهب پیوسته بزرگترین سلاح استعمارگران خارجی بوده و نیروهای مذکور همیشه با خریداری رهبران مذهبی کشورهای درحال توسعه، ملت های آن کشورها را به زنجیر استعمار کشیده اند. محمود محمود درجلد ششم کتاب **روابط سیاسی ایران و انگلیس درقرن نوزدهم** درصفحات ۱۷۴۴ ـ ۱۷۴۱ فهرست بیست نفراز روحانیون درجه اول ایرانی را که از سیصد سال پیش ماهیانه از امپراطوری انگلستان پول دریافت میداشته اند فاش کرده است. مجله Politics Today [۱] نیز ازقول روزنامه **واشینگتن پست** که ازمعتبرترین وپرتیراژ ترین روزنامه های امریکاست، نوشته است که سازمان CIA از سال ۱۹۵۳ ببعد هر سال درحدود ۴۰۰ میلیون دلار دراختیارآخوند های ایرانی قرار میداده است.

ازطرف دیگر، با توجه به اینکه اگرماپناهگاههای روانی آرامش بخش مردم را هرچقدرهم که بدون اساس باشد و بران کنیم، اما مأمن های روانی تازه ای بجای آنها برایشان نسازیم، آنانرا دربرزخ یأس و نا امیدی سرگردان خواهیم کرد، امیدوارم روشنگرانی که با مطالعه این کتاب نیروهای شعوری خود رااز بند های

1- Daniel Drooz, "The CIA's Secret Fund, Iran," *Politics Today*, March/April, 1982, pp.10-11.

ترفندی دیرین رها میسازند، بجای آن اصول آئین محکمتری را که از ارزشهای معنوی و وجدان اخلاقی آنها ناشی میشود، در سازمان مغزی، روانی و شخصیت خود پایه گزاری کنند. «لارنس گلبرگ» از دانشمندان روانشناسی برجسته امریکایی می گوید: «کامل ترین و بالا ترین درجه رشد فکری و اخلاقی، پیروی از اصول و موازین وجدانی است.» تردید نیست که تقویت ارزشهای معنوی و اصول و موازین اخلاقی و وجدانی افراد بشر نه تنها می تواند جانشین مثبتی برای موهوم گرایی آنها بشمار رود، بلکه ضمانت اجرای ارزشهای معنوی و وجدانی بمراتب از مبانی غیرواقعی نیرومندتر بوده و حتی بیش از مقررات قانونی در برتر ساختن شخصیت و هنجارهای اخلاقی و منشی افراد بشر موثر واقع خواهد شد. *

دکتر روشنگر

فصل اول

نگاهی به زندگی محمد و تاریخچه اسلام

هیچ وسیله ای برای رسیدن به قدرت موثرتر از مذهب نیست. مذهب یک وسیله معنوی است که نیرویش برای کسب قدرت از نیروی تمام بشر زیادتر است.

ب. ی. بل

با توجه به این که هدف تألیف این کتاب تجزیه و تحلیل متون و احکام قرآن و بازشناسی جنبه های گوناگون متون و مطالب آن است، لذا برای این که بهتر بتوانیم به کنه مطالب قرآن و کیفیت فلسفی آن پی ببریم ، بی مناسبت نیست، قبل از ورود به بحث اصلی یک نظر اجمالی ولی عمیق و تحقیقی به زندگی محمد، آورنده قرآن و چگونگی ایجاد تاریخ اسلام بیفکنیم.

محمد در مکه پا بعرصهٔ وجود گذاشت و بعلت خصایص روانی و اخلاقی خاصی که داشت ، پیوسته بر ضد کلیه عوامل محیطی که در آن پرورش یافته بود و حتی قوم قریش که خود از میان آن قوم خلق شده بود، حالت طغیان داشت. دلایل و جهات کیفیت روانی خاص محمد را به شرح زیر میتوان خلاصه کرد:

با مقایسه با اعراب مرفه مکه، محمد در طفولیت پدر و مادرش را از دست داده بود و در فقر بسر میبرد. البته طایفه قریش در گذشته از ثروت و مکنت قابل توجهی برخوردار بود، ولی در زمان محمد یکی از فقیرترین طوایف بشمار میرفت و چون افرادآن بشغل نگهبانی کعبه[۱] اشتغال داشتند،لذامعیشت آنهاازتحف وهدایائی که زوارخانه کعبه به آنها میدادند، تأمین میشد.[۲]

پدر و مادرمحمد درعسرت و تنگدستی بسر میبردند و از یک زندگی عادی در شرایط آن زمان محروم بودند. محمد طفولیتش را در تنهائی و محرومیت گذرانید و برخلاف سایر افراد عرب که با شداید زندگی خو میگرفتند و مبارز و خون گرم بودند، محمد از محرومیت های زندگی رنج میبرد و در برابر مضایق محیطی مانند زنان گریه میکرد.[۳]

محمد عهد شباب را در فقر و فاقه گذرانید و پیوسته از تنگی معیشت در عذاب بود. هنگامی که محمد چشم بدنیا گشود(۵۷۰ میلادی)، پدرش قبلاً بدرود حیات گفته بود و مادرش آمنه نیز که از لحاظ جسمی و روانی [۴] هر دو بیمار بود، پس از ۶ سال دارفانی را وداع گفت.

محمد از همان روزهای ابتدای عمر از محرومیت های یتیمی، بینوائی و فقر رنج میبرد. بهمین علت است که قرآن در ۲۳ مورد درباره کمک به یتیمان و رعایت حقوق آنها اصرار میورزد. عوامل مذکور و مخصوصاً رفتار تحقیر آمیزی که کاروانسالاران ثروتمند مکه نسبت به محمد داشتند، بشدت او راافسرده کرد و ویرا در درون خودش فرو برد.

هنگامی که آمنه ، مادرمحمد وفات یافت (۵۷۶ میلادی)، پدربزرگ محمد

۱ـ به صفحه شماره ۱۰۲ همین کتاب مراجعه فرمایید

2- Weil, *Le Prophete Mohammed.*

3- Dosy, *History de Musulmans d'Espagne*, pp.21-22.

4- Kasimirsky, *Introduction to the Translation of Koran*, p. vii.

بنام عبدالمطلب که پیر مردی یکصد و هشت ساله بود و امکان ابراز محبتی را که محمد در آن سن بدان نیازمند بود، نداشت سر پرستی او را بر عهده گرفت. عبدالمطلب نیز پس از سه سال (۵۷۹ میلادی) وفات یافت. پس از مرگ عبدالمطلب، عموی محمد، ابوطالب سر پرستی وی رابر عهده گرفت. ابوطالب بازرگان پرکاری بود و آمادگی اجرای نقش قیم دلسوزی را نداشت و قادرنبود محمد را از عواطفی که یک نوجوان انتظار دارد از والدینش ببیند، برخوردار سازد. ابوطالب محمد را به شغل شتربانی کاروانهائی که بین مکه و سوریه مسافرت میکردند، گماشت و لذا محمد در این موقعیت موفق شد بین سنین ۱۰ و ۱۴ سالگی چندین مرتبه بسوریه و نواحی اطراف آن مسافرت کند. گفته شده است که محمد در مسافرت های مذکور، با یک راهبه نسطوری آشنا شد واصول مسیحیت را از او آموخت.[1]

زمانی که محمد از مسافرت سوریه به مکه مراجعت کرد، مصادف با موقعی بود که ابوطالب طوایف مکه و نواحی اطراف آنرا برای دفع حمله های «نگوس ابرهه» حاکم حبشه بسیج میکرد و محمد اجباراً ناچار بود در جنگ مذکور شرکت کند. چون محمد جوانی بیمار مزاج و عصبی بود و قدرت و ظرفیت شرکت در جنگ را نداشت، لذا ازمیدان جنگ گریخت. فرار محمد از میدان جنگ او را مورد مضحکه و تمسخر دوستان و آشنایانش قرار داد و از اینرو مجبور شد خانه عمو یش، ابوطالب را ترک کند و ازمکه خارج شود.[2]

محمد در این زمان (۵۹۵ میلادی) جوانی ۲۵ ساله بود و بمنظور تامین معیشت روزانه، ناچار شد به شغل چوپانی که پست ترین مشاغل آن زمان بشمار میرفت اشتغال ورزد. شغل مذکور برای محمد آنچنان خفت آور بود که وی تصمیم گرفت، شغل مذکور را ترک کند و درخدمت یک تاجر لباس بنام «صائب» که غالباً درمسافرت بسر میبرد، درآید. صائب درجریان تجارت لباس، به بازار

1- Prideaux, *Vie de Mahomet.*

2- Sprenger, *Vie et enseignement.*

«حیاچه» که در جنوب مکه قرار داشت و یکی از بازارهای مهم بشمار میرفت، روی آورد. محمد در بازار «حیاچه» موفق شد با یک بیوه ثروتمند بنام خدیجه که دارای کاروان تجارتی بود آشنا شود. خدیجه ابتدا محمد را به شغل شتربانی استخدام کرد، سپس اورا متصدی کاروان تجارتی خود کرد و سرانجام او را شریک خود نمود.[1] باتوجه باینکه خدیجه، با استخدام محمد، و یرا از فقر و فاقه نجات داده بود، محمد نسبت بوی بسیارقدرشناس بودو باصداقت وصمیمیت به او خدمت میکرد. خدیجه در این زمان چهل ساله بود و با توجه باینکه در هوای عربستان زیبائی دیر پا نخواهدبود، خدیجه در این زمان معمولاً باید سالخورده بنظر آید، ولی گو یا قلبش هنوز جوان بود.

در زمانی که محمد در فقر و فاقه بسر میبرد، مانند کلیه افراد عصبی مزاج، شور و شهامت خود را از دست داده و بصورت جوانی جبون و خاموش درآمده بود. بطور کلی محمد درجوانی وسالهای قبل از ادعای نبوت مرد گمنام و بی اهمیتی بود و از اسم ورسمی برخوردار نبود. مطالعاتی که او برای اجرای هدفی که درسر داشت بعمل می آورد و تعلیماتی که در این باره فرا میگرفت، توجه کسی را بخود معطوف نمیکرد.[2]

قبل از ظهور محمد گروهی یهودی در حجاز زندگی میکردند که با سایر یهودیان منطقه خاور میانه در تماس بودند. گاهی اوقات یهودیان منطقه خاورمیانه به حجاز رفت و آمد میکردند و بعضی از آنها نیز در حجاز اقامت میگزیدند. خصوصیات روانی محمد نشان میدهد که وی معلمان خود را از بین یهودیان خارجی که به حجاز مسافرت میکردند، انتخاب نموده است، زیرا هدفش این بوده است که دربین قوم عرب تا زمان ادعای نبوت گمنام بماند و مخصوصاً اعراب حجاز از کیفیت مطالعات و تعلیماتی که او فرا میگیرد، بدون اطلاع بمانند.

1- Abulfeda, *Vie de Mahomet*, trad. Noel Devergers.

2- Snouck - Hurgronje, "Der Islam" (in *Lehrbuch der Religionsgeschichte*, ed. Bertholet u. Lehmann), p. 657.

محمد لااقل متون «هاگادا»[1] را که قسمت مهمی از احکام و مطالب قرآن را تشکیل میدهد، درمکه تحصیل نموده است.

در قرآن مواردی وجود دارد که نشان میدهد، محمد از معلمان خارجی تعلیم گرفته است. این موارد را مخصوصاً دراسامی خاصی که درقرآن بکار رفته، بخوبی میتوان تشخیص داد. برای مثال نام «یأجوج» که درآیات شماره ۹۴ و ۹۹ سوره کهف ذکر شده، از نام agog که درافسانه سریانی اسکندر بکاررفته، اقتباس شده است. همچنین قسمت دیگری ازمطالب قرآن ومخصوصاً افسانه ــ های سوره کهف و داستان بابلی «هاروت و ماروت» که درآیه ۱۰۱ سوره بقره ذکر شده، از نوشته های بین النهرین جنوبی گرفته شده است.[2]

بنظر میرسد که محمد قسمت مهمی از احکام دین نوئی را که برای اعراب عربستان به رسالت آورد ازمشاهدات و تجربیات واندیشه گریهای عمیق خود و بدون مشورت با دیگران پایه ریزی کرده باشد. محمد طفل یتیم و بیکسی که زندگی اش درصحراهای سوزان عربستان دربین گله های گوسفند خلاصه میشد، از اوان طفولیت درمواقعی که درصحراهای گرم عربستان به شغل گله چرانی اشتغال داشت، عادت کرده بود درخود فرو برود و به تفکر و اندیشه بپردازد. میدانیم که سکوت مطلق صحرا برای درخود فرو رفتن و اندیشه گری کردن مناسب ترین مکان است وچون کمتر عاملی درصحرا وجود دارد که رشته افکار را درهم بریزد، از اینرو محمد ساعت ها درخود فرو میرفت و فکر نبوت بدین ترتیب از زمان کودکی درمغزش ریشه گرفت.

ادیان بزرگ همه درصحراهای گرم بوجود آمده اند، زیرا یکی از خصایص صحراهای گرم و وسیع آنست که سکوت مطلق و وسعت آنها سبب اندیشه گری و تقویت پندارگری میشود. بهمین دلیل ذهنیت پیامبران ادیان بزرگ درصحراهای

۱ـ «هاگادا» آن قسمت از تورات است که از داستانها، لطیفه ها، ستاره‌شناسی، طب، تصوف و اسرار و رموز خلقت بحث میکند.

2- Littman, in the Andreas *Festschrift*, 70-87, and Horovitz, Kor, *Untersuchungen*, p. 146 ff.

گرم رشد کرده است. بهر حال، خدیجه بزودی عشق محمد را بدل گرفت و محمد که طعم تلخ فقر و فاقه را چشیده بود، عشق خدیجه را قبول و با وی ازدواج کرد. بدیهی است که علت قبول ازدواج با خدیجه از طرف محمد، بیشتر موقعیت اجتماعی و وضع مالی خدیجه بود، نه جذابیت او. بعبارت دیگر محمد بعلت استفاده از مال و منال خدیجه با او ازدواج کرد نه یک عشق واقعی. پس از اینکه محمد با خدیجه ازدواج کرد، وضع مالی اش رونق پیدا کرد و زندگی اش جلای تازه ای یافت.

از آن پس محمد برای مدت ده سال تمام قوا و کوشش خود را وقف امور تجارتی خود و همسرش خدیجه نمود و در سن ۳۵ سالگی بصورت مرد ثروتمندی در آمد. محمد دراین زمان سختی های زمان آبدیده اش کرده، تجربیات مسافرت ـ های تجارتی او را آزموده کرده و بصورت انسانی دنیا دیده، باتجربه و قادر درآمده بود.

محمد از سن ۳۵ تا ۴۰ سالگی در رفاه کامل بسر برد، ولی هیچگاه غرور یک انسان ثروتمند را بخود راه نداد. او در ایام جوانی که در فقر و مسکنت بسر میبرد، از غرور ثروتمندان بسیار رنج دیده بود و لذا زندگی مرفه خود را بسادگی برگزار میکرد تا در تله ای که ثروتمندان افتادند، سقوط نکند.[1] او پیوسته از مردم کناره گیری میکرد و حتی تمایلی به آمیزش با آنها نداشت، زیرا تماس وی با مردم مکه رنج ایام فقر و محرومیت را در ذهنش زنده میکرد. مردم مکه نیز برای محمد قدری قائل نبودند و عقیده داشتند که او از پرتو ازدواج با یک بیوه ثروتمند بدون تحمل رنج به ثروت و مکنت دست یافته ولذا ارجی به او نمیگذاشتند و بعلاوه چون از میدان جنگ فرار اختیار کرده بود، پیوسته او را بباد انتقاد و تمسخر میگرفتند و بطور خلاصه مردم مکه به محمد بعنوان یک عنصر دون ارزش[2] مینگریستند.

1- De Castries, *L' Islam*, p.49.

2- Andre Servier, *Islam and the Psychology of the Musulman*, trans. A.S. Moss-Blendell (New York: Charles Schribner's Sons, 1924), p. 47.



عربستان قبل از اسلام

محمد بعد از ازدواج با خدیجه، زندگی آرامی را میگذرانید و هرسال در ایام ماه رمضان به کوه حرا میرفت و در سکوت محض کوه مذکور به تفکر می پرداخت. بدیهی است که اندیشه های محمد برای ساختن یک دین نوبنیاد بطور ناگهانی در مغز او راه نیافته و مدتهای مدید وی در این باره به تفکر و اندیشه گری پرداخته است. از طرف دیگر میتوان گفت که محمد در بدو امر قصد داشت، با تأسیس اسلام قدرتش را تنها در مکه و در عربستان بسط دهد و فکر نمیکرد که دین نوبنیادش بتواند بسرعت بسایر مرزها رسوخ کند. بهمین دلیل در آیه ۷ سوره شوری، به اصطلاح خداوند به محمد میگوید:

وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ

«ما قرآن را برای تو به زبان عربی وحی کردیم تا تو مردم ما در شهرها (مکه) و اطراف آنرا از روز قیامت بترسانی.»

ولی اوضاع و احوال و مقتضیات موجود به نفع او جریان یافت و اسلام بزودی عالم گیر شد. محمد در غار حرا تنها راجع به آینده خواب نمیدید، بلکه روزهای ذلت و فقر و محرومیت ایام کودکی و روزهای جوانی را که برای امرار معاش روزانه به پست ترین مشاغل آن زمان تن در داده بود، بیاد می آورد و احساس محرومیت های ایام کودکی نیروهای مغزی اش را برای دست یافتن به قدرتی که حقارت های زمان کودکی اش را در خود مستحیل مینمود و و یرا در رأس قدرت و مکنت قرار میداد، تحریک میکرد. او به بیعدالتی های موجود آنزمان و اینکه در اجتماع وحشی صفت عربستان ضعفا قربانی مطامع ثروتمندان میشدند فکر میکرد و برای تغییر وضع موجود اندیشه میکرد. محمد از اختلافات قبایل عربستان و سبعیت افراد قبایل نسبت بیکدیگر رنج میبردو فکر میکرد با ایجاد یک رشته معتقدات دینی، قادر خواهد شد قبایل متخاصم عربستان را بایکدیگر متحد سازد و به خونریزیهای مرسوم بین آنها خاتمه دهد. احتمالاً در این زمان تبلیغات یهودیهای یثرب درباره اعتقاد به وجود خدای یکتا[1]، محمد را بخود آورده و وی فکر کرده

1- Weil, *History de Peuples de L'Islam depuis Mahomet.*

است که با چنین عقیده‌ای میتواند مردم مکه را از پرستش بت هائی که در خانه کعبه وجود داشت منع کند و بدینوسیله یک قدرت معنوی برای خود بوجود بیاورد و بوسیله آن قدرت با اختلافات طبقاتی، زندگی تجملی ثروتمندان و استثمار بینوایان بوسیله ثروتمندان مبارزه کند و به بیعدالتی های اجتماعی پایان دهد. طرز فکر مذکور در مخیله محمد تازگی نداشت، زیرا عقیده مذکور زیربنای ادیان یهود و مسیح نیز بشمار میرفت و همه افرادی که طعم تلخ محرومیت و فقر و فاقه در بستر روان آنها خانه گرفته است، در بعضی از ادوار زندگی خود با چنین افکاری دست بگریبان شده‌اند، منتها کلیه اوضاع و احوال موجود در آن زمان، برای پیش برد چنین هدفی مساعد بود.

بعلاوه، در آن زمان یهودیان یثرب تبلیغ میکردند که بزودی پیامبری ظهور و یک سیستم عدل و انصاف را جانشین مظالم و بیعدالتی های موجود خواهد کرد. محمد با خود فکر میکرد که چرا وی در نقش پیامبر مذکور ظهور نکند و چنین رسالتی را بر عهده نگیرد. این طرز فکر آرامش و رضایت روانی خاصی در محمد بوجود می آورد، زیرا محمد بدینوسیله میتوانست حقارت هائی را که در زمان کودکی تحمل کرده بود جبران سازد. شاید هم محمد در این زمان تحت تاثیر اوهام و تخیلاتی که گاهی اوقات بر کیفیت مغزی و روانی افراد بشر حاکم میشود، قرار گرفته و فکر کرده است که او در واقع بوسیله خداموضوع چنین رسالتی قرار گرفته است.[1]

محمد قصد داشت یهودیان و مسیحیان را نیز به آئین اسلام درآورد و بهمین مناسبت، خود را تابع آئین ابراهیم معرفی کرد. زیرا ابراهیم نه یهودی بود، نه مسیحی و نه بت پرست، بلکه او یک «حنیف»[2] بشمارمیرفت و خدای یگانه را پرستش میکرد. درعین حال، هم یهودیها ابراهیم راپیغمبر میدانندوهم مسیحی-ها. بهمین دلیل محمد اساس دین اسلام را بر پایه آئین ابراهیم بنیان نهاد تا ملل

1- Barthelemy Sint - Hilaire, *Mahomet et le Koran* (A. S, Barnes & Company, Inc., New York: 1962), p. 19.

۲- «حنیف» به کسی اطلاق میشد که جوینده حقیقت بود و خداوند واقعی و خالق آسمان و زمین را پرستش میکرد.

یهودی و مسیحی دین او را بپذیرند. بنا براین زمانی که محمد شروع به انجام رسالت خود نمود، با هیچیک از مذاهب توحیدی مخالفت نورزید، ولی از آنها دعوت بعمل آورد که به اسلام به پیوندند.[۱]

محمد در واقع «اسلام» را ادامه ادیان یهود و مسیح میدانست، نه یک آئین کاملاً نو «کش» مینویسد: «محمد هیچگاه قصد نداشت، اسلام را بعنوان یک دین نو برسالت بیاورد. او در ابتدا میخواست قرآن آسمانی راکه ادعا میکرد از خدا بوی الهام شده است، بعنوان تائید کتب مقدس قبلی به بشریت عرضه دارد. بهمین مناسبت درآغاز کار بین ادیان یهود و مسیح تفاوتی قائل نبود و عقیده داشت که پیروان هر دو دین مذکور از کتاب و رسالت او استقبال خواهند کرد. اما بعد ها متوجه شد که هیچگاه قادر نخواهد بود از حمایت یهودیها و مسیحی ها برخوردار شود واز اینرو تصمیم گرفت، (اسلام) را بعنوان یک دین جدید به بشریت معرفی کند. بهمین دلیل است که قرآن مشحون از مطالب و متون کتب مقدس قبلی است که محمد به اقتضای زمان درآنها تغییراتی بوجود آورده است.»[۲]

ابراهیم قبل از موسی و عیسی به پیغمبری مبعوث شده و خانه کعبه را او بنا نهاده است و لذا ملت ابراهیم که اساس و پایه دیانت اسلام را تشکیل میدهد، میتوانست شامل ادیان یهودیهاومسیحیها نیز بشود. محمد فکر کرده بود که چون آئین ابراهیم هر دو دین یکتا پرست یهود و مسیح را که قائل به وحدت خدا و دارای کتاب آسمانی بودند، در برمیگرفت، لذا میتوانست جنبه عمومی و جهانی پیدا کند. نکته مهم در طرز تفکر محمد این بود که او اعتقاد داشت، چون دین موسی بر پایه برتری نژادی بناگشته بودو یهودیها معتقد بودندکه نژاداسرائیل برترین نژاد-هادردنیا بوده وتنهانژادی بشمار می آمدکه صلاحیت تماس باخدارا دارا بود،

---

۱. کونستان و برژیل گیورگیو، محمد پیغمبری که ازنوباید شناخت، ترجمه ذبیح اله منصوری، (تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۳)، صفحه ۶۹.

2. Abraham I. Katsh, *Judaism and the Koran* (A.S. Barnes & Company, Inc., New York: 1926), p.19.

لذا نمیتوانست یک دین جهانی بشود. مسیحیت نیز بمناسبت اینکه جنبه تکمیلی دین یهود بشمار می آمد، نمیتوانست قابلیت جهانگیری داشته باشد. اما دین اسلام که دم از برابری و برادری و یکسان بودن نژاد و رنگ میزد، می توانست جنبه جهانی پیدا کرده و دنیا را تسخیر کند. آیه ۲۱۳ سوره بقره به شرح زیر هدف جهانی محمد را در این باره بخوبی گواهی می دهد:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً ...

«کلیه افراد بشر یک ملت واحد را تشکیل میدهند ...»

بطور خلاصه، محمد تصمیم گرفته بود یک دین آسمانی بوجود بیاورد که بتواند با ادیان، یهود و مسیح رقابت کند و بدین ترتیب بنیان دینی را گذاشت که اگرچه اصول آن بطوریکه خواهیم دید خالی از منطق عقلائی بوده و مشحون از تضاد ها و سبک فکریهای عریان است، معهذا امروز ۸۵۰ میلیون نفر از نفوس دنیا را در بر گرفته است. بدیهی است که افراد انسان هنگامی که چشم عقل را فرو بندند و با تعبد کامل به اصلی توجه نمایند، هر عاملی برایشان قابل پرستش خواهد بود.

بهرحال، یکی از روزهائی که محمد از غار حرا مراجعت میکرد، داستان رسالتش را آغاز کرد و به خدیجه همسرش اظهارداشت که فرشته ای بنام جبرئیل بر وی ظاهر شده و به او تکلیف کرده است، اگر چه وی سواد خواندن و نوشتن ندارد، اما بنام و قدرت خدا توانایی خواندن خواهد یافت، سپس او اظهار داشته است توپیامبر خدا و من جبرئیل هستم.

برطبق آنچه که «گیورگیو» از«ابن هشام» نقل کرده است، بین اولین مرتبه که جبرئیل بر محمد نازل شد و به او گفت:

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ○[1]

«بخوان بنام پروردگارت که (عالم را) خلق کرد.»

ومرتبه دوم که جبرئیل مجدداً محمد را ملاقات کرد و بوی گفت: «یا محمد تو

۱- آیه ۱ سوره علق.

رسول اله هستی و من جبرئیل می باشم،» مدت سه سال[1] فاصله افتاد و در این مدت از جبرئیل اثری دیده نشد. مسلمانان این دوره سه ساله را«دوره فترت» خوانده اند. مسلمانان عقیده دارند سبب دورهٔ سه ساله فترت این بود که محمد برای انجام وظایف بزرگی که درپیش داشت، بیشتر فکر کند و نیروی روحی و معنوی اش را برای رسالت بزرگ خود تقویت وآماده سازد.[2]

درحالیکه تعبیر فوق نمیتواند خالی از منطق باشد، اما میتوان اضافه کرد که محمد دراین مدت برای آنچه که در۲۳ سال بقیه عمرش بعنوان پیغمبر انجام داد، طرحهای لازم را تهیه کرده و با فراست و کیاست خاصی که داشته، کلیه اعمال و اقداماتی را که میبایستی بعنوان یک پیامبر بمنصه ظهور برساند، بدقت طرح ریزی و خود را از هرجهت برای انجام نقشه اش آماده کرده است.

پس از رسیدن به سن بلوغ ، محمد دائماً درمحله یهودی نشین مکه رفت و آمد میکرد وچگونگی معتقدات و انجام فرایض مذهبی ، آداب و رسوم ، قواعد و مقررات زندگی خصوصی و اجتماعی اسرائیلی ها را مورد مداقه و بررسی عمیق و دقیق قرار میداد. زندگی فردی، اجتماعی و مذهبی یهودیها آنچنان درمحمد تاثیر بخشیده است که درآیهٔ ۱۵ سوره جاثیه از بنی اسرائیل بعنوان ملتی که خداوند آنها را نسبت به سایر مردم روی زمین برتری داده است سخن میگوید. آیهٔ ۱۵ سوره جاثیه دراین باره میگوید:

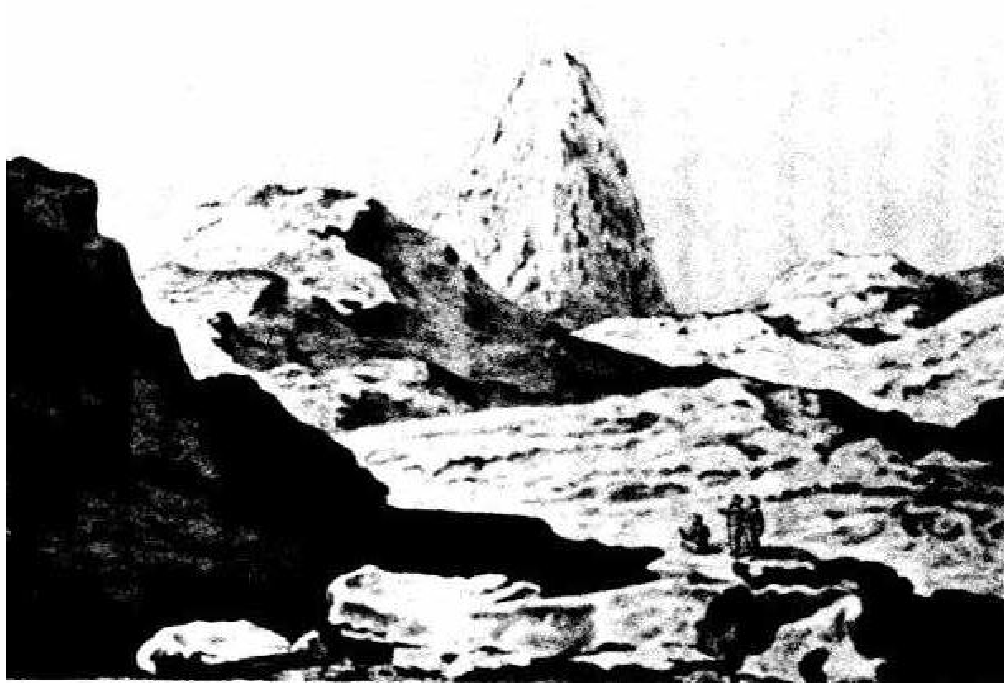
... وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ۝

« ... وما آنها را بر سایر مردم جهان برتری دادیم.»

بدیهی است که بدون مشاهده عینی و تعمق لازم در کیفیت همه جانبه زندگی یهودیها برای مدتی قابل ملاحظه، محمد قادرنمیبود، دین اسلام را پایه ـ ریزی کند.

۱ـ درباره طول مدت فترت بین محققان اسلامی اختلاف نظر وجود دارد. بعضی ازآنها دوره فترت را ده روز، گروهی آنرا ده ماه و برخی دیگر مانند طبری، بیهقی و بخاری آنرا مدت سه سال ذکر کرده‌اند. کونستان و یرژیل گیورگیو، محمد پیغمبری که ازنوباید شناخت (تهران : انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۳)، صفحه ۶۴

۲ـ ماخذ بالا، صفحات ۵۶ و ۶۳



کوه حرا که محمد مدعی است، جبرئیل برای اولین مرتبه درآنجا بر وی نازل شده است.

پس از اینکه محمد از غار حرا به خانه مراجعت کرد، داستان ظاهر شدن جبرئیل را برای خدیجه تعریف کرد و خدیجه پس از استماع داستان مذکور اظهار داشت که بطور یقین خداوند ترا به رسالت برگزیده و من به تو ایمان می آورم. گرو یدن فوری خدیجه به اظهار نبوت محمد طبیعی بنظر میرسد و اگر خدیجه غیر از آن عمل کرده بود، باعث شگفتی میشد. زیرا بر طبق رسوم و عادات معمول آن زمان، زنان عربستان نمیتوانستند استقلال فکری داشته و عقیده ای مخالف عقیده همسرشان داشته باشند و بعلاوه خدیجه در این زمان ۵۵ ساله بود و عشق محمد را در سینه داشت .

دومین کسی که به محمد ایمان آورد، غلام وی زید بود. گرو یدن زید نیز به دین محمد تعجبی ندارد، زیراغلام برطبق فرهنگ آنروزعربستان آزادی فکری نداشت و مجبور بود از اربابش که درواقع حکم مالکیت او را داشت، تابعیت نماید. سومین کسی که به دین محمد ایمان آورد، پسر عمو یش علی ابن ابوطالب بود. علی در این زمان، ۱۶ ساله بود و مانند هر جوان دیگری، برای واقع شدن در متن هرحادثه ای شوری گرم وطبعی پر خروش داشت .

بدیهی است که تنها سه نفر مذکور برای ایجاد یک دین نو کافی نبودند و محمد در صدد جلب پیروان بیشتر برآمد، ولی بهر که روی می آورد، مورد استهزاء و تمسخر او قرار میگرفت، اما محمد هیچگاه از تعقیب هدف خود دلسرد نشد و در دعوت مردم به دین اسلام اصرار ورزید. پس از سه سال کوشش و تقلا محمد موفق شد، رو یهمرفته ۱۳ نفر را به دین اسلام جلب کند، اما بغیر از علی هیچیک از آنها از شأن فردی و یا اجتماعی قابل توجهی برخوردار نبودند.

هنگامی که محمد متوجه شد دعوت های فردی او بجائی نمیرسد و کمتر کسی دعوت او را اجابت میکند، تصمیم گرفت با یک اقدام متهورانه سران قبیله قریش را دعوت و آنها را به دین نو بنیادش دعوت کند. درجهت اجرای این تصمیم، محمد ۴۰ نفر از سران قبیله قریش را به ضیافتی دعوت کرد و در ضیافت مذکور ضمن نطق بلیغی اظهار داشت :

پرستش بت های بی روحی که در خانه کعبه گذاشته شده وفاقد هرگونه قدرتی

هستند وسجده به سنگ و چوبهائی که بتهای مذکور رابوجودآورده اند یک خیال واهی و یک عمل غیر عقلائی است که برای همیشه باید متروک شود. در واقع بغیر از خداوند تبارک و تعالی که زمین و آسمان و بشر را خلق کرده، خدای دیگری وجود ندارد. من پیامبر و رسول فرستاده از طرف خدا هستم. دین من بر حق است و هرکسی هر دین و مذهب دیگری را بغیر از دین من پرستش کند، در اشتباه خواهد بود. اگر شما افراد طایفه قریش، از دین من پیروی کنید، رستگار خواهید شد واگر از آن سر پیچی نمائید، به آتش جهنم خواهید سوخت.

از بین جمعیت مذکور تنها علی دعوت محمد را قبول کرد و سایر حضار از بیانات او قهقهه خنده را سردادند و به تمسخر و مضحکه او پرداختند.

سران طایفه قریش در استهزاء کردن محمد تنها نبودند، هنگامی که اهالی مکه از ادعای نبوت محمد پسر عبداله، انسانی که زمانی درنهایت فقرو مسکنت بسر میبرد و مانند یک زن میگریست و تنها ثروت یک بیوه فرتوت جان و یرا نجات داده بود، آگاه شدند غرق بهت و حیرت گردیدند. اهالی مکه نمیتوانستند باور کنند انسانی که سابقاً به شغل شبانی اشتغال داشته و آنقدر جبون و ترسو بوده که از جنگ فرار کرده است، از طرف خداوند به نبوت انتخاب شود. بنا بر این هر زمانی که داستان نبوت محمد را می شنیدند، بخنده می افتادند و و یرا مسخره میکردند.[1]

اهالی مکه مخصوصاً از بی احترامی محمد به بتهای کعبه به شگفت افتاده و معتقد بودند محمد بامعرفی خدائی تازه و قصد انهدام بت های خانه کعبه، صلاح و سعادت مکه و اهالی آنرا بخطر انداخته و تعهدات فردی خود را نسبت به قبیله ای که به آن تعلق داشت نادیده انگاشته است . بهمین جهت آنها ابتدا به ادعای محمدمیخندیدندواوراتمسخرمیکردندولی بتدریج خنده وتمسخرآنهاتبدیل به رنجش آنهاازمحمدشدواورانسبت به خود خائن خواندند.

1- Qot'B Eddin Mohammed El-Mekki, *History de la Mecque*. p. 225.

ابوطالب، عموی محمد ابتدا سعی کرد با پند و نصیحت او را ارشاد کند و از ادعای به قول خودمسخره اش بازداردو به اوتوصیه کرد که اگرقصد ندارد از عقاید و افکارش دست بردارد، لااقل آنها را برای خود نگه دارد و از تبلیغ دیگران به آئین تازه اش خودداری کند. محمد در برابر توصیه ابوطالب به گریه افتاد و اظهار داشت چون دین وی برحق ترین ادیان روی زمین است، بهیچوجه حاضر نیست از آن دست بردارد.

هنگامی که محمد متوجه شد افراد قبایل قریش آمادگی پذیرش آئین اورا ندارند، توجه خود را به خارجیانی که به مکه رفت و آمد میکردند معطوف داشت. اهالی یثرب (مدینه) با دقت به سخنان محمد گوش میدادند و بعضی ازآنها حتی بوی قول همکاری و حمایت از دین اورا دادند. پشتیبانی مردم یثرب ازمحمد دو دلیل داشت: یکی اینکه اهالی یثرب بعلت تبلیغات یهودیها درباره وجود خدای یکتا با عقیده به اینکه در دنیا تنها یک خدا وجود دارد و خداوند بزودی پیامبری برای ارشاد مردم برسالت مبعوث خواهد کرد عادت کرده بودند و دوم اینکه تبلیغات محمد درباره وجود خدای یکتا، بمنزله حمله به معتقدات مردم مکه و پرستشگاه آنها یعنی کعبه بود و این امر بطورغیرمستقیم منافع مردم یثرب را، که کینه و عداوت اهالی مکه را درسینه داشتند تامین میکرد، بعبارت دیگر، هرچه مردم مکه بیشتر ازمحمد تنفر حاصل میکردند، وی دربین مردم یثرب محبوبیت بیشتری کسب میکرد.

اهالی قریش از رفتار محمد و نزدیکی او با مردم یثرب که درواقع دشمن دیرینه آنهابشمارمیرفتند، سخت رنجیده خاطرشدندومحمدراخائنی نامیدندکه به تمام معتقدات و سنن و آداب و رسوم قبیله ای پشت کرده و با دشمنان آنها طرح اتحاد و دوستی ریخته است و لذا تصمیم گرفتند اورا از شهرو دیار خود طرد کنند. افراد طایفه قریش به حدی ازمحمد نفرت حاصل کردند که اگر بعلت نفوذ ابوطالب نبود، وی را مقتول کرده بودند. محمد نفرت اهالی طایفه قریش را از خود بخوبی تشخیص داد و برای اینکه خود را از خطر نابودی بوسیله آنها نجات دهد از مکه فرار اختیار کرد و از آن پس برای مدت چند ماه در اطراف و حوالی کوه حرا

سکونت اختیار کرد و به تبلیغ کاروانهائی که از آن حدود عبور میکردند، پرداخت.

در این زمان، ابوطالب که فکر میکرد عموزاده اش دچار اختلال مشاعر شده است، کوشش کرد با نفوذی که در بین مردم مکه داشت، تنفر آنها را از محمد تعدیل کند. اگر چه انجام این کار آسان نبود، معهذا ابوطالب در سال ۶۱۹ میلادی موفق شد، تصمیمی را که مردم مکه برای طرد محمد گرفته بودند، لغو کند و امکان ورود مجدد محمد را به مکه تامین نماید.

سرانجام محمد در برابر اصرار ابوطالب، موافقت کرد در تبلیغ دین خود احتیاط بیشتر بکار برد، ولی ابوطالب در همان سال (۶۱۹میلادی) و خدیجه همسرش یکسال بعد (۶۲۰) وفات یافتند. محمد پس از وفات عمو یش ابوطالب و همسرش خدیجه، به ادامه دعوت مردم به دین تازه اش مشغول شد، ولی چون یقین داشت که مردم مکه دعوت و یرا نخواهند پذیرفت، تصمیم گرفت با مردم یثرب که درباره پذیرش دین وی پیشنهاداتی به وی ارائه کرده بودند وارد مذاکره شود.

مذاکره بین محمد و مردم یثرب مدتها بطول انجامید. محمد میدانست که اگر با مردم یثرب قراردادی منعقد سازد، مردم مکه او را خائن نامیده و یرا نفی بلد خواهند کرد، از اینرو مدتها درباره عقد قرارداد بامردم یثرب تامل و اندیشه کرد، ولی سرانجام عطش او برای کسب قدرت، وسوسه اش کرد و در ملاقاتی که در سال ۶۲۲ میلادی در کوه عقبه با نمایندگان اهالی یثرب بعمل آورد، قراردادی با آنها امضاء نمود.[1]

برطبق قرارداد مذکور، مردم یثرب حمایت از محمد را بر عهده گرفتند و تقبل کردند او را در شهر خود بپذیرند و محمد نیز در مقابل قول داد که از آن پس خود را همخون مردم یثرب دانسته، دوست آنها و دشمن مخالفان آنها باشد. این عمل در واقع مفهوم خیانت محمد به قبیله خود را داشت، زیرا مردم عربستان بر طبق سنن و آداب خود هر زمانی که میخواستند قبیله خود را تغییر دهند، سوگند میخوردند که از

1- Delaporte, *La Vie de Mahomet*, p.225.

آن پس «دوست قبیله جدید و دشمن مخالفان آنها باشند.» بنابراین محمد با قول مذکور رسماً علائق خونی خودش را با قبیله اش قریش قطع کرد و بر طبق رسوم مردم عربستان این عمل بزرگترین خیانتی بود که فردی میتوانست در جامعه مرتکب شود.

هنگامی که اهالی مکه از عقد قرارداد محمد با اهالی یثرب اطلاع حاصل کردند، نفرت و انزجارشان از محمد به منتهی درجه ممکن رسید. در این زمان ابوطالب وفات یافته و دیگر کسی وجود نداشت که از محمد حمایت کند. اهالی مکه تصمیم گرفتند، کار محمد را یکسره کنند ولذا هریک از قبایل مکه و متحدان آنها یک قاضی برای تعیین تکلیف محمد انتخاب کردند و قضات مذکور که تعدادشان ۴۰ نفر بود، به اتفاق آراء محمد را خائنی مستحق مجازات دانستند.

محمد قدرت برابری بااهالی مکه و رأی نمایندگان آنها را نداشت ولذا با پیروانش،زید،علی،ابوبکر، پدر زن جدید و عمروعثمان، دامادش ازمکه به مدینه فرارکرد. زمان فرارمحمدازمکه به مدینه که مصادف با سپتامبر سال ۶۲۲ میلادی میباشد، «هجرت» نامیده شده است.

در واقع میتوان گفت که اسلام از زمان فرار محمد از مکه به مدینه برجود آمد. هر گاه مردم یثرب از قبول محمد خودداری میکردند، دین اسلام بعنوان یک رؤیای واهی در تاریخ محو میشد. بنا بر این میتوان گفت که اسلام از زهدان عداوت و دشمنی مردم مکه و یثرب زائیده شد. مردم یثرب در واقع اسلام را بعنوان یک سیاست ضد مکه انتخاب کردند، نه یک دین تازه آسمانی. مردم یثرب به این دلیل محمد را به شهر خود پذیرفتند که وی بر ضد مردم مکه علم مخالفت برافراشته بود، نه بجهت اینکه او ادعای نبوت و رسالت یک دین تازه الهی را میکرد.

محمد در ابتدای ورود به مدینه بمنظوررقابت باخانه کعبه موجوددرمکه، به - احداث مسجدی در مدینه اقدام کرد. سپس اگرچه برای ورود به جنگ با مکه آمادگی نداشت، به دو علت مجبورشد، با مکه وارد جنگ شود: یکی برای اینکه به ندای مردم مدینه که دشمنی دیرینه مردم مکه را در سینه داشتند، پاسخ مثبت دهد و آنها را راضی سازد و دوم اینکه خود را از موقعیت بحرانی و نامساعدی که

خط سیر فرار محمد به یثرب « مدینه »

نام قبیله ها با دو خط ممتد مشخص شده است

در آن قرار گرفته بود، نجات دهد.

مردم مکه که برای خلاص شدن از خیانت های محمد، موفق نشده بودند، او را به قتل برسانند، بوسیله نمایندگانی که در مدینه داشتند، کوشش کردند، محمد را مورد تمسخر و استهزاء قرارداده وشهرت دهند که وی با سایر افراد تفاوتی ندارد و بعلاوه اگر او واقعاً پیامبر خدا میباشد، میبایستی بتواند معجزه هائی به مردم ارائه دهد، درحالیکه او نه تنها قادر به ارائه معجزه نیست، بلکه حتی دارای نقاط ضعف افراد عادی مردم است.[۱]

یهودیها نیز نه تنها محمد را تمسخر میکردند و ادعای نبوت او را به باد مضحکه میگرفتند، بلکه او را یک شیاد میدانستند و معتقد بودند، او آن پیامبری نیست که کتب مقدس آنها ظهورش را پیش بینی کرده است. دشمنان و مخالفان محمد نیز او را با پرسشهای سهمگین در فشارقرار میدادند و اظهار میداشتند، اگر محمد واقعاً پیامبر خداست، باید بهر وسیله ای که ممکن است، به اثبات این امر بپردازد، ولی محمد دربرابر پرسشهای آنها پاسخی نداشت بدهد. مخالفان و دشمنان محمد اظهار میداشتند، اگر واقعاً محمد فرستاده خداست، چرا خداوند در آنهمه مصائبی که وی با آنهاروبرو شد، کمکی به او نکرد؟[۲] محمد برای هیچیک از این پرسشها پاسخی نداشت. نه تنها محمد از طرف مخالفانش زیر فشار قرار داشت، بلکه پیروان وی نیز دائماً درباره آئین جدیدی که اوآورده بود از وی راهنمائی میخواستند و او مجبور بود، دربرابرپرسشهای آنها با نزول آیه های قرآن حکم صادر کند. از طرف دیگر چون با ادعای نبوت محمد، مردم به جزئیات اعمال و رفتار او و پیروانش حساس شده بودند، لذا وی ناچار بود، نسبت به گفتار و اعمال ورفتارپیروانش مخصوصاً مریدان غیورش مانند علی، زید، ابوبکر و عثمان تقبل مسئولیت کرده وازگفتارو کردارآنهامواظبت نماید. مجموع اوضاع واحوال و مضایق مذکور، زندگی را بر محمد دشوار کرد و لذا او برای فرار از

1- Abulfeda, *La Vie de Mahomet.*

2- Sedillot, *History des Arabes.*

مشکلات مذکور تصمیم به جنگ گرفت. ورود در جنگ با مخالفان اسلام، برای محمد دارای منافع زیادی بود: یکی اینکه آن گروه از پیروان اسلام که فرصت ـ طلب بودند و هدفشان کسب منافع مادی بود، با غنائم حاصله از جنگ ارضاء میشدند. دوم اینکه آن عده از پیروان واقعی اسلام که بخاطر نفس دین، مسلمان شده بودند، فرصت مییافتند، دین و عقیده خود را به مغلوبین تحمیل کنند و بالاخره منفعت دیگر جنگ برای محمد آن بود که اگر او در جنگ موفق میشد، میتوانست غلبه بردشمنانش را در جنگ بعنوان یک معجزه الهی به مردم معرفی و ادعا کند که خداوند اورا در برابر دشمنانش محافظت کرده است.

محمد در شرایط مذکور پس از تأمل بسیار در سال ۶۲۴ میلادی دست به جنگ بدر زد و در این جنگ ۶۰۰ نفر نیروهای مکه را شکست داد. پیروزی محمد در جنگ مذکور، نفوذ او را افزون کرد، ولی در جنگ احد قبیله قریش موفق شد، شکست خود را در جنگ بدر جبران کند.

محمد قصد داشت هم برای ارضای پیروانش و هم برای انتقام گرفتن از اهالی مکه که پیوسته او و دعوت نبوتش را به مسخره و مضحکه میگرفتند با لشگریان مکه وارد یک جنگ اساسی شود و مخالفانش را درمکه قلع و قمع کند، ولی شکست او در جنگ احد و یرا بخود آورد و از این کار انصراف حاصل کرد. لشگریان مکه از سربازان رزمی و جنگ آزموده و لشگریان مدینه از مغازه داران و کشاورزان تشکیل شده بودند و لذا محمد صلاح ندید در آن زمان بیش از این خود را با نیروهای مکه در گیر کند. اما چون پیکارهای جنگی برای پیروان محمد، متضمن کسب غنائم جنگی بودند، لذامحمدتصمیم گرفت برای نفوذبیشتردرافرادی که به آئین او گرو یده بودند و همچنین بمنظور جلب پیروان بیشتر به جنگهای کم خطر تری دست بزنند. درجهت اجرای این تصمیم محمدبه سه طایفه یهودی بنی قینقاع، بنی النضیرو بنی قریظه حمله وباسبعیت و بیرحمی بی سابقه آنها را قلع و قمع کرد. درحمله های مذکوریهودیان یاقتل عام و یاازمحل سکونت خود بیرون رانده شدندواموال آنهابوسیله لشگریان اسلام غارت شد. بایداذعان داشت که غارت اموال مغلوبین درجنگهای محمدبزرگترین محرک مردم برای پیوستن

به اسلام بود وانگیزه مذکور بیش از رجزخوانیهای محمددرجلب پیروان اسلام مؤثر بوده است.

موفقیت های جنگی مذکورتاآنجامحمدرادرقدرت خواهی های جاه‌طلبانه اش جسور کرد که وی نامه های تهدید آمیزی به خسرو پرو یز پادشاه ایران، هرا کلیوس امپراطورقسطنطنیه، نگوس پادشاه حبشه وفرمانروای مصرارسال داشت واز آنها خواست که به دین اسلام بگروند. البته اجرای این اقدام برای محمد متضمن هیچ نوع خطری نبود، زیرا عربستان منطقه خشک و فقیری بود که نمیتوانست توجه هیچیک از سلاطین و فرمانروایان مذکور را جلب و آنها را وادار به حمله به منطقه مذکور بکند.

در نتیجه پیروزیهای مذکور نه تنها مردم مدینه که جزء سپاهیان اسلام درآمده بودند، آزمودگیهای جنگی پیدا کردند، بلکه افراد قبایل مختلف مدینه که درپی کسب مال و منال بوسیله غارت و چپاول بودند، نیز به آنها ملحق شدند. اکنون زمان آن فرا رسیده بود که محمد با اطمینان خاطر، نقشه حمله به مکه را عملی سازد. محمد نقشه حمله به مکه را در کمال خفا تدارک دید و روز ۱۲ ژانو یه سال ۶۳۰ میلادی به مکه حمله و آنرا تصرف کرد.[۱]

فتح مکه، بزرگترین موقعیت را برای اهالی مدینه بوجود آورد تا انتقام دیرین خود رااز تجار ثروتمند و مغرور مکه بگیرند. بهمین دلیل رئیس طایفه خزرج که فرماندهی سپاهیان محمد را بر عهده داشت دستور داد هریک از لشگریان بدون رعایت هیچ نوع مرز و حدی بهر نحوی که خواستند در کشتار و غارت اموال اهالی مکه اقدام کنند، ولی محمد اورا از سمتش تغییر داد و چون قصد داشت بر تعداد پیروانش بیفزاید، علیرغم تمایلات مردم مدینه دستور داد با اهالی مکه با مدارا رفتار شود. کعبه نیز به دستور محمد از معبد بت ها به معبد مقدس مسلمانان و خانه خدای یکتا تبدیل شد.

در حمله لشگریان محمد به مکه، کعبه معبد خدایان اهالی مکه بدست

1- Gagnier, *Vie de Mahomet.*

مسلمانان افتاد و تعداد شصت بت که خدای ۶۰ قبیله مختلف بودند بدست سپاهیان محمدنابودشدند. اهالی مکه بارضای ظاهری، ولی خشمی درونی، به‌قبول رسالت محمد گردن نهادند و اورا رسول خدا شناختند، ولی دردل باخود عهد بستند که درموقع مقتضی، پاسخ جسارتهای خائنانه اورا در کفش بگذارند.[1]

بهمین دلیل، اهالی مکه که متوجه شدند، قدرت پیکار رزمی با محمد را ندارندرسالت و براقبول کردندو به وی قول دادند که در کلیه امور اورا یاری کنند و حتی ابوسفیان که از مخالفان سر سخت و آشتی ناپذیر محمد بود و جنگ احد را بر ضد وی هدایت کرده بود، به محمد تسلیم و حاضر شد، فرزندش معاو یه را بعنوان منشی محمد به خدمت او درآورد. سایر اشراف مکه نیز بهمین نحو در برابر محمد تسلیم شدند و به او قول همکاری دادند.

فتح مکه نقطه عطفی در شکوفیدن قدرت محمد و شکوه اسلام بود. در سالهای بعد از فتح مکه، قبایل گوناگون عرب که یا مخالف اسلام بودند و یا تاآن زمان نسبت به اسلام حالت بیطرفی اختیار کرده بودند، به اسلام روی آوردند، بطوریکه در حدود سال ۶۳۲ میلادی تمام شبه جزیره عربستان اگر نه در دل، ولی لااقل در ظاهر به اسلام گرو یده بودند.

بمنظور بزرگداشت، طلوع و توسعه اسلام، محمد در سال ۶۳۲ میلادی، درحالیکه بیش ازچهل هزار نفر مسلمان او را همراهی میکردند، برای زیارت مکه وارد این شهر شد. پس از برگزاری نماز و عبادات لازم، محمد درعرفات خطابه مفصلی ایرادوضمن شرح خلاصه ای ازآئین دین نوبنیاد اسلام خطاب به جمعیت گفت: «ای خدای باریتعالی، آیا رسالتی را که برعهده من محول کردی انجام داده ام؟» وکلیه حضار پاسخ دادند: «آری، تورسالتت رابه پایان رسانیده ای.» درمراجعت ازمسافرت مذکور که درتاریخ «حجة الوداع» نامیده شده است، محمد بشدت بیمار شد و روز هشتم ماه ژوئن سال ۶۳۲ میلادی (برابر با دوشنبه سیزدهم ربیع الاول سال یازدهم هجری) دربازوان عایشه، محبوبترین همسرش وفات

1- Dosy, *History de Musulmans d'Espagne*, p. 28.

پیروزیهای اسلام در زمان
رحلت محمد در سال ۶۳۲ میلادی



یافت.

بررسی وتجزیه و تحلیل عمیق زندگی محمد، فرض انتساب هر نوع شخصیت مذهبی و الهی را به وی منتفی میسازد. کلیه افرادی که در زمان محمد، به وی پیوستند واسلام آوردند، بیشتر به وی بصورت یک رهبر حزبی نگاه میکردند، تا یک شخصیت مذهبی. بررسی دقیق زندگی محمد و گفتار و کردار او نشان میدهد که محمد در واقع عقیده خود را بزور به مردم تحمیل کرد، نه با وعظ و پند و منطق. ممکن است گفته های محمد برای اعراب چادرنشین عربستان که فاقد هر نوع تعلیمات اخلاقی بودند، تاثیراتی داشته و چادرنشینان عربستان گفته های اورا بعنوان اراده و خواست های الهی تلقی کرده باشند، اما مسلم است آنهائی که بامحمد نزدیک بودند، رسالت او را بعنوان پیامبر خدا جدی نمیگرفتند. همچنین در بین پیروان او بعضی از اهالی مکه وجود داشتند که بخوبی به زندگی و شجره و نقاط ضعف وی آشنائی داشتند و به او بعنوان یک انسان جاه طلبی نگاه میکردند که اوضاع واحوال و مقتضیات و یک رشته رو یدادهای مسلسل و مساعد اورا نو کیسه کرده و به قدرت رسانیده بود. بسیاری ازپیروان محمد، مخصوصاً آنهائی که به تازگی اسلام آورده بودند، هدفشان بهره برداری از نفوذ محمد برای استفاده های شخصی بود و تنها عده بسیارقلیلی ازپیروان محمد، اورا پیامبر می شناختند.

بعضی ازپیروان محمد نه تنها شأن و احترامی را که شایسته یک پیغمبر میبود برای محمد قائل نبودند، بلکه نسبت به او به اعمال و رفتاری دست میزدند که نشان میدهد، آنها برای او حتی ارزش یک انسان ارزشمند را نیز قائل نبودند. برای مثال، محمد دارای نو یسنده ای بودبنام عبداله بن سعدبن ابی سرح که مردی شوخ طبع بود و بعنوان نو یسنده وحی، آیات قرآن را که محمد برایش دیکته میکرد، مینوشت. اما بعضی اوقات موقعی که محمد آیه ای را برای عبداله دیکته میکرد، وی مفهوم آنرا تغییر میداد و محمد نیز با نظر او موافقت میکرد. زمانی محمد آیه ۱۲ ببعد سوره مؤمنون را درباره خلقت انسان برای ابی سرح دیکته میکرد. موقعی که محمد به آخر آیه ۱۳ رسید، ابی سرح بوی گفت بهتر است

اکنون عبارت فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ را به آخر آیه اضافه کنم. محمد با پیشنهاد ابی سرح موافقت کرد و اظهار داشت با نظر وی در باره افزودن عبارت مذکور به آخر آیه موافق است.

عبداله بن سعد بن ابی سرح، موافقت محمد را در این باره به بی اعتباری آیات قرآن تعبیر کرد و ازاسلام برگشت و به مکه رفت. زیرا با خود فکر کرد اگر واقعاً آیات قرآن کلام خداست، چگونه ممکن است محمدباالقاء اوحاضر به ـ تغییر آنها شود. پس از فتح مکه و صدور فرمان عفو عمومی، محمد چهار نفر را از شمول عفو مستثنی کرد و دستور داد هر کجا آنها را یافتند ولو به پرده های کعبه پناه برده باشند، به قتلشان برسانند. یکی از این چهار نفر ابی سرح بود که البته بعد ها با شفاعت عثمان که برادر رضاعی او بود، بخشیده شد.[1]

درمورد دیگری، شخصی بنام «عقبه بن معیط» در حضور کلیه اصحاب و پیروان محمد بصورت او تف انداخت.[2] هنگامی که محمد وفات یافت، بقدری مبانی ایمان پیروانش سست بود که حتی نزدیکترین اصحاب او قبل از انجام مراسم تدفین محمد، برای دست یافتن به میراث او با یکدیگر به مبارزه پرداختند. «امین عاملی» در این باره مینویسد:

«.... بعد از وفات پیغمبر، یاران و اصحابش جسد او را رها کرده و هیچکدام (جزعلی وخانواده اش) بر سر جنازه پیغمبر حاضر نبودند... و هیچگونه احترامی برای رسول خدا قائل نشدندومنتظرکفن ودفن اونیزنشدندوهنوزجنازه اش به ـ خاک سپرده نشده بود که برای دست یافتن به میراث او، بر سر و مغز هم

۱ـ عبداله بن عمر البیضاوی، انوارالتنزیل و اسرارالتأویل (قاهره: ۱۳۴۴ هجری)؛ الزمخشری، الکشاف الحقیقه التنزیل، (قاهره: ۱۹۶۶)؛ عبدالمالک بن هشام، کتاب سیرت رسول اله، ۴ جلد (قاهره: ۱۳۵۶ هجری).

۲ـ تفسیر طبری، به تصحیح استاد حبیب یغمائی، جلد پنجم (تهران: چاپ دانشگاه تهران)، صفحه ۱۱۰۳، به صفحه شماره ۲۷۷ همین کتاب مراجعه فرمائید.

می‌کوفتند.»[1]

یکی دیگر از شواهد تاریخی در جهت اثبات عقیده مذکور آنست که در دسامبر سال ۶۲۶ میلادی، قبل از درگیر شدن در جنگ با مکه، محمد عازم سرکوبی قبیله کوچکی بنام «بنی مصطلق» که در نزدیکی ساحل دریای سرخ در شمال غربی مکه بسر میبردند، شد. علت تصمیم محمد در سرکوب کردن قبیله مذکور این بود که رئیس آنها بنام «حارث» با همکاری مخالفان محمد در مکه قصد حمله به مدینه را داشت. محمد بر طبق معمول بین زنان خود قرعه کشی کرد، قرعه بنام عایشه و امه سلمه اصابت کردو لذا محمد آنها را در این مسافرت جنگی همراه خود برد.

درحوالی غروب روز دوم و یا سوم مراجعت به مدینه، لشگریان محمد به محلی رسیدند که فاقد آب بود و بنا براین محمد تصمیم گرفت، اندکی درمحل مذکور توقف کندوسپس بمسافرتش ادامه دهد. هنگامیکه سپاه محمد قصد ترک محل را داشتند، هوا تقریباً تاریک بود و عایشه متوجه شد که گردن بند عقیقش گم شده است. وی موضوع را با محمد درمیان گذاشت و محمد برخلاف تصمیم قبلی اش مجبور شد دستور دهد لشگریان شب را در آن محل بیتوته کنند.

عموم لشگریان از این تصمیم آزرده خاطر شدند و حتی گروهی از آنها نزد ابوبکر پدر عایشه رفتند و از اینکه محمد تصمیم گرفته است، بخاطر گردن بند همسرش عایشه، لشگریان را در آن محل نامساعد نگهدارد، ابراز گله کردند. اما تصمیم قبلاً گرفته شده بود و لشگریان مجبور بودند شب را در محل مذکور بگذرانند. در هنگام طلوع صبح، لشگریان میخواستند نماز صبح را برگزار کنند، اما کلیه آبی را که با خود ذخیره داشتند قبلاً مصرف کرده بودند و در آن محل نیز برای وضو گرفتن آب وجود نداشت. دراین هنگام آیه ۴۳ سوره نساء درباره تیمم با خاک بجای وضو و غسل با آب از طرف خداوند نازل شد. آیه مذکور حاکی است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا

۱ـ سید محسن امیرعاملی، ترجمه اعیان الشیعه، صفحات ۲۶۲ و ۲۶۳

عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا ۚ وَإِن كُنتُم مَّرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا ○

«ای اهل ایمان هرگز درحال مستی نماز نخوانید تا بدانید چه میگوئید و نه در حال جنابت مگر آنکه مسافر باشید تا غسل کنید و اگر بیمار یا آنکه در سفر باشید یا قضاء حاجتی دست داده باشد یا با زنان مباشرت کرده اید و آب برای تطهیر و غسل نیابید در اینصورت به خاک پاک تیمم کنید، آنگاه صورت و دستها را با خاک مسح کنید که خداوند آمرزنده و بخشنده است.»

پس از برگزاری نماز صبح و طلوع خورشید، هنگامی که عایشه پس از جستجوی بسیار از پیدا کردن گردن بند ناامید شده بود و لشگریان قصد عزیمت از محل را داشتند، شتر عایشه از جا برخاست و گردن بند از زیر او پیدا شد.

موضوع مهمتر از همه داستان تنها ماندن عایشه زن محبوب محمد و «صفوان بن معطل سهمی» مدت یک شبانه روز در بیابان است. واقعه مذکور بشرح زیر اتفاق افتاده است.

هنگامیکه لشگریان محمد از یکی از محلهائی که برای استراحت انتخاب شده بود، قصد حرکت داشتند، عایشه برای قضای حاجت از کجاوه اش دور شده بود و موقعی که مراجعت کرد سپاه محمد قبلاً محل را ترک کرده بود و لذا عایشه از کاروان عقب ماند. در این هنگام، «صفوان بن معطل سهمی» که یکی از جوانان خوش سیمای «بنی سلیم» و از مهاجرین بود، به عایشه برخورد کرد و او را بر پشت شتر خود نشانید و پس از یک شبانه روز به مدینه وارد شد.[۱]

غیبت یک شبانه روزه عایشه از کاروان محمد و تنها ماندن او با «صفوان بن معطل» در بیابان شایعات بسیاری در مدینه بوجود آورد و محمد را در وضع نامناسبی قرار داد. این عمل مخصوصاً در هنگامی بوقوع پیوست که اوضاع و احوال

۱ـ ابن اسحق، سیرت الرسول؛ تفسیری از عبدالملک بن هشام، صفحه ۷۳۲؛ محمد بن عمر الواقدی، کتاب المغازی، صفحات ۴۲۸ ـ ۴۲۶

امکان برائت عایشه را از اتهام مشکل کرده بود. دلائل و جهات مذکور بشرح زیر میباشند:

۱ــ محمد قبل از مسافرت مذکور، زینب همسر زیبای پسر خوانده اش رابه ـ عقد ازدواج خود درآورده واین موضوع حسادت عایشه را تحریک کرده بود.

۲ــ پس از اینکه محمد، طایفه کوچک «بنی مصطلق» را قلع و قمع کرد، بر طبق معمول مردان و زنان آن اسیر و به انضمام اموالشان بعنوان غنائم جنگی بین لشگریان محمد تقسیم شدند. رئیس طایفه مذکور بنام «حارث» دارای دختر بسیار زیبائی بود بنام «جو یریه» که زیبائی او هر مردی را مفتون وی میکرد. «جو یریه» علاوه بر زیبائی سحرانگیز، زن با هوشی بود و میدانست که محمد در برابر زیبائی زنان زود تسلیم میشود. بنا براین شخصاً برای ملاقات محمد به خانه او رفت. عایشه در را برو یش باز کرد و با دیدن زیبائی او ، پیش بینی کرد که وی احتمالاً رقیب تازه زنان حرمسرای محمد و یکی از اعضای حرمسرای محمد خواهد شد.[1]

پیش بینی عایشه بزودی به تحقق پیوست. زیرا «جو یریه» محمد را ملاقات و از او تقاضا کرد ترتیبی دهد که بهای آزادی او به شخصی که قرار بود و یرا در اختیار داشته باشد پرداخت شود و وی از اسارت نجات یابد. محمد به وی اظهار داشت: «من پیشنهاد بهتری برایت دارم.» «جو یریه» پرسش کرد: «چه پیشنهادی؟» محمد پاسخ داد: «من بهای آزادی ات را می پردازم و ترا به عقد خود در می آورم.»[2] «جو یریه» پیشنهاد محمد را قبول کرد و به عقد ازدواج او درآمد. هنگامی که انصار و مهاجرین مشاهده کردند که محمد با «جو یریه» ازدواج کرد و «حارث» رئیس قبیله «مصطلق» عنوان پدر زن محمد را پیدا کرد،

1- Martin Lings, *Muhammed, His Life Based on the Earliest Sources* (London: George Allen & Unwin, 1983), p. 242.

۲- ابن اسحق، سیرت الرسول، صفحه ۷۲۹

کلیه اسرای خود را آزاد کردند.

عایشه گفته است: «من هیچ زنی را نمی شناسم که به اندازه (جویریه) برای افراد قبیله اش مفید واقع شده باشد.»[1]

بدیهی است که واقعه ازدواج محمد با«جویریه» و ورود او به حرمسرای محمد، بشدت حسادت عایشه را تحریک و روح اورا جریحه دار کرده و چه بسا با ایجاد واقعه عقب ماندن ازقافله قصد انتقامجوئی از محمد را داشته است.

۳ـ با علاقه ای که محمد به عایشه داشت برای مردم باور کردنی نبود که او از حال عایشه غافل بماند و بدون وی حرکت کند. مگر اینکه تبانی عایشه با صفوان قوی تر از آن بوده باشد که محمد بتواند در این باره چاره ای بیاندیشد.

۴ـ هنگامی که کجاوه را روی شتر گذاشته اند، چگونه وزن عایشه را احساس نکرده و متوجه نشده اند که عایشه در کجاوه وجود ندارد.

چون صحت و یا کذب اتهام عایشه بغیر ازآیه هائی که محمد دراین باره نازل کرد هیچگاه معلوم نشد، ممکن است عایشه بیگناه بوده و خواسته است صحنه سازی کودکانه وزنانه ای بوجودآوردتامحمدرابعلت زن بازیهای بی اندازه اش ناراحت کند.

بهر حال، در جریان این ماجری «عبداله بن ابی» که رهبر منافقین[2] مدینه بودوقریش و یهودیهاباکمک اومیخواستند پس ازخروج محمدازمدینه به مسلمین حمله کنند، به پیشنهاد محمد مجبور شد فرماندهی جنگی سپاه او را برعهده بگیرد. محمد بدین ترتیب «عبداله بن ابی» را بعنوان فرمانده قشون مسلمین با خود برد و در نتیجه منافقین در مدینه بدون رهبر ماندند و قریش و یهودیها موفق نشدند در غیاب محمد نقشه خود را برای حمله به مسلمانان بمورد اجرا بگذارند.

---

۱. مأخذ بالا، همان صفحه.

۲. «منافقین» افرادی از اهالی مدینه بودند که در ظاهر به قبول اسلام تن در میدادند، ولی با اعمال و رفتار سیاسی محمد مخالفت میورزیدند.

«عبداله بن ابی» ازشکست طایفه «بنی مصطلق» بدست نیروهای اسلام، به‌ـ خشم آمد وتصمیم گرفت، قبل از اینکه محمد موفق شود به مدینه مراجعت کند، او را ازبین ببرد، ولی محمد ازماجری اطلاع حاصل کرد و نقشه اورا خنثی کرد.

«عبداله بن ابی» برای مخالفت با محمد از پای ننشست و به‌اتفاق حمینه خواهر زینب، دختر عموی پیامبر؛ «حسّان ثابت» شاعر معروفی که بر ضد محمد هجو میگفت و «مسطح» رسوائی عایشه را با شاخ و برگ در شهر منتشر کردند.

محمد از واقعه مذکور و مخصوصاً از شیوع خبر مذکور در شهر سخت ناراحت شد و اگرچه کنیز عایشه بر برائت او سوگند خورد، ولی این کار برای رفع اتهام عایشه کافی نبود. سر انجام سوره نور بر محمد نازل شد که ازآیه ۳ تا ۲۶ آن درباره واقعه مذکور حکم نازل کرده است.

وقایع مذکور وگفتار و کردار افرادی که حوادث مذکور را بوجود آوردند، بوضوح نشان میدهد که محمد حتی نزد پیروانش نیز اهمیت و اعتباریک پیامبر الهی را نداشت و آنهمه مداحی هائی که درباره او بعمل آمده، پس ازوفاتش انجام گرفته است.

اسلام در واقع هنگامی بصورت دین درآمد که اعراب وارد سرزمین های مغلوب شدند و با ملت هائی که درجنگ شکست خورده بودند، آمیزش پیدا کردند. پس از اینکه اسلام با ضرب شمشیر به کشورهای مغلوب صادر شد، خارجیان مسلمان شده مانند *سوریه ای ها، ایرانیها و مصریها تاریخ و ایدئولوژی* اسلام رابااستفاده ازمیراثهای فرهنگی خودازنوقالب ریزی کردندو با اندیشه گریهای خوددرآن روح دین و عرفان دمیدند.

دین موسی، آئین مبارزه با زشتی های انسان و تقویت اصول اخلاقی او بود. مسیح افراد انسان را به پرهیز کاری و پاکدامنی ترغیب میکرد. او به اتباعش توصیه میکرد، تعدیات دیگران را فراموش کنند و به همسایه خود هر که باشد، محبت کنند. او میگفت: «هرکسی که به ضرب شمشیر پیروز شود، به ضرب شمشیر نیز نابود خواهد شد.» اما محمد گفت: «شمشیر هم کلید بهشت و هم کلید دوزخ

خواهد بود.»[1]

«ساکیامونی» و یا بودا، رهبر اخلاقی خردمندی بود که هدفش توسعه ارزشهای معنوی بشریت بود. بطور کلی کلیه رهبران مذهبی جهان، تعلیمات خود را بر پایه آموزش اصول اخلاقی قرار دادند، نه زور. ولی درآئین محمد زورو سیاست بر بسط اصول اخلاقی برتری دارد. محمد یک رهبر حزبی بود که هدفش را بر پایه کسب قدرت مادی پایه گزاری کرده بود و وسیله رسیدن به این هدف را زور و جنگ میدانست. او با مخالفانش با آتش و شمشیر رفتار میکرد، نه با آموزشهای اخلاقی و معنوی. منطق محمد با مخالفانش عبارت بود از: «یاایمان بیاورید، یابرده شویدو یابمیرید.» هنگامیکه مردم از او خواستند که برای اثبات نبوتش معجزه بیاورد، او به پیروزی اش در جنگ اشاره کرد و گفت «من در جنگ پیروز میشوم، پس خدا با من است.» محمد در واقع یک جنگجو بود، نه یک مبلغ اصول و ارزشهای اخلاقی و معنوی.

محمد نه تنها متعرض اصلاح اخلاقیات بشر نشد، بلکه از نقاط ضعف اخلاقی مردم برای حصول اهدافش بهره برداری کرد. بهمین دلیل او نه تنها، تعدد زوجات را که در واقع سند اسارت زنان بوسیله مردان است منع نکرد، بلکه خود قهرمان تعدد زوجات شد. او نه تنها مانند مسیح در کمک به همسایه آیه ای نیاورد، بلکه بردگی وصیغه را برسمیت شناخت. درفرهنگ مذهبی محمد، مومن کسی است که اسلام بیاورد، نه فردی که دارای ارزشهای اخلاقی باشد. اسلام نیز دکترینی نیست که نقاط ضعف اخلاقی و معایب افراد را اصلاح کند، بلکه آئینی است که افراد مردم را وادار به اطاعت از محمد، پیغمبر خدا میکند تا او بتواند به هدفهایش دست یابد.

برتراند راسل یکی ازچهره های فلسفی قرن بیستم که عنوان فیلسوف قرن به او

1- Essad Bay, *Mohammed: A Biography* (New York: Longmans, Green & Co., 1936), p. 177.

داده شده، مینویسد:

«اگر چه اعراب قسمت مهمی از دنیا را تحت عنوان مذهب نو تسخیر کردند، اما آنها یک نژاد خیلی مذهبی نبودند، بلکه هدف فتوحات آنها غارت و چپاول و اندوختن ثروت بود، نه توسعه مذهب. دلیل اینکه تعدادی جنگجوی محدود عرب موفق شدند به آسانی بر جمعیت عظیمی از دنیا که دارای تمدن عالی تر و مذهب خاص خودشان بودند حکومت کنند، آن بود که جنگجویان حاکم از معتقدات مذهبی عمیقی برخوردار نبودند و مبانی ایدئولوژیکی آنها از جمع آوری ثروت و کسب قدرت بنیان گرفته بود.

اما ایرانیها بر عکس از ابتدای تاریخ خود قومی بی نهایت مذهبی و بشدت متفکر بودند. لذا بعد از حمله اعراب و صدور اسلام به کشور مذکور، ایرانیان از اسلام صادره عرب، دینی بمراتب جالب تر، مذهبی تر و فلسفی تر از آنچه که بوسیله خود پیغمبر و اصحابش توانسته بود تصور شود، بوجودآوردند.»[1]

«لئون کاتانی» ازشرق شناسان برجسته و مشهور گفته است: «هدف اعراب از جنگ با ایران، حد اقل تا زمان ابوبکر به چنگ آوردن غنائم بود، نه برانداختن امپراطوری ایران.»[2]

مؤلف «فتوح البلدان» مینویسد: «درجنگ قادسیه سپاه مسلمانان بین نه تا ده هزار مرد بود و چون نیازمند علف و طعام میشدند، گروهی سوار روانه میکردند و آنان درفراسوی فرات به غارت می پرداختند...»[3]

از مجموع کلیه نوشته های مذکور و مطالبی که در فصول بعد به تشریح آنها خواهیم پرداخت، این نتیجه حاصل میشود که تظاهر به واجد بودن مقام نبوت برای محمد وسیله ای برای کسب قدرت و شوکت بوده ودر راه نیل به این هدف هر نوع

1- Bertran Russell, *A History of Western Philosophy* (New York: Simon & Schuster, 1945), p. 421.

۲- سالنامه اسلام (میلان: ۱۹۱۲)، جلد دوم، صفحه ۱۱۵ فقره ۱۵۳

۳- امام احمد بن یحیی البلاذری، **فتوح البلدان: بخش مربوط به ایران**، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶)، صفحه ۵۵

عمل غیر اخلاقی برای محمد و پیروانش مشروع تلقی میشده است. بعبارت دیگر بجای اینکه محمد مامور رسانیدن ندای حق و حقیقت به افراد مردم واصلاح و ارشاد اخلاقیات و تقویت ارزشهای معنوی آنها بشود، در جهت ارضای تمایلات نفسانی و دنیوی و کسب جاه و قدرت برای خویش گام بر داشته است.

*



تصویر بالا، چهرهٔ واقعی علی بن ابیطالب، پسر عم، داماد، یار نزدیک، مدیر اجرایی محمد، خلیفهٔ چهارم و امام اول شیعیان می‌باشد. بنا بر عقیده پیروان تشیع، محمد شخصاً علی را به جانشینی خود تعیین کرده است.

این فرتور را هفتگی‌نامه «پاسداران جمهوری اسلامی» از روی فرتوری که در نمایشگاه باستانی (موزه) لندن وجود دارد نسخه‌برداری و بچاپ رسانیده است.

فصل دوم

آیا محمد سواد خواندن و نوشتن داشته است؟

به «آگاتون» عزیز بگو، سقراط را میتوانی به‌ـ
آسانی رد کنی، ولی حقیقت رانمیتوانی
انکارکنی.
سقراط

موضوع با سواد و یا بیسواد بودن محمد، آورنده قرآن قرنهاست مورد بحث دانشمندان و محققین قرار دارد. مسلمانان همیشه با سواد بودن محمدراانکارکرده‌ـ اند تا بدینوسیله بتوانند قرآن را معجزه یک پیامبر بیسواد قلمداد کنند. آیا محمد از هنر خواندن و نوشتن برخوردار بوده و یا از این توانائی محروم بوده است؟ درمباحث این فصل با بررسی عمیق اسناد و مدارک معتبری که در این باره وجود دارد، کیفیت و واقعیت این موضوع، مورد یک بحث تحلیلی قرار خواهد گرفت.

اگرچه بطوریکه در فصل هفتم خواهیم دید، قرآن پر از مطالب متضاد و تناقضات آشکار و غیر منطقی بوده و بعضی از متون و احکام آن درسطحی تدوین شده که الهام آنها را از منابع الهی، معنوی و متافیزیک منتفی میسازد، با این

وصف قرآن را میتوان یک اثر بدیع فلسفی، ادبی و مذهبی در شبه جزیره عربستان در قرن هفتم میلادی دانست. مطالب، کلمات و عبارات جذابی که در قرآن بکار رفته، ساختمان دستوری عبارات و جمله های آن و بعضی متون نغز و آموزنده قرآن همه حاکی از آنست که کتاب مذکور محصول مغز یک مؤلف مطلع و متبحر بوده است. بنا بر این اگر قرآن را با آنهمه خصوصیاتی که برایش ذکر شد، کار یک آدم بیسواد بدانیم، باید بطوریکه محمد خود گفته است، آنرا یک معجزه تلقی کنیم.

البته مسلمانان عقیده دارند که محمد سواد خواندن و نوشتن نداشته است، ولی بدیهی است که این طرز فکر از معتقدات دینی و عقاید جزمی و تعبدی آنها ناشی میشود و در مطالب این فصل با استناد به مدارک و دلایل محکم و مستند به بررسی واقع بینانه این موضوع خواهیم پرداخت.

اندکی توجه منطقی به اوضاع و احوال فرهنگی زمان قبل از ظهور محمد بعنوان پیامبر، واقعیت باسوادی و یا بیسواد ی او را برای هر فرد روشنگری محقق میسازد. اگر به محصولات ادبی عصر قبل ازمحمد و مخصوصاً اشعاری که بوسیله شعرای آن دوره سروده شده توجه کنیم، خواهیم دید که اصول و قواعد دستور زبان در آن زمان در عربستان بسیار پیشرفته بوده واهل فصاحت و بلاغت از فن نطق و خطابه شگفت انگیز و تحسین آمیزی برخوردار بوده اند.

در زندگی اعراب قبل از اسلام، بر طبق نوشته های معتبر، شعر اهمیت فراوانی داشته و یکی از نیازهای حیاتی زندگی مردم شبه جزیره عربستان بشمار میرفته است. «کلمان هوارت» دانشمند عرب شناس مشهور اروپائی میگوید، عرب بادیه زندگی خود را درچهار عامل جستجو میکرد: اول شتر، دوم خیمه، سوم شمشیر، چهارم شعر.[1]

شعر یعنی کلام موزون و مسجّع و مقفّی مانند شتر و خیمه و شمشیر برای عرب از نیازهای حیاتی زندگی بشمار میرفت و هرگاه کسی کلام موزون را با لحن خوش میخواند، بدون تردید اعراب بادیه رامجذوب میکرد. بهمین دلیل است که

1- Clement Huart, *A History of Arabic Literature* (London: 1903).

محمد برای خواندن قرآن به تقلید از یهودیها، لحن مسجّع و موزون بکار میبرد و خود در جنگها آیات قرآن را بطور موزون و با لحن خوش میخواند و بدینوسیله سر بازان اسلام را برای جنگ با دشمن تشجیع و به آنها آمادگی و حرارت بیشتری می - بخشید.

اعراب حالات و احساسات گوناگون انسانی مانند خوشی، ناخوشی، شادی، غم و یا اندوه را در قالب شعر تجلی میداده اند. اعراب تجلیات تأثر را در اشعار «زهیر» حالت خشم را در اشعار «اعشی»، احساس وحشت را در اشعار «نابغه» می یافتند و هنگامی که میخواستند برای حمله به دشمن در خود جرأت و شهامت لازم را احساس کنند، با اشعار «عنتره» شروع به رجز خوانی میکردند.[۱]

شعر در زندگی اعراب عصر جاهلیت به اندازه ای اهمیت داشت که هر سال در بازار مکاره، شعرای عرب سخنوری میکردند و هر شاعری که اشعارش بیشتر مورد توجه مردم قرار میگرفت، از طرف آنها تجلیل میشد و اشعارش را با خط زرین روی پارچه ای ابریشمین مینوشتند و برای مدت یکسال آنرا از دیوار کعبه می - آو یختند و بهمین مناسبت اشعار مذکور را معلقات میخواندند. در آن زمان شعر به - اندازه ای در روحیه مردم عرب تأثیر داشت که معمولاً اعراب با اشعار نغز و نافذ خود میتوانستند در روان و افکار مردم تأثیر کنند و آنها را برای قبول خواست های خود آماده سازند.

«امری القیس» یکی از شعرای معروف عرب در دوره جاهلیت است که اشعارش از دیوار کعبه آو یخته بود و بطوریکه عایشه یکی از همسران محمد نقل کرده است، محمد بقدری شیفته اشعار شاعر مذکور بود که تمام ابیات قصیده طولانی «امری القیس» را از بر داشت. بعلاوه «ابن هشام»، «ابوداود»، «ابن حنبل»، «حمیداله» و «ابن سعد» که از محققان تاریخ اسلام و زندگی محمد هستند، همه گفته اند که محمد به شعر بسیار علاقمند بود و گاهی اوقات اشعار

۱ـ گیورگیو، محمد پیغمبری که از نو باید شناخت، صفحه ۳۰

عرب را بر زبان می آورده است.[۱]

شواهد و دلایل مذکور حاکی است که محمد نمیتوانسته است مرد بیسوادی باشد،بلکه ازسوادوادبیات کافی برخوردار بوده واستعدادخاص اوتوأم باالندیشه ـ گریها و در خود فرو رفتن هایش از زمان کودکی ببعد، کیفیت ذهنی او را برای خلق احکام و متون قرآن و اندیشه نبوت آماده کرده بوده است.

نکته مهم در بحث درباره سواد محمد آنست که وی بطوریقین میل نداشته است، مردم ازمطالعاتی که او برای کسب اطلاعات و معلومات لازم جهت اجرای هدفی که در سر داشته میکرده، اطلاع حاصل کنند، زیرا میخواسته است آنچه راکه درآینده برای مردم بعنوان کلام خدا نازل میکند، جنبه الهی و مافوق طبیعی داشته باشد. او قصد داشت از جانب خدا کتاب دینی مقدسی را برای اعراب نازل کند که بالا تر از کتب مقدسی باشد که موسی و عیسی برای یهودیان و مسیحیان ازطرف خدا نازل کردند. پیامبران اسرائیل پیوسته به پیروانشان وانمود کرده بودند، آنچه راکه درباره احکام دینی و الهی بیان میدارند از جانب خدا به آنها الهام شده و نمیتوان آنها را در کتب و نوشتجات عادی یافت. محمد نیز از روزی که خود را مبعوث خدا معرفی کرد تا روزمرگ میخواست همین اثر را درپیروانش بوجود بیاورد.

باید توجه داشته باشیم «سنت پاول» یکی از حواریون بزرگ مسیح و از مؤلفان **عهد جدید**، متون انجیل را مطالعه وبا پیروان و معاشران مسیح نیز درباره آنها سخن گفته بود، ولی در هیچیک از نوشته هایش به این موارد اشاره ای نکرده و بلکه وانمود کرده است آنچه را که در **عهد جدید** آورده، بوی الهام شده است. وی بکرات گفته است:

«من هیچگاه با گوشت و خون مشورت نکردم.» (گالاشینز ۱۶ــ۱)، «آنهائی که صاحب شهرت و منزلت بودند، هیچ مطلبی در اختیارمن قرارندادند.» (گالاشینز ۶ــ۲)

۱ـ مأخذ بالا، صفحه ۳۲

محمد نیز همین روش را بکار برد. وی وانمود کرد که قرآن از سوی خدا برایش نازل شده و افکار وعقاید متفکران زمان و یامتون کتب و نوشتجات موجود در آنها نقشی نداشته است.

بدیهی است که محمد قبل از ظهور، مدت طویلی خود را جهت ایفای نقشی که در سر می پرورانیده آماده کرده بوده است. اگرچه خانواده هاشم که محمد در آن پا بعرصه وجود گذاشت، از ثروت و یا نفوذ قابل توجهی برخوردار نبود، ولی یکی از خانواده های محترم مکه بشمار میرفت. پدربزرگ محمد، بنام عبدالمطلب وعمو یش،ابوطالب که تربیت وسرپرستی محمدرابرعهده داشتند،به یقین مانند سایر خانواده های معروف مکه او را مورد تعلیم و تربیت قرار داده بودند. توجه به این واقعیت که خدیجه تاجر ثروتمند مکه (که بعداً به عقد ازدواج محمد درآمد)، او را سرپرست امور تجارتی خود کرد، تردیدی باقی نمیگذارد که محمد از سواد کافی برخوردار بوده است. همچنین بدون شک میتوان گفت که محمد سالها قبل از ادعای نبوت با دانشمندان و فضلای اسرائیل درتماس بوده، متون تورات و انجیل و سایر کتب و نوشتجات مربوط را مطالعه و خود را برای ادعای نبوت آماده کرده بوده است. منتها پس از ادعای نبوت محمد به مطالبی که بوسیله مطالعه و آموزش تحصیل کرده بود، رنگ الهامات الهی و آسمانی زده و آنها را بعنوان کلام خدا به مردم معرفی کرده است.

بطور کلی مسلم است که در زمان تولد محمد هنر خواندن و نوشتن نسبتاً در مکه معمول بوده است. بعضی ازمسلمانان گفته اند، خواندن و نوشتن تا زمان «حارب» پدر ابوسفیان، یکی ازبزرگترین مخالفان محمد درمکه معمول نبود و حارب این هنر را درسال ۵۶۰ درمکه مرسوم داشت. اما نه تنها دلیلی برای اثبات این مدعی وجود ندارد، بلکه دلائل و مدارک زیادی نیز در دست است که در زمان محمد خواندن و نوشتن درمکه معمول بوده است. زیرا مدتها قبل ازظهورمحمد روابط نزدیک بین مکه و یمن بوسیله کاروانهای تجارتی وجود داشت وقرنها قبل از آن سواد خواندن و نوشتن دریمن متداول بود. دلیل دیگر آشنا بودن مردم با خواندن و نوشتن در هنگام ظهورمحمد درمکه آنست که مدرکی وجود دارد که

حاکی است عبدالمطلب، جد محمد در زمان جوانی، در حدود سال ۵۲۰ قبل از میلاد نوشته ای به مدینه ارسال و از اهالی مدینه تقاضای کمک نموده است.[۱] بعلاوه در حدود دو بست سال قبل از هجرت، یهودیها و مسیحیانی که درمجاورت مکه بسر میبردند از هنر خواندن و نوشتن برخوردار بوده اند.

«مویر» یکی از محققان معتبر و معروف اسلام شناس می نویسد: «تردید نیست که سواد نوشتن مدتها پیش از ۵۶۰ قبل از میلاد درمکه معمول بود. یادداشت های مکشوفه ثابت میکند که نوشتن عربی در سالهای ابتدای ظهور محمد درمکه مرسوم بود. من نمیتوانم فکر کنم که حتی فقیرترین افراد مسلمان نیز در سالهای اول ظهور اسلام از امکان خواندن و نوشتن بی بهره بوده اند. در آن زمان پوست های درخت خرما و نی به اندازه کافی برای نوشتن در دسترس مردم قرار داشته است.»[۲]

«مویر» از قول «کاتب الواقدی» مینویسد درزمان محمد، اهالی مکه بمراتب بیشتر از مردم مدینه از هنر نوشتن برخوردار بودند، بطوریکه بعد از جنگ بدر بسیاری از زندانیان جنگی مکه مجبور شدند به بچه های اهل مدینه سواد خواندن و نوشتن بیاموزند. هریک از اسرای جنگی موظف بود، به ده پسر سواد خواندن و نوشتن بیاموزد و فقط هنگامی که این وظیفه را بطورکامل انجام میداد، میتوانست آزاد شود.[۳]

«هارتمن» نیز اشعار داشته است که در هنگام ظهور محمد، سواد نوشتن در یمن و عربستان شمالی بسیار مرسوم بود و بین مکه و ایالات مذکور و همچنین ایران روابط نزدیکی وجود داشت. «هارتمن» مینویسد: «به تحقیق میتوان گفت

1- Samuel M. Zwemer, *Studies in Popular Islam* (London: The Sheldon Press, 1934), P. 101.

2- William Muir, K.C.S.I., *The Life of Mohammed.* edited by T.H. Weir (Edinburgh: John Grant, 1911).

3- *Ibid.*

که نوشتن روی پوست در زمان ظهور محمد یک رسم عادی برای شعرا و تجار وغیره بشمار میرفت.»[۱]

دلائل بسیاری در دست است که در زمان ظهور محمد سواد خواندن و نوشتن در مکه مرسوم بود و آنهائی که خلاف این ادعا را دارند قادر به ارائه مدارک کافی نشده اند. برای مثال علی خلیفه چهارم و امام اول شیعیان بعضی از دستورات و احکام محمد را می نوشت و برای اینکه همیشه آنها را در دسترس داشته باشد، لوله میکرد و آنها را به قبضه شمشیرش می بست.[۲] گفته شده است که جابر و یاسر دو نفر از شمشیر سازان مکه، موقعی که محمد از نزدیک آنها عبور میکرد، مشغول خواندن تورات و انجیل بودند و محمد به آنها گوش فرا میداد. درجلد اول احادیث نبوی **صحیح البخاری** نیز میخوانیم که «ورقه بن نوفل»، عموی خدیجه عادت به خواندن انجیل داشت و آنرا با الفبای عبری می نوشت. البته بعضی گفته اند وی آنها را به زبانهای عبری و عربی هر دو مینوشت.[۳]

بدون تردید ظهور اسلام باعث پیشرفت سواد خواندن و نوشتن در عربستان شد، اما آنرا بوجود نیاورد. «لوئی چیخو» در کتاب خود تحت عنوان **مطالعات عربی در ادبیات مسیحی قبل از اسلام**، یک فصل کامل برای اثبات اینکه هنر نوشتن مدتها قبل از هجرت محمد از مکه به مدینه بوسیله مسیحی ها در عربستان شمالی و جنوبی رایج شده بود، اختصاص داده است.[۴] حروف نباتی و نسخی که هم امروز در زبان عربی معمول است، در اصل بوسیله مسیحی ها ایجاد شده است.

1- Von Martin, *Hartman, Der Islamische Orient* (Leipzig: 1909), vol ii, p. 425.

2- Muir, *The Mohammedan Controversy*, p. 114.

۳ـ عسقلانی، تفسیری بر فتح الباری، جلد اول، صفحه ۱۹

4- *Encyclopedia of Islam*, 5 vols. (London and Leiden: 1913-38).

«برگر»[1] و «ول هوسن»[2] هر دو نقش مسیحی ها را در ایجاد زبان عربی تأثید کرده اند.

همچنین در کتاب **الاغانی** میخوانیم که «ورقه بن نوفل» قسمتهائی از انجیل را با حروف عبری می نوشت.[3] «چیخو» اشعار میدارد که قسمت بزرگی از لغات قرآن، مخصوصاً اسامی و صفات خدا و عبارات و اصطلاحاتی که درباره سرنوشت بشر در بهشت و دوزخ در دنیای اخروی شرح داده شده است و همچنین اصطلاحات مذهبی (که معمولاً مرجد نبوغ محمد بشمار رفته)، همه در اشعار مسیحیت قبل از اسلام وجود داشته است.[4]

باتوجه به وجود مدارک و دلائل متقن مذکور میتوان گفت که انکارات منابع اسلامی درباره وجود سواد خواندن و نوشتن در مکه در زمان ظهور اسلام فاقد اعتبار میباشد. برای مثال البلذوری[5] تعداد آنهائی را که در زمان محمد سواد خواندن و نوشتن داشته اند، هفده نفر ذکر نموده است که نمیتواند بنا به دلائل مذکور مبنای منطقی داشته باشد. یکی دیگر از مؤلفین اسلامی، بنام «فتح الباری»[6] تعداد منشیان محمد را ۴۲ نفر ذکر کرده است.[7] اگرچه ادعای مؤلف مذکور را برطبق مدارکی که در این بحث شرح داده شد، میتوان اغراق آمیز دانست، معهذا تعدادی

1- *History de l'Ectriture Chretienne en Arabie Avant l'Islam*, p. 287.

2- J. Wellhausen, *Reste Arabischen Heidentums* (Berlin: 1897), p. 232.

۳ـ ابوالفرج اسبهانی، **کتاب الاغانی**، ۲۱ جلد، (قاهره: ۱۹۲۷/۳۶)، جلد سوم، صفحه ۱۴

4- Louis Cheikho, *Le Christianisme et la Litterature Chretienne en Arabie Avant l'Islam*, vol. ii, pp. 158-95.

۵ـ احمد بن یحیی البلاذری، **انساب الاشراف**، تنظیم بوسیله محمد حمیداله (قاهره: دارالمعاریف، ۱۹۰۹).

۶ـ فتح الباری، **شرح البخاری**، (قاهره: ۱۳۰۰ و ۱۳۱۹ هجری)، جلد نهم، صفحه ۱۹.

۷ـ «پاول کازانوا» با ذکر پنج مأخذ معتبر، اسامی ۴۲ نفر منشی محمد را ذکر کرده است.

Paul Casanova, *Mohammed et la Fin du Mond* (Paris: 1911-24), pp. 96-97.

را که «عسقلانـــی» بعنوان منشیان محمد ذکر کرده، دلیل بر آنست که هنر خواندن و نوشتن در زمان محمد غیر مرسوم نبوده است. سوابقی وجود دارد که بر طبق دستور محمد، نامه هائی به حکام خارجی نوشته میشده و حتی با کلیمی ها به زبان عبری مکاتبه میشده است.[۱] علت اینکه محمد بعد از ادعای نبوت وظیفه خواندن نامه های وارده را به ملازمانش وا گذار میکرد، باید در مناسبات مربوط به مدیریت او جستجو کرد.

در بین زنان محمد نیز حداقل عایشه و حفصه از سواد خواندن و نوشتن برخوردار بوده اند. در قرآن در ۲۴۰ مورد سخن از کلمات «نوشتن» و «کتاب» رفته است و این خود دلیل بارز و گویائی از متداول بودن خواندن و نوشتن در آن زمان بوده است. از طرف دیگر مسلم است که کسی که گوینده کلمات مذکور بوده، یعنی خود محمد، طبیعتاً نمیتوانسته است شخص بیسوادی باشد.

اهالی مکه نیز مانند مصریها در زمان ظهور محمد بسیار شائق نوشتن بودند و کلیه امکانات و تسهیلات لازم را برای این کار در اختیار داشتند. سوابق موجود حاکی است که نماینده های محمد در خارج بوسیله مکاتبه ارتباط برقرار میکرده ـ اند. مهمترین عواملی که برای نوشتن مورد استفاده قرار میگرفتند، عبارت بودند از چرم، برگ درخت خرما، پوست کتف شتر، کوزه های شکسته، سنگهای سفید مسطح، لوحه های چوبی، پوست های مختلف و پاپیروس.[۲] «موریتز» میگوید: «به یقین میتوان گفت که در شهر تجارتی «پترا» هنر نوشتن در آغاز قرن سوم معمول و مرسوم بود.»[۳]

با توجه به دلائل و مدارک مذکور در بالا و این واقعیت که محمد خود دارای تعدادی منشی بود، به تحقیق میتوان ادعا کرد که در آن زمان در پایتخت مذهبی عربستان، یعنی مکه که مخصوصاً زیارتگاه عمومی مردم آن منطقه بود و تعداد

1- Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 103.

2- *Encyclopedia of Islam*, Article on "Arabie."

3- *Ibid.*

زیادی از افراد برای زیارت به این شهر رفت و آمد میکردند، بیش از تعداد هفده نفر با سواد در این شهر وجود داشته است. محمد نیز خود شخص با هوشی بود و برای مدتهای طولانی اداره امور تجارتی خدیجه را بر عهده داشت و با توجه به اینکه در شهر دور دست سوریه رفت و آمد میکرد و انتقال کالاهای تجارتی بین مکه و سوریه را هدایت مینمود، به یقین فرصت کسب سواد حاصل کرده بوده است. «مارگولیوت» معتقد است که محمد در مکه مغازه ای داشته و صورت محاسبات و دادو ستد مغازه مذکور را شخصاً اداره میکرده است.[1] بهر حال اگر هم محمد در سوریه فرصت کسب سواد خواندن و نوشتن را حاصل نکرده باشد، میتوانسته است هنر مذکور را از یکی از دو همسران با سوادش (عایشه و حفصه) آموخته باشد. گروهی از محققین نیز با استناد به آیه ۴۸ سوره عنکبوت اظهار داشته اند که محمد قبل از بعثت قادر به نوشتن نبوده، ولی پس از بعثت هنر مذکور را فرا گرفته است. آیه ۴۸ سوره عنکبوت در این جهت میگوید:

وَمَا كُنتَ تَتْلُوا مِن قَبْلِهِ مِن كِتَٰبٍ وَلَا تَخُطُّهُۥ بِيَمِينِكَ إِذًا لَّٱرْتَابَ ٱلْمُبْطِلُونَ ○

«و تو از این پیش قادر به خواندن کتاب و نوشتن خط با دست راست نبودی تا مبادا مبطلان شک آورند.»

با وجود کلیه دلائل و مدارک مذکور، چگونه مسلمانان میتوانند چشمهای خود را بروی کلیه حقایق مزبور بسته و سواد محمد را انکار کنند؟

بزرگترین دلیلی که مسلمانان قشری در باره بیسواد بودن محمد ارائه میدهند، ذکر کلمه «امّی» در قرآن است. کلمه «امّی» درشش مورد در قرآن ذکر شده و بعضی از مترجمین و مفسرین قرآن برای آن مفهوم «بیسواد» قائل شده اند. بنا براین بی مناسبت نیست کلمه «امّی» و مفهوم آنرا مورد یک بحث تحلیلی قرار دهیم و ببینیم آیا مفهوم واقعی کلمه مذکور چیست و هدف قرآن از ذکر کلمه مذکور چه بوده است. اما قبل از ورود به بحث بهتر است به ذکر آن قسمت از آیه هائی که در قرآن کلمه «امّی» در آنها بکار برده شده است بپردازیم:

1- D.S. Margoliouth, *Mohammed and the Rise of Islam* (London: 1905), pp. 67-69.

آیه ۷۸ سوره بقره میگوید:

وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ○

«وازآنها امیّیونی[1] هستند که کتاب رانمیدانند، اماآرزوهائی درسرمی پرورانند وتنها پای بند خیالات خود هستند.»

آیه ۲۰ سوره آل عمران حاکی است:

... وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا ...

«...و بگو با اهل کتاب و امیین (آیا شما ایمان میاورید؟) اگر آنها ایمان آوردند، پس هدایت شده اند...»

آیه ۷۵ سوره آل عمران میگوید:

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ○

«و از اهل کتاب بعضی تا آن حد درستکارند که اگرمال بسیاری به آنها امانت بسپاری، رد امانت کنند و برخی ازآنها تا آن اندازه نادرست هستند که اگریک دینار به آنها امانت دهی، آنرا پس ندهند بجز آنکه بر مطالبه آن سخت گیری شود، از اینرو که گویند برای ما پیروان کتاب خوردن مال غیر گناهی ندارد و این سخن را به خدانسبت میدهند، درصورتیکه میدانند که به خدا نسبت دروغ می - بندند.»

آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ سوره اعراف اشعارمیدارد:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ ...... فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ ...

«آنهائی که از رسول پیغمبر امّی متابعت میکنند......پس به خدا و رسول پیغمبر امّی ایمان بیاورید....»

۱ـ مهدی الهی قمشه ای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، به سرمایه نصرت اله شیخ العراقین بیات، به‌خط سید حسین میرخانی، و بدون ذکر نام ناشر، ۱۳۲۷ خورشیدی، صفحه ۱۷، برای «امی» ترجمه «یهودی عوام» و «بیسواد» هر دو قائل شده است.

آیه ۲ سوره جمعه میگوید:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ ...

«او خدائی است که از بین امیّیین رسولی از میان آنها برانگیخت...»[۱]
درحالیکه بزرگترین دلیل آنهائی که محمد را بیسواد پنداشته و قرآن را معجزه یک پیامبر بیسواد دانسته اند، وجود کلمه «امّی»[۲] است که بعضی از مترجمین و مفسرین برای آن مفهوم «بیسواد» قائل شده اند، اما تحقیقاتی که بوسیله دانشمندان اسلام شناس بعمل آمده، این عقیده را مردود میسازد. «اگوست مولر»[۳] معتقد است کلمه «امّی» یک لغت مخلوط عبری و عربی است که از اصل کلمه عبری "goi" و یا "goyim" وارد زبان عربی شده است. این کلمه بوسیله محمد بوجود نیامده، بلکه وی آنرا درهنگام استماع یک سخنرانی اقتباس کرده و معنی «یکی و یا کلیه آنهائی را که ازنژاد اسرائیل نیستند» و یا «فاقد کتاب مقدس آسمانی هستند» افاده میکند. این موضوع را عموم قرآن شناسان معروف از قبیل «توری»[۴]، «پالمر»[۵]، «رودول»[۶]، «لین»[۷]، «وری»[۸]، «نولدک

۱ـ کلیه آیات مذکور بغیر از آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ درمدینه نازل شده است.

۲ـ هیچیک از فرهنگ های لغت عربی نه تنها برای کلمه «امت» بلکه برای هیچیک از مشتقات آن مفهوم «بیسواد» قائل نشده‌اند. بعلاوه هیچیک از افرادی که در زبان عربی صاحب نظر هستند، تا کنون برای کلمه «امت» هیچ مفهومی که به کلمه «بیسواد» نزدیک باشد، بکار نبرده‌اند. تنها بعضی از مفسران قرآن کلمه «امی» را به «بیسواد» تفسیر کرده‌اند.

3- William Muller, *The Life of Mohammed*, ed., T.H. Weir (Edinburg: 1923).

4- Charles Cutler Torrey, *The Jewish Foundation of Islam* (New York: Ktav Publishing House, Inc., 1967), p. 38.

5- E.H. Palmer, *The Koran* (London: 1951), p. 48.

6- J.M. Rodwell, *The Koran* (London: 1937).

7- E.W. Lane, *An Arabic-English Lexicon*, 2 Books, (London: 1863-93), p. 92.

8- E.M. Wherry, *A Comprehensive Commentary on the Quran: Comprising Sale's Translation and Priliminary Discourse*, 4 vols., (London: Kegan Paul, 1896).

شووالی»[1]، و غیره تأئید کرده اند.

یکی از دلائلی که «توری»[2] برای اثبات این عقیده که کلمه «امّی» معنی «فرد و یا افراد غیر یهودی» میدهد، بیان کرده، مدلول آیه ۷۸ سوره بقره مذکور در بالاست. توضیح اینکه سوره بقره بعد از آنکه از آیه ۴۰ ببعد راجع به یهودیان بحث میکنند، در آیه ۷۸ ادامه میدهد: «و در بین آنها (امیّونی) هستند که با کتب مقدس آشنائی ندارند، ولی آرزوهائی در سر می پرورانند و پای بند خیالات خود هستند.» سپس آیه ۷۹ سوره مذکور ادامه میدهد:

فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَٰذَا مِنْ عِندِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا يَكْسِبُونَ ○

«وای بر آنهائی که کتب مقدس را با دست های خود مینویسند، سپس میگویند این کلام خداست و به بهای اندک میفروشند. وای برآنهائی که با دستهایشان چنین مطالبی را مینویسند و وای بر آنها باچیزهائی که بدینوسیله کسب میکنند.»

باتوجه به آیه مذکور و جمله «وای بر آنهائی که کتاب را با دستهای خود مینویسند» وهمچنین بادرنظرگرفتن این واقعیت که جمله مذکور بطورمستقیم به «امیّون» بر میگردد، تردیدی باقی نخواهد ماند که کلمه «امّی» در قرآن نمیتواند مفهوم «بیسواد» داشته باشد. زیرا اگر کلمه «امّی» معنی «بیسواد» میداد، قرآن نمیبایستی از «امیّون» انتظار نوشتن داشته و بر آنها «وای» بفرستد. آیه ۲۰ سوره آل عمران نیز به شرح بالا «اهل کتاب» و «امیّون» را در کنار یکدیگر بکار برده و در حالیکه هدف آیه مذکور از ذکر عبارت «اهل کتاب» یهودیان و مسیحیان بوده است ، قصد آیه مزبور از ذکر «امیّون» جز «فرد و یا افراد غیر کلیمی» مفهوم دیگری نمیتواند باشد.

1- Noldeke - Schwally, *Geschichte des Qorans*, vol. I, (Leipzig: 1909).

2- Quoted by: Torrey, *The Jewish Foundation of Islam*, p. 38.

«رودول»[1] در تفسیری که بر آیه ۱۵۸ سوره اعراف نوشته، کلمه «امّی» را برابر با کلمه «نژاد» در زبان یونانی و کلمه "goyim" در زبان عبری گرفته است. آیه ۱۵۸ سوره اعراف میگوید:

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۝

«بگو ای مردم بدرستی که من از طرف خدا رسول همه نسل بشر هستم، آن خدائی که مالک زمین و آسمان است، هیچ خدائی جز او نیست که او زنده میکند و میمیراند پس به خدا و پیغمبر امّی او که به خدا و سخنان خدا پای بند است ایمان بیاورید و او را پیروی کنید شاید هدایت شوید.»

«رودول» معتقد است اگرچه محمد برای ارائه قرآن بعنوان معجزه نبوتش وانمود میکرد که از سواد خواندن و نوشتن محروم بوده و میل داشت پیروانش قرآن را بعنوان معجزه نبوت او تلقی کنند، ولی بدون تردید با داستانهای تورات آشنا بوده است.[2]

اعم از اینکه عقیده «رودول» درست یا نادرست باشد، میتوان بقول دکتر «وری» متکی شد و یقین کرد که کلمه «امّی» را یهودیها به محمد اطلاق میکرده و با این عمل هدفشان تحقیر محمد بوده است. زیرا یهودیها نبوت را مخصوص قوم خود میدانستند و معتقد بودند نبوت موهبتی است که تنها برای قوم اسرائیل مقرر شده و باید منحصر به سلسله آنها باشد و لذا با تحقیر، به محمد «پیغمبر امّی» یعنی پیامبر غیر یهودی خطاب میکردند و محمد این کلمه را از آنها آموخته و در فرصت های مناسب بکار برده است. بهمین دلیل است که محمد در آیه مذکور خود را پیغمبر امّی که برای همه افراد انسانها مبعوث شده، میداند.

1- Rodwell, *The Koran*.

2- *Ibid*.

دلیل دیگر مبنی بر اینکه کلمه «امّی» در قرآن به معنی «غیر یهودیان» بکار رفته، مدلول آیه ۷۵ سوره عمران مذکور در بالاست که کلمه «امیین» را بعد از کلمه اهل کتاب و برای غیریهودیانی که مال مردم را میخورند و به خدا نسبت کذب میدهند، بکار برده است. کمی دقت در مفهوم آیه مذکور نشان میدهد که کلمه «امیین» از لحاظ منطقی نمیتواند مفهوم «بیسواد» داشته باشد، زیرا معقول نیست، قرآن کلمه «بیسوادان» را در برابر «یهودیان» بکار برد و بگوید «یهودیان بیسوادی که مال مردم را میخورند،» ولی بکار بردن کلمه «غیر یهودیان» در برابر «یهودیان» انطباق عقلائی و منطقی مقبول تری با مفهوم آیه خواهد داشت.

صرفنظر از دلائل مذکور در بالا در کلیه مواردی که در قرآن کلمه «امّی» بکار رفته، بغیر از مورد آیه ۲ سوره جمعه، بدون استثناء بحث از یهودیان و اعمال و رفتار آنها در میان بوده و میتوان گفت که کلمه «امّی» یعنی «غیر یهود» در برابر «یهود» بکار رفته است. حتی آیه ۲ سوره جمعه نیز که میگوید: «او خدائی است که از بین (امیین) پیغمبری از میان آنها بر انگیخت،» هدفش این بوده است که خداوند از بین «غیر کلیمی ها» رسولی برای اعراب برگزید.

با وجود استدلالات مذکور در بالا تردیدی باقی نخواهد ماند که کلمه «امّی» در قرآن مفهوم «غیر یهودی» دارد، نه «بیسواد»، معهذا باز هم بحث را در این زمینه ادامه میدهیم.

الطبری درباره مفهوم کلمه «امّی» در تفسیر آیه ۲۰ سوره آل عمران مینویسد: «(امیّون) در میان اعراب به آنهائی خطاب میشود که از کتب مقدس آسمانی پیروی نمیکنند.»[۱]

کتاب فرهنگ لغت **تاج العروس** اشعار میدارد که محمد از سواد خواندن و

۱ـ محمد بن جریر الطبری، **طریقه الامم والملوک**، ۱۲ جلد (قاهره: ۱۳۲۶ هجری)، جلد سوم، صفحه ۱۴۲.

نوشتن برخوردار بود، اما «قادر به تشخیص و تمیز نوشته خوب از بد نبود.»[۱] بعلاوه احادیثی نیز وجود دارد که حاکی است، محمد خواندن و نوشتن را پس از بعثت به نبوت آموخت.[۲]

ابن عباس در تفسیر آیه ۲۰ سوره آل عمران میگوید کلمه «امّی» به آنهائی اطلاق میشود که نه پیامبری برای هدایتشان ارسال شده و نه کتاب آسمانی برایشان نازل شده است.[۳] الطبری در تفسیر آیه مذکور مینویسد کلمه «امّی» به افرادی خطاب میشود که کتابی از آسمان برایشان نازل نشده است، مانند اعرابی که بدون دین باقی ماندند، ولی یهودیان و مسیحیانی که از کتب آسمانی خود پیروی میکردند، «اهل کتاب» خوانده شده اند.[۴] تفسیر ابن عباس بدون تردید ثابت میکند که «امّی» معنی «افراد غیر کلیمی» میدهد، نه «بیسواد.»

در ترجمه ها، تفسیرها و نوشته های مسلمانان عرب نیز شواهدی وجود دارد که نشان میدهد کلمه «امّی» مفهوم «بیسواد» ندارد و در نتیجه با استناد به ـ نوشته های مذکور میتوان گفت که محمد از سواد نوشتن و خواندن برخوردار بوده است. از جمله محمد علی[۵] در ترجمه ای که از قرآن در سال ۱۹۱۷ منتشر کرده، در تفسیر آیه ۷۵ سوره بقره یا عقیده «رودول» و «لین» در باره ترجمه کلمه «امّی» به «افراد غیر یهودی» بشدت مخالفت کرده است، ولی شگفت آنجاست که نامبرده در تفسیر سوره جمعه کلمه «امّی» را به «افراد مکی» ترجمه کرده و از فحوای ترجمه و تفسیر او مستفاد میشود که محمد بعد از بعثت اگرچه از منشی و

۱ـ نقل از:

Samuel M. Zwemer, *Studies in Popular Islam* - P. 106.

2- *Ibid.*

۳ـ ابن عباس، جلد دوم، صفحه ۲۲۴

۴ـ الطبری، طریقه الامم والملوک، جلد سوم، صفحه ۱۲۳

5- *Mohammed Ali, The Holy Ko'an* (Woking, 1917).

کاتب استفاده میکرده، معهذا از سواد خواندن و نوشتن برخوردار بوده است.[1] در مقدمه قرآن مذکور شرحی وجود دارد که حاکی است محمد در زمان مرگ قرآنی که سوره ها و آیه های آن دارای همان ترتیبی است که امروز در دست ماست، از خود باقی گذاشته است. همچنین شواهدی در دست است که نشان میدهد بعضی از سوره های قرآن حتی در زمان محمد و در موقع نزول بصورت نوشته وجود داشته است. از جمله شواهد مذکور میتوان آیه ۷۹ سوره واقعه را به شرح زیر ذکر کرد:

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ۝

«هیچکس نباید (قرآن را) لمس کند، بجز افراد پاک.»

بدیهی است که اگر در زمان محمد متون قرآن بصورت نوشته وجود نداشت و تنها در اذهان حافظین قرآن ذخیره شده بود، چگونه آیه مذکور میتوانست نازل شود و توصیه کند که فقط با دست پاک باید قرآن را لمس کرد.

همچنین عمر خلیفه دوم در موردی اظهار داشته است که نسخه ای از سوره طه بطور کامل بصورت نوشته شده در خانه فاطمه دختر پیغمبر کشف شده است.[2] دراینصورت چه کسی غیر از محمد میتواند سوره مذکور را نوشته باشد؟

مذاهب سنی و شیعه درباره با سواد بودن محمد با یکدیگر اختلاف عقیده دارند. سنی ها معتقدند محمد از سواد خواندن و نوشتن محروم بوده، ولی اهل تشیع عقیده دارند که محمد با سواد بوده است.

«اسپرنگر» میگوید، یکی از نویسندگان عرب بنام «محمد بن محمد بن نومان» (متوفی در سال ۴۱۳ هجری) کتابی نوشته و در کتاب مذکور ثابت کرده است که محمد از سواد خواندن و نوشتن برخوردار بوده است.[3]

عقیدهٔ اهل تشیع درباره باسواد بودن محمد در کتاب **حیات القلوب** تشریح

1- *Ibid.*, p.362.
2- Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p.108.
3- *Ibid.*, p.109.

شده است. این کتاب که بزبان فارسی نوشته شده و «جیمز مریک»[1] در سال ۱۸۵۰ در بوستون آنرا تحت عنوان **زندگی و مذهب محمد** به زبان انگلیسی ترجمه کرده است، در مقدمه کتاب مذکور مینویسد: «درباره کلمه (امّی) روایات مختلف وجود دارد. عده ای به این علت به پیغمبر عنوان (امّی) داده اند که وی قادر به خواندن و نوشتن نبوده است. گروه دیگری معتقدند کلمه (امّی) صفتی است که محمد را به امتش مربوط میکند و حاکی از آنست که وی نیز مانند سایر اعراب بیسواد بوده است. بعضی از افراد نیز عقیده دارند که کلمه (امّی) از کلمه (ام) به معنی (مادر) گرفته شده و دلیل اختصاص عنوان مذکور برای پیغمبر آن بوده است که وی مانند یک بچه نوزاد ساده بوده است. روایاتی نیز وجود دارد که حاکی است کلمه (امّی) مفهوم انتساب به مکه را دارد و پیغمبر به این علت (امّی) نامیده شده که اهل مکه بوده است.»

امام جعفر صادق میگوید ظهور محمد را از بین قومی که اگرچه سواد خواندن و نوشتن داشتند، ولی از داشتن کتاب آسمانی بی بهره بودند و بهمین علت «امّی» نامیده شده اند، باید یک موهبت الهی و آسمانی دانست.[2]

روایت است که شخصی از امام محمد تقی، امام دهم شیعیان سؤال کرد، چرا پیغمبر «امّی» نامیده شده است. امام محمد تقی قبل از پاسخ به پرسش مذکور، از عقیده اهل تسنن در این باره پرسش کرد. پاسخ داده شد که فرقه تسنن، پیغمبر را بیسواد دانسته اند. امام محمد تقی بر آنها لعنت فرستاد و گفت این یک دروغ است، زیرا چگونه پیغمبر میتواند برای ارشاد و هدایت دیگران برگزیده شود و خود بیسواد باشد.[3]... از امام جعفر صادق روایت است، هنگامی که ابوسفیان به قصد جنگ احد حرکت کرد، عباس نامه ای برای محمد ارسال و و یرا از

1- James Merrick, *The Life and Religion of Mohammed*/ حیات القلوب (Boston: 1850).

2- Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 110.

3- *Ibid.*

موضوع حرکت ابوسفیان برای جنگ آگاه کرد. محمد هنگامی که گروهی از ملازمانش در باغ مدینه اطراف او گرد آمده بودند، نامه مذکور را دریافت کرد و پس از خواندن نامه به پیروان خود دستور داد وارد شهر شوند و خبر مذکور را به آگاهی آنها رسانید. امام جعفر صادق همچنین تأکید کرده است که پیغمبر دارای سواد خواندن و نوشتن بوده است.[۱]

یکی از دلائل اهل تشیع برای اثبات با سواد بودن محمد واقعه امضای عهدنامه بین محمد و طایفه قریش در سال ششم هجرت، در حدیبیّه نزدیک مکه است. البخاری در **صحیح البخاری**[۲] و ابن هشام در **سیرت الرسول**[۳] به تفصیل واقعه مذکور را شرح داده اند.

البخاری مینویسد،درهنگام تهیه عهدنامه بین محمدوطایفه قریش،علی برای برای نوشتن عهدنامهٔ مذکورازطرف محمدانتخاب شد و محمد به وی دستور داد، در هنگام نوشتن متن عهد نامه برای محمد عنوان «رسول خدا» قائل شود و بنویسد «عهدنامه ای بین محمد رسول خدا و سهیل بن‌عمر.» اما سهیل بن عمر باذکر عنوان «محمد رسول خدا» درعهدنامه مورد نظر مخالفت ورزید و اظهار داشت اگر طایفه قریش میتوانستند محمد را بعنوان رسول خدا قبول کنند، اصولاً نوشتن چنین عهدنامه ای الزام آور نبود. لذا سهیل بن عمر به‌علی اظهار داشت عنوان «محمد رسول‌خدا» راحذف کندو بجای‌آن بنویسد «محمد بن عبداله.» علی پیشنهادسهیل - عمررا ردّ کرد و به حق خدا سوگند خورد که هیچگاه عنوان «رسول خدا» راازمحمد جدا نخواهد کرد. البخاری مینویسد کار که بدینجا رسید، محمد متن عهدنامه را از علی گرفت و خودش نوشت: «محمد بن عبداله.»[۴]

1- Merrick, *The Life and Religion of Mohammed*, pp. 86-87.

۲- محمد بن اسماعیل البخاری، **صحیح البخاری**، ۹ جلد (قاهره: الشب)، جلد دوم، صفحه ۱۷۰

۳- عبدالملک بن هشام، **سیرت رسول اله**، تنظیم از بلاغ، جلد دوم، صفحه ۱۷۵

4- Leon Caetani, *Annali dell' Islam*, 5 vol. (Milano: 1905-13);
محمد بن جریر طبری، **طریقه الامم و الملوک**، جلد سوم، صفحه ۱۲۵

«مویر» درباره عهدنامه بین محمد و طایفه قریش در حدیبیّه که به «سوگند رضوان» معروف شده است، شرح مبسوطی ارائه داده و اگرچه درباره امتناع علی از نوشتن «محمد بن عبداله» ذکری بمیان نیاورده، نوشته است که محمد خود این عبارت را به عهدنامه اضافه کرد. «مویر» از قول «واقدی» درپاورقی کتاب خود نوشته است، محمد در انتهای عهدنامه جمله زیر را به متن عهد نامه افزود:

«تعهدات این عهدنامه باید متقابل بوده و آنچه را که ما درمقابل شما برعهده میگیریم، شما نیز باید انجام همان موارد را دربرابر ما بر ذمه بگیرید.»[1]

علی بقاوی[2] در تفسیری که برای آیه ۲۶ سوره فتح نوشته و طبری نیز در کتاب **المواهیب الدنیا**، [3] موضوع عهدنامه مذکور و کیفیت مخالفت سهیل بن‌عمر را با ذکر عنوان «رسول خدا» برای محمد به تفصیل تشریح و مورد بحث قرار داده اند.

«اسپرنگر» از قول «قسطلانی» مینویسد زمانی در اسپانیا موضوع بیسواد بودن و یا با سواد بودن محمد مورد بحث بوده، در این جریان «اوناپس» فیلسوف معروف اظهار میدارد که محمد هم سواد خواندن داشته و هم سواد نوشتن. در بحث مذکور مسلمانان به آیه ۴۷ سوره عنکبوت استناد و اعتراف میکنند که محمد بعد از بعثت قدرت خواندن و نوشتن کسب کرده است.[4]

«اسپرنگر» همچنین از قول مؤلفین عرب مینویسد، محمد نه تنها سواد خواندن و نوشتن داشته، بلکه حتی در این کار استاد بوده و از دستخط زیبائی نیز بهره میبرده است. «اسپرنگر» درجهت اثبات ادعای مذکور مینویسد، روزی محمد به یکی از کاتبانش به شرح زیر گفته است:

«دوات را زمین بگذار، قلمت را بتراش، دندانه های «س» را تقسیم کن و «م» را

1- Sir William Temple Muir, *The Life of Mohammed* (Edinburgh: 1883).

2- Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 111.

3- *Ibid.*

4- *Ibid.* p. 112.

آنقدر طویل ننویس.»[۱]

«ابن ابی شیبا» گفته است پیغمبر قبل از رحلت قادر به خواندن و نوشتن بوده و من افرادی را می شناسم که بر این امر گواهی خواهند داد.»[۲] با توجه به اینکه «ابن ابی شیبا» در سال ۱۰۵ هجری وفات یافته است، میتوان یقین داشت که قول او صحت دارد.

دلیل معتبرتر و قاطع تر از کلیه دلائل مذکور در بالا مبنی بر با سواد بودن محمد، عملی است که وی در روز ۴ ژوئن ۶۳۲ میلادی سه روز قبل از وفات انجام داد. بسیاری از شخصیت های معتبر اسلامی ناظر اقدام مذکور محمد بوده و دلیل مذکور کلیه تردید هائی را که در باره با سواد بودن محمد وجود دارد، خنثی میکند.

شهرستانی در این باره مینویسد، پیغمبر گفت: «یک قلم و دوات و یک برگ تحریر برای من بیاورید، زیرا قصد دارم مطالبی بنویسم که بعد از مرگم شما گمراه نشوید.»[۳] روایت مذکور از زبان کسی که شخصاً ناظر و مستمع سخنان محمد بوده، نقل شده و همه پیروان محمد صحت آنرا گواهی کرده اند. تاکنون هیچیک از مقامات اسلامی با این امر که محمد شخصاً در بستر مرگ، برای نوشتن اظهار علاقه کرده، مخالفت نکرده اند. «اسپرنگر» لااقل فهرست ۹ مدرک معتبر که واقعه مذکور را تأئید کرده اند، در کتاب خود ذکر کرده است.[۴] «مویر» در باره واقعه مذکور مینویسد:

«محمد در هنگام وفات، در زمانی که عمر و گروهی از بزرگان اسلام و صحابه او در اطاقی که وی بستری بود، حضور داشتند، با صدای بلند گفت: (یک قلم و دوات و صفحه ای کاغذ برای من بیاورید، میخواهم مطلبی را برای شما

1- *Ibid.* p. 113.

2- *Ibid.*

۳- محمد بن عبدالکریم شهرستانی، **کتاب الملل والنحل**؛ ابو عبداله محمد بن سعد، **کتاب** طبقات الکبیر ، ۹ جلد، تصحیح بوسیله ساچو (لیدن: ۱۳۲۲ هجری)، صفحه ۱۴۹.

4- Sprenger, *The Life of Mohammed.*

بنویسم که برای همیشه شما را از گمراهی نجات دهد.) عمر میگوید، من با خود فکر کردم ، آیا مطالب قرآن کافی نیست که ما را از گمراه شدن مصون دارد؟

در این موقع همسران محمد گفتند، باید قلم و دوات و برگ تحریری تهیه کرد و به وی ارائه داد. یکی از همسران محمد اظهار داشت: «آیا وضع او در حال حاضر چگونه است؟ آیا حالت هذیان ندارد؟»

عمر آنها را مورد سر زنش قرار داد و گفت: «ساکت باشید و عاقلانه رفتار کنید، شما موقعی که آقایتان بیمار میشود اشک میریزید و هنگامی که بهبود می یابد او را در آغوش میگیرید.» اگرچه تذکر عمر معمولاً نباید در محمد تأثیر نامطلوبی داشته باشد، ولی او آنقدر نسبت به همسرانش حسود بود که حتی در بستر مرگ نیز حاضر نبود، کسی همسرانش را با حسن نیت موعظه کند، لذا با شنیدن این حرف محمد بر آشفته شد واظهار داشت: *«اما در واقع آنها بهتر از تو هستند.»*[1]

نکته جالب توجه در بحث مربوط به اینکه آیا محمد سواد خواندن و نوشتن داشته است یانه، آیه اول سوره علق،

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ «بخوان بنام پروردگارت که (عالم را) خلق کرد.» و یا بعقیده کلیه مسلمانان اولین آیه ای است که برای محمد نازل شده است. محمد میگوید هنگامی که من در غار حرا بودم، جبرئیل برمن نازل شد و گفت: «بخوان.» پاسخ دادم: «نمیتوانم بخوانم.»

آن شخص دستش را روی شانه ام قرار داد و مجدداً گفت: «بخوان.»

بازمحمد جوابداد: «نمیتوانم بخوانم.»

آن شخص دو دستش را روی شانه محمد فشار داد و گفت: «بخوان.»

محمد میگوید، فشار دستهای آن شخص طوری مرا متألم کرد که نزدیک بود از حال بروم، لذا پرسیدم: «چه باید بخوانم؟»

شخص مذکور گفت:

1- Muir, *The Life of Muhammed*, vol., IV, pp. 271-72.

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۝

یعنی «بخوان بنام پروردگارت که ترا خلق کرد.»

مسلمانان این واقعه را به این نحو تفسیر میکنند که چون محمد سواد نداشته، نتوانسته است بخواند.

«هرشفلد»[1] میگوید عقیده مسلمانان در این باره ناشی از سوء تفاهمی است که در ترجمه و تفسیر کلمه «اقراء» بعمل آمده است. وی معتقد است که کلمه «اقراء» ترجمه عربی آیه ۲۶ فصل چهارم و آیه ۸ فصل دوازدهم سفر تکوین تورات است و برای کلمه «اقراء» همان ترجمه و تفسیری را باید قائل شد که برای آیات مذکور در سفر تکوین تورات اختصاص یافته است.

آیه ۲۶ فصل چهارم سفر تکوین میگوید: «و برای شیث پسری متولد شد و او را انوش نام نهاد و در آنوقت به ذکر نام یَهوه پرداختند.» آیه ۸ فصل دوازدهم سفر تکوین نیز میگوید: «.... پس از آنجابه کوهی که بطرف شرق بیت ئیل محدود بود کوچ کرده، خیمه خود را در آنجا برپا نمود و ..... در آنجا برای خداوند محرابی بنا نهاد و نام یهوه را ذکر کرد.»

«هرشفلد» میگوید همانطورکه در دو مورد بالا در تورات درمورد اول آدم ودر مورد دوم، ابراهیم هر دو نام خدا را ذکر کرده اند، هدف آیه اول سوره علق نیز درباره افسانه ظهور جبرئیل و تکلیف او به محمد که نام خدا را بخواند، در واقع این بوده است که محمد نام خدا را در ذهن یاد آور شود و آنرا در ضمیر خود ذکر کند.

جالب توجه آنجاست که هیچیک از نویسندگان در صحت عقیده مذکور تردید نکرده و حتی گروهی از نویسندگان اسلامی از جمله «ابن اسحق»، «البقاوی»، و «البیضاوی» و دیگران، الهام مذکور را درباره ظهور جبرئیل و الهام کلمه «بخوان»، یک رؤیا دانسته اند، نه یک توهم بصری. در جهت

1- Hartwig Hirshfield, *New Research into the Composition and Exegesis of the Quran* (London: 1902), p. 18.

اثبات این عقیده باید توجه داشت که نام جبرئیل در هیچیک از آیات مکی ذکر نشده و ظاهراً در زمانی که محمد در مکه اقامت داشته، با نام جبرئیل آشنا نبوده است. با توجه به این واقعیت، موضوع بیسواد بودن محمد را میتوان کاملاً مردود دانست.

بعضی از مفسران قرآن عقیده مذکور را تأیید کرده و از جمله «عسقلانی»[۱] در نقدی که بر کتاب **صحیح البخاری** وارد کرده مینویسد هدف محمد از پاسخ «من نمیتوانم بخوانم،» آن بوده است که «من در حال حاضر نمیتوانم بخوانم» و یا «در حال حاضر نمیتوانم بخوبی بخوانم.» زیرا در هنگام ظهور جبرئیل محمد بقول خودش، دچار وحشتی غیر مترقبه شده بوده است. «عسقلانی» در ادامه این بحث اضافه میکند، بر طبق نقل یک راوی محمد در هنگام ظهور جبرئیل نگفته است. «من نمیتوانم بخوانم» و یا «من قادر به خواندن نیستم،» بلکه اظهار داشته است: «(در این وضع) چگونه میتوانم بخوانم» و یا بر طبق یک روایت دیگر محمد به جبرئیل پاسخ داده است: «من چه باید بخوانم؟»

حتی اگر ما قبول کنیم که «اقراء» معنی «خواندن» کتابی را میدهد، این موضوع دلیل بر آن نیست که محمد پاسخ داده باشد، «من نمیتوانم بخوانم،» بلکه بطوریکه «اسپرنگر» گفته است، این موضوع حاکی از آنست که محمد پاسخ داده است: «من که اکنون چیزی برای خواندن در اختیار ندارم.»[۲]

صرفنظر از کلیه موارد بالا، نامه ای به خط محمد کشف شده است که اگرچه قسمتی از آن آسیب دیده، معهذا کلیه مسلمانان هندوستان (قبل از تشکیل کشور پاکستان)، صحت و اعتبار نامه مذکور و انتساب قطعی آنرا به محمد مورد تأیید قرار داده و تصویر آنرا بکرات به چندین زبان منتشر ساخته اند.

۱ـ فتح الباری، تفسیری بر البخاری، جلد اول، صفحه ۱۸

2- Sprenger, *The Life of Mohammed* (Allahabad: 1851), p. 95.

«بلین»[1] چگونگی کشف نامه مذکور را بوسیله بارتلمی در یک صومعه متعلق به مسیحیان در مصر در مجله **ژورنال انجمن آسیائی** به تفصیل مورد بحث قرار داده است. ترجمه فارسی نامه مذکور بشرح زیر است:

«بسم اله الرحمن الرحیم. از محمد بنده و پیامبر خدا، به المقوقس رهبر مسیحیان، سلام بر او که پیرو حقیقت است. بعد از (این مقدمه) من ترا دعوت میکنم اسلام را قبول کرده، به آن ایمان بیاوری و بدینوسیله امنیت خود را حفظ کنی. بدیهی است که در اینصورت خداوند به تو دو مرتبه پاداش خواهد داد. اما اگر ازقبول اسلام و ایمان به آن خود داری کنی، گناه مسیحیان را به گردن خواهی گرفت. (بگو) ای مردم اهل کتاب، به دینی ایمان بیاورید که ما و شما را برابر خواهد کرد. و فقط خدا را پرستش کنید و هیچ شریکی برای او قرار ندهید. بیائید بغیر از خدا، اربابان دیگری برای خود انتخاب نکنیم. اگر آنها دعوت ترا رد کردند (به آنها) بگو شما شاهد باشید که ما مسلمان هستیم.»

مهر پیغمبر خدا، محمد

تردیدی وجود ندارد که محمد، چنین نامه ای را به مقوقس حاکم اسکندریه ارسال داشته است، زیرا در تمام کتبی که راجع به زندگی محمد منتشر شده، نام مقوقس جزء سلاطین مقتدری که محمد نماینده هائی برای دعوت به اسلام نزد آنها فرستاده، ذکر شده است. اصل نامه مذکور روی پوست نوشته شده، نه پاپیروس و تشخیص نوع حروف آن مشکل است. معهذا میتوان گفت که حروف نامه مذکور بین خط نسخ و خط کوفی است و فاقد حروف صدادار و نقطه میباشد.

«بلین» معتقد است که مدرک مورد نظر به تمام معنی موثق بوده و از نوع بعضی نامه های جعلی که دارای مهر محمد بوده و ارامنه آسیای صغیر برای اثبات اینکه پیغمبر بعضی حقوق و مصونیت هائی را برای آنها قائل شده، به حکومت نایب السلطنه مصر ارائه میکرده اند نیست.[2]

1- Belin, *Journal of Asiatic Society*, 1854, vol. iv, p. 482.

2- *Ibid.*

تصویری ازنامه مذکور درکتاب کوچکی تحت عنوان **دلیل الکتاب** به قلم حسن شهاب در سال ۱۹۰۹ درقاهره منتشر شده است. کتاب مذکور درباره تاریخ خط عربی میباشد و یکی از استادان دانشگاه الازهر درکتاب مذکور، به ذکر فهرست اسامی زنانی که درزمان پیغمبر قادربه خواندن و نوشتن بوده اند، پرداخته است. ازجمله زنان مذکور میتوان زنان زیررا نام برد: شیفا دخترعبداله، عدو یه، یکی اززنانی که درهنگام تولد محمد حضور داشته، ام کلثوم دختر اکبر، عایشه و غیره. در کتاب مذکور آمده است که پیغمبر به شیفا دستور داد به یکی از همسرانش بنام حفصه (دختر عمر) سواد خواندن و نوشتن بیاموزد.[۱]

مسلمانان تحصیل کرده اصالت نامه مذکور و استناد آنرا به محمد بطور قاطع قبول کرده اند. درسوریه و تریپولی تصویردیگری ازنامه مذکورتهیه شده و بوسیله کتابفروشیها در اختیار مردم قرار گرفته است. چند سال قبل، نامه مذکور دربمبئی بوسیله پسران «محمد غلام رسول سورتی» کتابفروش دربازار بندی چاپ و برای فروش عرضه شده است.

«ساموئل زومر»[۲] مولف کتاب **مطالعاتی دراسلام مردمی** مینویسد تصویری از نامه مذکور در اختیار دارد که نامه اصلی با مهر محمد در وسط نوشته شده، درسمت راست آن، شرح چگونگی کشف نامه مذکور باترجمه عربی آن به ـ خط قدیمی کوفی و درسمت چپ آن متن اصل نامه به زبان اردو میباشد. شرحی که درباره چگونگی کشف نامه مذکور داده شده، به نحو زیر است:

«این تصویر نامه ای است که محمد پیغمبر با مهر خود ممهور و در سال هفتم هجری برای مقوقس رهبر مسیحیان مصر ارسال داشت. در سال ۱۲۷۵ هجری یکی از شرق شناسان فرانسوی نامه مذکوررا دربین مدارک دیگری از مسیحیان مصر در صومعه «اخامیم» در مصر علیا کشف کرد. او نامه مذکور را نزد سلطان عبدالمجید خان برد و وی دستور داد، نامه مورد نظر دربین آثار متعلق به پیغمبر در قسطنطنیه حفظ و نگهداری شود. این تصویر از اصل نامه

1- Hassan Shahab, *Dalil ul-Kitab* (Cairo: 1904), p. 46.

2- Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 119.

مذکور که نزد سلطان عبدالحمید، سلطان فعلی ماست، در سال ۱۳۱۶ تهیه شده است.»

باتوضیحاتی که در این فصل درباره موضوع باسوادبودن و یابیسواد بودن محمد همراه بادلائل و مدارک مستند داده شد، بنظر میرسد پاسخ به عنوان این فصل یعنی «آیا محمد سواد خواندن و نوشتن داشته است؟» کار مشکلی نباشد. استناد به هریک ازدلائل مذکور در بالا به تنهائی کافی است ثابت کند که محمد از سواد خواندن و نوشتن برخوردار بوده است. حال اگرمحمد خواسته است وانمود کند که از سواد خواندن و نوشتن بی بهره بوده، بغیرازاینکه وی قصدداشته است، به‌آنهائی که پیوسته خواستار معجزه نبوتّش بوده‌اند، بیسوادی اش را بعنوان معجزهٔ مذکور ارائه دهد، تعبیر دیگری نمیتوان یافت.

بطورخلاصه بااستناد به یکایک دلائل مذکورتردیدی باقی نخواهد ماند که محمد از سواد خواندن ونوشتن برخوردار بوده ولذامسلمانان متعبد برای اثبات معجزه محمد باید در جستجوی وسیلهٔ دیگری باشند. احراز این واقعیت لاجرم مارابه کشف دیگری رهنمون خواهد شد وآن اینست که به‌قول فخر رازی،اگرمحمد قادر به خواندن و نوشتن بوده، بلاشبهه‌قبل ازادعای نبّوت کتب مقدس را مطالعه و با استفاده از آنها خودرابرای ادعای نبوّت و تألیف قرآن بعنوان کتاب آسمانی دین او که بوسیله جبرئیل به‌وی نازل شده، آماده کرده بوده است.[1] ❋

1- *Ibid.* p. 118.

فصل سوم

محمد و فرضیهٔ نبوت

با مذهب به آسانی میتوان مردم را فریب داد،
ولی از فریب درآوردن مردم بوسیله مذهب کاری
بس مشکل است.
پیر بل

محمد فرضیه «نبوت» را که یکی از اصول مهم دین اسلام را تشکیل میدهد از یهودیان آموخت. اصل «نبوت» بعنوان بالا ترین مقام بشری در روی زمین در کلیه کتب و نوشتجات اسرائیلی ها مشهود است، بطوریکه میتوان گفت اساس و بنیاد تاریخ اسرائیل را اصل نبوت و پیامبران آن تشکیل میدهند. در هریک از ادوار تاریخی اسرائیل، پیامبری از طرف خدا و به نیابت او بر قوم اسرائیل فرمانروائی میکرده است. در تاریخ اسرائیل، پیامبران دارای قدرت مکاشفه با خدا تلقی شده و خود را رهبر امور دنیوی مردم دانسته و حتی قدرت سلاطین نسبت به مقام پیامبران در درجه دوم اهمیت قرار داشته است.

محمد پس از مطالعه فلسفه نبوت در قوم اسرائیل، تصمیم گرفت همانطور که

اسرائیلی ها در هریک از ادوار مختلف تاریخی دارای پیامبری بودند و پیامبران اسرائیل از جانب خدا بر قوم مذکور حکومت میکردند، وی نیز باید فرمانفرمائی بر قوم عرب را بعنوان پیامبر خدا بر عهده بگیرد.

محمد از زمانی که نزد معلمین یهودی به آموختن متن تورات پرداخت، پیوسته به این فکر بود که چرا مقام نبوت باید در اختیار قوم اسرائیل باشد و از یک پیامبر اسرائیلی به پیامبر دیگری از این قوم انتقال یابد. چرا او نتواند مانند موسی که برای قوم اسرائیل دین و آئین تازه ای نازل کرد، وی نیز برای قوم عرب پیامبر دین جدیدی شود. خدا قول داده بود که ذریات ابراهیم بین ملل دنیا «قوم برگزیده» شوند و اکنون بعقیده محمد وقت آن فرا رسیده بود که نبوّت برای همیشه در شاخه نسلی «اسحق» متوقف و به شاخه نسلی دیگر ابراهیم یعنی ذریه «اسماعیل» منتقل و از دگرسو نبوت به خودش ختم شود.

باتوجه به اینکه کلیه ادیان کتابدار از قبیل یهود، مسیح و اسلام و مخصوصاً قرآن از ابراهیم بنام «ابراهیم حنیف» یعنی «یکتاپرست» نام میبرند و همه خود را وارث آئین یکتاپرستی ابراهیم میدانندودرواقع ابراهیم راپدردین خودبشمارمیاورند، بی مناسبت نیست، بطوراختصار به شرح تاریخچه افسانه ای زندگی و کیفیت رسالت مذهبی ابراهیم، برطبق متون تورات و قرآن بپردازیم.

برطبق شرح سفر تکوین در **عهد عتیق** (فصل دهم و یازدهم، آیات ۲۵ تا ۲۷)، ابراهیم از اعقاب سام ارشدترین پسر نوح، اولین رهبر مذهبی قوم عبریان است که در حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح در کلده بین النهرین متولد شده است. او با خواهر ناتنی اش بنام «سارا» ازدواج کرد و سپس باتفاق خانواده اش به «هران» مهاجرت کرد. ابراهیم سپس با برادرزاده اش لوط به کنعان مسافرت کرد. لوط در دره اردن سکونت گزید، ولی ابراهیم در شهرهای اطراف به مسافرت مشغول شد و محل هائی برای عبادت در نقاط مختلف و از جمله «هبرون» بوجود آورد. بعدها اتحادیه سلاطین شهرهای منطقه ای که لوط در آنجا سکونت داشت، وی را دستگیر کرد. ابراهیم با ۳۱۸ مرد مسلح اتحادیه سلاطین را شکست داد و لوط وسایرزندانیان راآزاد کرد. (فصل ۱۴، آیه ۱۸ سفرتکوین). ابراهیم زمانی

که در دره بحرالمیت سکونت داشت، ناظر قهر خدا درباره اقوام «سودوم» و «غموره» و نابودی آنها بود. او ۱۷۵ سال عمر کرد و در کنعان بدرود حیات گفت.

محتویات تورات حاکی است که ابراهیم فرزندی نداشت و امید بچه دار شدن هم درسرنمی پرورانید. اماشبی خداوندداوراحضارکرد و بوی گفت: «به - آسمان نگاه کن و اگر میتوانی ستاره های آنرا بشمار.» هنگامی که ابراهیم بطرف آسمان سر بلند کرد، صدائی شنید که میگفت: «تو بچه دار خواهی شد.»[۱]

ابراهیم در آن زمان ۸۵ سال و همسرش «سارا» ۷۵ سال داشت. «سارا» مستخدمه خود «هاجر» را که اهل مصر بود به ابراهیم داد تا با وی ازدواج کند. سپس بین «سارا» و «هاجر» اختلاف افتاد و «هاجر» از دست «سارا» فرار کرد و به خدا شکایت برد. خداوند فرشته ای نزد «هاجر» فرستاد که به وی مژده داد خداوند گفته است: «من نسل ترا آنقدر زیاد خواهم کرد که از شماره بیرون برود.» فرشته همچنین به «هاجر» گفت: «تو اکنون حامله هستی و بزودی پسری خواهی آورد که باید نامش را (اسماعیل) بگذاری.»[۲]

سپس هاجر بسوی ابراهیم و سارا رفت و داستان فرشته را برای آنها تعریف کرد. آنگاه هاجر وضع حمل کرد و پسری آورد که نامش را اسماعیل گذاشت.

هنگامی که اسماعیل به سن ۱۳ سالگی رسید، ابراهیم یکصد سال و سارا نود سال داشت. خدا مجدداً با ابراهیم گفتگو کرد و بوی اظهار داشت، بزودی سارا فرزند پسری خواهد آورد که باید «اسحق» نامیده شود.

برطبق وعده خداوند «سارا» فرزند پسری بدنیا آورد و او را «اسحق» نامگزاری کرد. پس از اینکه «اسحق» دوران شیرخوارگی را به پایان رسانید، «سارا» به ابراهیم اظهار داشت که هاجر و فرزندش اسماعیل نباید در خانه آنها بمانند. ابراهیم از این موضوع ناراحت شد ولی خدا به او گفت، به اجرای پیشنهاد

---

۱. عهد عتیق، سفر تکوین، فصل پانزدهم، آیه ۵

۲. مأخذ بالا، فصل شانزدهم، آیات ۱۶ و ۱۷

«سارا» تن در دهد و مطمئن باشد که خداوند ابراهیم را برکت و نسلی زیاد خواهد داد.

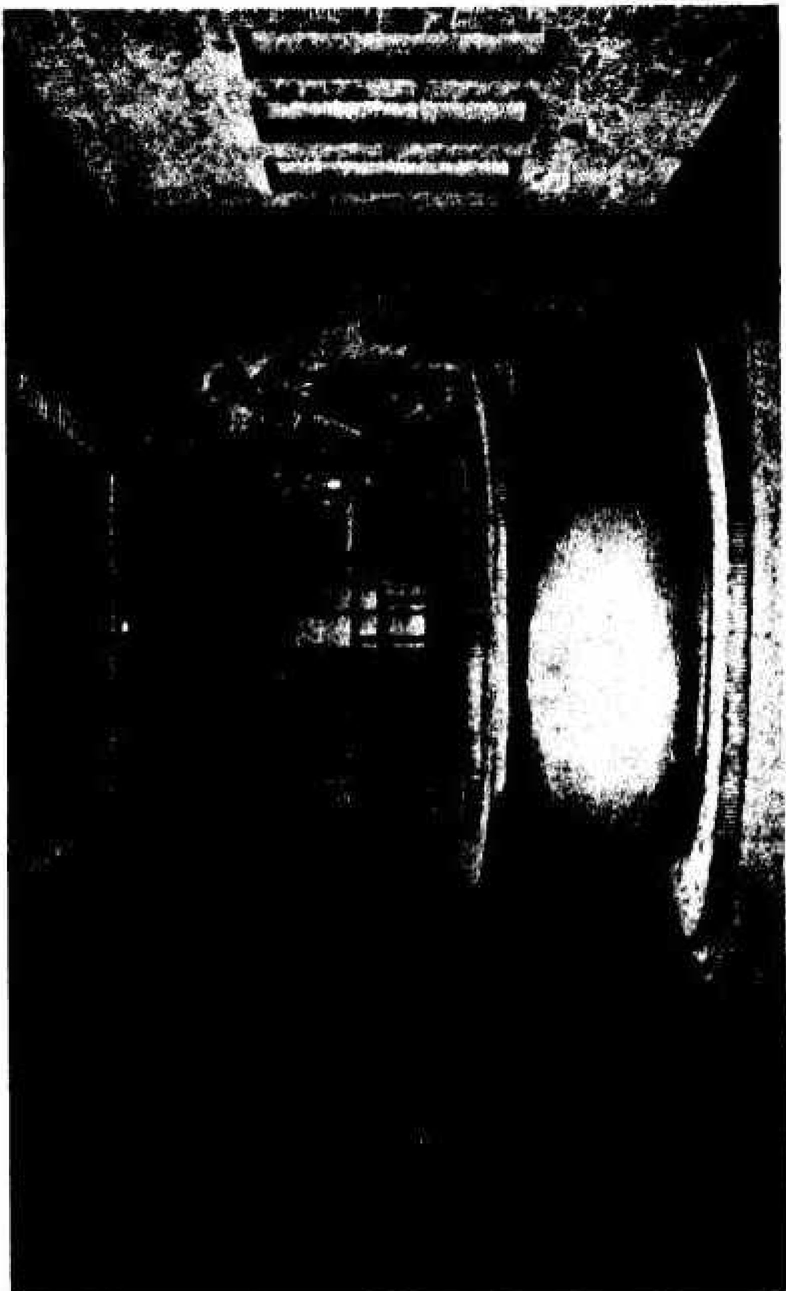
هاجر و فرزندش اسماعیل بسمت دره خشک عربستان که در حدود ۴۰ روز مسافرت با شتر از کنعان فاصله داشت، براه افتادند. هنگامی که هاجر و اسماعیل به دره «بکا» و یا محلی که امروز مکه نامیده میشود رسیدند، هر دو از تشنگی در حال مرگ بودند. اسماعیل از خداوند استغاثه کمک کرد و هاجر نیز در حالت آشفتگی زیاد تعداد هفت بار از «مروه» به «صفا» و برعکس دو ید. مرتبه هفتم، هاجر بی نهایت خسته شده و برای استراحت روی سنگی نشست. در این لحظه بر پایهٔ حکایت تورات، فرشته‌ای بر او نازل شد و اظهار داشت:

«خداوند استغاثه اسماعیل فرزندت را شنید و به او برکت داد. او را بغل بگیر و چشمانت را باز کن، چشمه آبی خواهی دید.»[۱]

هاجر فرزندش اسماعیل را بغل گرفت و ناگهان مشاهده کرد که از محل پاشنه کفش اسماعیل از زمین شنی چشمه ای فوران کرد که آنرا «زمزم» نام نهادند و از آن پس محل توقف کاروانها شد.

هنگامی که هاجرواسماعیل به مقصدخودرسیدند، ابراهیم هنوز۷۵سال به ـ عمرش باقی بود و برای ملاقات هاجر و فرزندش وارد دره «بکا» شد. قرآن حاکی است که خداوند ابراهیم را برای ساختن کعبه در نزدیک چاه زمزم هدایت کرد و ابراهیم و فرزندش اسماعیل، کعبه را که مقدس ترین زیارتگاه مسلمانان است ساختند و چون خانه مذکور به شکل مکعب میباشد، آنرا کعبه نام نهادند. البته مقدس ترین نقطه خانه مذکور «حجرالاسود»، سنگ سیاهی است که گفته شده است، فرشته ای از آسمان آنرا برای ابراهیم آورد و تا هنگامی که ابراهیم سنگ مذکور را در زاو یه شرقی خانه کعبه کار گذارد، سنگ مذکور در کوه ابوقبیس در نزدیک کعبه قرار داده شده بود. برطبق حدیثی که «ترمذی» از محمد نقل کرده است، سنگ مذکور از بهشت به زمین نازل شد و هنگام نزول سفید تر از شیر بود،

۱. مأخذ بالا، فصل بیست و یکم، آیات ۱۷ تا ۲۰



چاه زمزم در مکه که معروف است از محل پاشنهٔ پای اسماعیل در شنزار خشک مکه فوران کرده است.

ولی گناهان فرزندان آدم رنگ آنرا سیاه کرد.[۱]

هنگامی که ساختمان خانه کعبه پایان پذیرفت، بر طبق آیات سوره حج، مخصوصاً آیات ۲۶ و ۲۷ سوره مذکور، خداوند به ابراهیم دستور داد، مناسک حج را بوجود آورد. آیات ۲۶ و ۲۷ سوره حج در این باره اشعارمیدارد:

۲۶- وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ

«و یادآور ای رسول که ما ابراهیم را درآن بیت الحرام (خانه کعبه) مکان دادیم تا با من هیچ شریک و انباز نگیرد و به او وحی کردیم که خانه مرا برای طواف حاجیان و نمازگزاران و رکوع و سجود کنندگان پاک و پاکیزه نگهدارد.»

۲۷- وَأَذِّن فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ

«و مردم را به انجام مناسک حج آشنا کن تا مردم پیاده و سواره و از هر راه دور بسوی تو جمع آیند.»

سعی بین «مروه» و «صفا» درانجام مناسک حج و یا بعبارت دیگر، علت اینکه حجاج درهنگام انجام مناسک حج باید هفت بار فاصله بین «مروه» و «صفا» را طی کنند، آنست که هاجر درتقلا بمنظوریافتن آب برای خود و فرزندش اسماعیل، هفت بار بین «مروه» و «صفا» دو یده بود. با توجه به اینکه هاجر داستان مذکور را برای ابراهیم تعریف کرد، ابراهیم «مروه» و «صفا» را جزء مناسک حج قرار داد.

از ابراهیم ۸ پسر باقی ماند. اسماعیل که از صیغه مصری او «هاجر» متولد شد. «اسحق» که از «سارا» بوجود آمد و ۶ پسر دیگر او از «کتورا» که ابراهیم پس ازمرگ «سارا» با او ازدواج کرد، متولد شدند.

تورات، اسرائیلیان را از نسل اسحق میداند. ازبین کلیه رهبران مذهبی یهود که مهمترین آنها ابراهیم، اسحق و فرزندش یعقوب میباشند، اسحق تنها کسی بود که در سرزمین موعود متولد شد و هرگز آنرا ترک نکرد ولذا اسرائیلی ها از

۱- ابوعیسی محمد الترمذی، الجمیع، هفت جلد، جلد سوم، (قاهره: ۱۹۳۷)، صفحه ۴۹

شاخه نسلی او بوجود آمدند، ولی اعراب از شاخه نسلی اسماعیل پا بعرصه وجود گذاشته اند.

داستان مذهبی مذکور، نشان میدهد که ابراهیم سرسلسله اسرائیلی ها و مسلمانان هر دو بشمار میرود و بهمین دلیل، هر دو مذهب اسلام و یهود، ابراهیم را پایه گزار دین خود میدانند. آیه ۹۵ سوره آل عمران در این باره میگوید:

قُلْ صَدَقَ اللّٰهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرٰهِيمَ حَنِيفًا ۖ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ○

«ای پیغمبر بگو سخن خدا راست است، پس پیروی کنید، دین ابراهیم را که دینی پاک و بی آلایش است و ابراهیم هرگز از مشرکین نبود.»

بهر حال، با توجه به سوابق تاریخی مذهب یهود، درسهائی که محمد در فرصت های مناسب از اسرائیلی های مکه آموخت، افق جدیدی در مغزش شکوفا کرد. این افق جدید فکری عبارت بود از ادعای نبوت و آوردن دین و آئین تازه ای که بتواند ابتدا اعراب و سپس احتمالاً سایر ملل را دربر بگیرد. اما هدف محمد در ابتدا اعراب بودند. در واقع میتوان گفت که رسالت محمد تنها یک رسالت دینی نبود، بلکه یک نهضت بزرگ اجتماعی واقتصادی بود. بهمین دلیل قرآن به ـ مفاهیم اخلاقی و ارزشهای معنوی توجه زیادی نداشته و مشحون از مقررات اقتصادی، اجتماعی و کشورداری است. محمد با نزول قرآن میخواست به قدرت و حکومت برسد و لباس پیامبری و روحانیت را برای رسیدن به قدرت بهترین وسیله تشخیص داد. محمد قصد داشت در ضمن دینی به بشریت عرضه کند که بلکه بتواند ختم ادیانی باشد که پیامبران مختلف تا آن زمان به رسالت آورده بودند. بنا بر کیفیت فکری محمد، زمان آن فرا رسیده بود که خداوند توجه خویش را از فرزندان اسحق (یعنی یهودیها و مسیحی ها) به فرزندان اسماعیل انتقال دهد.

محمد برای اجرای رسالت بزرگش تا آنجا که امکان داشت، احکام و متون نوشتجات مقدس یهودیها را از آنها آموخت. بهمین دلیل بطوریکه میدانیم قسمت مهمی از مطالب قرآن را مطالبی که از تورات اقتباس شده، پر کرده است. البته چون محمد به احکام و متون تورات تسلط کامل نداشت و آنها را از روحانیون یهودی آموخته بود، لذا مطالب مذکور را بطور سطحی در قرآن نقل کرده و اغلب

خلاء اطلاعاتش را در این باره با تخیلش پر کرده است.

قبل از اینکه محمد بعثت خود را اعلام کند، مدتها درچگونگی حالت غیرعادی و یا به اصطلاح خلسه روحانی که باید در هنگام حضور جبرئیل فرشته درحالت وحی بخود بگیرد، اندیشه و تمرین کرده بود. او هر زمانی که به حضور جبرئیل تظاهر میکرد، بر خود میلرزید و عرقی عمیق بدنش را می پوشانید. معمولاً در این حالت عایشه یکی از همسرانش که نزد او محبوب تر از سایر همسرانش بود و یرا با عبا و یا وسیله دیگری می پوشانید و پس از چند لحظه، محمد با آیه تازه ای ازپوشش خارج میشد.

بسیاری از محققانی که درباره زندگی محمد تحقیق کرده اند و از جمله «توری»،[1] «اوتواشتول»[2] و «جان آرچر»[3] به این نتیجه رسیده اند که هرزمانی که محمد به حضور جبرئیل فرشته و ابلاغ احکام از طرف خدا تظاهر میکرده و خود را به غش و ضعف میزده، درواقع خود را هیپنوتیسم میکرده است. بعبارت دیگر، وی دارای قدرت تخیل فوق العاده ای بوده و با قراردادن ذهن خود دریک حالت تخیلی قادر بوده است، بازتابهای فیزیولوژیکی تخیلات مغزی اش را درچگونگی اعمال جسمی اش متحقق سازد. نتیجه این درخود فرو رفتن ها و تعقلات ژرف، محتویات قرآن است که آنرا بعنوان کتاب آسمانی و دینی به مسلمانان ارائه داده است.

محمد از همان روزهای اولی که ادعای نبوت نمود و اظهار داشت که خداوند او را برای ارشاد ملت عرب به رسالت مبعوث کرده است، مورد مخالفت شدید مردم قرار گرفت. نگاهی به خود متون قرآن نشان میدهد که مشرکان مکه از همان

1- Torrey, *The Jewish Foundation of Islam*, P. 59; Torrey, "Mysticism in Islam," in Sneath's *At One with the Invisible*, Macmillan, 1921, pp. 144-46.

2- Otto Stoll, *Suggestion und Hypnotismus*, 2te Aufl. (Leipzig: 1904, pp. 256-58.

3- John Clark Archer, *Mystical Elements in Mohammed*, (dissertation), (New Haven: Yales Press, 1924, pp. 71-74, 87.

ابتدای ظهور محمد، آیه هائی را که او بعنوان کلام خدا نازل میکرد، «اساطیرالاولین»[۱] نامیدند و یهودیهای مدینه نیز محمد و ادعای نبوتش را مورد استهزاء قرار دادند. دانشمندان مسیحیت نیز، محمد را پیامبری دروغین میشمردند و این عقیده تا قرون وسطی ادامه داشت.[۲]

اولین سوره هائی که محمد برای مردم نازل کرد، عموماً جنبه موعظه و پند و اندرز دارند. محمد در این زمان در مکه سکونت داشته و در این سوره ها نقش یک واعظ مصلح رابرعهده گرفته و بوسیله پندواندرزوداستانسرائی مردم رابه ـ نکوکاری ترغیب میکرد و در برابر آن به آنها پاداش بهشت وعده میداد. در آن زمان، محمد شورقابل توجهی برای داستانسرائی داشت و رو یداد های تاریخ گذشته و نقش شگفت انگیز خدا را در آن رو یداد ها و سرگذشت مردان معروف جهان از آدم گرفته تا داستان اصحاب کهف و شهدای «نجران» را به تفصیل تشریح کرده است. محمد معتقد بود که اعراب باید از کلیه وقایع مذکور آگاه باشند و آنها را پاره ای از تاریخ مذهب خود بدانند. بعلاوه محمد فکر میکرد که داستانسرائی برای او شنونده بوجود می آورد ولااقل گروهی یافت میشوند که به ـ حرفهایش گوش فرادهند. بهمین سبب در ابتدای سوره یوسف در آیه ۳ میگو ید:

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ

یعنی «مابهترین داستانهارابرایت نقل میکنیم.» درسالهای بعد که محمدبه ـ مدینه مهاجرت و در آنجا سکونت اختیار کرد و پایه های قدرتش استوار شد، مطالب قرآن را به قانونگزاری، دستورالعمل های زندگی و عقوبت نافرمانی از خدا و رسول اختصاص داد و از موضع قدرت با مردم به سخن پرداخت.

او بغیر از اصول و موازینی که پیامبران نسلهای عبری برای قوم خود نازل کرده بودند، چیز دیگری نمیتوانست به مردم عربستان ارائه کند. بعلاوه محمدشخصاًبه ـ آئین، قوانین و مقررات و آداب و رسوم اهل کتاب علاقه داشت و برای فرا گرفتن

۱ـ قرآن، آیه ۵ سوره فرقان

2- Norman Daniel, *Islam and the West, The Making of an Image,* (Edinburgh: 1960), Chapter 2.

آنها کوشش فراوان بکار برده بود و بغیر از اصول و موازین مذکور که از معلمین یهودی اش فرا گرفته بود، چیز دیگری در مغز نداشت که جانشین رسوم بت پرستی مردم شبه جزیره عربستان بکند.

محمد پس از فتح مکه و در دست گرفتن قدرت در مدینه میبایستی برای پیروان خود مانند پیامبران قبلی عبری قوانین و مقررات مذهبی، مدنی و اجتماعی وضع کند و چون بغیر از اصولی که از معلمین یهودی خود در زمان قبل از ادعای نبوت آموخته بود، چیز دیگری در سرنداشت، از اینرو با وظیفه دشواری رو برو شد. زیرا اگر میخواست اصول و موازین اسلامی را عیناً از آئین یهود نسخه برداری کند، او را متهم میکردند که آئین یهود را برای کیش نوی خود تکرار کرده است و اگر میخواست، اصول و موازین جدیدی بغیر از آنچه در ادیان اهل کتاب ذکر شده است، برای پیروانش نازل کند، رسائی و مایه مغزی برای این کار نداشت. لذا ناچار بود بدون مشورت با دیگران، مایه های اصول و موازین اهل کتاب را در قالب های نوتدوین و به آنها رنگ و لعاب کلام خدا که بوسیله جبرئیل به وی وحی میشود بزند و سپس آنها را بعنوان آئین و احکام بدیع الهی و آسمانی کیش نوظهوراسلام که هیچکس بغیرازخودش ، قدرت نزول آنهارانداشته است،به مردم معرفی کند.

قبل از اینکه محمد به مدینه مهاجرت کند، تا زمانی که در مکه بسر میبرد، خود و گروه نسبتاً معدودی از افرادی که پیرو آئین او شده بودند، زیر مراقبت شدید ساکنان مکه قرار داشتند و لذا در این زمان محمد فرصتی برای وضع قوانین و مقررات لازم برای اتباع و پیروان دین نوظهور اسلام نداشت و مجبور بود تابع مقررات حاکم برمکه باشد. در این زمان چون دورنمای آینده اسلام روشن بنظر نمیرسید، محمد فکر وضع مقررات مدنی و اجتماعی را برای پیروانش حتی در مخیله هم نمی پرورانید و کلیه افکار خود را روی وضع آئینی برای ستایش خدای یکتا، ایمان به پیامبر خدا، برگزاری نماز و دعا، کیفیت دادن صدقه و وظائف افراد همنوع بیکدیگر اختصاص داده بود. حتی در سال اول مهاجرت به مدینه،

محمد و پیروانش (اعم از مهاجرین[1] و یا انصار[2]) به ارزش یابی موقعیت جدید خود اشتغال داشتند و برای محمد فرصت تدوین مقررات زندگی مدنی و اجتماعی جهت پیروانش باقی نماند.

بعلاوه علت دیگری وجود داشت که مانع تمرکز فکر و کوشش محمد برای تدوین قوانین ومقررات لازم برای اتباع دین اسلام درسال اول مهاجرت وی به مدینه شد. دلیل مذکور این بود که اگرچه در این زمان عده ای دور محمد گردآمده و به آئین نوظهور او گردن نهاده و پیامبری اش را برسمیت شناخته بودند و به این کیفیت محمد تقریباً از بیم زجر و آزار شدن بوسیله مخالفان خود، رهائی پیدا کرده بود، معهذا نمیتوانست، عکس العمل یهودیها و مسیحی ها و مخصوصاً گروه اول را در برابر ادعای نبوتش پیش بینی کند.

بدیهی است که یهودیها دارای آئین و مقررات مذهبی و آداب و رسوم مخصوص به خود بودند که البته محمد تا حدودی آنها را مطالعه کرده و با آنها آشنا بود. بنا بر این محمد در این زمان فکر میکرد که اگر قوم یهود نبوت او را بپذیرند و ویرا بعنوان نسل جدید سلسله پیامبران خود قبول کنند، لااقل او باید بعضی از اصول و آئین دین یهود را برای اسلام بپذیرد و آنها را جزء آئین دینی و روشهای اجتماعی مسلمانان قرار دهد. بهمین علت است که او ابتدا اورشلیم یعنی قبله یهودیها را بعنوان قبله نماز مسلمانان انتخاب و تقریباً آن گروه از اغذیه ای را که در دین یهود تحریم شده بود، برای مسلمانان حرام اعلام نمود. البته او میل نداشت قبول و اجرای کلیه آئین دین یهود را جزء به جزء برای اسلام بپذیرد و آنها را یکایک تقلید کند و از طرف دیگر نیز بمنظور جلب هرچه زیادتر اعراب به دین

۱ـ «مهاجرین» به افرادی اطلاق میشود که در زمان اقامت محمد در مکه به اسلام ایمان آورده بودند و برای رهائی از آزار قریش، به اتفاق محمد از مکه به مدینه مهاجرت کردند.

۲ـ «انصار» ابتدا فقط برای گروهی از ساکنان مدینه که در ماه رجب (۶۲۱ و ۶۲۲ میلادی) با محمد بیعت کردند، بکار میرفت. ولی این اصطلاح بعد ها تمام سکنه مدینه را که اسلام اختیار کردند، در بر گرفت.

درتواریخ اسلامی دو گروه مهاجرین و انصار از نظر ارزشهای مذهبی یکسان تلقی میشوند و نسبت به یکدیگر امتیازی ندارند.

خود، قصد داشت، کلیه آداب و رسوم اعراب عربستان را تا آنجا که با عقیده یکتاپرستی خدا مخالفت نداشته باشد، بپذیرد. از اینرو کوشش داشت، برای اینکه به اسلام قابلیت قبول زیادتری بدهدآئین ومقرراتی راکه برای اسلام برمی ـ گزیند، مخلوطی از آئین یهود و آداب و رسوم عرب توأم با ابتکارات دینی تازه خودش باشد.

در آن زمان جمعیت کلیمی های ساکن در حجاز و مکه نسبتاً زیاد بود، یهودیهای کلیه شهر های عربستان مانند تمام طول تاریخ خود، با یکدیگر متحد بودند و از مکه و طائف تا تیما با یکدیگر ارتباط داشتند و از سیاست واحدی که متضمن منفعت قومی آنها بود، پیروی میکردند. البته درست است که در این زمان بعضی از یهودیها، نبوت محمد را قبول کرده و گروهی از آنها نیز که نسبت به وی مشکوک بودند، به او روی خوش نشان میدادند و به امید اینکه او را وادار به قبول یهودیت بکنند، ندای نبوتش را با روی گشاده استماع میکردند، اما بنا بر نوشته پروفسور «توری» متون آیات ۳۶ سوره رعد، ۵۲ سوره قصص، ۴۷ سوره عنکبوت و ۱۰ سوره احقاف درباره استقبال یهودیها از دین اسلام، مبالغه ای بیش نیست.[۱]
برای مثال، متن آیه ۳۶ سوره رعد حاکی است:

وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ
قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُو وَإِلَيْهِ مَآبِ ○

«آنهائی که ما برایشان کتاب فرستادیم برکتابی که بر تو نازل شده اظهار خوشوقتی میکنند و جماعتی از آنها قسمت هائی از آنرا انکار میکنند به آنها بگو من مأمورم که خدای یکتا را بپرستم و هرگز به او شرک نیاورم، خلق را بسوی او دعوت کنم و بازگشت همه مابسوی اوست.»

سایر آیه هائی که در این زمان بوسیله محمد نازل شده نشان میدهد که اگرچه او کوشش میکند، از برخورد با پیروان اهل کتاب اجتناب ورزد، ولی با آنها اختلافات قابل توجهی داشته و امیدوار بوده است که سرانجام این گروه از مخالفان سرسخت رازیرچتراسلام درآورد.آیات زیادی درقرآن مشعر بر

1- Torrey, *The Jewish Foundation of Islam*, p.128.

حقیقت مذکور میباشند که از آنجمله است آیات زیر:

آیه ۲۰ سوره انعام:

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

«آنهائی که ما برایشان کتاب فرستادیم با آنکه او (محمد) را مانند فرزندان خود می شناسند، این افراد خود را به زیان انداخته و ایمان نمی آورند.»

آیه ۱۶۸ سوره اعراف:

وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا ۖ مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَٰلِكَ ۖ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

«و(بنی اسرائیل) راروی زمین به شعبی تقسیم کردیم،بعضی ازآنهادرستکار برخی خلاف آن هستند و آنها را به خوبیها و بدیها بیازمودیم ، باشد که به حق بازگردند.»

آیه شماره ۸۹ سوره اعراف، ۴۸ سوره قصص و آیه ۴۶ سوره عنکبوت نیز مشعر بر همین واقعیت بوده و حاکی است که محمد در زمان نزول آیه های مذکور، هنوز امیدوار بوده است با دیپلوماسی نرم، یهودیها را با رضا و رغبت به دین اسلام متدین سازد. آیه ۴۶ سوره عنکبوت نیز دراین باره میگوید:

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ ۖ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَٰهُنَا وَإِلَٰهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ

«و شما با پیروان اهل کتاب جز به نیکوترین طریق بحث و مجادله مکنید، مگر با ستمکاران آنها و به اهل کتاب بگوئید که ما به کتاب آسمانی قرآن که بر ما نازل شده و به کتب آسمانی که برای شما نازل شده، ایمان آورده ایم و خدای ما و شما یکی است و ما مطیع او هستیم.»

اگر چه در این زمان تعداد قلیلی از یهودیها به اسلام ایمان آورده بودند، اما از متون آیات مذکور چنین بر می آید که محمد با تمام قوا کوشش داشته است، قاطبه

یهودیها را به دین نوظهور خود ترغیب و جذب کند. یهودیهای مکه نیز که میدیدند، محمد طرفداران زیادی نداشته و خود و پیروان اندکش مورد زجر و آزار سایر گروهها هستند، لزومی نمی دیدند که بطور علنی بر ضد او به مخالفت برخیزند. از طرف دیگر یهودیها به مخاصمات بین پیروان محمد و افراد طایفه قریش بصورت یک نوع سرگرمی و تفنن می نگریستند و در آن زمان نمیتوانستند خطر پیروزی محمد و پیروانش را برای خود پیش بینی کنند. محمد نیز بطور طبیعی فکر میکرد که سکوت یهودیها در برابر ادعای نبوتش، مفهوم تسلیم تدریجی آنها را در برابر اسلام دارد و با توجه باینکه گروه قلیلی از ساکنان یهودی مکه به دین اسلام گرو یده اند، دلیلی ندارد که کلیه یهودیان به دین تازه او گرایش پیدا نکنند.

هنگامی که محمد به مدینه مهاجرت کرد، یهودیهای مدینه که از جمعیت، ثروت و نیروی نظامی قابل توجهی برخوردار بودند، در کیفیت فکری قبلی خود باقی ماندند، ولی در طرز فکر محمد نسبت به آنها تحولی بوجود آمد. بدین شرح که اگر چه مسلمانان هنوز در حجاز نیروئی راتشکیل نمیدادندو بطورطبیعی پیش‌بینی میشد که بزودی با مخالفت ها و اشکالات تازه ای رو برو شوند، ولی چون محمد و پیروانش پس از ورود به مدینه قدرت و حکومت را در این شهر در دست گرفتند و شهر مدینه از این پس «مدینه النبی» یعنی «شهرپیغمبر» نامیده شد، لذا محمد انتظار داشت، پیروان اهل کتاب، او را بعنوان پیامبر خدا برسمیت بشناسند و به دین او گردن نهند. اما جامعه یهودیان مدینه با عزم راسخ اعلام داشت که نه محمد را بعنوان پیامبر برسمیت خواهدشناخت،نه دین اوراقبول خواهد کردونه اینکه حتی حاضر است دین محمد را همطراز دین خود تلقی نماید.

بدیهی است که پاسخ منفی جامعه یهودیان برای پذیرفتن دین اسلام با هدف محمد سازگار نبود و نمیتوانست برای او قابل قبول باشد. معهذا بطوریکه از متون بسیاری آیات سوره بقره بر می آید، محمد کاملاً از جلب موافقت یهودیهای مدینه برای گرایش به دین اسلام ناامید نشده بود. در سالهای ابتدای اقامت محمد در

مدینه ، مانند مکه، بعضی از یهودیهای این شهر به آئین او گرو یدند، ولی سایر یهودیها در اتخاذ تصمیم برای باقی ماندن به آئین مذهبی خود و یا گرو یدن به آئین نوظهور محمد مشکوک بودند. آیه ۷۶ سوره بقره و آیات بعد از آن گو یای این واقعیت است. آیه ۷۶ سوره بقره در این باره میگو ید:

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُم بِهِ عِندَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ○

«هرگاه (یهودیان) با مومنان رو برو شوند، گو یند ما نیز ایمان آورده ایم و چون با یکدیگر خلوت کنند گو یند چرا دری که خدا از علوم برای شما گشوده بروی مسلمانان باز کنید تا با کمک همان علوم با شما بحث و محاجه کنند، چرا راه عقل را نمی پوئید.»

محمد در جهت دعوت مسالمت آمیز قوم یهود به آئین خود، برطبق مدلول آیات ۴۷، ۱۲۲، ۱۲۳ و ۱۴۶ سوره بقره و همچنین سوره های بعد به شرح زیر ادامه میدهد. باید توجه داشت که متن آیه ۴۷ سوره بقره، بکرات و از جمله متن آیه ۱۲۲ کلمه به کلمه و بدون هیچ تغییر در سایر آیات تکرار شده است. متن آیه ۱۲۲ سوره بقره به شرح زیر است:

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ○

«ای بنی اسرائیل بیاد آورید نعمتی را که به شما عطا کردیم و اینکه شما را بر همه عالمیان برتری دادیم.»

آیه ۱۲۳ سوره بقره:

وَاتَّقُوا يَوْمًا لَّا تَجْزِي نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ○

«و بترسید از روزی که هرکسی جزای عمل خود را در آنروز ببیند و کسی را بجای دیگری مجازات نکنند و از هیچکس فداتی پذیرفته نشود.»

آیه ۱۴۶ سوره بقره نیز میگو ید:

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ

الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ○
«آنهائی که ما برایشان کتاب فرستادیم (یهود و نصاری) ترا مانند فرزندانشان می شناسند و لیکن گروهی ازآنان از راه عناد حق را کتمان میکنند در صورتیکه به آن آگاهی دارند.»

همطراز با تکرار متون آیات ۴۷و۱۲۲سوره بقره مبنی براینکه خداوندقوم بنی ـ اسرائیل را بر سایر افراد بشر برتری داده است، محمد در آیه ۶۲ سوره بقره میگوید:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ○
«هر مسلمان و یهود و نصاری و ستاره پرستی که از روی حقیقت به خدا و روز قیامت ایمان آورد و نیکوکاری پیشه کند، البته از خدا پاداش نیک خواهد گرفت و هیچگاه بیمناک و اندوهگین نخواهد بود.»

متن آیه مذکور بدون هیچ تغییری درآیه ۶۹ سوره مائده نیز تکرار شده است. بعداً محمد سیاستش را برضد یهودیان تشدید کرده و برطبق آیه ۸۵ سوره آل عمران میگوید:

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ○
«و هرکسی غیر از اسلام دینی قبول کند، از او پذیرفته نخواهد شد و او درآخرت از جمله زیانکاران خواهد بود.»

اندکی بعد از اینکه محمد ازمکه به مدینه مهاجرت کرد به این عقیده رسید که جامعه یهودیان مدینه و همچنین پیروان سایر مذاهب، برای قبول دین اسلام آمادگی ندارند و تنها راه معامله با آنان استفاده از زور میباشد. بدین ترتیب با نزول آیات ۲۹ سوره توبه و ۹ سوره صف موضع خود را در برابر آنها مشخص و اعلام کرد. آیه ۲۹ سوره توبه میگوید:

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ

وَهُمْ صَاغِرُونَ ۝

«جنگ کنید با آنهایی (از اهل کتاب) که به خدا و روز قیامت ایمان نمی آورند و آنچه را که خدا و رسولش حرام کرده حرام نمی دانند و به دین حق نمی گروند تا آنگاه که با ذلت و تواضع به اسلام جزیه دهند.»

نکته جالب توجه در این بحث که درضمن مؤید تغییر موضع محمد در برابر یهودی‌ها بشمار میرود، آیه ۴ سوره ابراهیم و آیه ۹ سوره صف میباشد. بدین شرح که موقعی که محمد در مکه اقامت داشته چون نسبت به آینده اش مطمئن نبوده، لذا مسیح وار به ارشاد و هدایت مردم پرداخته است. در آیه ۴ سوره ابراهیم که در مکه نازل شده میگوید:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ ...

«و ما هیچ رسولی برای قومی نفرستادیم، مگر به زبان همان قوم...»

در اینجا این بحث پیش میآید که اگر واقعاً اینطور است و بنا به استناد آیه مذکور، هرقومی بایدازخودپیامبری داشته باشدکه احکام ومعارف الهی رابه زبان همان قوم برای مردم بیان کند، چگونه است که اکنون محمد یهودیها را زیر فشاری طاقت فرسا قرار داده است که یا باید به اسلام بگروند و یا نابود شوند. ولی بهر حال پس از اینکه محمد به مدینه مهاجرت کرد و برار یکه قدرت تکیه زد، حس جاه طلبی اش ازمنطقه عربستان تجاوز کرد و به فکر کسب قدرت جهانی افتاد و با نزول آیه ۹ سوره صف اظهار داشت:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ۝

«اوست خدائی که رسولش را بهدایت خلق و ابلاغ دین حق فرستاد تا اگرچه مشرکین خوش ندارند ولی او را بر همه ادیان عالم غالب گرداند.»

البته امتناع جامعه یهودیهای مدینه ازقبول کیش اسلام، ضربه بزرگی برای محمد بشمار می آمد،[1] ولی بهر حال او میبایستی واقعیات را درک میکرد و برای

1- K. Ahrens, "Christliches in Koran," *ZDMG*, LX (1930), p. 155 ff.

آنها چاره میساخت. در این زمان محمد ناچار بود در برابر اهالی مکه به جنگ بپردازدواعراب بدوی نیزکه بمنظورتأمین منافع شخصی خود،جانب طرف قوی - تر یعنی اهالی مکه را گرفته بودند، نیز به محمد پشت کرده و به دشمنان و مخالفان او کمک میکردند. یهودیهای مکه اگرچه در این ماجری، یعنی جنگ بین محمد و قریشیان مکه بیطرفی اختیار کرده بودند، ولی بطورپنهانی به دشمنان محمد کمک میکردند. با توجه به اینکه هدف ما در این بحث ورود به شرح جزئیات مبارزات و مخاصمات بین محمد و یهودیها نیست، همینقدر باید اشاره کنیم که محمد پس از فتح مکه، مخالفت و عناد خود را با یهودیان علنی کرد و بیرحمانه آنها را قلع و قمع نمود.

بعد از اینکه محمد کار یهودیان عربستان را یکسره کرد، خود را رهبر مذهبی و سیاسی عربستان معرفی نمود، ولی اگرچه یهودیان این منطقه را منهزم کرده بود، معهذا نمیتوانست رابطه خود را بکلی با آنها قطع کند. زیرا سلسله وقایعی که از زمان ادعای محمد به رسالت تا هنگام رحلت او بوقوع پیوست، همه حاکی از این واقعیت است که محاسبه تاریخی محمد برای کسب قدرت درپوشش پیامبر خدا حتی بیش از آنچه که خودش دربدو امر تصور کرده بود، به تحقق پیوست واسلام درمدتی کوتاه به نحو غیرقابل تصوری کشورهای آسیای غربی، مصر، شمال آفریقا و بخشی از اروپا را فتح کرد. باید توجه داشت که عامل خاصی در توسعه سریع اسلام موثر نبود، بلکه نیروهای گوناگونی همراه با مقتضیات و اوضاع و احوال موجود دنیا در آن زمان بایکدیگر جمع شدند و اسباب بسط و توسعه سریع اسلام را فراهم کردند. ادعای پیامبری درعصر محمد بمنظور کسب قدرت تازگی نداشت و عمل رایجی بود. افراد زیادی چه درعصر محمد و چه پس از آن، ادعای پیامبری نمودندکه مهمترین آنهاعبارت بودنداز «اسودعنسی»[۱] که حتی سرزمین «نجران» و «صنعا» و طایفه «مذجج» را مطیع خود ساخت. «طلیحه»[۲]

---

۱. ابومنصور عبدالقاهر بغدادی، **الفرق بین الفرق**، صفحه ۲۹۶

۲. تاریخ طبری، جلد چهارم، صفحات ۱۳۸۶ - ۱۳۸۱؛ حبیب السیر، جلد اول، صفحه ۴۲۹

که طایفه «بنی اسد» دعوت او را به پیامبری قبول کردند. «مسیلمه»[1] که ادعا کرد خدا به او وحی میکند و «سجاح»[2]، زنی که ادعای پیامبری و ارتباط با خدا را کرد و طایفه «هزیل» دعوت او را پذیرفتند و به کیش او درآمدند.

اما بطوریکه در بالا اشاره شد، علل و عوامل چندی در موفقیت محمد و توسعه سریع اسلام به شرح زیر موثر بودند:

در مکه و مدینه ناآرامی هائی وجود داشت و نهضت یکتا پرستی خدا درحال توسعه بود. مردم سوریه ومصر بابسط تمدن یونان مخالف بودندو برای تسلیم به ـ قدرتی که از اعماق فرهنگ آنها رشد کند و جانشین تمدن یونان شود، آمادگی داشتند. ازطرف دیگر، کاتولیک ها اهالی سوریه را که عموماً نسطوری[3] (سریانی) بودند آزار و شکنجه میدادند، ولی اسلام اعلام کرد که کلیه فرقه های مختلف دین مسیح به شرط پرداخت جزیه، مجازند به دین خود باقی بمانند. در مصر نیز «مونوفیزیت ها»[4] که قسمت بیشتر جمعیت آن کشور را تشکیل میدادند، ورود اسلام را به کشور خود استقبال کردند. درآفریقا، اعراب با بربرها[5] که رومیها هیچگاه موفق به سرکوبی آنهانشده بودند،متحدشدندو به اتفاق به ـ اسپانیا حمله کردند. چون و یزیگوت های[6] اسپانیا یهودیهای این منطقه را بشدت

۱ـ تاریخ فخری، صفحه ۱۰۱؛ الکامل، جلد دوم، صفحه ۹۲

۲ـ تاریخ فخری، صفحه ۱۰۱؛ الکامل، جلد دوم، صفحه ۵۵

۳ـ پیروان عقیده Nestorius را نسطوری (سریانی) میخوانند. «نسطوریوس» با عقیده تثلیث (پدر، پسر و روح‌القدس) مخالف بود و اعتقاد داشت که مسیح یک فرد انسان بوده و نباید برای او خاصیت خدائی و الهی قائل بود، بلکه باید او را یک انسان، ولی پیامبر خدا دانست. در سال ۴۳۱ میلادی، روحانیون مسیحی عقیده مذکور را مردود و تکفیر کردند، ولی پیروان عقیده مذکور در ایران و آسیای صغیر باقی ماندند.

۴ـ «مونوفیزیت ها» به مسیحیانی اطلاق میشود که عقیده دارند اگرچه مسیح بعنوان یک فرد بشر پا بعرصهٔ وجود گذاشت و مانند یک انسان زندگی کرد، معهذا دارای ماهیت خدائی بود نه انسانی. شورای متحد مسیحیان در سال ۴۵۱ میلادی عقیدهٔ مذکور را بدعت نامید و آنرا مردود شناخت.

۵ـ سفید پوستان شمال آفریقا که در مغرب تریپولی بسر میبرند.

۶ـ قسمت غربی گوتهاء «و یزیگوت» نامیده میشوند.

● آلمانی هائی که درقرون اولیه مسیحی، امپراطوری روم را برانداختند.

مورد آزارو اذیت قرار میدادند، لذا یهودیهای این منطقه اعراب را در حمله به اسپانیا یاری و پیروزی آنها را درمنطقه مذکور تسهیل کردند. امپراطوریهای ایران و بیزانتین (روم) بعلت جنگهای طولانی و مداومی که با یکدیگر کرده بودند، هردو ضعیف شده و درحال اضمحلال بودند، اعراب چادرنشینی که از شرایط زندگی محنت بار خود رنج میبردند، برای بهبود وضع رقت بارشان، آماده غارت و چپاول اراضی و اموال مردم سایر نقاط بودند.

معهذا کلیه عوامل و نیروهای مذکور بدون وجود محمد نمیتوانستند اسلام را بصورت یک مذهب جهانی در بیاورند. محمد با کمک سه عامل موفق به ایجاد دین نوی اسلام و بسط و توسعه آن شد. این سه عامل عبارت بودند از بستن عنوان پیامبری به خود، زیرکی و کاردانی خاص محمد و نبوغ وی در سازمان دهی. محمد نیازهای فردی و اجتماعی مردم عربستان را که درژرفای جهل و فقربسر میبردند، درک کرد و با استعداد خارق العاده اش امور ازهم گسیخته عربستان را با ایجاد موازینی که مدعی بود از طرف خدا و آسمان نازل میشد، نظامی نو بخشید و با تحمیل اصول دین تازه اش به مردم عربستان، آنها را زیر قدرت خود متحد کرد. محمد سیاستمدار زیرکی بود که با کاردانی اصول مذهب و سیاست را با یکدیگر توأم کردو به اعراب فقیرومحروم سرزمین محدودعربستان که درشرایط طاقت ـ فرسائی بسرمیبردند، نوید داد پس ازموفقیت اسلام شرایط زندگی مرفهی را برایشان ایجاد خواهد کرد و بدینوسیله آنها را زیرپرچم اسلام متحد و برای جهانگیری به تحرکشان وادارکرد. *

فصل چهارم

مبانی قرآن

هر دینی از یک بیماری خواهد مرد و آن بیماری موقعی حادث می شود که دینی برای مردم شناخته شود.

جان مورلی

قرآن، کتاب دینی درحدود ۸۵۰ میلیون مسلمان دنیا و چگونگی تهیه و تدوین متون و مطالب آن سالهاست مورد پژوهش دانشمندان علوم اجتماعی و محققان قرآن شناس معروف دنیا قرار دارد.[۱] دانشمندان قرآن شناس معروف جهان

۱ـ کتابها و منابع زیر را میتوان از جمله تحقیقات مهم مربوط به قرآن شناسی دانست:

Guidi, *L'Arabie Anteislamique*, Paris, 1921; W. Rudolph, *Die Abhangigkeit des Qorans von Judentum u. Christentum*, Stuttgart, 1922; Lammens, *La Mecque a la Ville de l'Hejire*, Beiruth, 1928; D. S. Margoliouth, *The Relations between Arabs and Israelites prior to the Rise of Islam*, New York, 1924; Snouck - Hurgronje,"*Der Islam*" (in *Lehrbuch der Religionsgeschichte*, ed. Bertholet u. Lehmann), 1924; R. Roberts, *The Social Laws of the Quran*, London, 1925; J. Horovitz, *Koranische Untersuchungen*, 1926; Charles C. Torrey, *The Jewish Foundation of Islam*, New York, 1967; A. Katsh, *Judaism and the Koran*, New York, 1962; also J. Horovitz, "Jewish Proper Names and Deratives in the Koran," *Hebrew Union College Annual*, II, 1925, pp. 145-227; R. Bell, *The Origins of Islam in its Christian Environment*, London, 1926; Tor Andrae, *Der Ursprung des Islam u. das Christentum*, Uppsala u. Stokholm, 1926; De Lacy O'Leary, *Arabia before Muhammad*, 1927; K. Ahrens, "Christliches in Qoran," *ZDMG*, IX (1930), 15-28, 148-190.

درجریان پژوهشهای ژرفی که دراین راه انجام داده، پیوسته کوشش کرده اند، به این واقعیت دست یابندکه آیاقرآن کلام مستقیم خداوند بوده که ازطرف جبرئیل فرشته به محمد وحی شده و یا اینکه احکام و متون قرآن را محمد شخصا تهیه و تالیف کرده است؟

حاصل کوششهای مذکور، با برهانی قاطع ثابت میکند که قرآن ساخته و پرداخته فکر محمد، مرد نامدار تاریخ و فرآورده نبوغ او بوده است. پس از احراز نتیجه مذکور، سپس دانشمندان قرآن شناس کوشش خود را در جهت تحقیق در مبانی فلسفی قرآن و مآخذ و منابعی که برای تدو ین قرآن از آنها استفاده شده، بکار برده اند.

شواهد تاریخی حاکی است که محمد دین اسلام را بمنظور تحقق دو هدف طرح ریزی کرد: یکی ارشاد اعراب جهل زده و درمانده قرن هفتم میلادی و مهمتر از آن کسب قدرت و جاه و جلال فردی. محمد مرد نابغه ای بود و با الهام از نبوغ خو یش اعتماد به نفس داشت که به حصول هدفهائی که درسر می پروراند توفیق خواهد یافت. اما آنچه که بیش از سایر عوامل او را در رسیدن به مقصود مطمئن کرد، آن بود که قرآن، یعنی آیت رسالت پیامبری او شرح نوئی از آئین دین کهنه یهود بود که قبلاً درجلب مردم آزمایش خود را داده و میتوانست عامل موثری در کسب قدرت و استیلا بر کیفیت فکری مردم و حیات اجتماعی آنها بشمار رود.

برای اینکه تصو یر فشرده ای از زندگی مردم عربستان قبل از ظهور محمد ارائه شود، باید توجه کرد که درزندگی قبایل شمالی و غربی شبه جزیره عربستان قبل از ظهور اسلام کلمه ای بنام «فرهنگ» وجود نداشت. در این نواحی گروههائی از مردم در شرایط ابتدائی تمدن و بصورت چادرنشینی بسر میبردند و عالی ترین صفت انسانی آنها دلیری و شجاعت بود، زیرا انسانهائی که درچنین شرایطی بسر میبردند باید از لحاظ نیروی جسمی توانا میبودند تا بتوانند بر مشکلات شاق زندگی بدوی و مخاطرات و محرومیت هائی که در زندگی مذکوروجود داشت فائق آیند وزنده بمانند. درشرایط زندگی بدوی، قبایلی که ازسایرقبایل نیرومندتر وجسورتر بوده ودربین آنها افرادی که برای مقابله بامخاطرات زندگی شاق آن

زمان دلیرتر و با جرات تر بودند، طبیعتاً در بین سایر قبایل احترام و قدرت زیاد تری داشتند. درچنین اجتماعاتی حقوق و موازین انسانی و رعایت آنها در برخورد قبایل و افراد با یکدیگر را حتی در داستانهای مردم آن روزگار نیز نمیتوان یافت. آنچه که باعث شرافت انسانی و برتری افراد نسبت بیکدیگر میشد، صفت تجاوزگری، سخت دلی، دلیری و جسارت افراد درغصب مزایای نسبی زندگی ابتدائی سایر افراد بود.

در شرایط زندگی مذکور، هنگامی که ردپایی کشف می شد، افراد جسور ردپای مذکور را تعقیب می کردند تا بلکه بتوانند به منبع تازه ای از وسائلی که زندگی آنها را آسان تر می کند دست یابند و با حمله و غارت آنها را تصاحب کنند. هرگاه رهگذری با مقداری بوته و خاشاک از نزدیک چادری عبور می کرد، افراد ساکن چادر مذکور بوی حمله، دارایی اش را غارت می کردند و چند عدد خرمایی را که وی ممکن بود با خود داشته باشد، بزور از وی می گرفتند.

اشعار شعرای عصر جاهلیت نمودار گویائی از شرایط زندگی در عصر ظهور محمد و قبل از آن میباشد. الکتامی، شاعر معروفی از قبیله تقلیب در یکی از اشعارش میگوید:

شمائی که زندگی شهرنشینان را تحسین میکنید،

آیا درباره ما پسران بیابان چگونه می اندیشید؟

شما در خیابانهای شهرها، الاغ سواری میکنید، ولی ما بیابانهارابایاهای خود می پیمائیم.

اعضای قوی و سخت بدن ما و نیزه هایمان برای غارت آماده است.

هنگامی که زمان ایجاب کند، ماطایفه «دبا» رامورد تاخت وتاز قرارمیدهیم؛

آنوقت، کسی که زمان مرگش فرا رسیده باشد ـ خواهد مرد!

بله، ممکن است زمانی نیزفرابرسد که ما برادران خودرامورد تاخت وتاز قرار بدهیم،

وآن زمانی است که هیچ دشمنی برای رفع نیاز، دردسترسمان نباشد.

کاروانهای تجارتی نیز که بین شهر ها رفت و آمد میکردند، در بهبود زندگی چادر نشینان تاثیری نبخشیدند. افراد قبایل چادر نشین با علم به زندگی متمدن شهر نشینان، پیوسته به زندگی شاق و پر مخاطره پدرانشان که از کلیه مزایا، مظاهر و حتی آداب تمدن محروم بودند، فخر میورزیدند. اما ساکنان شهرهای مکه، یثرب (مدینه)، خیبر و تیما از شرایط تمدن نسبی آن زمان برخوردار بوده و به یقین کتب دینی یهود و مسیح را در اختیار داشته اند. قدرت خواندن و نوشتن ساکنان شهر های مذکور که مرکز تمدن دنیای قدیم بوده اند، بطور یقین بیش از رفع نیازهای تجارتی آن زمان بوده است. در حجاز در آن زمان مدرسه هائی برای تعلیم و تربیت اطفال وجود داشته و متن آن قسمت از آیه ۳۳ سوره نور که به پیروان اسلام در باره نوشتن قرارداد برای آزاد کردن غلامان توصیه میکند، دلیل بر آنست که پیروان محمد برای نوشتن قرارداد از سواد کافی برخوردار بوده اند.

متن این قسمت از آیه ۳۳ سوره نور و ترجمه آن به شرح زیر است:

... وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا

«.....و از بردگانتان آنهائی که از شما تقاضا کنند قراردادی برایشان بنویسید که با پرداختن مبلغ معینی پول بتوانند آزادی خود را بخرند، قرارداد مذکور را برایشان بنویسید.»

اکنون پرسش مهمی که در این بحث ایجاد میشود آنست که محمد، انسانی که عمرش را در بین ملتی که مرفه ترین افرادش شتر سوار بودند، گذرانیده بود، چگونه احکام و متون قرآن، کتابی را که موفق شد بوسیله آن همسایگانش را به آتش بکشد وامروزنیزیک پنجم نفوس کره زمین رادر برگرفته است،بوجود آورد؟

صفحات تاریخ نشان میدهد که در زمان ظهور محمد، یهودیان مهاجری که از زمانهای دور در عربستان اقامت گزیده بودند با یهودیان فلسطین و بابل تماس داشتند، از فرهنگ و سواد کافی برخوردار بودند و معلومات علمی خود را در اختیار اعراب عربستان قرار داده بودند، زیرا اجرای آداب و احکام دینی آنها مستلزم اطلاعات وسیع مذهبی و حقوقی بوده است. داستانهائی که اعراب از اسرائیلی - های حجاز نقل میکنند، تردیدی باقی نمیگذارد که یهودیان ساکن حجاز از تمدن

قابل توجهی برخوردار بوده اند. خود محمد نیز در زمانی که با یهودیان حجاز مخالفت آغاز کرد، معهذا از آنها بعنوان «اهل الکتاب» نام میبرد و صرف نظر از احترامی که برای دین یهود قائل بوده، به یهودیان حجاز بعلت دانشی که آنها از تاریخ وادبیات داشته اند،بانظراحترام می نگریست و بهمین علت درقرآن به ـ آنها «بنی اسرائیل» خطاب کرده است.[1]

قرآن مخصوصاً در سوره های مکی از «احبار» بمعنی «علما و پیشوایان روحانی یهود» و «ربانی ها» بمفهوم «خاخام ها» سخن میراند و محمد در آیه ۱۹۷ سوره شعرا فخر میورزد که دانشمندان بنی اسرائیل مطالب قرآن را مورد پذیرش قرار داده اند. متن آیه ۱۹۷ سوره شعرا و ترجمه فارسی آن به شرح زیر است:

أَوَلَمْ يَكُن لَّهُمْ آيَةً أَن يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ ۝

«آیااین خودبرهان روشنی برکافران نیست که دانشمندان بنی اسرائیل هم به ـ واقعیت قرآن آگاه شده اند.»

ذکر مکرر عبارات «بنی اسرائیل»، «اهل کتاب» و «دانشمندان بنی اسرائیل» نشان میدهد که محمد قبل از ادعای نبوت با علمای دین یهود رابطه نزدیک داشته، احکام و مطالب تورات و انجیل را از آنها آموخته، با آنها بحث و گفتگو داشته و سر انجام پس از ادعای نبوت بوسیله آنها مردود شده است. بعلاوه اگر چه محمد ذکری از اینکه کتب مقدس دینی را مطالعه کرده است، نمی کند ولی مسلم است که درمکه و مدینه نه تنها انواع و اقسام کتب مقدس مذهبی، بلکه نوشتجات و طومارها و دستخط های متون مذهبی و ترجمه های کتابهای مهم جهانی که بزبانهای سریانی وحبشی نوشته شده، درکتابخانه های آن زمان موجود بوده و محمد برای تدوین قرآن از آنها استفاده کرده است.

یک نگاه تطبیقی به ادیان اسلام، یهود و مسیح نشان میدهد که اساس و

1- Theodor Noldeke, "Die Geschichte Juden in Arabien," in *Beitrage zur semitischen Sprachwissenschaft*, Strassburg, 1910, p. 54 f.; Margoliouth, *The Relations between Arabs and Israelites prior to the Rise of Islam*, pp. 73-79.

شالوده دین اسلام از پایه های دو دین دیگر جدائی ندارد و متون و احکام قرآن در واقع یک تالیف استنساخ شده و در بسیاری موارد ناقص و نامفهوم از نوشتجات کتب مقدس قبل از اسلام بوده و محمد در نزول تئوریهای وحدت وجود خدا، نکوکاری و پرهیز از ارتکاب اعمال ناشایست، عقیده تازه ای به بشریت ارائه نداده است. معهذا دین اسلام از لحاظ منطقی (نه از نظر فلسفی)، از ادیان یهود و مسیح گامی فراتر برداشته و لذا با طبیعت بشر سازگاری بیشتر نشان می دهد، زیرا اولاً در حالیکه هر دو دین یهود و اسلام قائل به وحدت وجود خدا هستند، ولی دین یهود قوم اسرائیل را ملتی برگزیده و برتر از سایر ملل می داند و معتقد است که دین یهود اختصاصاً برای ملت اسرائیل نازل شده و از این لحاظ دارای زیر بنای عمیق ناسیونالیستی دینی است. اما اگرچه محمد از میان اعراب ظهور کرد، جز در بدو امر که حس جاه طلبی اش از مکه و حدود آن فراتر نمی رفت، اسلام را به ملت عرب اختصاص نداد و با وجود اینکه اعراب در بعضی از ادوار تاریخی اسلام را دین خاص خود تلقی کرده اند، ولی اسلام بر پایهٔ انترناسیونالیسم و یا «جهان دینی» بناشده و محمد با اختصاص عنوان «پیامبر آخرالزمان» برای خود، اسلام را بعنوان دینی که باید احتمالاً دنیا را فتح و کلیهٔ ملل عالم را زیر چتر خود فرابگیرد، برای بشریت به ارمغان آورد. ثانیاً در حالیکه عیسویت به تئوری تثلیث (پدر، پسر و روح القدس) قائل بوده و خدا را مجموعی از سه ذات مذکور می داند، اسلام عقیده به تثلیث را مردود شناخته و به وحدت کامل وجود خدا اعتقاد دارد و از اینرو تئوری ابراهیم پدر ادیان یهود و مسیح یعنی «حنیف» را پیروی و کامل می سازد.

دانشمندانی که در مبانی قرآن تحقیق کرده اند، از جمله «گی گر»[1] و «ول هوسن»[2] عقیده دارند که محمد آئین دین اسلام و کیفیت اجرای احکام آنرا از

1- Abraham Geiger, *Was hat Mohammed aus dem Judentum aufgenommen?* Bonn, 1833; translated into English by F. M. Young under the title *Judaism and Islam*, Madras, 1898.

2- J. Wellhausen, "Medina vor dem Islam," in *Skizzen und Vorarbeiten*, Berlin, 1885-99; Wellhausen, *Muhammed in Medina*, Berlin, 1882; Wellhausen, *Reste arabishen Heidentums* (2nd ed.), Berlin, 1897.

یهودیان حجاز اقتباس کرده است و گروهی نیز مانند «اسمیت»[۱] و «رودولف»[۲] اظهار عقیده کرده اند که مطالب انجیل در ساختمان احکام قرآن تاثیر فراوان داشته است. در قرآن کمتر صفحه ای وجود دارد که در آن ذکری از وقایع تاریخ یهود، افسانه های یهودی و یا جزئیات دین یهود نرفته باشد. همچنین در بیشتر صفحات قرآن ذکر شده است که اسلام همان آئین دین ابراهیم و موسی است. تردید نیست که محمد در همسایگی اسرائیلی ها بسر میبرده و آنها در کیفیت فکری او تاثیر بسزائی داشته اند. همچنین انجیل در آن زمان در عربستان شیوع فراوان داشته و لذا میتوان گفت که تورات و انجیل هر دو در ایجاد احکام قرآن نفوذ داشته اند. بطوریکه در قسمت های بعدی این کتاب خواهیم دید، قرآن پر از مطالبی است که اگر کسی با احکام تورات و انجیل آشنائی داشته باشد، بآسانی قضاوت خواهد کرد که با احکام تورات و انجیل تفاوتی ندارد. بسیاری مولفین و از جمله «رودولف»[۳] فهرست های طویلی از احکام قرآن که از تورات اقتباس شده ارائه داده اند. بطور کلی میتوان گفت که احکام قرآن مخلوطی از اصول و عقاید ادیان و مذاهب قبل از اسلام مانند یهود و مسیح (به استثنای اصل تثلیث مسیحیت، حاکی از اتحاد پدر، پسر و روح القدس) و مانویت میباشد که در عصر محمد مخصوصاً در شبه جزیره عربستان رایج بوده است.

«اهرنز» ثابت کرده است که محمد تعلیماتش را زمانی از آریانها[۴]، موقعی از نسطوری ها(نصرانی ها) و زمانی از مانوی ها[۵] فرا گرفته است. بعلاوه زهاد

1- H. Smith, *The Bible and Islam*, New York, 1897.

2- William Rudolph, *Die Abhangigkeit des Qorans von Judentum und Christentum*, Stuttgart, 1922.

3- *Ibid.*, pp. 10-17.

4- K. Ahrens, "Christliches in Koran," *ZDMG*, LX (1930), pp. 154f.

5- *Ibid.*, pp. 18, 173.

مسیحی ساکن حجاز در تجهیز ذهنی او برای وعظ[1] تاثیری شگرف داشته اند. غلامان محمد نیز که «مونوفیزیت»و اهل حبشه و سوریه بودند، تعلیمات لازم را در اختیار او قرار داده اند.[2]

بدیهی است که برای یک مسلمان مومن به قرآن، قبول افکار و عقاید مذکور کار آسانی نیست و در قرآن نیز محمد مطلقا به این واقعیت که تعلیماتش را از معلمان ادیان یهود و مسیح فرا گرفته، اشاره ای نکرده است، اما شواهد بسیاری در دست است، که تردیدی باقی نمیگذارد که محمد تعلیمات دینی اش را از یهودیهای حجاز و یا سایر شهرهای عرب فرا گرفته است. محمد زمانی که همراه عمو یش ابوطالب به مسافرت تجارتی به سوریه میرفت، بازاهدمطلعی بنام «بحیره» که یکی از زهاد و اوتاد بزرگ دین مسیح محسوب میشد و گروهی از جمله «ابن هشام» او را مانوی دانسته اند، ملاقات و نزد او تلمذ و دانش آموزی میکرد. میدانیم که مانویت حاکی است که خداوند در اختیار یک ملت مخصوص نیست و به تمام ملل جهان وابستگی دارد و هر زمانی که خداوند اراده کند، پیامبری را برای ملت خاص از بین افراد همان ملت برای ارشاد آنها برخواهد گزید تا احکام خداوند را به آنها ابلاغ کند و لذا یهودیها و عیسویها حق ندارند ادعا کنند که آنها ملت برگزیده خدا هستند و سایر ملل باید ادیان آنها را بپذیرند.[3] به یقین امثال تعلیمات مذکوردرتوسعه اطلاعات محمدوتقویت ذهنیت او برای نقشی که بعد ـ ها بر عهده گرفت، تاثیری شگرف داشته است.

البته اثبات اینکه آیا محمد در بتدای ظهور بیشتر تحت تعلیمات مذهبی مسیحی ها و یا یهودیها قرار داشته و کدامیک از احکام تورات و یا انجیل دروی

1- *Ibid.*, pp. 186.
2- K. Ahrens, "Christliches in Koran," *ZDMG*, pp. 187f.

۳ـ گیورگیو، محمد پیغمبری که از نو باید شناخت، صفحات ۱۳ و ۱۴

تأثیرات زیادتری داشته اند، بحث بیهوده ای میباشد،[1] زیرااصول وعقایدی که درصفحات قرآن بکار رفته است ازقبیل: معاد، روزداوری، بهشت وجهنم، کتاب آسمانی، الهام به پیغمبر بوسیله جبرئیل، ثواب و محسنات ریاضت کشی و غیره، هم دارای مبانی و احکام تورات است و هم انجیل. محمد مرد فکور، فهمیده و با استعدادی بود و بعلاوه از قدرت خلاقیت و انرژی فوق العاده ای نیز بهره می برد. او برای مدتی در بین اسرائیلی ها بسر برده و بخوبی آنها را می شناخت. او مسیحی ها را نیز ملاقات کرده و کم و بیش درباره آنها اطلاعاتی تحصیل کرده بود. او در ابتدا و برای مدتی فکر میکرد، مسیحی ها و یهودیها متعلق بیک فرقه مذهبی واحد بودند.[2] در سوره های مکی قرآن، او درباره یهودی ها و مسیحی ها بیکسان صحبت میکند و آنها را متعلق به یک طبقه واحد قلمداد میکند. اما پس از اینکه درمدینه با یهودی ها ناسازگاری آغاز میکند، به مسیحی ها توجه خاص مبذول میدارد. معهذا درهمان زمان نیز محمد درباره مسیحی ها اطلاعات زیادی نداشته وآنچه درباره آنها میدانسته ازمنابع دست دوم آموخته بوده است. درواقع میتوان گفت که آشنائی محمد با تاریخ و اصول و معتقدات مسیحیت بسیار ضعیف و سطحی بوده است.

بطور خلاصه اگرچه اسلام محمد گلچینی از اصول و معتقدات ادیان و مذاهب رایج درعصر ظهور اسلام بوده است، اما بیشتر مطالب آن چه درآغاز و چه درپایان ازمنابع اسرائیلی ها اقتباس شده است.[3]

«اسپرنگر» معتقد است، محمد قسمت هائی ازمتون اصیل کتب مقدس و همچنین بعضی ازمطالب غیرمعتبرمنسوب به کتب مقدس را دراختیار داشته و

1- K. Ahrens, "Christliches in Koran," *ZDMG*, p. 65.
2- Torrey, *The Jewish Foundation of Islam*, p. 8.
3- *Ibid.*

برای تالیف قرآن از آنها استفاده بعمل آورده است.[۱] الطبری مینویسد، هنگامی که محمد به ابراز اولین آیه های قرآن که برایش نازل شد پرداخت، حتی همسرش خدیجه، متون کتب مقدس را مطالعه کرده و از تاریخ پیامبران عهد عتیق آگاهی داشته است.[۲]

«اسپرنگر» مینویسد: «چگونه میتوان باور کرد که اعراب شمال و غرب شبه جزیره عربستان مسیحی بوده و تعداد زیادی صومعه و عبادتگاه در اختیار داشته باشند، ولی ترجمه تورات و انجیل و یا لااقل تاریخ کتب مقدس مذکور را به زبان عربی در اختیار نداشته باشند. هنگامی که مسلمانان حیره را تصرف کردند، با گروه کشیشان جوان عرب برخورد کردند که تعداد زیادی از نسخه های تکثیر شده انجیل را در اختیار داشتند. روایتی از عایشه نیز وجود دارد که نامبرده اظهار داشته است «ورقه بن نوفل» اولین کسی است که کتب مقدس را به زبان عربی ترجمه کرده است.»[۳]

« عسقلانی » نوشته است «ورقه بن نوفل» نه تنها قادر به خواندن و نوشتن زبان عربی بود، بلکه زبان عبری را هم میدانست.[۴] بعلاوه «چیخو» مینویسد «زهیر بن کیلاب» جلد سوم محمد، الفبا و حروف زبان را به دیگران می - آموخت.[۵] «چیخو» ازقول « بلاذری» مینویسد که حتی درآن زمان تجار به - یکدیگر نوشتن خط را آموزش میدادند. یکی از کاتبان محمد بنام «زیدبن ثابت» در ظرف مدت دو هفته حروف عبری را آموخت و آنرا درمکاتبات محمد با

1- Quoted by: Samuel M. Zwemer, *Studies in Popular Islam*, (London: The Sheldon Press, 1939), p. 115.

2- *Ibid.*

3- *Ibid.*

۴- فتح الباری، جلد اول، صفحه ۱۹

5- Quoted by: Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 115.

یهودیها بکار برد.[۱]

پروفسور «گیب» مینویسد، بطوریقین میتوان گفت که قبل از ظهور محمد در شمال، جنوب و شرق عربستان یهودیها و مسیحی هائی که درنقاط مذکور بسر میبرده، مراکز مذهبی قابل توجهی داشته اند. شهر عربی حیره دربین النهرین مرکز نسطوریهائی بوده که بطور مسلم درعربستان نمایندگی مذهبی داشته اند. در اشعار عربی قبل از ظهور محمد، موارد متعددی وجود دارد که نشان میدهد در آن زمان زهادی وجود داشته که عمرخویش را درعزلت و عبادت گذرانیده اند. در یمن نیزیک نهضت یهودی وجود داشته که مورد حمایت سلسله سلطنتی حاکم بر یمن بوده و سرانجام با کمک حکومت حبشه بوسیله مسیحی های یمنی درسال ۵۲۵ میلادی نابود شده است. همچنین با توجه به روابط تجارتی نزدیکی که بین مکه و یمن وجود داشته، بطورطبیعی میتوان گفت، کاروانهائی که از یمن ادویه و کالاهای بافته شده به مکه حمل میکرده اند، باعث انتشار و رواج بعضی عقاید مذهبی درمکه شده اند.[۲]

عقیده به پرستش خدای یگانه نیز بوسیله محمد ابداع نشده وقبل ازاو این عقیده درعربستان شایع بوده است. هنگامی که محمدپس از ظهور، ازعقیده به یکتا ـ پرستی خدا دم میزد، مخالفانش به وی پاسخ دادند که این عقیده قبل از او هم در عربستان رایج بوده است.[۳]

محمد در ابتدای سالهای ظهور بعنوان پیامبر خدا برای اینکه حد اکثر تاثیر را روی مردم عربستان بوجود بیاورد، اصول و عقاید مهمی را که برای مردم عربستان اعم از شهرنشینان و یا بادیه نشینان موعظه میکرد، از احکام و متون تورات و سایر نوشتجات مقدس یهودیها اقتباس کرده بود. روز معاد و زنده شدن کلیه بندگان

۱- البلاذری (قاهره: ۱۹۰۹)، صفحه ۴۸۰.

2- H. A. R. Gibb, *Mohammedanism* (London: Oxford University Press, 1950), p. 39.

3- *Ibid.*, p. 38.

خدا اعم از خوب و یا بد برای حسابرسی، یکی از اصول «عهد عتیق» است که درآیات از ۲ ببعد فصل ۱۲ «دانیال» به شرح زیر ذکر شده است:
«و بسیاری از آنهائی که درلابلای گرد و خاک زمین خفته اند، بیدار خواهند شد، بعضی از آنها عمر جاودانی خواهند یافت و برخی دیگر درشرم و عقوبت ابدی مستغرق خواهندشد......»

عقیده به بهشت رفتن افراد نکوکار و به جهنم رفتن افراد بدکار و سوخته شدن آنها درآتش ابدی جهنم و مخصوصاً نقش شیطان درحیات فکری افراد بشر، اصولی است که محمد آنها را باتخیل و ابتکار خود بوجود آورده است.

قسمت مهمی از مطالبی که درباره خلقت زمین و آسمان، انسان و عوامل مربوط به طبیعت درقرآن ذکرشده، درفصل اول«تکوین»تشریح گردیده وآنچه که درباره تکالیف و وظایف فردی، اجتماعی و مذهبی انسان، معتقدات او درباره خدا و کیفیت سلوک و رفتار او درسوره های اول قرآن مورد بحث قرار گرفته، در آیه ۸ فصل ششم «میکاه» به تفصیل شرح داده شده است.

مطالب قرآن نشان میدهد که اطلاعات محمد از آئین و آداب مسیحیت بسیار ناچیز بوده، ولی برعکس با اصول واحکام نوشتجات مقدس یهود آشنائی کامل داشته است. آنچه را نیز که محمد از آئین و آداب مسیحیت میدانسته، باید از معلمان غیر مسیحی آموخته باشد. همچنین باید توجه داشت، وی قادرنبوده است اصول و معتقدات یهود و جزئیات احکام مربوط به آنها را ظرف چند روز و یا چند ماه بیاموزد و به یقین سالها قبل از ادعای نبوت در این راه مطالعه کرده وآموزشهای لازم را فرا گرفته است.

هنگامی که محمد ازیهودیهای مکه، احکام تورات، کتاب مقدس آسمانی یهود را آموخت، خود را برای یک رسالت دینی با ارائه کتابی مقدس آماده کرد. محمد درتماسهائی که برای آموزش احکام و متون تورات با روحانیون یهودی برقرار کرد، بشدت تحت تاثیر آنها قرار گرفت. درجه اهمیتی را که محمد برای روحانیون یهودی و تعلیمات آنها قائل بوده، میتوان ازمتون آیه ۱۴۶ سوره بقره و آیه ۲۰ سوره انعام درک کرد.

آیه ۱۴۶ سوره بقره حاکی است:

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ ...

«گروهی که ما برای آنها کتاب فرستادیم (یهود و نصاری)، او (پیغمبر) را مانند فرزندان خود می شناسند....»

آیه ۲۰ سوره انعام نیز عیناً قسمت مذکور از آیه ۱۴۶ سوره بقره را تکرار کرده است.

محمد آنقدر تحت تاثیر فرهنگ مذهبی یهودیان قرار گرفته که حتی هنگامی که در آیات از ۱۱۰ به بعد سوره آل عمران قصد سرزنش وشماتت آنهارا میکند، معهذا در آیه ۱۱۴ سوره آل عمران میگوید:

لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ ○

«معهذا همه آنها یکسان نیستند، بعضی از اهل کتاب مردم نکوکاری هستند که در دل شب به تلاوت آیات خدا و نماز و سجده مشغول میباشند.»

بطوریقین محمد شب زنده داریهای یهودیها را در هنگام عبادت نظاره کرده و آداب نمازگزاری و قرائت متون مقدس مذهبی یهودیان را از نزدیک بررسی و مشاهده نموده است. محمد از مشاهده آداب نمازگزاری یهودیان، آئین نماز مسلمانان را درپنج نوبت صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشاء پایه ریزی کرد و آنها را در آیه شماره ۱۴۴ سوره هود، آیات شماره ۷۸ و ۷۹ سوره اسری و آیه ۲۶ سوره دهر شرح داد.

نماز یکی از فروع مهم دین اسلام را تشکیل و انجام آن بکرات بعنوان یک فریضه واجب دینی به مسلمانان توصیه شده است. قرآن بطور وضوح و صریح، تعدادنمازهای روزانه رابیان نمیکند. «بروکلمن» مولف کتاب **تاریخ ملت-های اسلام** مینویسد، هنگامی که محمد درمکه اقامت داشت، روزانه دومرتبه و زمانی که به مدینه مهاجرت کرد به تقلید از یهودیها روزانه سه مرتبه نماز میگذارد. بعداً هنگامی که اسلام به ایران وارد شد، ایرانیها نماز را به ۵ مرتبه درشبانه روز

افزایش دادند.[1] «گولدزیهر» در مقاله ای که در **دایرة المعارف یهود،** تحت عنوان «اسلام» برشته تحریر درآورده، مطلب مذکور بوسیله «بروکلمن» راتکرار و اظهار داشته است که ایرانیها نمازهای روزانه را به ۵ مرتبه در شبانه روز افزایش دادند.[2] از طرف دیگر، «سیمون دوران» یکی از دانشمندان مذهبی یهود که در الجزیره بسر میبرده، اشعار داشته است که مسلمانان نمازهای پنجگانه روزانه را از آئین «یوم کی پور» یهودیها اقتباس کرده اند.[3] پروفسور«توری» نیزاظهارداشته ـ است، **هیچ مدرکی وجود ندارد نشان دهد که محمد خود نمازهای پنجگانه را برای پیروانش مقرر کرده باشد،** بلکه مسلمانان برای اینکه آئین مذهبی خود را برتر ازیهودیها معرفی کنند، به ایجاد نماز های پنجگانه برای خود اقدام جسته اند.[4]

از مجموع آنچه که گفته شد و مخصوصاً آیه ۱۱۴ سوره هود و آیه ۱۳۰ سوره طه که اولی مقرر داشته است، «نماز در دو طرف روز» و دومی که اشعار داشته است «نماز باید پیش از طلوع خورشیدو بعداز غروب آن» برگزارگردد، میتوان گفت که محمد و پیروانش نمازهای پنجگانه مرسوم در اسلام را از آئین یهود اقتباس کرده اند.

مشکات المصابح و سایر کتب احادیث دربخش نمازمینویسد، خداوند ابتدا مقرر کرد که مسلمانان تعداد ۵۰ رکعت نماز در شبانه روز بگذارند. اما موسی به محمد توصیه کرد در این باره با خدا چانه بزند و از او استغاثه کند، تعداد رکعت های نماز را برای مسلمانان تخفیف دهد. محمد به توصیه موسی عمل کرد و درباره گرفتن تخفیف نماز برای پیروانش آنقدر باخدا چانه زد تا سرانجام خداوند

1- Carl Brockelmenn, *History of the Islamic Peoples* (London: 1950).

2- A. Katsh, *Judaism and Koran*, (New York: 1962), p. XXII.

3- *Ibid.*

4- Charles C. Torrey, *The Jewish Foundation of Islam* (New York: 1967), p. 40.

موافقت کرد، مسلمانان در شبانه روز فقط ۵ بار نماز بگزارند.[۱]

نه تنها اصول نمازهای روزانه، بلکه آئین اذان نیز در اسلام از یهودیها اقتباس شده است. در آئین یهود، برای فرا خواندن مردم به نماز از بوق و یا زنگ استفاده میشد و محمد این آئین را تبدیل به اذان از مناره های مساجد کرد. البته باید دانست که قبل از ظهور محمد مرسوم بود دریکی از معابد اورشلیم، برای فرا خواندن یهودیها به عبادت، شخصی با صدای بلند مانند موذن فعلی مساجد اسلامی، یهودیها را به عبادت فرا بخواند. درز بورمتنی وجود دارد که این ترتیب را به شرح زیر مقرر میدارد:

«ای اهل ایمان، ای اتباع قوم اسرائیل، زمان عبادت فرا رسیده است و برشماست که به عبادتگاهها برو ید و به ستایش خدا بپردازید.»[۲] گفته شده است که صدای موذن مذکور تا حدود سه میل شنیده میشد.

اولین موذنی که محمد برای اذان گوئی انتخاب کرد، غلام حبشی او«بلال» بود. البته در آن زمان هنوز اذان گفتن از مناره های مساجد مرسوم نبود و این رسم برای اولین مرتبه در زمان خلافت امو یها در سوریه معمول گردید.

قرائت قرآن با وزن و آهنگ مسجع نیز از قرائت موزون متون مقدس مذهبی یهودیان اقتباس شده است. محمد بمنظور اینکه نشان دهد که دین و کتاب و آئین او ومخصوصاً کیفیت قرائت قرآن با چگونگی قرائت متون مقدس مذهبی تورات تفاوت داشته و از آن برتر است، به نزول آیه ۴۸ سوره عنکبوت بشرح زیر اقدام کرد:

وَمَا كُنتَ تَتْلُوا مِن قَبْلِهِ مِن كِتَٰبٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَّٱرْتَابَ ٱلْمُبْطِلُونَ

۱ـ مشکات المصابیح، فصل نماز.

2- J.W. Hirschberg, *Yisrael Ba'arab*, Tel Aviv, 1946; George Vajda, "Jeunes Musulmans et Jeunes Juifs," *HUCA*, XII-XIII (1937-38), pp. 367-79 and "Juifs et Musulmans Selon le Hadit" in *Journal Asiatique* (Paris: 1937).

«وتو (ای رسول) ازاین پیش نه توانستی کتابی بخوانی و نه خطی بنویسی تامبادا منکران قرآن درنبوت تو شک کنند.»

قرآن اصولاً از کلمه «قره» بمعنی «خواندن» مشتق شده و دارای ۱۱۴ سوره، ۶۲۳۶ آیه و ۷۷۶۳۹ کلمه و بقولی ۷۷۹۳۴ کلمه و ۳۲۳۰۱۵ حرف و یا به قولی دیگر ۳۲۳۶۲۱ حرف است. قرآن نیز مانند تورات به ـ نحوی تنظیم شده که بتواند جامع جمیع معلومات بشری و تنظیم کننده زندگی فردی، اجتماعی و مذهبی افراد بشر باشد. بعلاوه ترتیب سوره ها، متون واحکامی که ضمن آیات قرآن مورد بحث قرار گرفته و همچنین اصول دین اسلام شباهت تام به دین یهود دارد. تقسیم قرآن به ۱۱۴ سوره نیز شباهت به تقسیمات نوشتجات مقدس عبری دارد. بیشتر احکام و متون قرآن و اصول اساسی اسلام و بسیاری از نامهائی که درقرآن ذکر شده، همه از سایر کتب مقدس و تورات اقتباس شده است.

در ابتدای بعضی از سوره ها حرف و یا گروهی حروف مرموز بکار رفته از قبیل «الم» در ابتدای سوره بقره و آل عمران، «المص» در ابتدای سوره اعراف، «الر» درابتدای سوره یونس، هود و یوسف، «المر» در ابتدای سوره رعد، ابراهیم و حجر، «کهیعص» در ابتدای سوره مریم و غیره. قرآن **مهدی الهی قمشه ای** در تفسیر حروف مذکور، مطالب گوناگون نوشته است، در بعضی موارد مینویسد: «اسرار این حروف نزد خدا و رسول است»[1] و در بعضی موارد دیگر اشعارمیدارد: «این حروف اسراری است میان خدا و رسول».[2]

درباره چگونگی حرف و یا حروف مذکور، دانشمندان قرآن شناس تحقیقات لازم معمول و عقاید گوناگونی ابراز داشته اند. اما مقبول ترین و قانع کننده ترین عقیده ای که در این باره ابراز شده آنست که پس از رحلت محمد، هنگامی که

۱ـ مهدی الهی قمشه ای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، صفحه ۳۳۹

۲ـ مأخذ بالا، صفحه ۳۹۷

زیدبن ثابت در صدد جمع آوری سوره ها و آیه های قرآن و تنظیم آنها در یک کتاب واحد برآمد، لزوماً به افرادی که قبلاً قرآن را نوشته، جمع آوری و یا از بر کرده بودند مراجعه کردوحرف یا حروف مذکورنماینده حروف مهم اسامی افراد مورد نظر میباشد. برای مثال، حرف «ص» نماینده نام حفصه، حرف «کاف» نماینده نام ابوبکر، «نون» نماینده نام عثمان و غیره میباشد.

هنگامی که قرآن بلند خوانده شود دارای آنچنان اثر مجذوب کننده ای است که مانند ندائی از ماوراء دنیای عادی بگوش میرسد. پیروان تسنن معتقدند قرآن کلمه به کلمه از جانب خدا بوسیله جبرئیل به محمد الهام شده و وی در ایجاد آن هیچ نوع نقشی نداشته است. اما پیروان تشیّع عقیده دارند که آیات و سوره های قرآن از طریق حافظین قرآن که آنرا از محمد شنیده اند در سینه نگهداشته شده و بوسیله کاتبان نوشته و تدوین شده است!

برطبق نوشته های اسلام ۱۲٤,۰۰۰ پیامبر برای ارشاد بشر ظهور کرده اند. بغیر از شش پیامبر اصلی و مهم که عبارتند از: آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد، قرآن از ۲۲ نفرپیامبر دیگر که دارای درجه کم اهمیت تری نسبت به شش پیامبر اصلی هستند نام برده است. پیامبران مذکور عبارتند از: ادریس، هود، صالح، اسماعیل، اسحق، یعقوب، یوسف، لوط، هارون، شعیب، زکریا، یحیی، داود، سلیمان، الیاس، الیجاه، ایوب، یونس، عزرا، لقمان، ذوالکیف (عوبدیاء) و ذوالقرنین (اسکندرکبیر مقدونی فرزند فیلیپ). هریک از اسامی آدم، نوح و ابراهیم هفتاد مرتبه درقرآن ذکر شده است. از جمله پیامبران ذکر شده درقرآن، سه پیامبر(هود، صالح و شعیب) عرب بوده اند. نام سه پیامبر(زکریا، یحیی و عیسی) درانجیل ذکرشده و نام سایرپیامبران از تورات گرفته شده است. درآیات ۸۳ تا ۸۶ سوره انعام، قرآن از هیجده پیامبرنام برده است. درآیه ۷ سوره احزاب قرآن از ۴ پیامبر(نوح، ابراهیم، موسی و عیسی)بعنوان پیامبرانی که با خدا میثاق بسته اند، نام می برد. بطور کلی ۳۴ سوره از ۱۱۴ سوره قرآن به ذکرنام موسی پرداخته است. داستان خلق آدم ابوالبشر و نافرمانی او از دستور خدا، پنج مرتبه در قرآن ذکر شده و هشت مرتبه نیز از کشتی نوح و قوم سودوم سخن رفته است.

قسمت عمده داستانهای قرآن ازقبیل چگونگی آفرینش جهان، داستانهای آدم وحوا، نوح، ابراهیم، لوط، اسحق، یعقوب، یوسف، ایوب، یونس، موسی، سلیمان و غیره تقریباً تکرار مطالب تورات است و مخصوصاً داستان موسی و فرعون در ۳۳ سوره قرآن، یعنی تقریباً یک سوم قرآن ذکر و تکرار شده است.

قرآن معتقد است که چهار کتاب آسمانی ازطرف خدا برای چهار پیامبر نازل شده است. تورات یا پنج کتاب اول انجیل ازطرف خدا به موسی، زبور به داود، انجیل به مسیح و قرآن به محمد وحی شده است. قرآن معتقد است کلیه کتب مزبور از طرف خدا به پیامبران وحی شده و مطالب هریک از آنها موید دیگری است و باید مورد قبول قرار بگیرد. اما قرآن در حالیکه اصالت آسمانی بودن کلیه کتب مذکور را تائید میکند، آخرین کتاب آسمانی است که از طرف خدا نازل شده، روشنگر ابهامات کتب آسمانی قبلی، دربر دارنده واقعیت مطلق و حجت آخرین پیامبران الهی و آسمانی است.

قرآن مطلقا ازپیامبرانی مانند اشعیاء نبی، یرمیای نبی، حزقیال نبی و دانیال نبی و سایر پیامبران کم اهمیت تر به استثنای یونس نبی ذکری نمیکند و گوئی از وجود پیامبران مذکور اطلاعی نداشته است. البته دلیل عدم ذکر قرآن ازنام پیامبران مذکور آن نیست که کتب و نوشتجات پیامبران مذکور در دسترس نبوده است، بلکه علت اینکه ازپیامبران مورد نظر و کیفیت نبوت آنها درقرآن ذکری بمیان نیامده آنستکه فلسفه های مذهبی آنها مغلق و پیچیده بوده و لذا فهم و هضم آنها برای محمد کار آسانی نبوده است.

قرآن هم در سوره های مکی و هم در سوره های مدنی درباره مسیح سخن رانده است. قرآن تولد مسیح را از مریم باکره قبول میکند، ولی جنبه الوهیت مسیح را مردود میداند. ازطرف دیگر قرآن مصلوب کردن مسیح را یک داستان ساختگی یهودی میداند و معتقد است، فرد دیگری که شبیه مسیح بوده، مصلوب شده و مسیح خود به آسمان صعود کرده است. پروفسور «گیب» معتقد است که اطلاعات

محمد از مسیحیت بسیار ناچیز و اندک[1] بوده است.

متون و مطالب قرآن پر از داستانهای کتب مقدس و مخصوصاً تورات[2] و نامهای افرادی است که در داستانهای مذکور نقل شده است. داستانهائی که محمد در قرآن ذکر کرده، عموماً از کتب مذکور اقتباس نموده و چون یا آنها را کاملاً نفهمیده و یا قصد داشته است به آنها رنگ الهی و مذهبی بزند و مطالب آنها را درسطحی بالا ترازکتب مذکور به مردم ارائه دهد، لذاقسمتهائی ازمطالب و وقایع داستانهای مذکوریا تحریف شده و یا بصورت ناقص و دست و پا شکسته در قرآن نقل شده است. بعلاوه قرآن تنها به ذکر داستانهاو نامهای مذکور در یک نوبت قناعت نکرده و بکرات به وقایع داستانهای مورد نظر و نامهای قهرمانان آن داستانها اشاره وآنهارابا جمله ها وعبارات یکسان تکرارکرده است. در باره چگونگی علل و جهات نقل و تکرار داستانها و نامهای مذکور در داستانهای کتب مقدس عبری دو دلیل عمده میتوان ارائه کرد: یکی اینکه محمد قصد داشته است مذهب تازه ظهور خود را با ادیان آسمانی پیشین که دارای کتاب مقدس بوده اند و مخصوصاً آئین یهود ارتباط داده و بدینوسیله ثابت کند که دین او شکل تکامل یافته ادیان قبلی و وی خاتم پیامبران پیشین میباشد. دوم اینکه محمد قصد داشته است به پیروانش نشان دهد که پیامبران قبل از وی با نافرمانی اتباعشان رو برو و سرانجام بر اثر سر پیچی از فرمان پیامبران خود به مجازات ها و بلیه های الهی و آسمانی گرفتار و نابود شده اند.

در قسمت های اولیه قرآن ذکری از داستانهای طو یل تورات بمیان نمی آید و

۱- قرآن، آیات ۱۵۶ تا ۱۵۹ سورهٔ نساء و آیه ۳۷ سوره مریم.

۲- برای اطلاع بیشتر دربارهٔ مبانی داستانهای قرآن به کتاب *Biblische Legenden der Muselmanner* تألیف Gusta Weil چاپ لایپزیک درسال ۱۸۸۶ که بعضی ازقسمت‌های آن بوسیله Dr. Alexander Kohurt درمجله "N.Y. Independent" درشماره های ۸، ۱۵، ۲۲ و ۲۹ ژانویه سال ۱۸۹۱ تحت عنوان «متون نوشتجات مقدس عبری در داستانهای عربی» به انگلیسی ترجمه شده است، مراجعه فرمایند.

گاهی اوقات بندرت در بعضی از مطالب قرآن از قهرمانان داستانهای مذکور نام برده میشود، اما بتدریج محمد تشخیص میدهد که برای شستشوی مغزی افراد مردم وآماده کردن اذهان آنهابرای قبول نبوت خودوهمچنین بمنظوراینکه آثارسخریه ـ های مردم را از اعمال و گفتار خویش خنثی سازد و نشان دهد که با پیامبران قبل ازوی نیزرفتارنامطلوبی بعمل آمده، تصمیم میگیرددرقسمتهای بعدی قرآن به ـ ذکر و نقل داستانهای کتب مقدس عبریها بپردازد. بهمین جهت داستانهای قرآن در سوره هائی که در اواخر مدت اقامت محمد درمکه و اوائل سکونتش در مدینه تهیه شده، آمده است.

محمد به اندازه کافی هوشیار بود تشخیص دهد، تکرار داستانهای مذهبی قدیمی نوح، ابراهیم، یونس و اتباع آنها برای مردم مکه ملال آور بوده و بطوریکه خود قرآن نیز حاکی است، این موضوع سبب خواهد شد مردم محمد را استهزاء کنندو اورا بجای پیامبر خدا داستانگو بخوانند، ولی این کار را به دلائل مذکور در بالا برای صلاح خویش لازم میدیده و نتایجی از لابلای داستانهای مذکور استنتاج میکرده که در پیش برد هدفهایش موثرواقع میشده اند. البته بعضی اوقات نیز به ـ ذکرداستانهائی پرداخته است که متضمن نتیجه معینی نبوده وگو یاذوق شخصی ـ اش را ارضاء میکرده است. از جمله این داستانها میتوان داستان سلیمان و ملکه سبا، داستان ذوالقرنین (اسکندر کبیر) و یوسف را در مصر نام برد.

یکی از همسایگان محمد بنام «نفر بن حارث» که محمد را پیغمبر مبعوث بوسیله خود میدانست و پیوسته او را بباد سخریه و استهزاء میگرفت و عذابش میداد، زمانی به گروهی از افراد مردم که معمولاً بعلت مخالفت با محمد گرد او جمع میشدند گفت: «من نمیدانم چرا مردم بجای اینکه نزد من بیایند تا برای آنها مطالب جالب تعریف کنم، به داستانهای قدیمی و تکراری محمد گوش میدهند.» بر طبق نوشته تاریخ نو یسان معتبر، این شخص موفق شد، گروهی از افراد مکه و بو یژه پیروان محمد را بخود جلب و برای آنها داستانهای سلاطین ایران و قهرمانان ایرانی را تعریف کند. عمل «نفر بن حارث» سبب شد که بسیاری از پیروان محمد و شنوندگان مواعظ او، محمد را ترک کردند و به «نفر بن حارث» پیوستند.

در جنگ بدر «ندر بن حارث» بدست محمد اسیر شد و او موفق شد تیغ انتقام را با گلو یش آشنا کند و خودرا از شر رقیب داستانگو یش نجات دهد.[1]

هنگامی که داستانهائی را که بطور مشترک درقرآن و در سایر کتب مذهبی مخصوصاً نوشتجات مقدس عبریها ذکر شده است بایکدیگر مقایسه میکنیم، بطور آشکار می بینیم که نوشتجات مذهبی سایر ادیان، داستانهای مذکور را با ترادف منطقی مطلوبی شرح داده و سلسله رو یدادهای داستانهای مذکور بیکدیگر پیوسته بوده و ازنظم ادبی قابل توجهی برخوردار هستند، ولی بر عکس سلسله رو یداد های قصص قرآن بایکدیگر ارتباط منطقی نداشته، ذهن خواننده را متشتت میکنند، خواننده در موقع خواندن آنها دچار خلاء ذهنی میشود و سرانجام از فهم آنها عاجز میماند. این امر ممکن است چند دلیل داشته باشد. یکی اینکه محمد آنطور که باید و شاید داستانهای مذکور را بخوبی فرانگرفته و هدف آنها را درک نکرده است. دیگر اینکه ممکن است وی جزئیات داستانهای مذکور را فراموش کرده و بالاخره شاید او قصد داشته است، به داستانهای مذکور رنگ آسمانی زده و به ـ نحوی آنها را بیان کند که خواننده آنهارا کلام مستقیم خداوند که بوسیله جبرئیل به محمد الهام شده است بداند.

داستان یوسف و برادرانش که تمام سوره یوسف به شرح آن اختصاص داده شده، یگانه داستانی است که کاملتر از سایر داستانهای قرآن بنظر میرسد. البته داستان مذکور در ۱۴ فصل (فصل سی و هفتم تا آخر فصل پنجاهم) و ۴۹۲ آیه بمراتب بطور کامل تر از قرآن با شرح جزئیات در سفر پیدایش در تورات ذکر شده است. بنا بر این جای بسی شگفتی است که آیه ۱۰۲ سوره یوسف در قرآن میگو ید:

ذٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ

«این حکایت از اخبار غیب بود که ما به تو وحی کردیم...»

1- Davis Margoliouth, *Mohammed and the Rise of Islam*, (New York: Freeport Book for Libraries, 1972), p.135.

محمد برای تثبیت موقعیت خود بعنوان پیامبر خدا و وادار کردن مردم به پیروی از فرامینش، در سراسر قرآن از پیامبران پیش از خود به احترام نام میبرد و اشعار میدارد که پیامبران مذکور ماموریت داشته اند به مردمی که در عصر آنها زندگی میکرده اند، درس خدا شناسی بیاموزند. محمد برای اینکه ایمان اعراب رابه ـ نبوتش جلب کند، با ذکر داستانهای قرآن قصد داشته است بطور تضمنی نتیجه بگیرد که اگر «اله» در گذشته قادر بوده است آنهائی را که از فرمان پیامبرانشان سر پیچی کردند، این چنین مجازات کندوآنهارابانزول بلایای ناگهانی هلاک سازد، دلیلی ندارد که قادرنباشد، نسل موجود را نیز به چنین مصائب شدیدی مبتلا سازد.

دلیل اینکه محمد آنقدر در قرآن به شرح و توضیح وقایع گذشته می پردازد آنست که رو یداد های گذشته از آغاز تا پایان، داستان زندگی و مخصوصاً نبوت اسلاف وی میباشد. او خود را وارث مردانی میداند که به وحدت وجود خدا اعتقاد داشتند و اکنون طوق این رسالت را به گردن خود آو یزان میدید. آنها «انبیاء» قبل از او بوده اند که در بعضی موارد ادعای نبوت آنها مورد تائید مردم و در برخی اوقات بوسیله آنها مردود شده بود و او میخواست به مردم بفهماند که قبول رسالت او بوسیله گروهی از مردم و رد نبوتش بوسیله عده ای دیگر از مردم موضوع تازه ای نیست و پیامبران قبل از او نیز بهمین سر نوشت گرفتار آمده اند.

بهمین دلیل آیه ۱۸۴ سوره آل عمران در این باره میگو ید:

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ۝

«پس (ای پیغمبر) اگر ترا تکذیب کردند، پیامبران پیش از ترا هم که معجزات، ز بورها و کتب آسمانی روشن برای مردم به رسالت آوردند نیز تکذیب کردند.»

و آیه ۱۸ سوره عنکبوت نیز در این جهت اشعارمیدارد:

وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ۖ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۝

«ای رسول اگر امت ترا تکذیب کردند، پیش از تو هم بسیاری از امت ها پیامبران خود را تکذیب کردند و بر رسول جز آنکه به آشکارا تبلیغ رسالت کند، تکلیفی نیست.»

آیه ۳۲ سوره رعد نیز به شرح زیر به محمد دلداری میدهد که پیامبران قبل از او

نیز مورد استهزاء مردم قرار گرفته اند:

وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ○

«و بدرستی که پیامبران قبل ازتوهم مورداستهزاء قرارگرفتند. ما به مردم بی - ایمان با تاخیر مجازات فرصت دادیم، و بعد از آن آنها را مجازات کردیم و چه مجازات و عقوبت شدیدی بود.»

محمد به تجربه دریافته بود که مردم به آسانی به تعلیمات یک پیامبر جدید گردن نخواهند نهاد، بلکه در ابتدا او را استهزاء میکنند. بهمین علت وی همچنین کوشش میکرد، بطور تضمنی به مردم گوشزد کند که اگر به او ایمان نیاورند و به - رسالتش گردن ننهند، بهمان سر نوشت شومی که مردم نافرمان در زمان پیامبران قبل از او دچار شدند، محکوم خواهند شد. بنا بر این در جهت تحقق این هدف، محمد علاوه بر تهدید منافقان از عواقب روز قیامت و آتش دوزخ، در داستانهای گوناگون قرآن برای مردم شرح میدهد که چگونه شهرهای آباد بر اثر نافرمانی مردم از فرمان خدا و پیامبران نابود شدند و مردم آن به شدید ترین وضع ممکن به هلاکت رسیدند. شهر یمن به فرمان الهی بر اثر انفجار سد معاریب منهدم و ساکنان آن نابود شدند.[۱] بعضی مللی نیز که خداوند به آنها نعمت های فراوان ارزانی داشته بود، چون نافرمانی کردند، معدوم شدند.[۲] طوایف عادوثمود نیز بعلت نافرمانی به - هلاکت رسیدند و ازشهرهای آنها تنها و یرانه ای باقی ماند.[۳] محمد از آیه ۲۵ سوره هود ببعد به شرح داستان نوح میپردازد و برای مردم توضیح میدهد که مردم آنقدر در نافرمانی از نوح و به سخریه گرفتن رسالتش مداومت و اصرار ورزیدند تا

۱ـ قرآن، آیات ۱۶ و ۱۷ سورهٔ سبا؛ آیات ۴ تا ۸ سوره حاقه.

۲ـ مأخذ بالا، آیه ۶ سوره انعام.

۳ـ مأخذ بالا، آیات ۶۳ تا ۷۲ سوره اعراف؛ آیات ۵۰ تا ۶۸ سورهٔ هود؛ آیات ۳۶ تا ۳۸ سوره فرقان؛ آیات ۱۲۳ تا ۱۲۵ سوره شعرا؛ آیات ۳۴ تا ۳۸ سورهٔ عنکبوت؛ آیات ۱۵ تا ۱۸ سوره سجده؛ آیات ۲۴ تا ۲۸ سوره احقاف؛ آیه ۵۲ سوره نجم؛ آیات ۱۸ تا ۳۴ سوره قمر؛ آیات ۴ تا ۸ سورهٔ حاقه؛ آیات ۶ تا ۹ سوره فجر.

سر انجام سیل آنها را بلعید، ولی آنهائی که به نوح ایمان آورده و به کشتی اش پیوستند از مرگ نجات یافتند.[۱] همچنین مردم «سودوم» و «گومورا» آنقدر پیغمبر لوط را تمسخر کردند تا سرانجام خداوند از آسمان بر سرشان سنگ نازل و آنها را نابود کرد.[۲] پیروان فرعون به موسی ایمان نیاوردند ولذا خداوند بر آنها طوفان و ملخ و شپشک و وزغ و خون نازل کرد. سپس آنها به موسی پناهنده شدند که وی نزد خدا شفیع شود تا خدا بلا را از آنها بگرداند و قول دادند پس از مدت معینی ایمان بیاورند، ولی چون پس از رفع بلا ایمان نیاوردند، لذا خداوند از آنها انتقام کشید و در دریا غرقشان کرد.[۳] قوم اسرائیل نیزپس از خروج از مصر نسبت به موسی و احکامی که او از طرف خدا برایشان نازل کرد، نا فرمانی کردند و لذا در بیابان هلاک شدند.[۴]

محمد سرگذشت زندگی مذهبی اسلاف خود را بکرات و به تفصیل در قرآن ذکر کرده است تا به مردم عربستان نشان دهد که اولاً مقاومت در برابر پیامبر خدا امر تازه ای نیست و همه پیامبران قبل از او نیز این تجربه تلخ را آزموده اند و ثانیاًبدینوسیله قصد داشته است به اعراب عربستان هشدار دهد که اگر آنها در برابر وی مخالفت واز فرمانش سر پیچی کنند به سرنوشت تلخ و دردناک مردمی که از اطاعت پیامبران قبل از او سر پیچیدند وسرانجام به جهنم واصل شدند، دچار خواهند گردید. ثالثاً محمد باموعظه های خود کوشش کرده است به مردم وانمود کند که رسالت او کامل ترین شکل نبوت وختم رسالت پیامبرانی است که قبل از

۱ـ مأخذ بالا، آیه ۶۴ سوره اعراف؛ آیات ۲۵ تا ۴۸ سوره هود؛ آیه ۷۳ سوره یونس؛ آیه ۷۷ سورهٔ انبیاء؛ آیه ۳۷ سوره فرقان.

۲ـ مأخذ بالا، آیات ۸۰ تا ۸۴ سوره اعراف؛ آیات ۷۶ تا ۸۴ سوره حجر؛ آیه ۳۸ سوره فرقان؛ آیات ۱۶۰ تا ۱۷۵ سوره شعراء؛ آیات ۳۶ تا ۴۰ سوره عنکبوت؛ آیات ۵۴ تا ۵۸ سوره نمل؛ آیات ۱۳۳ تا ۱۳۸ سوره صافات؛ آیات ۳۱ تا ۳۷ سورهٔ ذاریات.

۳ـ مأخذ بالا، آیات ۱۳۳ تا ۱۳۶ سوره اعراف؛ آیه ۱۰۳ سوره اسری؛ آیه ۷۸ سوره طه؛ آیه ۴۸ سوره مومنون؛ آیه ۵۵ سوره زخرف؛ آیه ۴۰ سوره ذاریات.

۴ـ مأخذ بالا، آیه ۱۶۲ سوره اعراف؛ آیات ۴۶ تا ۴۸ سوره زخرف.

وی ظهور و مردم را به عقیده به وحدت خدا و فرامین او دعوت کرده اند. آیه ۲۸ سوره فتح و آیه ۹ سوره صف در جهت تحقق این هدف میگوید:

هُوَ الَّذِیٓ أَرْسَلَ رَسُولَهُۥ بِالْهُدَىٰ وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُۥ عَلَى الدِّینِ كُلِّهِۦ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ۝

«او خدائی است که رسول خود را بادین حق برای هدایت مردم فرستاد تا او را برهمه ادیان عالم غالب گرداند و گواهی خدا برحقیقت این سخن کافی است.»

قرآن دارای هیچ نوع نظم و ترادف موضوعی، منطقی و یافلسفی نیست. برای مثال سوره جن از مسجد بحث میکند ودستور میدهد که در مساجد بغیر از خدای یکتا شخص دیگری نباید پرستش شود. سوره روم با ذکر جنگ رومیان و پارسیان آغاز میشود، سپس درباره نماز حکم صادر میکند، آنگاه از زنده کردن مرده ها در روز قیامت سخن بمیان می آورد و پس از آن به بحث درباره باد و باران می پردازد. سوره شعرا دارای ۲۲۶ آیه است که درباره قوم نوح، فرعون و موسی، لوط و قهر خدا وشاهکارهای او در هلاک کردن بندگانش سخن میگوید و تنها در ۴ آیه آخر سوره مذکور به ذم و نکوهش شعرا می پردازد. سوره نحل که معنی «زنبورعسل» میدهد، دارای ۱۲۷ آیه است، ولی فقط درآیات ۶۸ و ۶۹ از زنبور عسل سخن میگوید. البته بعضی از مطالب قرآن دارای ارزشهای معنوی و اخلاقی نیز هست‌که بوسیله سایر مصلحین بشری مورد تشریح واقع شده و افراد انسان را به معنویات هدایت و ارشاد میکند، اما بسیاری از مطالب آن با هیچ نوع عقل و استدلالی قابل توجیه نیست. بطور کلی قرآن را میتوان به شرح زیر نقد کرد:

۱ــ قرآن مشحون از اشتباهات تاریخی است.

۲ــ داستانهای وحشتناک قرآن و نیز مطالبی که درباره قهر و غضب خدا و مجازات بندگانش آمده، مغز و قلب خواننده را از خلوص و محبت خالی میکند.

۳ــ مطالب غیر منطقی و نامعقولانه قرآن درباره علم هیئت و نجوم انسان را به‌ شگفتی می اندازد.

۴ــ قرآن مملو از خرافات و موهومات است.

۵ــ قرآن، بردگی، تعدد زوجات، طلاق، اسارت زنان و تحجر زندگی فردی و اجتماعی را برای بشر جاودانی میسازد.

بدیهی است که نقاط ضعف مذکور مطالب اخلاقی ومعنوی آنراتحت ـ الشعاع قرار میدهد. ولی نقص بزرگ قرآن، رابطه ای است که بین خدا و بندگانش طرح ریزی کرده است. کلیه کتب دینی و حتی کتب دینی مصر قدیم، هندوستان و چین خدایان را موجوداتی پر محبت، صمیمی و پرگذشت میدانستند که در همه حال نسبت به بنده اش فتوت داشته و راه هدایت و رستگاری افراد بشر را باز نگهداشته است، اما در قرآن خداوند وجود قهار، غیر منطقی، خودخواه، مستبد، انتقامجو، ترسناک و مهلکی معرفی شده که بندگانش را به میل و اراده خود خوب و یابد می آفریند و درحالیکه خود با عمد و دانسته به آفرینش بندگان بد اقدام میکند، آنها را به شدید ترین مجازاتهای طاقت فرسا و شکنجه بار محکوم مینماید.

در قرآن موضوع «خشم خدا» بسیار تاکید و تکرار شده و محمد این موضوع را نه تنها بعنوان حربه ای بر ضد مخالفانش بکاربرده، بلکه آنرا محرکی برای پرهیزکاری، درستکاری و نکوکاری افراد بشر مورد استفاده قرار داده است. سراسر قرآن پر از مطالبی است که پیوسته افراد مردم را از خدا میترساند و به آنهاهشدار میدهد که حتی بی اعتنائی و سبکسری از خشم و قهر خدا سبب نزول عذاب برای بندگانش خواهد شد. بطور کلی میتوان گفت اساس و پایه تعلیمات قرآن بر پایه آگاهانیدن مسلمانان از خشم خدا میباشد. بعبارت دیگر بجای اینکه قرآن پیروان دین را به پیروی از اعمال ستوده رهنمون شود، پیوسته آنها را از خشم و غضب خدا می ترساند. مذهب در واقع باید ارزشهای معنوی انسان را تکامل بخشد و برای او آرامش بوجود آورد. ولی در اسلام وظیفه انسان نابود کردن خود برای خداست.
خداوند درآیه ۵ سوره مائده بطور صریح میگوید: ... فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ ...
یعنی «.....از آنها نترسید، بلکه از من بترسید....» بعلاوه در قرآن نیروی مادیت برتر از معنویت قلمداد شده است. زیرا گروندگان به دین اسلام به بهشت معنوی پاداش و کافران به دوزخ مادی مجازات میشوند. «آمبریت» در این باره مینویسد: «خدای محمد را معمولاً باید درزلزله، باد و آتش جستجو کرد».[1] اما در

1- Quoted by: James Freeman Clarke, *Ten Great Religions*, vol. II, p. 68.

هر حال در اسلام برای اینکه انسان مشمول لطف خدا و آمرزش بوسیله او قرار بگیرد باید بر نفس خود تسلط کامل داشته و بااعمال و رفتار نیکو و مخصوصاً نماز وصدقه، استعداد بخشوده شدن بوسیله خدا را در خود ایجاد کند.

یکی دیگر از هدفهای محمد از ذکر داستانسرائی در قرآن که وقایع آنها را عموماً ازنوشتجات وسایر کتب دینی اقتباس کرده و بطور دست و پا شکسته در قرآن شرح داده، آن بوده است که به مردم نشان دهد، دارای اطلاعات و معلومات مافوق عادی و آسمانی است. معهذا مردم مکه پیوسته از او خواهان معجزه بودند. محمد نیز با اعتماد بنفس عجیبی به مردم اظهار میداشت که معجزه او قرآن است. درجهت اثبات این ادعا، زمانی وی گفت که اگر جن و انس جمع شوند نمیتوانند کتابی مانند قرآن بیاورند (آیه ۸۸ سوره اسری). زمان دیگری اظهار داشت که اگر کسی بتواند یک سوره (آیه ۲۳ سوره بقره) و در موقعیت دیگری اظهار کرد که اگر کسی قادر است ده سوره مانند سوره های قرآن را بیاورد (آیه ۱۳ سوره هود). مفهوم مخالف ادعای او در این باره آن بود که چون کسی نمیتواند یک و یا ده آیه مانند آیه های قرآن بیاورد، لذا تدوین آیات قرآنی از قدرت ذهنی بشر خارج بوده و بوسیله خداوند خلق و دیکته شده است و مردم باید آنرا بعنوان معجزه نبوت او قبول کنند.

محمد در سال اول مهاجرتش به مدینه چندین مورد از روشهای معمول عبادات مذهبی یهودیها را برای اسلام قبول کردوآنهارامعمول داشت. برای مثال، برای پیروان اسلام مقرر کرد روز عاشورا و یا دهم اولین ماه سال را روزه بگیرند، وسط روز نماز بگذارند و در هنگام نماز بطرف قبله مسجدالاقصی در اورشلیم رو کنند. اما هنگامی که محمد مخالفت یهودیها را با خود مشاهده کرد و متوجه شد که آنها بهیچوجه حاضر به قبول نبوت او نیستند و بعلاوه بتدریج مخالفت آنها با محمد و بعثت وی به استهزأ کردن او تبدیل میشود، یهودیها را متهم کرد که به متون کتاب آسمانی خود آگاهی لازم ندارند و آنها را نادیده گرفته اند. سپس بمنظور اینکه محمد به دین اسلام و کلیه فرایض مذهبی آن استقلال کامل ببخشد، قبله را از اورشلیم بطرف کعبه برگردانید و مقرر کرد که مسلمانان از آن پس بجای اورشلیم

بطرف کعبه نماز بگزارند.

با این اقدام روش عبادت مسلمانان از یهودیها جدا شد و اعراب نیز از عمل وی استقبال کردند، زیرا خانه کعبه در نزد اعراب احترام خاصی داشت و علاوه بر اینکه مرکز بت های اعراب بود، خانه ابراهیم و اسماعیل نیز که اعراب خود را از نسل آنها میدانند، نیز بشمار میرفت.

بعداً نیز محمد روزه دهم ماه محرم را (که شبیه دهم «تشرین» یکی از ماههای سالنامه عبریها بود و آنرا از یهودیها اقتباس کرده بود) تغییر داد و آنرا تبدیل به روزه ده روز اول ماه محرم در سال کرد و سپس تمام سی روز ماه رمضان را به روزه اختصاص داد.[۱]

دانشمندان محقق عقیده دارند که محمد روزه ماه رمضان را از روزه «لنت»[۲] مسیحی ها و روزه ماه «الول» یهودیها که اختصاص به توبه و استغفار دارد، اقتباس کرده است. در دین یهود، روزه ماه «الول» بمناسبت چهل روزی که موسی در کوه سینا عبادت و سپس تورات را برای قوم اسرائیل نازل کرد، برگزار میشود. محمد با توجه به مراسم روزه داری در ادیان یهود و مسیح، میخواست ترتیبی برای مسلمانان ایجاد کند که مدتی را درسال به روزه و عبادت و استغفار مشغول باشند و حاصل این رقابت مذهبی، روزه ماه رمضان برای مسلمانان بود.

احکام راجع به نکاح، طلاق، تعیین حدود محارم در ازدواج، تعدد زوجات، قوانین مربوط به حیض و عده و زنا ومحرمات و غیره، غالباً یا از شرایع یهود اقتباس شده و یا از رسوم معمول زمان جاهلیت بوده است که محمد در آنها تغییرات و تعدیلهائی ایجاد وسپس آنها را بعنوان کلام نازل ازطرف خدا به پیروانش ارائه کرده است.

کلیه مناسک حج نیز ازقبیل طواف و بوسیدن حجرالاسود (سنگ سیاه خانه

۱ـ ۲۳ سال، صفحه ۹۴.

۲ـ در مذهب کاتولیک، فرقه های مسیحی شرقی وبعضی از کلیساهای پروتستان روزه «لنت» به مدت ۴۰ روز از چهارشنبه «آش» تا «ایستر» بمنظور توبه و استغفار برگزار میشود.

کعبه)، توقف کوتاه در عرفات، سعی بین صفا و مروه، رمی جمره و غیره، همه در دوره جاهلیت در بین اعراب مرسوم بوده است. تنها تغییری که محمد در اجرای مراسم مذکور ایجاد کرد این بود که اعراب در دوره قبل از اسلام در هنگام طواف اطراف کعبه بت های موجود در خانه کعبه را صدا میکردند و میگفتند: لبیک یاعزی، لبیک یا منات، لبیک یالات، ولی محمد بجای صدا کردن بت های مذکور مقرر کرد، مردم بگویند لبیک اللهم لبیک. بدین ترتیب حتی بعد از ظهور اسلام، بعضی از مراسم کهنه ای که دارای خواص بت پرستی بود، ازقبیل بوسیدن حجرالاسود با آئینی تازه بعنوان فریضه دینی مسلمانان باقی ماند. امام غزالی که عمرش را وقف تبلیغ و موعظه اصول اسلام کرده و بصورت واعظی سرگردان ازشهری به شهر دیگر مسافرت کرده، گفته است: «من هیچگونه دلیل موجهی برای اعمال و مناسک حج نیافته ام، ولی چون امر شده اطاعت میکنم.»[1] عمر بن الخطاب خلیفه دوم نیز گفته است: «اگر من خود نمیدیدم که حضرت محمد، حجرالاسود را میبوسید، هرگز این سنگ سیاه را نمیبوسیدم.»[2]

محمد هنگامی که مخالفت و استهزاء یهودیها را نسبت به خود و موضوع نبوتش مشاهده کرد، ابتدا با نزول آیه ۱۴۰ سوره بقره به شرح زیر سعی کرد با مسالمت وانمود کند که دین آنها آئین بر حق نیست. آیه مذکور در این باره میگوید:

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَٰهِمَ وَإِسْمَٰعِيلَ وَإِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ وَٱلْأَسْبَاطَ كَانُوا۟ هُودًا أَوْ نَصَٰرَىٰ ۗ قُلْ ءَأَنتُمْ أَعْلَمُ أَمِ ٱللَّهُ ۗ ...

مفهوم آیه مذکور آنست که، «یهودیها به تو میگویند اقوام ابراهیم، اسمعیل، اسحق و یعقوب یا کلیمی بودند و یا مسیحی. به آنها پاسخ بده آیا شما بهتر میدانید یا خدا.....»

سپس بتدریج که اختلاف بین محمد و یهودیها بالا گرفت، او به سرزنش و تقبیح و تهدید یهودیها پرداخت و در واقع همان روشی را که نویسندگان مسیحی

۱ـ ۲۳ سال، صفحه ۱۵۸

۲ـ مأخذ بالا.

اولیه بر ضد یهودیها بکار برده بودند، درباره آنها اجرا کرد. آنگاه پس از اینکه محمد پایه های قدرتش را درمدینه تقویت کرد، دستور داد از سه قبیله یهودی بنی - قینقاع، بنی النضیر و بنی قریظه که در مدینه بسر میبردند، دو قبیله بنی قینقاع و بنی النضیر از مدینه اخراج و اموالشان بین مسلمانان تقسیم شود و پس از جنگ خندق در صدد قلع و قمع قبیله بنی قریظه برآمد و اگرچه آنها امان خواستند ولی کلیه مردانشان قتل عام، اموالشان مصادره و زنان و فرزندانشان اسیر و بمعرض فروش گذاشته شدند.

«سیوطی» در کتاب **اتقان** مطلبی نوشته است که ما را بیشتر با ماهیت قرآن و منشاء مطالب آن آگاه و ثابت میکند که قرآن نمیتواند کلام خداوند بوده باشد. مولف نامبرده مینویسد، عمر بن الخطاب در محمد نفوذ قابل توجهی داشت و هرگاه نظری ابراز میکرد، بلافاصله بعد از آن آیاتی بر اساس عقیده وی نازل میشد، در حالیکه سایر اصحاب محمد دارای چنین نفوذ کلامی نبودند. عمر خودش ادعا کرده است که در سه مورد حجاب، اسیران جنگ بدر و مقام ابراهیم آیات قرآن برطبق رای و عقیده او نازل شده است.[۱]

یکی دیگر از دلائل قاطع تالیف قرآن بوسیله محمد، موضوع عبداله بن سعدبن - ابی سرح است که یکی از کاتبان قرآن بود و هرچه درباره اصلاح احکام قرآن به - محمد پیشنهاد میکرد، وی می پذیرفت. این موضوع عبداله بن ابی سرح را نسبت به اصالت مطالب قرآن مشکوک کرد ولذا وی از اسلام برگشت.[۲]

گروهی نیز معتقدند، سلمان فارسی مطالب قرآن را به محمد تعلیم داده است، محمد خود به این نکته پی برده و در آیه ۱۰۳ سوره نحل گفته است:

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ ۝

«وما کاملاً آگاهیم میگویند کسی که مطالب این قرآن را به رسول یاد میدهد

۱- ۲۳ سال، صفحه ۲۸۸

۲- برای جزئیات شرح واقعه عبداله بن سعد بن ابی سرح به صفحه‌های ۶۱و ۶۲ همین کتاب مراجعه فرمائید.

بشری است عجمی و رسول خود این قرآن را به زبان عربی فصیح در آورده است.»

****

کتاب **عربستان، گهواره اسلام**[1]، معتقد است که اسلام هیچ نوع عقیده و یا فکر و اصل تازه‌ای برای بشریت به ارمغان نیاورده، بلکه اصول ذکرشده در قرآن و اسلام اقتباسی از ادیان و مذاهب موجود درزمان ظهور محمد و آداب و رسوم موجود در عربستان بوده است.

کتاب مذکور برای اثبات این نظر، به‌شرح زیر به‌تجزیه و تحلیل اصولی که قرآن و اسلام از سایر مذاهب و آداب و رسوم طوایف مختلف اقتباس کرده، پرداخته است.

۱ـ اصول زیر از مشرکانی که قبل از ظهور اسلام در مکه و در بین قبایل عرب وجود داشته‌اند اقتباس شده است.

(۱) از ستاره پرستان:

خرافات نجومی، مانند شهابهای ثاقبی که به اجنه خبرچین پرتاب میشود. (آیه ۹ سوره جن).

سوگندهائی که خداوند به‌ستاره‌ها خورده است. (آیه ۱ سوره نجم و آیات ۷۵ و ۷۶ سوره واقعه).

(۲) از بت پرستان عرب:

طواف خانه کعبه.

1 - *Arabia, the Crable of Islam.*

الله (خدای یکتا)، قبل از محمد در اشعار شعرای عرب ذکر شده، حنیف‌ها و غیره به وجود خدای یکتا اعتقاد داشته و الله همچنین نام یکی از بت‌های واقع در خانه کعبه بوده است.

مکه، قبل از اسلام مرکز زیارتی بوده و حجرالاسود نیز بوسیله اعراب مورد پرستش قرار میگرفته است.

جزئیات مراسم حج از قبیل کوتاه کردن مو، احرام، پرتاب سنگ به شیطان(رمی جمره)، قربانی کردن گوسفند و سعی بین صفا و مروه، همه قبل از ظهور دین اسلام بین اعراب رواج داشته است.

تعدد زوجات، بردگی، طلاق فوری زنان و بسیاری از مقررات اجتماعی اسلام قبل از محمد در عربستان وجود داشته است.

تشریفات نظافت، خودداری از خوردن بعضی از مواد غذائی و ختنه نیز قبل از ظهور محمد بین اعراب رواج داشته است.

(۳) از اصول مذهبی بودا:

استعمال تسبیح. (به فرهنگ اسلام، **Didctionary of Islam** تالیف **Hughes** مراجعه فرمائید.

۲- **اصول زیر از دین یهود (تورات و تالمود) اقتباس شده است:**

اول – اصول و افکار:

(۱) کلماتی که عقاید و افکار یهود را معرفی میکنند و عبری هستند نه عربی، مانند: تابوت (کشتی نوح)، تورات، عدن، جهنم.

خاخام، احبار (معلمان)، فرقان و غیره

(۲) ایدئولوژی ها، مانند وحدت خدا، معاد، هفت بهشت و هفت جهنم، روز قیامت، علائم روز قیامت، یاجوج و مأجوج و غیره.

(۳) قوانین و مقررات اخلاقی و تشریفاتی، مانند نماز: اوقات و چگونگی برگزاری نماز و غیره.

اقسام مختلف غسل: غسل های مربوط به زنان وغیره (باآب یابا خاک).

(٤) قواعد مربوط به زندگی، مانند مورد استعمال «انشاء اله» (آیات ۲۳ و ۲۴ سوره کهف)، سن بلوغ که کاملاً با تلمود انطباق دارد.

دوم ـ افسانه ها و قصص قرآن:

آدم، قابیل، نوح، طوفان نوح، اسحق، اسماعیل، یوسف، ابراهیم، نمرود، فرعون، موسی و داستانهای مربوط به هارون و غیره.

شعیب، تالوت، گولیات و مخصوصاً سلیمان (کلیه داستانها و مطالب مذکور از تلمود اقتباس شده است).

۳ـ اقتباس از دین مسیح

(۱) زکریا، یحیی، و جبرئیل از **انجیل** اقتباس شده است.

(۲) احترام به مقامات مذهبی.

(۳) عیسی مسیح و افکار مصلوب شدن وی.

(۴) مریم باکره و «حواریون» که یک کلمه حبشی است و معنی «پاکان» را میدهد.

(۵) عقاید مربوط به تثلیث.

(۶) داستانهای مسیحی مانندداستان «هفت خوابنده» یا(اصحاب کهف) واسکندرذوالقرنین.

(۷) روزه یکماهه رمضان که تقلیدی از روزه «لنت» مسیحی هاست.

(۸) دادن صدقه بعنوان یکی از اصول مهم عبادت. *

فصل پنجم

تئوریهای مهم قرآن

تحمیل مذهب به‌قلب‌ها و روحهای مردم بوسیله
زوریا تهدید، تروروایجاد خواهد کرد، نه‌مذهب.
ولتر

ارکان اساسی قرآن و دین اسلام را تئوریهای چندی تشکیل میدهند که پایه واساس اصول اسلامی برنهاد آنها استوار شـــده است و ما در این فصل مهمترین تئوریهای مذکور را از قبیل تئوری خدا، فرشتگان، روز قیامت (معاد)، جهاد و سرنوشت و تقدیر مورد بحث قرار میدهیم.

تئوری خدا در قرآن

کلمه «الله» شکل کوتاه شده کلمه «ال اله» است که در زبان عربی معنی «خدا» میدهد. کلمه «الله» و اعتقاد به وجود خداوند یکتا قبل از ظهور محمد در عربستان وجود داشته ولذا نمیتوان محمد را موجد عقیده به پرستش ذات یکتای

خداوند دانست. دلیل وجود کلمه «الله» درعربستان قبل از ظهور محمد، اشعار عربی است که بکرات کلمه «الله» در آنها بکار رفته است. بعلاوه میدانیم که نام پدر محمد «عبداله» بوده است. اما البته محمد به عقیده پرستش خدای یکتا قوام بیشتری بخشید و خداوند را خالق کائنات، دانا به کلیه امور، قادر یکتا و سرنوشت ساز برای همه جهانیان معرفی کرد.

بطوریکه میدانیم خانه کعبه که معروف است ابراهیم آنرا ساخته و در فرهنگ اسلامی بعنوان «خانه خدا» و مقدس ترین پرستشگاه مسلمانان جهان بشمار میرود، محل بتخانه اعراب بود که بت های آنها از جمله بت های معروف لات، منات، عزی و اله که از همه آنها مهمتر بشمار میرفت، درمحل مذکور نگهداری میشدند.

سراسر متون و مطالب قرآن پر از القاب و عناوین خدا و عظمت و ابهت مقام اوست. قرآن برای خداوند ۹۹ عنوان قائل شده است. این گفتار گنجایش ذکر عناوین، القاب و صفاتی را که قرآن برای خداوند قائل شده ندارد. همینقدر میتوان گفت آنهمه القاب، صفات و خصایصی که محمد برای خدا در قرآن قائل شده از قبیل: ملک القدوس، عزیز، جبّار، متکبر، غفّار، قهار، رزّاق، فتّاح، قابض، خافض، رافع، معّز، مذّل، سمیع، بصیر، خبیر، حلیم، عظیم، کریم، حّی، قیّوم، صمد، قادر، منتقم، رؤف، مالک، هادی و غیره و غیره ـ همه برای آن بوده است که محمد با توجه به اینکه خود را «رسول الله» وپیامبر خدا معرفی کرده، با ایجاد ترس و وحشت از خوف خدا، مردم را وادار به اطاعت از خود بکند. اما بر خلاف هدف مذکور، بطوریکه درمباحث بعدی این کتاب تشریح خواهد شد، اعمال و رفتاری در قرآن به خدا نسبت داده شده که نه تنها درشأن ذات خدای یکتای قادر مطلق نیست، بلکه مقام او را در حد موجودی بد خواه، مکار، فحاش، کوته نظر، کینه توز وانتقام جوتنزل میدهد. آیه ۲۵۵ سوره بقره به شرح زیر تاحدودی روشنگرخصایص خداوندی است که محمد درقرآن به مردم معرفی کرده است.

اَللّٰهُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ اَلْحَيُّ الْقَيُّوْمُ ۚ لَا تَاْخُذُهٗ سِنَةٌ وَّلَا نَوْمٌ ۚ لَهٗ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ ۗ مَنْ ذَا الَّذِيْ يَشْفَعُ عِنْدَهٗٓ اِلَّا بِاِذْنِهٖ ۗ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ اَيْدِيْهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ

وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ ۚ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ۖ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا ۚ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ

«خداوند وجود یکتائی است که خدائی بجز او وجود ندارد، زنده و پاینده است، نه چرتش میگیرد و نه بخواب میرود. هر چه در آسمانها و زمین وجود دارد متعلق به اوست، کسی جرأت ندارد درپیشگاه او به شفاعت بر خیزد، مگر بفرمان خود او. او به کلیه امور مردم و یا حوادثی که در آینده برایشان رخ خواهد داد آگاه است. و مردم قدرت احاطه به علم و دانائی او را ندارند، مگر آنچه را که خداوند خوداراده کند. قلمروقدرت اوآسمانهاوزمین است واوازبسط قدرتش به - آسمانها و زمین خستگی نخواهد یافت و او دانای بزرگ و توانای با عظمت است.»

با توجه به اینکه اصل یکتا پرستی خدا در ادیان یهود و مسیح نیز قبل از ظهور اسلام وجود داشته، لذا میتوان گفت که محمد عقیده مذکور را از یهود اقتباس کرده است. اسلام نیز مانند یهود با این عقیده که رابطه بین افراد بشر و خداوند باید بوسیله افراد مقدس مذهبی انجام بگیرد، مخالف است. دراسلام نیز مانند دین یهود هر فرد مومنی باید روزانه نماز بگذارد. همچنین اسلام نیزمانندیهودظاهراًبه فنا ناپذیری روح اعتقاد دارد. در هر دو دین انسان مسئول اعمال و رفتاری است که در این دنیا انجام می دهد و در هر دو دین یهود و اسلام عقیده به گناه طبیعی و یا بعبارت دیگر (معصیت اولیه)[1] و دادن کفاره برای رهایی از گناه مردود شناخته شده است.

اگر چه اسلام بر اساس یکتا پرستی ذات خدای یگانه بنیاد گرفته است، اما تئوری خدا در اسلام حالت منفی دارد. زیرا در اسلام، خداوند یک ذات مطلق و بیرحم مکانیکی معرفی شده که خصوصیات او بیشتر دارای جنبه های غیر عاطفی است. درمسیحیت خداوندمظهرمحبت ونیکی تلقی شده وخداوند نسبت به -

---

۱ - گناه طبیعی یا معصیت اولیه درآیین مسیح گناهی است که از راه ارث از اجداد انسان به او منتقل می شود. ریشه و منبع گناه مذکور نافرمانی آدم از فرمان خدا در بهشت است.

بندگانش دوستی میورزد و بندگان خدا نیز نسبت به او عشق میورزند. اما در قرآن چنین اصلی وجود ندارد. «جیمز فریمن کلارک» میگوید، عقیده به وجود خدا در اسلام، بدترین شکل یکتا پرستی است زیرا: «اسلام خدا را یک قدرت مطلق شقی و دیکتاتور میداند که وظیفه اش ایجاد مرگ و نابودی برای بندگانش میباشد..... محمد خدا را قدرت مطلقی میداند که بالای انسان قرار گرفته است، موسی خداوند را قدرتی میداند که بالای انسان قرار گرفته، ولی درعین حال با انسان است و مسیح خدا را قدرتی میداند که بالای انسان با انسان ودر انسان قرار گرفته است.»[1]

بطور خلاصه میتوان گفت که دین اسلام خداوند را موجودی سرنوشت ساز، آنهم قهار، مستبد، کینه توز، انتقام جو و نابود کننده میداند که میل دارد بندگانش را در خفت و خواری و ذلت ببیند.[2]

فرشتگان

قرآن از مخلوقاتی بنام «فرشتگان»[3] نام می برد که از آتش آفریده شده، قادر به زندگی، تکلم واستدلال بوده، مانند انسان از بندگان خدا و فرمانبر او می باشند و برای پیامبران خدا پیام می برند. (آیه ۲۶ سوره انبیاء، آیات ۷و۸ سوره فجر و آیه ۱ سوره فاطر). آیه اخیر حاکی است که فرشتگان دارای ۲، ۳ و یا ۴ بال و پر

1- *Theol. Studien*, 14 Jahrgang, p. 240.

2- James Freeman Clark, *Ten Great Religions*, vol. II, p. 68.

۳. کلمه عربی «ملک» به‌معنی «فرشته» و مخصوصاً جمع کلمه مذکور یعنی «ملائکه» از زبان حبشی گرفته شده و قبل از ظهور محمد نیز در عربستان متداول بوده است.

هستند. فرشتگان دردرجه پست تری از پیامبران قرار گرفته اند.[۱] ازچهارفرشته عالیمقام خدا، جبرئیل مامور الهام حقیقت، میکائیل فرشته مخصوص یهودیها، اسرافیل مامور اعلام فرا رسیدن روز قیامت با بوق (صوراسرافیل) و عزرائیل مامور قبض روح بندگان خداست.

خداوند برای هر انسانی دو فرشته گماشته است که اعمال خوب و بد او را ثبت میکنند. بهمین دلیل محمد به پیروانش توصیه کرد، هر زمانی خواستند آب دهان خود را به خارج پرتاب کنند، آنرا بطرف جلو و راست خود نیندازند، بلکه بطرف چپ خود تف کنند، زیرا فرشته ای که مامور ثبت اعمال زشت انسان است روی شانه چپ او قرار دارد.[۲] نکیر و منکر دو فرشته سیاه هستند که دارای چشمان آبی بوده و از مردگان در قبرها بازجوئی میکنند و اگر مردگان به اسلام اقرار نکنند، آنها را شکنجه میدهند.

برخلاف اجنه که ممکن است مذکر و یامونث باشند، فرشتگان تنها دارای یک جنس میباشند ولذا قادر به ازدیاد نسل نیستند. فرشتگان وظایفشان را بطور انفرادی مانند جبرئیل انجام میدهند (آیه ۹۸ سوره بقره و آیات ۱۹ تا ۲۵ سوره تکویر). فرشتگان همچنین وظیفه دارند بر اعمال و رفتار بشر نظارت کنند و آنها را ثبت نمایند (آیات ۱۱ و ۱۲ سوره رعد وآیات ۱۰ تا ۱۲ سوره انفطار). یکی دیگر از وظایف فرشتگان گرفتن جان افراد بشر در هنگام مرگ آنهاست (آیه ۵۰ سوره انفال و آیات ۲۸ تا ۳۲ سوره نحل). سوابق و مدارکی که فرشتگان از اعمال و رفتار افراد بشر تهیه میکنند، در روز قیامت منشاء رسیدگی به اعمال آنها قرار خواهد گرفت و فرشتگان بسته به چگونگی اعمال و رفتار بشر به نفع و یا بر ضد او گواهی میدهند (آیه ۲۱۰ سوره بقره، آیه۷۵ سوره زمر و آیه ۱۷ سوره حاقه). فرشتگان تخت و تاج (عرش) الهی را بر دوش دارند و به تسبیح و ستایش خداوند مشغول هستند و برای بندگان خدا آمرزش و مغفرت می طلبند. (آیه ۸ سوره مومن و

۱ـ آیه ۳۲ سوره بقره.
۲ـ مشکات المصابح، کتاب چهارم، فصل هشتم.

آیه ۵ سوره شوری). فرشتگان همچنین نگهبانی درهای دوزخ را بر عهده دارند (آیات ۳۰ و ۳۱ سوره مدثر و آیه ۱۸ سوره علق).

از فحوای مطالب قرآن چنین بر می آید که مشرکان نیز به فرشتگان عقیده داشته اند، زیرا آیه ۱۴ سوره سجده حاکی است که «مشرکان میگو یند اگر خدا میخواست برای آنها فرشته میفرستاد تا آنانرا هدایت کند.» آیه مذکور میتواند این مفهوم را نیز داشته باشد که موجوداتی که بوسیله مشرکان مورد پرستش قرار میگیرند، در واقع فرشتگان هستند. آیه ۵۳ سوره زخرف نیز میگو ید «مشرکان میگو یند اگر موسی در ادعای خود صادق است، چرا فرشتگان همراه او نیستند.» آیه ۱۹ سوره زخرف، آیه ۲۷ سوره نجم و آیات ۱۴۹ تا ۱۵۳ سوره صافات اشعار میدارند که «مشرکان فرشتگان رادختران خدانامیده اند.»مدلول آیات مذکور نشان میدهد که قبل از اسلام نیز عقیده خرافی به وجود فرشته بین مردم عربستان وجود داشته است.

ابوعبداله القزوینی ابن ماجه، درباره فرشتگان مینویسد: «بدان که فرشتگان موجوداتی هستند که خشم و غضب بر آنها مستولی نمیشود، همیشه به وظایفی که برایشان مقرر شده اشتغال دارند و هیچگاه عملی که بر خلاف فرمان الهی باشد، انجام نخواهند داد. غذای آنها رضایت الهی از کردارشان بوده و آشامیدنی آنان، تفکرشان درباره عظمت وجود الهی است. تعداد فرشتگان بیشمار است و در تمام آسمانها نقطه ای را نمیتوان یافت که فرشته ای در آنجا مشغول عبادت خداوند نباشد.»[1]

اسلام معتقد است، محمد رسول خداست و خداوند بوسیله فرشته جبرئیل دستورات خود را به وی ابلاغ کرد. جبرئیل درقرآن ، همطراز با میکائیل در انجیل

۱ـ نقل از

Von F. Westenfeld, *Das Leben Muhammeds nach Muhammed,* Ibn Ishaq, bearbeitet von 'Abd el-Malik Ibn Hischam, edited by Von F. Wustenfeld (Gottingen: 1859), vol. I, p. 12.

ذکر شده است . دانشمندانی که درباره قرآن و اسلام تحقیق کرده اند عقیده دارند، محمد هنگامی که تصمیم گرفت حساب خود را از یهودیها جدا کند و آنها را نابود سازد، نام جبرئیل را بجای میکائیل برای فرشته ای که ادعا میکرد بین او و خدا رابط است انتخاب کرد.[1]

«کش» معتقد است، دلیل اینکه محمد، نام جبرئیل را برای فرشته‌ای که وانمود میکرد، بین او و الله رابط است برگزید، آن بود که جبرئیل در زندگی ابراهیم و موسی نقش بزرگی ایفاء کرده است. جبرئیل در کتب مقدس یهود، بعنوان فرشته ای معرفی شده که نگهبانی جان ابراهیم و موسی را بر عهده داشته و پیوسته مقام وی برتر از میکائیل ذکر شده است. بنا بر این محمد از این جهت نام جبرئیل را بعنوان فرشته رابط بین خود و خدا انتخاب کرد که جبرئیل با ابراهیم «پدر دین اسلام» و موسی که از اشرف پیامبران قبل از محمد بشمار رفته، نزدیک بوده است.[2]

بسیاری از آیات قرآن اختصاص به بحث درباره «شیطان»[3] و یا «ابلیس» یافته است. برطبق گفته قرآن، شیطان فرشته ای است که بمناسبت تکبروخود- خواهی و عدم فرمانبرداری از دستور الهی درباره سجده کردن به آدم پس از اینکه خداوند او را خلق کرد، از مقام خود خلع شده است (آیه ۳۴ و ۳۶ سوره بقره، آیات

1- Abraham I. Katsh, *Judaism and the Koran* (New York: A.S. Barnes and Company, Inc., 1902), p. XXII.

2- *Ibid.*

۳- درباره منشأ کلمه «شیطان» و اینکه آیا این کلمه عربی و یا غیر عربی است، بحث زیاد بعمل آمده و نتیجه ای تا کنون حاصل نشده است. اما مسلم است که کلمهٔ مذکور در عربستان قبل از ظهور اسلام متداول بوده، ولی در آن زمان مفهوم مار و یا موجودی مانند جن داشته است. حتی اگر کلمه «شیطان» عربی باشد، وجه مفرد آن محتملاً از طریق کلمه Shaytan که یک لغت حبشی است و همچنین کلمه Satan که یک لغت عبری است، وارد زبان عربی شده است.

۱۱ ببعد سوره اعراف و غیره). پس از اینکه شیطان از اطاعت فرمان الهی درباره سجده کردن به آدم ابوالبشر مخلوق جدید خدا سرپیچی کرد، خداوند به او اجازه داد، افراد بشر را وسوسه کند واعمال و کردار زشت را در نظر آنها نیکو جلوه دهد (آیات ۶۱ تا ۶۶ سوره اسری، آیه ۱۶۸ سوره بقره، آیات ۴۸ تا ۵۰ سوره انفال و آیه ۶۳ سوره نحل). شیطان در قلوب افراد مردم رخنه میکند و آنها را به ارتکاب اعمال ناشایست وامیدارد (آیات ۷ تا ۲۰ سوره اعراف، آیات ۱۱۵ ببعد سوره طه و آیات ۴ تا ۶ سوره ناس). شیطان حتی قادر است در فرامین الهی که برای پیامبران نازل می شود اخلال کند و آنها را خدشه دار سازد (آیه ۵۲ سوره حج)

افراد انسان نباید از وسوسه های شیطان پیروی کنند، زیرا هدف او گمراه کردن افرادانسان است(آیه ۲۹سوره فرقان)،وسرانجام شیطان مردم رابه‌ضلالت و تیره روزی می اندازد (آیه ۲۲ سوره ابراهیم).

بر طبق حدیثی که بخاری شرح داده است: «روزی شیطان نزد محمد آمد و گفت: (آیا امکان دارد که من از گناهی که درباره عدم اطاعت فرمان الهی در سجده کردن به آدم مرتکب شده ام توبه کنم؟)محمد جوابداد:(آری،برو به آرامگاه آدم سجده کن و خاک گورش را ببوس ، شاید خداوند ترا عفو کند.) شیطان باخوشحالی برای پیداکردن گورآدم،محمدراترک کرد.درراه عمربن‌الخطاب، خلیفه دوم اسلام را ملاقات کرد. عمر از وی سئوال کرد: (کجا میروی وچه برنامه ای درپیش داری ؟) شیطان ماجرای ملاقات خود را با محمد برای عمر توضیح داد. عمر گفت: (خدا هیچگاه ترا عفو نخواهد کرد، زیرا در زمان حیات آدم، از فرمان خدا در سجده کردن به آدم سرپیچی کردی واکنون که پیغمبرخدابه توگفته است خاک گورش رابیوسی ،درصددتو به برآمده ای، شرم بر تو موجود بیچاره باد!)»[1]

۱ـ نقل از:

Tor Andrae, *Muhammed: The Man and his Faith* (London: 1936), p. 182; *Encyclopedia Judaica*, vol. 1, p. 783.

پس از جنگ بدر، محمد ادعا کرد که در جنگ مذکور فرشتگان به کمک سربازان اسلام آمدند و بهمین دلیل بود که با وجود برتری قابل ملاحظه نیروهای دشمن، مسلمانان پیروز شدند. آیات ۱۲۳ و ۱۲۴ سوره آل عمران حاکی است که خداوند در جنگ بدر سه هزار فرشته بیاری مسلمانان فرستاد. آیه ۱۲۵ همان سوره اشعار میدارد که اگر مسلمانان در جهاد صبر و مقاومت پیشه کنند، خداوند برای یاری مسلمانان و پیروزی آنها پنجهزار فرشته با پرچمی که نشان مخصوص سپاه اسلام را دارد بیاری آنها خواهد فرستاد. و در آیه ۹ سوره انفال خداوند به مسلمانان قول میدهد که سپاه منظمی از یکهزار فرشته به مدد آنها بفرستد. متن آیات مذکور و ترجمه فارسی آنها به شرح زیر است:

آیات ۱۲۳ تا ۱۲۶ سوره آل عمران:

۱۲۳- وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ○ ۱۲۴- إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ ○
۱۲۵- بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَٰذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ ○

«و خداوند در حقیقت شما را در جنگ بدر یاری کرد، در موقعی که شما نیروی ضعیف و کوچکی بودید، پس راه تقوی پیش گیرید و شکر خدای بجا آرید. بخاطر بیاور که تو به مومنین گفتی: (آیا خداوند سه هزار فرشته برای یاری شما نفرستاد؟) بلی اگر شما در جنگ صبر پیشه کنید و پرهیزکار باشید موقعی که کافران با شتاب بر شما بتازند، خدای تو پنجهزار فرشته را با پرچمی که نشان مخصوص سپاه اسلام دارد برای پیروزی به یاری شما خواهد فرستاد.»

آیه ۹ سوره انفال:

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ ○

«بیاد آور هنگامی راکه ازپروردگارت استغاثه یاری کردی وخدا پاسخ داد: (سپاه منظمی از یکهزار فرشته به یاری تو خواهم فرستاد.)»

در حالیکه خداوند این چنین با صراحت و حتی با ذکر تعداد شماره در قرآن قول میدهد که سپاههای منظم فرشتگان را به یاری محمد بفرستد تا در جنگ او را یاری دهندتابردشمنانش پیروزشود، معلوم نیست چرادرجنگ احدخداوند به-

قول خود وفا نکرد و ناظر شکست مصیبت بار محمد و خواری و ذلت مسلمانان شد.

بطوریکه میدانیم در جنگ احد، حمزه عموی محمد بدست سرباز سیاهی بنام «وحشی» مقتول گردید و «هند» همسر ابوسفیان جگر حمزه را از سینه خارج کرد و قسمتی از آنرا بلعید و بهمین علت به «هند جگرخوار» معروف شد. همچنین گوشها و بینی حمزه و گوش و بینی گروهی از مسلمانان را که بدنشان در میدان جنگ افتاده بود برید و از آنها گردن بندی ساخت و در سینه خود آویخت.

در جنگ مذکور اگر بخاطر فداکاری چند نفر از طرفداران محمد(عمر بن-الخطاب، علی بن ابیطالب، انس و ابودجانه) نبود، محمد به یقین مقتول شده بود. «ابودجانه» خودراسپرمحمدکردوازشدت تیرهائی که به بدنش اصابت کردبه-زمین افتاد و جان سپرد. انس نیزآنقدرتیر به بدنش وارد شد که پیکرش را سوراخ سوراخ کرد، بطوریکه تنها خواهرش توانست جسد اورا بشناسد. علی در جنگ احد هشتادزخم وعمر۱۲زخم برداشت.محمدخودنیز باسنگی که «عبداله بن-قمئه» باسنگ پران بطرفش پرتاب کرد،دندانش راازدست دادوسراپاخون آلود شدودرگودالی افتاد.

آنوقت معلوم نیست، چرا در برابر کلیه مصائب مذکور، الله محمد که بکرات در قرآن قول داده است که او و لشگریانش را در جنگ، با اعزام افواج منظم فرشتگان یاری و نصرت دهد، در تمام مراحل مصیبت بار مذکور سکوت کرد تا لشگریان اسلام قلع و قمع و در خون بستغرق شدند و پیغمبرش نیز خون آلود در گودالی سقوط کرد. آنگاه الله بعد از کلیه مصائب مذکور، بدون اینکه دلیل و یا جهتی برای عهد شکنی اش در برابر محمد و پیروان او در جنگ احد ارائه دهد، به نزول آیه ۱۴۶ سوره آل عمران به شرح زیر پرداخت:

وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ○

«پیغمبرانی وجود داشته اند که با قشونی قوی تر از قشون خود جنگیدند و شکست خوردند و بدون اینکه از شکست دچار یأس شوند استقامت کردند و به پیروزی

رسیدند و خداوند کسانی را که استقامت کنند، دوست دارد.»

روز قیامت

«روزقیامت» بعدازنام «خدا» ازهرتئوری دیگری بیشتردرقرآن موردبحث و تذکارقرارگرفته است. قرآن در۲۵۰ مورد به روزقیامت اشاره کرده، پیوسته مردم راازوحشت روزمذکوروآتش دوزخ مورد تهدید قرارمیدهد و بکرات به صراحت به پیغمبر دستور میدهد، مردم رااز روزقیامت بترساند.[1]

قرآن حاکی است که روز قیامت بطور ناگهانی فرا میرسد.[2] آیه ۵۳ سوره یس (یاسین)میگو یدمنادی روزقیامت یک صدای صیحه خواهدبودکه پس از انعکاس صدای مذکور روز قیامت آغاز میشود. آیه ۳۳ سوره عبس، منادی روز قیامت را صدای غرش رعد معرفی میکند . آیه ۱۳ سوره حاقه، آیه ۸ سوره مدثر و آیه ۱۸ سوره نباء حاکی است که روز قیامت با دمیدن صور اسرافیل ایجاد میشود. آیه ۶۸ سوره زمر اشعار میدارد که در هنگام روز قیامت ابتدا صوراسرافیل دمیده میشود و با بلند شدن صدای آن کلیه آنهائی که در زمین و آسمانها بسر میبرند، مدهوش مرگ میشوند وسپس صیحه دیگری در صور اسرافیل دمیده میشود که با انعکاس صدای آن ناگهان همه مردم زنده و وارد زمین محشر میشوند.

قرآن در ذکر خصوصیات روز قیامت به شرح مطالبی می پردازد که نه تنها باهیچیک از اصول علم هیئت، بلکه با هیچ منطقی انطباق عقلائی ندارد. از جمله قرآن در شرح روز قیامت میگوید، در هنگام وقوع قیامت کوههای سخت

۱ـآیه ۷ سوره شوری؛ آیه ۳ سوره دخان؛ آیه ۲ سوره یونس؛ آیه ۴۴ سوره ابراهیم.

۲ـ آیه ۳۱ سوره انعام؛ آیه ۱۸۷ سوره اعراف؛ آیه ۵۵ سوره حج؛ آیه ۶۶ سوره زخرف؛ آیه ۱۸ سوره محمد.

متلاشی[۱] و مانند ذرات گرد هوا پراکنده[۲] و پستی و بلندیهای زمین هموار و یکی میشوند.[۳] ماه تابان تاریک[۴] فاصله بین ماه و خورشید برداشته شده و ماه و خورشید یکی میشوند [۵]

همچنین در روز قیامت آسمان شکافته میشود،[۶] ستارگان فرو میریزند،[۷] آب دریاها روان وهمه دریاها یکی میشوند[۸] وکلیه مردم ازقبرهابرمیخیزند[۹] و به‌حساب جن و انس در برابر دادگاه الهی رسیدگی خواهد شد.[۱۰] سپس خداوند در حالیکه در میان انبوه فرشتگان قرار دارد به محشر میآید. دراین روز فرشتگان همه به ترتیب درجه در صفوف منظم قرار گرفته و به ستایش خدای باریتعالی اشتغال دارند.[۱۱]

تراژدی روز محشر به کیفیتی که در قرآن ذکر شده، در بسیاری موارد شباهت زیادی با متون تورات و انجیل دارد، ولی البته تا حدودی روح فرهنگ عرب در آن دمیده شده است. برای مثال، آیه ۴ سوره تکویر بیان میدارد که در روز قیامت مردم شترهای ده ماهه آبستن خود را (که نزد اعراب ارزش بسیار داشته است) رها میکنند.

۱- آیه ۵ سوره واقعه.
۲- آیه ۶ سوره واقعه.
۳- آیه ۱ سوره انشقاق.
۴- آیه ۸ سوره قیامت.
۵- آیه ۹ سوره قیامت.
۶- آیه ۱ سوره انشقاق؛ آیه ۱ سوره انفطار.
۷- آیه ۲ سوره انفطار.
۸- آیه ۳ سوره انفطار.
۹- آیه ۴ سوره انفطار.
۱۰- آیه ۳۱ سوره رحمن.
۱۱- آیه ۳۸ سوره نباء؛ آیه ۲۲ سوره فجر؛ آیه ۷۵ سوره زمر.

اگرچه مطابق احکام قرآن انسان در روز قیامت مجدداً زنده می شود، ولی در واقع نمی توان روح را در اسلام فناناپذیر تلقی کرد، زیرا بر طبق متون قرآن وجود انسان بسته به ارادهٔ الهی است. هنگامی که خدا بخواهد جان انسان را می گیرد و هر زمانی که اراده کند مجدداً به او حیات می بخشد. هنگامی که مشرکین مکه با تمسخر به محمد می گفتند نسلهای پیشین که قبلاً درگذشته اند اکنون تبدیل به خاک شده و هیچ عاملی قادر نیست به آنها حیات مجدد بدهد، محمد می گفت، خداوند قادر است به افراد مذکور جان دوباره عطا کند، ولی آنها گذشت زمان را بیاد نخواهند آورد.[1]

در روز قیامت پس از پایان قضاوت خدا، افراد مردم برطبق کیفیت اعمالی که در دنیا انجام داده اند، به دو دسته تقسیم میشوند: خوبکاران که نامه اعمالشان بدست راستشان داده خواهد شد و به بهشت روانه میشوند و بدکاران که کارنامه اعمالشان بدست چپشان داده میشود و وارد جهنم میگردند.[2] ساکنان جهنم از بهشتیان درخواست میکنند از آبهای گوارای بهشت به آنها بدهند، اما بهشتیان به آنها پاسخ میدهند که خداوند آبهای گوارای بهشت را برای جهنمیان ممنوع کرده است.[3]

نکته جالب درشرح روزقیامت، زمان وقوع آنست. درباره وقوع زمان روزقیامت قرآن به شرح زیرمبادرت به پاسخهای متضادکرده است:

قرآن درچهارمورد به صراحت به محمد میگوید از تو سئوال میکنند، روز قیامت چه زمانی بوقوع می پیوندد؟ به آنها پاسخ بده، علم آن نزد خدای من است و بغیر از او هیچکسی تاریخ وقوع روز قیامت را نمیداند.[4]

1- Richard Bell, *Introduction to the Quran* (Edinburgh: University Press, 1970), p. 159

۲ـ آیات ۷ تا ۱۲ سوره انشقاق؛ آیات ۱۹ تا ۳۲ سوره حاقه.

۳ـ آیه ۵۰ سوره اعراف.

۴ـ آیه ۱۸۷ سوره اعراف؛ آیه ۶۳ سوره احزاب؛ آیه ۴۷ سوره سجده؛ آیه ۸۵ سوره زخرف.

در شش مورد قرآن میگوید، روز قیامت بسیار نزدیک شده است.[۱]

در یک مورد قرآن حاکی است، روز قیامت ممکن است بسیار نزدیک باشد.[۲]

در دو مورد خدا به محمد دستور میدهد، در باره روز قیامت بگوید: «نمیدانم روز قیامت دور است یا نزدیک!»[۳]

در حالیکه روز قیامت در قرآن و در ذهنیت محمد، مهیب ترین حربه برای نرم کردن نیروی مخالفان اسلام و ترغیب آنها درپیروی از مقررات اسلامی اندیشیده شده است، معهذا تضاد ها و تعارضات بارز و بدون مفهوم درآیه هائی که در این باره بحث میکنند، اثر این حربه را خنثی و منتفی میسازند. هنگامی که حتی یک مسلمان متعبد در مفاهیم متون آیات مذکور تعمق میکند و متوجه میشود علاوه بر تشوریهای غیر منطقی شکافته شدن آسمان، گرد شدن کوهها، روان شدن آب دریاها و غیره، خداوند درباره زمان وقوع روز قیامت، دارای تشتت عقیده بوده و مطالب متضادی در این باره اظهار داشته است، به یقین هر نوع ایمانی به مطالب قرآن از او سلب میشود.

و اما در باره آن قسمت از آیه ۹ سوره واقعه که میگوید در روز قیامت فاصله بین ماه و خورشید برداشته میشود و ماه و خورشید یکی میشوند، ذکر چند نکته لازم بنظر میرسد:

ماه نزدیک ترین سیاره به زمین است که حد متوسط فاصله آن از زمین ۳۸۴٫۴۰۰ کیلومتر (۲۳۸٫۹۰۰ میل) میباشد. ماه و زمین هر دو در هر ۲۷٫۳۳ روز یکبار به دور نقطه ای که ازمرکززمین ۲٫۹۰۰میل فاصله داردوهرسال یکبار به دور خورشید میگردند. قطر ماه ۳٫۴۸۰ کیلومتر (۲٫۱۶۰ میل) و یا کمی بیش از یک چهارم قطر زمین است. ماه نیز مانند سایر سیاره ها نور خود را از خورشید

۱- آیه ۱ سوره انبیاء؛ آیه ۵۶ سوره نجم؛ آیه ۱ سوره قمر؛ آیه ۳۱ سوره رحمن؛ آیه ۱ سوره نحل؛ آیه ۴۰ سوره نباء.

۲- آیه ۱۷ سوره شوری.

۳- آیه ۱۰۹ سوره انبیاء؛ آیه ۲۵ سوره مزمل.

میگیرد، بطوریکه ما تنها آن قسمت از ماه را که از خورشید نور میگیرد میتوانیم به بینیم.[1]

خورشید، مرکز منظومه شمسی و یک ستاره نورانی است که از گاز بسیار گرم تشکیل شده، قطر آن ۱٫۳۹۳٫۰۰۰ کیلومتر (۸۶۰٫۰۰۰ میل) و یا ۱۰۹ مرتبه بیش از قطر زمین است. توده خورشید ۳۳۳٫۰۰۰ مرتبه بیش از تودهٔ زمین و غلظت نسبی آن ۱۰۴ مرتبه بیش از غلظت آب است. حد متوسط فاصله خورشید از زمین درحدود ۱۴۹٫۵۹۱٫۰۰۰ کیلومتر (۹۲٫۹۰۰٫۰۰۰ میل) میباشد. دانشمندان علوم نجومی معتقدند که خورشید یک ستاره عادی و با ثبات است که در ظرف ۲ تا ۴ بیلیون سال گذشته تغییری نکرده و در ظرف ۲ تا ۴ بیلیون سال آینده نیز دچار تحولی نخواهد شد.

زمین کلیه نیروهای خود را از خورشید میگیرد، بطوریکه اگر خورشید نبود، زندگی در روی کره زمین نمیتوانست وجود داشته باشد. دانشمندان علوم نجومی ثابت کرده اند که اگر خورشید اندکی گرم تر و یا کمی کمتر به زمین بتابد، زندگی روی زمین نابود خواهد شد.

با توجه به نکات مذکور و در نظر گرفتن این واقعیت که بین کره ماه و ستاره خورشید در حدود ۱۵۰٫۰۰۰٫۰۰۰ کیلومتر فاصله دارد، به یقین میتوان گفت که عقیده به برداشته شدن فاصله بین خورشید و ماه و یکی شدن ایندو با آنهمه تفاوتها و تضادهای طبیعی که در عناصر متشکله آنها وجود دارد، در واقع یک غلو غیرعلمی وتفریحی است که امروز هیچ ذهنیتی ولو ساده ترین مغزها پذیرای آن نمیتواند باشد. بنابر تحقیقات مسلم علمی دانشمندان علوم نجومی، مدت ۴ بیلیون سال است که خورشید به وظائف عادی خود مشغول است و هیچ نوع مدرکی دردست نیست نشان دهد که تا کنون هیچ اتفاق غیر عادی و غیر منطقی در نظم

۱ـ تخیلات مفسران اسلامی تا آنجا پرواز مبالغه آمیز داشته است که طبری در تفسیر معروفش نوشته است، در یک شب ۱۴، محمد با اشاره انگشت ماه را به دو نیم کرد که نیمی از آن به غرب و نیمی به شرق رفت. ترجمه تفسیر طبری، به تصحیح حبیب یغمائی، ۷ جلد، جلد هفتم، (تهران : دانشگاه تهران)، صفحه ۱۷۸۳

منظومه شمسی بوقوع پیوسته و یا در آینده احتمال چنین رو یدادی برود، پس چگونه میتوان حتی تخیل کرد که در روز قیامت ستاره خورشید و ماه یکی میشوند!

نکته جالب توجه دیگر در بحث روز قیامت در قرآن، موضوع آیه ۲ سوره انفطار است که میگوید در روز قیامت «ستارگان فرو میریزند.» نگاه کوتاهی به کیفیت وجودی ستارگان در منظومه شمسی، غیر معقولانه بودن این بحث را آشکار میسازد.

ستارگان ازدو گازهیدروژن(۷۵درصد) وهلیوم(۲۵درصد)بوجودآمده‌اند. ستارگان در شب و روز میدرخشند، ولی ما درخشش آنها را تنها در موقعی که هوا تاریک و آسمان صاف است می بینیم. در روز نور خورشید آسمان را روشن میکند و مانع دیدن نور ستارگان دیگر میشود. سیاره ها از خورشید و ستاره های دیگر نور میگیرند. علت درخشش ستارگان، فعل و انفعالات حرارتهای اتمی است که در درون آنها وجود دارد. در منظومه شمسی در حدود ۲۰۰ بیلیون بیلیون (۲۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰) ستاره وجود دارد. از مجموع ستارگان مذکورتنهاتعداد۶۰۰۰ستاره رامیتوان باچشم غیرمسلح دید.حتی بادوربین‌های قوی نمیتوان بیش از ۱۰۰،۰۰۰ ستاره را رؤیت کرد. ستاره ها از لحاظ حجم، نور و حرارت با یکدیگر تفاوت دارند. خورشید از لحاظ مذکور، یک ستاره متوسط بشمار می آید. علت اینکه خورشید درخشان ترین ستاره بنظر میرسد آنست که نزدیک ترین ستاره به زمین است. قطر بزرگترین ستاره ها یک بیلیون میل (۱٫۶ بیلیون کیلومتر) و در حدود ۱۰۰۰ مرتبه بیشتر از خورشید و حجم آنها بیش از فاصله بین زمین و خورشید است.

نزدیک ترین ستاره به خورشید بیش از ۲۵ میلیون میلیون سال (۴۰ بیلیون کیلو متر)ازخورشیدفاصله دارد.ستاره هاآنقدرازکره زمین دورهستند که تنها به‌شکل نقطه های درخشان مشاهده میشوند. معمولا در حدود ۴٫۲۵ سال نوری (سرعت نور ۱۸۶٬۰۰۰ میل در ثانیه) طول میکشد تا نور نزدیک ترین ستاره به زمین که ستاره Alpha Centuri نامیده میشود، به کره زمین برسد. ستاره ای که با چشم غیرمسلح دیده میشودممکن است فاصله اش به اندازه ای به کره زمین دور باشد که نورش در ۵۰۰ سال نوری به زمین برسد. حرارت ستاره ها از ۳۰۰۰تا

۳۵۰۰۰ درجه سانتی گراد (۴۵۰۰ تا ۶۳۰۰۰ درجه فارنهایت) میباشد.

این بود شرح مجملی درباره کیفیت وجودی ستارگان. آنوقت منطق قرآن اینهمه محاسبات شگفت انگیز نجومی را درباره ستارگان نادیده گرفته و بسادگی پیش بینی کرده است که در روز قیامت ۲۰۰ بیلیون بیلیون ستاره که تنها یکی از آنها حجمش از فاصله بین کره زمین و خورشید بیشتر است، به زمین فرو میریزند.

همچنین در آیه ۵ سوره الملک، قرآن میگوید:

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ ○

«و ما آسمان دنیارا به چراغهای رخشان زیب و زیور دادیم و آنهارابمنزله تیرهائی قرار دادیم تا شیاطین را برانند و آماده کردیم برای آنها عذاب آتش را.»

اگر مطالب هزل آمیز مذکور را در واقع کلام مستقیم خداوند تبارک و تعالی که مصون از هر نوع خطا و اشتباهی است بشمار آوریم، باید فرض کنیم که خداوند لا اقل درباره کیفیت نجومی ستارگان با بندگان عربش سر شوخی داشته است. اما اگر موضوع مذکور را مولود کیفیت ذهنی اعراب بدوی و بدون فرهنگ ۱۴۰۰ سال پیش صحرای عربستان فرض کنیم، دراینصورت بزودی از ورطه شگفتی آزاد خواهیم شد.

از طرف دیگر، با توجه به اینکه قرآن دربیشتر مواردی که راجع به زمان وقوع روز قیامت سخن میگوید، بصراحت اشعارمیدارد که روز قیامت بسیار نزدیک شده است، بطور طبیعی این پرسش را بوجود میآورد که آیا این زمان نزدیک را در چه مقیاسی باید جستجو کرد. آیا مقیاس نزدیکی زمان وقوع روز قیامت برای خداوند عمر خود محمد بوده است و یا یکی از اخلاف او؟ آیا این نزدیکی زمان در مقیاس خداوند باریتعالی یکسال، ده سال، یکصدسال و یا چند قرن است؟

اکنون مدت ۱۴۰۰ سال از نزول آیات مذکور قرآن که روز قیامت را پیش بینی کرده اند، میگذردوهنوزازوقوع روزقیامت خبری نشده است. آیاخداوند تبارک و تعالی انتظار ظهور نیچه، اسپینوزا، گوته، هگل، فوئرباخ و برتراندراسل را داشت تا با عقاید و افکار ضد مذهبی خود، ایمان بشریت را از مبانی الهی

منحرف کنند و یا اینکه خداوند قادر نبود ظهور کارل مارکس پیامبر ماتریالیست را که اکنون ۱/۳ جمعیت بشر را زیرچتر ایدئولوژی خدا ناشناسی جای داده است، پیش بینی کند و روزحساب را زود تر بمرحله اجرا درآورد.

تقدیر و سر نوشت

به یقین میتوان گفت، هیچ دینی در دنیا از لحاظ اصالت «تقدیر و سر نوشت» یارای برابری با دین اسلام را ندارد. زیر بنای معتقدات اسلامی را اصل «قضا و قدر» تشکیل میدهد. اصل «سرنوشت» در اسلام حاکی است که هیچ چیزی در این دنیا بدون اراده خداوند بوجود نیامده و وجود خارجی نیز نمیتواند داشته باشد. خداوند ازپیش سر نوشت بندگانش را تعیین کرده و آنرا در لوح تقدیرشان نوشته است. در اسلام یک فرد مسلمان نه تنها به اصل «اراده آزاد» معتقد نیست، بلکه آنرا کفر محض میداند. برطبق اصول اسلام اگر انسان در دنیا نیکی کند، بعلت آنستکه خداوند ازپیش این تقدیر را برایش مقرر داشته واگر نیز مرتکب زشتکاری شود، به آن سبب است که خداوند، برای وی چنین سرنوشتی مقرر نموده است.

بطوریکه گفته شد، در هیچیک ازمسالک و مذاهب دنیا، عقیده به تقدیر و سرنوشت و یا «فاتالیسم» مانند دین اسلام حالت اطلاق ندارد. یونانیها و از جمله «هومر» برای «سرنوشت» دو بعد قائل بودند. بعضی اوقات قدرت «سرنوشت» را حتی مافوق «زئوس» (خدای خدایان) و گاهی اوقات آنرا پائین تر از قدرت «زئوس» میدانستند. اما یونانیها، هیچگاه انسان را بعلت فلسفه سرنوشت، از گناه مبری نمیکردند.[۱] ولی دراسلام خداوند در بالای «سرنوشت» قرار دارد و در واقع

۱- به مقاله «هومر» درباره سرنوشت در ماخذ زیر مراجعه فرمائید:

McClintock and Strong's *Encyclopedia*, vol. III, p. 494.

اراده او اصل سرنوشت را بوجود می آورد. محمد سرنوشت فرد بشر و مشیت خداوند را در طراز یکدیگر قرار داده و نه تنها انسان را از دخالت حتی جزئی در سرنوشت خود محروم کرده، بلکه اراده خداوند را مخالف خواست فرد انسان قرار داده است.

توجیه سرنوشت انسان و مشیت الهی به شرح مذکور، بطور طبیعی به اراده خداوند جنبه انتی نومی ینیسم میدهد و مشیت الهی را از مناسبات اخلاقی تهی میسازد، «فاتالیسم» را مسئول اعمال و رفتار انسان قلمداد میکند و خداوند را خالق شرارت ها و کجرفتاریهای افراد انسان بشمار می آورد. آیات مشروحه زیر مبین اصل مطلق «فاتالیسم» و یا اصالت «سرنوشت» در اسلام هستند.

آیه ۱۴۵ سوره آل عمران:

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا ...

«هیچکس جز به فرمان خدانخواهدمردواین موضوع نوشته شده است....»

آیه۱۷ سوره انفال:

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ ۚ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ ...

«نه شمابلکه خداکافران راکشت وچون توتیرافکندی نه توبلکه خدااین کار را کرد......»

آیه ۵۱ سوره توبه:

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا ...

«بگوهرگزجزآنچه خداخواسته است به مانخواهدرسید....»

آیه ۴ سوره ابراهیم:

... فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ...

«....خداوندهرکه رابخواهدگمراه وهرکرااراده کند هدایت خواهد کرد.......» این آیه بکرات در سراسر قرآن تکرار شده است .

آیه ۹۶ سوره صافات:

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ ○

«و خداوند شما و آنچه را که شما میسازید، خود آفریده است.»

و مهمتر از همه آیه ۳۰ سوره دهر است که میگوید:

وَمَا تَشَاۤءُونَ إِلَّآ أَن يَشَاۤءَ ٱللَّهُ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ۝

«شما نمی خواهید چیزی جز آنچه خدا بخواهد.»

«البرکوی» آیه مذکور را به این شرح تفسیر کرده است: «باید به یقین گفت که خوب و بد را خداوند از پیش مقدر کرده است. هر عملی که از انسان سر میزند، اعم از اینکه خوب باشد یا بد، از پیش در لوح قضا و قدر ثبت شده است. اگر انسان مرتکب عمل خوب شود، خداوند قبلاً آنرا مقدر کرده و اگر انسانی مرتکب عمل ناشایست شود نیز بعلت آنست که خداوند قبلاً حکم آنرا مقرر کرده، ولی البته باید دانست که خداوند از انجام عمل زشت راضی نیست. بنا بر این آنچه که ما درباره اینکه چرا خداوند برای انسان ارتکاب عمل زشت مقدر میکند، میتوانیم بگوئیم آنست که ارتکاب عمل زشت بوسیله انسان، دارای هدفهای خاصی است که تنها عقل خداوند قادر به درک آنست و ما نمیتوانیم فلسفه آنرا بفهمیم.»[1]

در اسلام احادیث بسیاری وجود دارد که نشان میدهد، فرد مسلمان معتقد است، بدون اراده و میل خداوند انجام هیچ عملی امکان ندارد. **مشکات ــ المصابیح** در قسمت مربوط به «قدر» میگوید:

«خداوند آدم را خلق کرد و سپس پشت او را با دست راستش لمس کرد و در نتیجه یک خانواده از آدم بوجود آمد. پس از آن خداوند به آدم گفت، من این خانواده را برای بهشت خلق کردم و اعمال و رفتار افراد خانواده مذکور مانند آنهائی خواهد بود که بهشت برایشان مقدر شده است. آنگاه خداوند مجدداً پشت آدم را لمس کرد و خانواده دیگری از او بوجود آمد و خداوند به آدم گفت، من این خانواده را برای جهنم خلق کردم و اعمال و افعال این خانواده مانند آنهائی که جهنم برایشان مقرر شده خواهد بود.»

1- Samuel M. Zwemer, *The Moslem Doctrine of God* (New York: 1905), p. 95.

مردی از پیغمبر درباره توجیه ماهیت اعمال و رفتار انسان پرسش کرد. پیغمبر پاسخ داد: «هنگامی که خداوند بنده اش را برای بهشت خلق میکند، تمام اعمال و رفتارش تا هنگام مرگ و موقعی که وارد بهشت میشود، درخور اعمال افرادی که بهشت برایشان مقدر شده خواهد بود، و هنگامی که خداوند کسی را برای آتش خلق میکند، تاموقعی که انسان مذکور بمیرد و وارد جهنم شود، کلیه اعمال و افعالش مانند افرادی خواهد بود که جهنم برایشان مقرر شده است.»[۱]

مشکات المصابیح درجای دیگر مینویسد:

«زمانی آدم و موسی در پیشگاه خداوند با یکدیگر به شرح زیر بحث میکردند. موسی به آدم گفت، (تو انسانی هستی که خداوند ترا با دستش خلق کرد و از روحش در تو دمید و فرشتگان به پرستش توپرداختند و خدا ترا در بهشت جای داد و سپس تو با گناهی که مرتکب شدی، سبب سقوط خود و افراد بشر به کره زمین شدی.) آدم پاسخ داد، (و تو موسی، آدمی هستی که خدا ترا به رسالت مبعوث و کتابی برایت نازل کرد و الواحی را که همه چیز روی آنها ثبت شده است برای تو فرستاد. اکنون به من بگو، چند سال قبل از خلقت من، خداوند تورات را نوشت؟) موسی، پاسخ داد(چهل سال.) آدم گفت (و آیا در آن نوشته شده بود که من بر خلاف دستور خدا عمل خواهم کرد؟) موسی پاسخ داد، (آری.) آدم گفت، (پس چرا تو مرا برای انجام عملی که خداوند چهل سال قبل از خلقت من مقرر کرده است، سرزنش میکنی؟)»[۲]

حدیث دیگری حاکی است که روزی محمد، بایکدست یک مشت و با دست دیگر مشت دیگری خاک برداشت و آنها را به اطراف پراکنده کرد و گفت: «خداوند نیز اینچنین بندگانش را از دستهایش رها میکند و گروهی از آنها را به بهشت و گروهی دیگر را به جهنم خواهد فرستاد.»[۳]

۱ـ مشکات المصابیح، چاپ دهلی، صفحه ۲۱

۲ ـ ماخذ بالا.

۳ـ ماخذ بالا.

حدیث دیگری میگوید: «این افراد برای بهشت و آن افراد برای آتش جهنم خلق شده و رفتن دسته اول به بهشت و گروه دوم به جهنم برای ما تفاوتی ندارد.»[۱]

حدیثی از قول عایشه روایت شده که «روزی پیغمبر برای شرکت در مراسم تدفین طفلی دعوت شده بود. عایشه نقل میکند، من به پیغمبر گفتم، (یارسول اله، به یقین این طفل یکی از پرندگان بهشتی خواهد بود، زیرا فردمعصومی بوده که با این سن و سال امکان ارتکاب گناه نداشته است.) پیغمبر جوابداد، (نه عایشه، اینطور نیست، زیرا خداوند بهشت و جهنم را هنگامی که افراد انسان در صلب پدرانشان بوده وهنوزمتولدنشده اند، برای آنهامقدرمیکندو بدین ترتیب یک فردانسان درصلب پدرش، بهشتی و یاجهنمی میشود.)»[۲]

برای اثبات مطلق بودن عقیده «سرنوشت و تقدیر» در اسلام شاید هیچ مطلبی گویا تر از آیات ۲۳ و ۲۴ سوره کهف نیست. آیات مذکور حاکی است:

۲۳- وَلَا تَقُولَنَّ لِشَايْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا ۲۴- إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ ...

«هرگز مگو من این کار را فردا خواهم کرد مگر آنکه بگوئی اگر خدا بخواهد....»

عبارت «انشاءاله» (اگرخدا بخواهد) که بزرگترین مظهر سرنوشت پرستی در اسلام است، آنچنان با فرهنگ اسلامی آمیخته شده که کمترمسلمانی ممکن است، در صحبت های روزمره اش عبارت «انشاءاله» را ذکر نکند. ذکر عبارت «انشاءاله» در صحبت های روزمره حتی بین افراد تحصیل کرده مسلمان نیز رواج دارد و اگر شخصی از انجام موضوعی سخن بگوید و عبارت «انشاءاله» را ذکر نکند، طرف مخاطب به وی گوشزد میکند که بگوید«انشاءاله» (اگر خدا بخواهد).

یکی دیگر از دلائل مطلق بودن اصل «سرنوشت» در اسلام تفسیر آیه ۱۱ سوره

---

۱. قیاس الانبیاء، چاپ ایران، صفحه ۲۱

2- Zwemer, *The Moslem Doctrine of God*, p. 97.

سجده وحدیثی است که دراین باره دردقایق الاخبار وشموس الانوارذکرشده است. شرح موضوع که در تلمود[1] نیز آمده بدینقرار است که روزی سلیمان پیغمبر در حالیکه دو نفر از کاتبانش در معیتش بودند، فرشته قبض روح را مشاهده کرد که با ناراحتی به اطراف خود می نگرد. سلیمان فهمید که فرشته قبض روح برای گرفتن جان دو نفر کاتب او در آن محل آمده است. لذا سلیمان با قدرت سحر آمیز خود، دو نفر کاتبش را فوراً به سرزمین «لوز» که بر طبق افسانه مذکور، هیچکس درآن نخواهد مرد منتقل کرد. روز بعد سلیمان مجدداً فرشته مرگ را در حالیکه خوشحال و خندان بنظر میرسید مشاهده کرد. فرشته مذکور، برای سلیمان توضیح داد که خداوند و یرا مامور کرده بود جان دو نفر کاتب مذکور را در سرزمین «لوز» بگیرد و لذا او از وجود کاتبان مذکور در نزد سلیمان و اینکه چگونه او قادر خواهد بود، جان افراد مذکور را در سرزمین دوردست «لوز» بگیرد به حیرت افتاده بود، اما دستور سلیمان در انتقال افراد مذکور به سرزمین «لوز» موضوع را حل کرد و وی توفیق یافت، دستور خدا را در محل مورد نظر به اجرا بگذارد.[2]

تئوری جهنم در اسلام یکی از فرآورده های فلسفی سرنوشت پرستی در دین مذکور میباشد. کلمه «جهنم» ۳۰ مرتبه و کلمه «آتش» بمراتب بیش از آن در قرآن ذکر شده و حاکی از آنست که در اسلام رحم وشفقت و محبت مفهومی ندارد و اصول دین اسلام دارای طبیعت شقاوت، بیرحمی، و سنگدلی میباشد.[3]

بر طبق محتو یات قرآن و احادیث مر بوط، جهنم باید پر از کفاری که خداوند خلق کرده است، بشود. (آیات ۱۰ و ۱۴ سوره نساء، آیه ۶۸ سوره تو به، آیه ۱۳ سوره سجده و آیه ۱۵ سوره علق.) هیچیک از مذاهب دنیا، جهنمی وحشتناکتر و سبعانه تروشکنجه بارترازاسلام برای بدکاران پیش بینی نکرده‌اند.[4] درآیه ۳۱ سوره

1- Talmudic Tractate, *Sukkah,* 53 a.

۲- به تفسیر آیه ۱۱ سوره سجده و دقایق الاخبار وشمس الانوار مراجعه فرمائید.

۳- به‌فصل دهم کتاب زیر مراجعه فرمائید:

4- Stanley Lanepool, *Studies in a Mosque,* p. 311-26.

ق خداوند،جهنم رامخاطب قرارداده ومیگو ید:

... هَلِ امْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ ○

«....آیاامروزمملوازوجودکافران شدی؟(جهنم پاسخ میدهد)آیادوزخیان بیش ازاین نیزمیتوانندباشند.»

در جهنم غیر از آتش و حرارت چیز دیگری وجود ندارد و دوزخیان فقط آب کشیف و آمیخته با آتش برای آشامیدن در اختیار خواهند داشت. آیات ۱۹ و ۲۰ سوره حج میگو ید،برای کافران لباسی ازآتش باندازه قامت آنهابریده اندو بر سر آنان آب سوزان جهنم ریزند تا پوست بدنشان و آنچه درون آنهاست به آن آب سوزان گداخته شود.

افراد ساکن جهنم برای رهائی از عذاب شکنجه بار جهنم پیوسته تقاضای مرگ میکنند، ولی پاسخ میشنوند که تا ابد باید در عذاب بسوزند. (آیه ۳۹ سوره بقره ، آیه ۱۹۷ سوره آل عمران، آیه ۳۳۰ سوره ابراهیم، آیه ۷۴ تا ۷۸ سوره زخرف و آیه ۱ تا ۷ سوره غاشیه.)

عقیده به «فاتالیسم» در اسلام، قدرت ابتکار و خلاقیت مغزی را از مسلمانان سلب کرده و امر توسعه و پیشرفت را در جوامع اسلامی منتفی ساخته است. فرد مسلمان اعتقاد دارد که خداوند سر نوشت هر انسانی را قبل از تولد طرح ریزی کرده و کوشش های او بدون اراده الهی به نتیجه ای نخواهد انجامید. بعقیده مسلمانان، یک فرشته، یک جنایتکار، یک پشه همه در هر واحدی از زمان حیاتشان، دستور خداوندرابموقع اجرامیگذارندوحاصل اعمال آنهاقبلاًبوسیله خداوندسرنوشت‌ریزی شده است. هر موجودی بهر نحوی که خدا مقدر کرده زندگی میکند و هر عملی نیز که انجام میدهد، از پیش بوسیله مشیت خداوندی تصو یب و در لوح تقدیر ثبت شده است. بنا بمراتب بالا میتوان گفت که سرنوشت پرستی در اسلام ذهنیت مسلمانان را محجر کرده و جوامع اسلامی را از توسعه و پیشرفت باز داشته است.

طبری مینو یسد: «پیغمبر اسلام چنین گفت که از نحو بیاموزید به آنقدر که سخن درست گوئید و هرچه بر خوانید راست برخوانید و از نسب پدران و مادران بدانید بدانقدر که خو یشاوندان را بدانید و شمار روز ها بدانید، اینقدر بسنده باشد

بیشتر نه .... پس اگر بدین علم ها بیشتر از این آموختن فایده بودی اندر اسلام پیغمبر علیه السلام نهی نکردی.»[1]

بنظر میرسد که گفته «کنون سل» یکی از دانشمندان معروف اسلام شناس بتواند یک نتیجه منطقی برای پایان این فصل بشمار رود. نامبرده در این باره مینویسد:

«اصل سیاه سرنوشت پرستی باعث شده است که فرد مسلمان کلیه مظاهر حیات را در چارچوب نوشته های قرآن می بیند و درنتیجه جوامع اسلامی در قهقرای زوال وعقب افتادگی باقی مانده‌اند.»[2]

جهاد

جهاد یا جنگ مقدس یکی از ابتکارات مهم محمد درترغیب پیروانش به‌نابود کردن دشمنان اسلام بوده‌است. درقرآن درموارد متعدد، مسلمانان مکلف به‌جهاد شده و احکام جهاد در سوره بقره ازآیه ۱۹۰ ببعد بین احکام و مقررات روزه و حج ذکر شده‌است، آیه ۱۵۴ سوره بقره و آیات ۱۶۹ و ۱۷۰ سوره آل عمران میگوید، فکر نکنید آنهائی که در راه خدا شهید شدند مرده اند، بلکه دارای عمر جاودانی بوده و نزد خداوند متنعم و ازفضل و رحمت او در شادمانی بسر خواهند برد.

پیروان اسلام دنیا را به دو منطقه تقسیم بندی میکنند. «دارالاسلام» و «دارالحرب». دارالاسلام آن قسمت هائی از دنیاست که به تصرف اسلام درآمده و ساکنان آن زیر چتر اسلام بسر میبرند و دارالحرب آن قسمت از دنیاست که هنوز به تصرف اسلام درنیامده است. پیروان اسلام معتقدند بین این دو قسمت از دنیا

۱- ترجمه تفسیر طبری، به‌تصحیح حبیب یغمائی، ۷ جلد، جلد اول، چاپ دانشگاه تهران، صفحه ۱۸

2- Canon Sell, *Faith of Islam*.

(آن قسمتی که زیر سلطه اسلام است و قسمت دیگری که ساکنانش به اسلام نگرویده اند) صلح و آشتی نمیتواند برقرار شود مگر اینکه مسلمانان کلیه دنیا را زیر نفوذ اسلام درآورند.

رهبران اسلام ممکن است به بعضی‌جهات مقتضی با آن قسمت از دنیا که به‌تصرف مسلمانان درنیامده، در صلح موقتی بسر برند، ولی وظیفه آنان اینست‌که قسمت های غیر مسلمان دنیا را فتح و درصورت امکان ساکنانش را به قبول اسلام وادارکنند. بطور طبیعی مسلمانان درهیچ شرایطی آن قسمت هائی از دنیا را که دراختیار دارند، به غیر مسلمانان واگذار نخواهند کرد. مسلمانان تعریف و مفهوم دارالاسلام را تا آنجا بسط داده که معتقدند دارالاسلام بهرمنطقه ای که حداقل یک قاعده اسلامی درآنجا معمول باشد، اطلاق خواهد شد.[۱]

برطبق قاعده جهاد، هرمسلمانی موظف است دربرابر غیرمسلمان وارد جهاد شود و هر کسی که درراه خدا جهاد کند و بکشد یا کشته شود، برطبق آیات پیش گفته شده ۱۵۴ سوره بقره، ۱۶۹ و ۱۷۰ سوره آل عمران شهید تلقی می شود و جایش در آن دنیا در بهشت خواهد بود و از نعم الهی در بهشت مستفیض خواهد شد.

باتشوری جهاد محمد موفق شد، دشمنانش را بیرحمانه سرکوب کند وپس از مرگش نیز جانشینانش با اجرای قاعده مذکورقلمرو اسلام را به آنسوی مرزهای عربستان بسط دادند، بطوریکه درسال ۷۵۰ میلادی حوزه اقتدار اسلام ازمرزهای چین تا سلسله جبال پیرنه در اسپانیا بسط پیداکرده بود. *

1- G. Von Grunebaum. *Medieval Islam* (Chicago: 1946), p. 9.

پیروزیهای اعراب بیست سال پس از مرگ محمد



فصل ششم

سوره های مکّی وسوره های مدنی قرآن

هر چه کشوری بیشتر مذهبی باشد، جنایت درآن زیادتر است.

ناپلئون به گورگاد
۲۱ دسامبر ۱۸۱۷

قرآن دارای ۱۱٤ سوره است که ۸۸ سوره آن درده سالی که محمد درمکه اقامت داشته (از بعثت تا هجرت)، تدوین شده وبنام سوره های مکّی معروف میباشد. ۲۶ سورهٔ دیگر آن درمدینه ودرمدت ۱۳ سالی که محمد پس ازهجرت ازمکه درمدینه سکونت گزیده است وضع شده و بنام سوره های مدنی معروف شده است.

هرگاه سوره های مکّی ومدنی قرآن موردیک نگاه تحقیقی وتطبیقی قراربگیرند، تفاوت بارزی درکیفیت هدفهای تدوین آنها مستفاد خواهد شد. سوره هایی که درده سال از بعثت تا هجرت محمد درمکه تدوین شده، دارای زیربنای خالص روحانی است ودرآیات سوره های مذکورهمه جا سخن ازارشاد مردم ودعوت آنهابه نیکی واجتناب اززشتی ها و پلیدی ها وتنزیه اخلاق همگانی میرود. درسوره های مکّی، مؤلّف احکام ومتون قرآن، مردی زاهد، وارسته وانسان دوست است که مسیح واربا حسّ

بشر دوستی ونوع خواهی قابل احترامی مردم رابه خداشناسی و پرهیزکاری دعوت میکند، ظلم و بیدادگری وتعیّش رانکوهش وانساندوستی وحمایت از بینوایان راتشویق وستایش میکند. اما سوره های مدنی زیربنا ومفهومی متفاوت دارند. تدوین کننده سوره های مدنی باانسان مسیح منش سوره های مکّی کاملاً تفاوت دارد، پیوسته دم ازقتل وکشتار مخالفان دین میزند وبرای نابود کردن بیرحمانه آنها کمر همت بسته است.

محمد درابتدای ظهوردرابرازهدفش معنی برکسب قدرت وحکومت براعراب بسیار محتاط بود، ولی بتدریج ومخصوصاً موقعی که وارد مدینه شد وقدرتش بالا گرفت، بطور صریح ازهروسیله ای برای استحکام قدرتش استفاده کرد. درسوره های مکّی محمد پیامبری محتاط وانسان دوست است که پیوسته به پیروانش درس خداشناسی، نوعدوستی وسازش بامنافقین وگمراهان رامیدهد، ولی درسوره های مدنی وی بصورت رهبری سختگیر وغیرقابل انعطاف تجلّی وبابیرحمی قصد نابود کردن مخالفانش را دارد. درسوره های مکّی، محمد بیشتربرای مردم داستان سرائی میکند، ولی در سوره های مدنی برای آنها قانون ومقررات زندگی وضع میکند و برای مقررات مذکور ضمانت های اجرایی شدید وطاقت فرسایی قائل میشود. درسوره های مکّی محمد پیوسته مردم رابه اطاعت از «خدا» موعظه میکند، ولی درسوره های مدنی، مردم را به اطاعت از «خداورسول» هدایت مینماید.

گولدزیهر مینویسد درسوره های مکّی قرآن معمولاً احکام وشرایعی وضع نشده ومردم فقط به خداشناسی، زهدوتقوی ونیکوکاری واجتناب از بدکاری موعظه میشوند، ولی در مدینه محمد درصدد ساختن یک حکومت مقتدر اسلامی برمیاید ولذا برای حصول این هدف به قانونگزاری و وضع قوانین ومقررات، تنظیم روابط افراد مردم با یکدیگر وهمچنین روابط افراد مردم در برابر جامعه برمیاید. درمکه محمد تنها پنج اصل برای پیروان اسلام وضع کرد: اول—توحید واقرار به نبوت محمد، دوم—نماز، سوم—زکات ولی به نحو اختیاری، چهارم—روزه آنهم به روش یهود درروزدهم محرم، پنجم—حج. اما سایر احکام وشرایع اسلامی درده سالی که محمد درمدینه سکونت اختیار کرده وضع شده است.[1] بعبارت دیگر محمد درمکّه نقش «نبّی» ودرمدینه وظیفه «رسول» راایفاء

1- Goldzoheir, *Muhammedanische Studien*, vols. 1-2 (Halle: 1899).

میکرده است.[۱]

درسوره های مکّی محمد انسان آزاده ای است که قصد دارد ازمقام یک انسان روحانی، دررستگاری رابروی مردم بگشاید، ولی درسوره های مدنی، محمد سلطانی جنگجو، مبارز وقدرت طلب میشود که میخواهد بنیان سلطنت مذهبی وسیعی را روی پایه های مذهب استوار کند و برای نیل به این هدف ماکیاولی وارهروسیله ای رابرای رسیدن به مقصود مشروع تلقی میکند. بهمین دلیل است که با استفاده ازقدرت فراستش دکترین «جهاد» را اختراع ومقرر میدارد که مخالفان اسلام را باید بیرحمانه ازدم شمشیر گذرانید.[۲]

محمدمکّی، پیامبری ناصح، خیرخواه، مسالمت طلب وآزاده

سوره های انعام، الزمر، یونس، هود، حجر، نحل و طه را می توان نمونه هایی از سوره های مکی دانست که محمد در بعضی آیات آنها در نقش زاهد خداشناس وبشر دوست ظاهر می شود و برای ارشاد افراد بشر به رستگاری موعظه می کند. آیات زیر نمودار هدف مذکور می باشند:

آیه ۱۳۵ سورهٔ انعام:

قُلْ يٰقَوْمِ اعْمَلُوا عَلٰى مَكَانَتِكُمْ إِنِّى عَامِلٌ ۚ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ ۗ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظّٰلِمُونَ ○

«بگوای گروه نادان هر چه درتوانایی دار ید درعمل بکارببر ید، من نیزنیک عمل میکنم آنگاه شما آگاه خواهید شد چه کسی عاقبت خوب دارد وستمکاران رارستگاری نیست.»

۱ــ دانشمندان اروپایی فرضیه های «نبوت» و«رسالت» رایکی میدانند، ولی دانشمندان اسلامی بین آنها قائل به تمیزشده ومعتقدند «نبی» کسی است که اطلاع و یابشارت میدهد، اما رسول یا فرستاده شخصی است که قوانین ومقررات واحکام خداوند رابه مردم ابلاغ میکند.

۲ــ آیه ۶۱ سوره احزاب.

آیه ۱۵۹ سورهٔ انعام:

إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ...

«درحقیقت آنهایی که در معتقدات دینی فرقه فرقه شدند، چشم از آنها بپوش که چنین کسانی بکار تو نیایند. ازدست آنها غمگین مباش که مجازات آنها با خدا است...»

آیهٔ ۴۱ سورهٔ الزمر:

إِنَّا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنتَ عَلَيْهِم بِوَكِيلٍ ۝

«ما این کتاب را به حق برای هدایت مردم بر تو نازل کردیم. پس هر کس که هدایت یافت به سود خود اوست، و هر که گمراه شد به زیان خود به گمراهی افتاده است و تو وکیل آنها نیستی.»

آیه ۴۷ سورهٔ یونس:

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۝

«و برای هرامتی رسولی است که هر گاه رسول آنها آمد وحجت تمام شد، بعدل بین آنها قضاوت خواهد کرد و برهیچکس ستم نخواهد شد.»

آیه ۷۲ سوره یونس:

فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ۝

«پس هر گاه ازحق روی گردانده ونصیحت مرانپذیرفتید من ازشما اجری نمیخواهم بلکه پاداش رسالت من راخدا میدهد ومن خود ازجانب خدا ماموم که ازاهل اسلام وتسلیم حکم او باشم.»

آیه ۲ سورهٔ هود:

أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنَّنِي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ ۝

«بجزخدای یکتا هیچکس رانپرستید ومن حقاً رسول اوهستم که برای اندرز و بشارت خلق آمده ام.»

آیه ۱۲۱ سورهٔ هود:

وَقُل لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ ۝

«به آنانکه ایمان نمی آورند بگو که شما هر چه میتوانید بزشتکاری ومعصیت خدا

بپردازید ما هم بکار طاعت مشغول خواهیم بود.»

آیه ۹٤ سورهٔ حجر:

فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ○

«پس با صدای بلند آنچه را که از خدا به تو امر شده است آشکار کن و به آزار مشرکین توجه ننما.»

آیه ۹٦ سوره مومنون:

اِدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ○

«تو آزار و بدیهای امّت را به آنچه نیکوتر است دفع کن، ما جزای گفتار آنها را بهتر میدانیم.»

آیه ۸۲ سوره نحل:

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ○.

«پس اگر باز روی از خدا بگردانند، بر تو تبلیغ رسالت و اتمام حجّتی بیش نیست.»

آیات ۱۲۵ و ۱۲٦ سوره نحل:

اُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ...
وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ ○

«خلق را به حکمت و برهان و موعظه نیکو براه خدا دعوت کن... و اگر کسی به شما مسلمانان ستمی رسانید شما باید بقدر آن در مقابل انتقام بکشید و اگر صبوری کنید، البته برای صابران اجری بهتر خواهد بود.»

آیه ۱۳۰ سوره طه:

فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ ...

«پس تو ای رسول بر آنچه (امت جاهل) میگویند صبر و تحمل پیشه کن...»

بطوریکه از فحوای صریح آیات مذکور بر می آید، محمد مکّی پیامبری است واعظ، خیرخواه، انسان دوست و خدامنش که با پند و اندرز مردم را برای تابعیت از آئین نوظهورش ترغیب و بتدریج راه را برای کسب قدرت هموار میکند.

محمد مدنی، یک سلطان مذهبی قدرت طلب، ستمگر وانتقامجو

هنگامی که محمدبه مدینه هجرت نمودوشا بود قدرت راپیرامون خود احساس کرد، شخصیتش کاملاً تغییریافت. اودرمدینه دیگربرای مردم موعظه نمیکرد، بلکه به پیروانش دستورقهری میداد، برطبق احکام خدا منافقان رابزنجیربکشند وخون آنها رابیرحمانه بریزند.[۱] آیات سوره های مدنی ز یرمبیّن این واقعیت بوده وبوضوح شارح تفاوتهای متون، اهداف وروشهای سوره های مکی ومدنی است.

آیه ۱۹۱ سوره بقره:

وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ ..

«هرکجامشرکین رایافتید آنها رابکشید وازشهرهایشان آواره شان سازید چنانکه آنان شمارا ازوطن آواره کردند. کارهای فتنه انگیزآنها بدتر از کشتاراست...»

آیه ۷۱ سوره نساء:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا

«ای اهل ایمان سلاح جنگ برگیرید وآنگاه دسته دسته و یا همه با هم برای جهاد اقدام کنید.»

آیه ۸۹ سورهٔ نساء:

... فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۚ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ ...

«...منافقین راتا درراه خدا گام برندارند، دوست نگیرید واگرمخالفت کردندآنهارا هرکجا یافتید به قتل برسانید...»

۱ـ آیه ۶۱ سوره احزاب.

آیه ٦١ سوره احزاب :

مَلْعُونِينَ ۖ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا ○

«مردم پلید را هر کجا یافتید، آنانرا گرفته وجداً آنها را بکشید.»

آیه ۵ سوره توبه :

فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ ...

«پس از آنکه ماههای حرام بسر رسید آنگاه مشرکین را هر کجا یافتید بقتل برسانید و آنها را دستگیر و محاصره کنید و از هرسو در کمین آنها باشید... »

نکته جالب توجه درمتن آیه مذکور (آیه ۵ سوره توبه) تضاد آشکار آن با آیه ۲۱۷ سوره بقره میباشد. شرح این تضاد در ابتدا نیاز به توضیح مقدمه ای دارد.

برحسب سنت دوران جاهلیت اعراب جنگ وخونریزی را در چهارماه ذیقعده، ذیحجّه، محرّم ورجب حرام دانسته چهارماه مذکور را بنام «ماههای حرام» مینامیدند. درباره حرام بودن جنگ وجهاد در چهارماه مذکور، بطوریکه دیدیم آیه ۵ سوره توبه بطور صریح حاکی است که درماههای حرام باید ازقتل وخونریزی خودداری شود. اما حمله به یکی ازکاروانهای قریش به سرپرستی عمرو بن خضری که ازشام به مکه میرفت برخلاف نصّ صریح آیه ۵ سوره توبه دراول ماه رجب که یکی ازماههای چهارگانه حرام است صورت گرفت. بدین شرح که درسال دوم هجرت، به محمد خبر رسید کاروانی از قریش با مال وامتعهٔ فراوان ازشام به مکّه میرود. محمد یکی از پیروان خود بنام عبداله — بن جحش را مامور حمله وهجوم به کاروان مذکور کرد. مهاجمان درمحلی بنام نخله درنزدیکی مکه کمین کردند وموقعی که کاروان به آنجا نزدیک شد، به آن حمله کرده، سالار قافله را مقتول، اموال قافله را تصاحب کردند و به مدینه نزد محمد بردند.

علاوه بر اینکه حمله به کاروان مذکور برخلاف سنت اعراب درماههای حرام انجام گرفت، یکی دیگر ازاصول سنتی اعراب که دراین واقعه بوسیله ماموران محمد نادیده گرفته شد، کشتن کاروانسالار قافله بود. زیرا برطبق رسوم سنتی اعراب درموقع غزوه نمیبایستی خون ریخت وقتل نفس برای چپاول اموال قبیله ای که مورد تاراج

قرار میگرفت، جایز نبود، اما برخلاف مواز ین سنتی اعراب، ماموران محمد نه تنها درماههای حرام به کاروان مذکور حمله کردند، بلکه کاروانسالار آنرا نیز مقتول نمودند.[۱]

پس ازانتشار خبر وحشت انگیز مذکور که برخلاف سنت قدیمی اعراب وهمچنین مغایر با مفهوم صریح آیه ۵ سوره تو به انجام گرفته بود، بزرگان طایفه قریش محمد را ازانجام این عمل سخت بباد انتقاد گرفتند وازجمله اظهار داشتند، محمد کسی که عنوان رهبری وهدایت بشریت را بخود بسته است، حتی به سنن قدیمی قومی خود نیز پای‌بند نیست ودرماههای حرام دستور قتل وغارت و چپاول داده است. با شنیدن این موضوع محمد سخت نگران شد ودرصدد رفع ورجوع اتهام مذکور برآمد ولذا بلافاصله آیه ۲۱۷ سوره بقره را که بکلی با آیه ۵ سوره تو به مغایرت دارد به شرح زیر نازل کرد.

آیه ۲۱۷ سوره بقره:

يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ ۖ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ ۖ وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌۢ بِهِۦ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِۦ مِنْهُ أَكْبَرُ ...

«ازتوراجع به جنگ درماه حرام سئوال میکنند، بگو گناهی است بزرگ، ولی گناه بزرگتر از آن نزد خدا بازداشتن مردم از راه خدا و کفر به خدا و پایمال کردن حرمت حرم خدا ومنع مسلمانان اززیارت کعبه است...»

باتوجه به اینکه چهار نفر مسئولیت کاروان مذکور را برعهده داشتند، بعدازقتل کاروانسالار دونفر آنها اسیر ویکی ازآنها فرار کرد وموضوع واقعه را به اهالی قریش اطلاع داد. سپس نمایندگانی برای پس گرفتن شتران و کالاهای کاروان مورد دستبرد وهمچنین اسرای آن ازمکه وارد مدینه شدند. محمد شتران و کالاهای مورد نظر را پس نداد وهر یک ازدواسیر را درمقابل یکهزاروششصد درهم آزاد کرد.

سایر آیاتی که شارح روحیه قدرت طلبانه و تجاوزگرانه محمد در مدینه میباشند به شرح زیر است:

آیه ۲۹ سوره تو به:

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُۥ ...

۱ــ کونستان و برزیل گیورگیو، محمد پیغمبری که ازنو باید شناخت، ترجمه ذبیح اله منصوری (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۳)، صفحات ۱۰۰ و ۱۰۱

«بکشید کسانی را که به خدا و روز واپسین ایمان نمی آورند و آنچه را که خدا و رسول او حرام کرده اند، حرام تلقی نمیکنند...»

آیه ۷۳ سوره توبه:

يَاأَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ ...

«ای پیغمبر با کافران و منافقین جهاد و مبارزه کن و بر آنها بسیار سخت بگیر...»

در آیهٔ ۲٤ سورهٔ نساء، محمد برای انگیزش پیروانش به جنگ با مخالفین، به یک نکته روانی جالبی متوسل میشود که شاید بتوان گفت در تشویق و تهییج اعراب به جنگ با دشمن از هر عامل روانی دیگری موثرتر بوده و آن اینست که ازدواج با زن شوهردار را در جنگ با کفار برای پیروانش حلال اعلام میکند. آیه ۲٤ سورهٔ نساء در این باره میگوید:

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ...

«نکاح زنان محصنه (شوهردار) برای شما حرام شد، مگر زنانی که در جنگهای با کفار متصرف و مالک شده اید...»

زن در زندگی عرب بادیه، همیشه اهمیت بسیار داشته و بعد از لذّت از غذا و آشامیدنی و یا بعبارت دیگر بعد از لذّت از سیری و رفع عطش، بزرگترین لذّت عرب بادیه این بوده است که زنی زیبا در اختیار داشته باشد. زن برای بعضی از اعراب بادیه حتّی از آب و شتر گرانبهاتر بود، زیرا بعضی از آنها چون زندگی خود را پیوسته در بیابان میگذرانیدند، نمیتوانستند ازدواج کنند. بعضی از آنها نیز پس از آمدن به شهر بضاعت ازدواج نداشتند. در عربستان بعضی از مردهای بادیه در تمام عمر بغیر از مادر خود، زن دیگری را نمیدیدند وحتی نمیتوانستند فرض کنند که زنان دیگر چه تفاوتی با مادر آنها دارند. بهمین علت است که محمد پیوسته پیروانش را با تصاحب زن به جنگجویی ترغیب میکرده است.[1]

سورهٔ دهر دارای سی آیه است که مفهوم آیات ۵، ۱۱، ۱۷ و ۱۹ آن بطور خلاصه آنست که خداوند به مسلمانان وازجمله به اعراب بادیه که محمد میخواست آنها را با مسلمانان متحد کند، میگفت که شما در بهشت لباسهای حریر خواهید پوشید، بر تخت های عزّت تکیه خواهید زد و از جامهای سیمین و کوزه های بلورین شرابی که

۱ــ مأخذ بالا، صفحه ۲۱۹

چون کافور دارای طعم زنجبیل است خواهید نوشید، پسران زیبا که تا ابد نوجوان خواهند ماند به شما خدمت خواهند کرد و زنهای زیبا که همیشه دوشیزه خواهند بود با شما بسر خواهند برد.

دراینجا این سئوال پیش می آید که اگر شراب دارای طبیعت مضر بوده و بمناسبت طبع مضر آن خداوند آشامیدن آنرا در قرآن منع کرده است و انسان زمینی نباید وجود خود را با این ماده آلوده کند، پس چگونه است که انسان بهشتی که طبیعتاً باید موجودی برتر از انسان زمینی باشد، مجاز میشود، از جامهای سیمین و کوزه های بلورین شراب بنوشد و پسران همیشه جوان زیبا و زنهای پیوسته باکره در اختیار داشته باشد. و پاسخ این راز بناچار در عقل و کیاست محمد در ترغیب پیروانش به اطاعت از اوامرش خلاصه میشود.

مصداق بارز و آشکار تغییر شخصیت و روش محمد را پس از هجرت از مکه به مدینه وتصمیم قاطع او را در قلع وقمع مخالفان باشدت وحدّت هر چه بیشتر میتوان در آیه ٤ سوره محمد دید.

آیه ٤ سوره محمد:

فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً ...

«بنابراین موقعی که با کافران روبرو میشوید، آنها را گردن بزنید تا آنگاه که از خونریزی بسیار دشمن را از پا درآورید، پس از آن اسیران جنگ را محکم ببند کشید تا بعداً آنها را آزاد گردانید و یا از آنان فدیه بگیرید...»

متن آیه مذکور ومخصوصاً ذکر کلمه «فدیه» حاکی از نیروی سائقه روانی دیگری برای تحریک اعراب به جنگ و کشتار مخالفین است که محمد به فراست وزیرکی آنرا تشخیص داده و در متن آیه گنجانده است.

تجزیه وتحلیل این عامل روانی نیاز به شرح مقدمه ای دارد. هنگامی که محمد و یارانش به مدینه مهاجرت کردند، دست آنها خالی بود وحتّی قادر به تأمین معیشت روزانه خود نبودند. محمد خودش کار و پیشه ای نداشت ومعیشتش را یاران و پیروانش تأمین میکردند و از لحاظ مالی در مضیقه بود. از طرف دیگر محمد میخواست قدرت خود را درمدینه استحکام بخشد و برای خویش یک ار یکهٔ حکومت مذهبی بوجود آورد.

بدیهی است که حصول این هدف بدون داشتن پول امکان پذیر نبود. بنابراین محمد میبایستی تدبیری می اندیشید که وضع مالی او ودستگاه حکومت مذهبی اش را رونق بخشد. هدف واقعی محمد ابتدا رسیدن به قدرت وحکومت بر اعراب بود واین کار مستلزم داشتن بنیهٔ مالی میبود. محمد برای پیدا کردن راه حلی جهت معمای مضیقه مالی خود و پیروانش و کسب مال ومنال لازم جهت حصول هدفهایی که در سر داشت به روشهای سنتی اعراب متوسل شد. این روشها عبارت بودند از حمله، غارت و چپاول که جنگیدن و به غنیمت بردن اموال شکست خوردگان واسیران و گرفتن «فدیه» وجه عالی ومرحلهٔ پیشرفته ونسبتاً منطقی آن میتوانست محسوب شود.

بطوریکه در یکی از فصول پیشین ذکر کردیم برطبق رسوم سنتی عرب، هنگامی که درمحلی ردّ پایی کشف میشد، افراد کاشف، ردّ پای مذکور را تعقیب میکردند تا بلکه بتوانند با حمله به صاحب ردّ پا وغارت واموال او به منبع تازه ای از وسایل زندگی دست یابند. محمد برای کسب قدرت مالی راهی آسان تر وعملی تر از این راه نمیتوانست بیابد. حمله به یکی از کاروانهای قریش به سرپرستی عمر و بن خضری در یکی از ماههای حرام که قبلاً در صفحه ۱۸۷ شرح داده شد، یکی ازمصادیق بارز این استراتژی برای کسب قدرت مالی محمد بود. اعراب حمله وهجوم ناگهانی به کاروانها و یا قبیله دیگر وتصاحب اموال وزنان آنها را «غزوه» مینامیدند. واکنون محمد با نیرویی که درمدینه گردآورده بود، میتوانست بوسیله وجه پیشرفته غزوه یعنی جنگ رسمی با دشمنان، اموال وزنان آنها را تصاحب کند. محمد برای اجرای این هدف تئوری «جهاد» را برای پیروانش نازل کرد.

درعلوم سیاسی، «تئوری» و «عمل» ازعوامل لایتجزّای یک اقدام کلّی بشمار میروند. بهمین دلیل معروف است که میگویند «عمل بدون تئوری کور وتئوری بدون عمل مرده است.» ولی محمد نیازی به کار برد این قاعده نداشت. این اصل درباره قدرت- طلبانی بکار میرود که از راههای سیاسی درصدد کسب قدرت برمی آیند، اما محمد خودرا درلباس نبوت فرو برده واز زبان خدا با پیروانش حرف میزد ودستورات الهی و یا بعبارت دیگر احکام مذهبی والهی که اونازل میکرد، میبایستی بدون تعقل وتفکّر اجرا شود. دستورخدا تعقل ناپذیر است ونه درآن زمان بلکه امروز نیز پس از ۱۴۰۰ سال

باید فوراً بمرحله اجرا درآید وهر کسی باآن مخالفت کند باید بلافاصله خون از رگهایش خارج گردد. تئوری «جهاد» یعنی جنگ رسمی بادشمنان ودرنتیجه گرفتن «فدیه» و «جزیه» ازآنان در واقع نتیجه مستقیم جهاد میبود. آیه ۲۱٦ سوره بقره بشرح زیر روشنگر این واقعیت است:

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

«حکم جهاد برای شما مقرر گردید وحال آنکه برشما ناگوارومکروه است، لیکن چه بسا چیزی رامکروه میدانید وآن برای شما خوب باشد و چه بسا چیزی راخوب بدانید وآن به‌صلاح شما نباشد وخداوند به امورداناست وشما نمیدانید.»

و بعداً نیز درتائید حکم جهاد آیهٔ ۷٤ سورهٔ نساء میگوید:

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا

«پس در راه خدا باآنهایی که زندگی دنیا را برآخرت برتری دادند، جهاد کنید وهر کسی درجهاد در راه خدا کشته شد و یاغلبه کرد، بزودی بوی اجری عظیم خواهیم داد.»

پاسکال میگوید: «عدالت بدون وجود نیروی اجرایی بی مفهوم ونیروی اجرایی بدون عدالت ظلم خواهد بود.» اما این قاعده درعلوم سیاسی بکارمیرود، نه معتقدات مذهبی. درامورسیاسی هرانسانی حق دارد ازدولتی که اداره امورجامعه را برعهده دارد انتقاد کند، اما درامورمذهبی و بویژه دراسلام، برطبق آیاتی که در پیش ذکر کردیم، انتقاد ازمذهب مخالفت باخدا تلقی شده ومجازات مرگ دارد.

بهرحال محمد بافراست وکیاست خاص خود، بمنظورتأمین بنیهٔ مالی پیروان وسپاهیان اسلام وقوام بخشیدن به بنیان حکومت اسلامی خود، به ایجاد تئوریهای خمس، زکات، جهاد، غنائم، جزیه[1] وفدیه[2] اقدام کرد.

۱ــ خراج زمین و یا مالیاتی که درقدیم مسلمانان از کفار و اهل ذمه (یهود و نصاری که در کشورهای اسلامی زندگی میکردند) میگرفتند.

۲ــ مالی که کسی برای خرید جان خود و آزاد کردن خود میدهد.

آیه ٤۱ سورهٔ انفال برای صدور حکم خمس نازل شده وحاکی است که هرمسلمانی باید یک پنجم ازعایدی خودرابه خدا، پیغمبر، منسوبین پیغمبر، یتیمان، بینوایان ودرماندگان درسفراختصاص دهد. آیه ۱ سوره انفال نیزهر چیزی را که بدون رنج مردم حاصل میشود، مطلقاً به پیغمبراختصاص داده است وآیه ٦ سوره حشرنیزغنائم جنگی را بطوراخصّ وانحصاری به پیغمبر وآیه ۷ سوره حشرغنائم حاصله ازاموال کافران را به — پیغمبر، خویشاوندان او، یتیمان، فقرا ورهگذران اختصاص میدهد.

آیه ٤۱ سوره انفال:

وَاعْلَمُوٓا أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ آمَنتُم بِاللَّهِ وَمَآ أَنزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ○

«و بدانید ازآنچه که به غنیمت بشما برسد، یک پنجم آن مخصوص خدا ورسول وخویشان او و یتیمان وفقیران ودرماندگان درسفرمیباشد، اگرشما به خدا وآنچه که ما در روزآزمایش، روزی که دونیرودر برابریکدیگر قرار گرفتند، برای بنده خود نازل کردیم ایمان دارید وخدا برهر چیزتواناست.»

آیه ۱ سورهٔ انفال:

يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ الْأَنفَالِ قُلِ الْأَنفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ ...

«در باره حکم انفال ازتوسئوال میکنند، بگوکه انفال مخصوص خداورسول است ...»

آیه ٦ و۷ سوره حشرنیزدارای احکامی مانند آیات فوق است بدین شرح که اولی غنائم جنگی را اختصاصاً به محمدودومی به محمدوخویشان اوو یتیمان، فقرا ودرماندگان درسفراختصاص میدهد.

مفهوم کلمه خداورسول درآیه مذکوروتفسیراینکه چگونه یک مسلمان میتواند به خدا خمس بدهد یک تعبیرزیادتر نمیتواند داشته باشد وآن اینست که محمد خودرا باخدا یکی میداند وخدا را قبل ازنام خودذکرمیکند تا به مسلمانان وانمود کند که انفاق مالی به — محمد وخویشانش در واقع کمک مالی به خداست.

محمد پرداخت زکات رابرای مسلمانان آنقدرالزام آوردانسته است که آنرا درقرآن همطراز با نمازذکر کرده است. درقرآن در۳۲مورد سخن اززکات رفته که ۲۷ مورد آن

همطراز با نماز ذکر شده است. آیه ۱۲ سوره مائده در باره زکات میگوید:

... وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ...

«...و خداوند گفت من با شما هستم هرگاه نماز بخوانید و زکات بدهید و به فرستادگان من ایمان آورید و به آنها احترام بگذارید و آنها را یاری کنید و به خدا قرض نیکو دهید، در اینصورت گناهان شما بیامرزم و شما را در بهشتی که زیر درختانش نهرجاری است داخل کنم...»

نکته قابل ذکر در این بحث آنست که در مذهب تسنّن، فقهای مذهب مذکور خمس را مردود دانسته وتنها زکات را برسمیت شناخته و وصول آنرا نیز وظیفه حکومتهای وقت دانسته اند. ولی در مذهب تشیع وصول خمس و زکات بوسیله دولت تحریم و جزء وظایف روحانیون محسوب و در عمل یکی از منابع درآمد طبقه روحانیون قلمداد شده است. خمس و زکات در مذهب تشیع پیوسته وسیله اخاذی و کلاّشی آخوندهای شیعه بوده است. روح اله خمینی در کتاب **رساله توضیح المسائل** «خدا، رسول، منسوبین رسول، یتیمان ودرسفر درماندگان» مذکور در آیه ۴۱ سورهٔ انفال را به «سیدهای فقیر، سیدهای یتیم وسیدهای درسفر درمانده ومجتهد جامع الشرایط» تعبیر کرده است[۱] که کاملاً با مدلول آیه ۴۱ سورهٔ انفال در بارهٔ خمس مغایرت دارد.

مسلمانان برای هر اسیر جنگی که دراختیار داشتند، مبلغ چهار هزار درهم[۲] پول مطالبه میکردند ودرصورت پرداخت مبلغ مذکور اسیر جنگی را آزاد مینمودند. برای اینکه بدانیم قدرت مالی چهارهزار درهم درآن زمان چقدر بوده، بهتر است آنرا با بهای چند

۱ــ مسئله شماره ۱۸۳۴ کتاب **رساله توضیح المسائل خمینی** درباره خمس مینویسد: «خمس را باید دو قسمت کرد: یک قسمت آن سهم سادات است. بنا براحتیاط واجب باید با اذن مجتهد جامع الشرایط به سید فقیر، یا سید یتیم، یا به سیدی که در سفر درمانده شده بدهند و نصف دیگر آن سهم امام علیه السلام است که در این زمان باید به مجتهد جامع الشرایط بدهند یا به مصرفی که او اجازه میدهد، برسانند...»

۲ــ گیورگیو، **محمد پیغمبری که از نو باید شناخت**، صفحه ۲۴۸

حیوان و کالا بشرح زیر مقایسه کنیم.

بهای یک شتر در آن دوره در مکه چهارصد درهم بود و یک گوسفند در مکه چهل درهم و یک بز بیست و پنج درهم ارزش داشت. یک نیزه در بازار مکه چهار درهم و یک کجاوه که روی شتر قرار میگرفت، سیزده درهم می ارزید. یک غلام نیز بسته به سن و زیبایی اش از یکصد و پنجاه درهم تا هشتصد درهم ارزش داشت.[1]

پس از جنگ بدر بزرگان قریش تصمیم گرفتند، از پرداختن فدیه به سپاه محمد برای آزاد کردن اسیرانشان خودداری کنند، زیرا معتقد بودند که این عمل باعث تقویت بنیه مالی مسلمانان خواهد شد. اما چون خانواده هایی که در سپاه محمد اسیر داشتند در بازخرید اعضای خانواده خود اصرار کردند، لذا تصمیم مذکور بلا اجرا ماند[2] و پرداخت فدیه برای بازخرید اسیران، سطح مالی سپاهیان محمد را به نحو قابل توجهی بالا برد.

تئوری جهاد شاهکار محمد ومحصول فراست او در شناخت عوامل روانی اعراب و متحد کردن طوایف متخاصم عرب زیر پرچم اسلام و گسترش آئین محمد در آنسوی مرزهای عربستان بوده است. محمد با ایجاد و اجرای تئوری جهاد، نه تنها پایه های حکومت خود را مستحکم کرد وضع مالی دستگاه دینی اسلام و همچنین پیروانش را قوام بخشید، بلکه پس از درگذشت او با همت جانشینانش در حدود سال ۷۵۰ میلادی حوزهٔ اقتدار امپراطوری اسلام از مرزهای چین به سلسله جبال پیرنه در ایتالیا توسعه یافت و اسلام سه امپراطوری باعظمت دنیای قدیم یعنی امپراطوریهای ایران، مصر و سوریه را فتح کرد و سکنه این کشورها مسلمان شدند.

در قرآن در ۳۱ آیه از جهاد سخن گفته شده است که بعضی از آیات مذکور در صفحات پیش ذکر شد. بطور کلی از فحوای آیات قرآن میتوان گفت که جهاد در ٤ مورد بکار میرود: ۱ــ جنگ برضد مشرکین و بت پرستان ۲ــ جنگ برضد مرتدین ۳ــ جنگ برضد اهل کتاب و ٤ــ جنگ برای دفاع از اسلام.

۱ــ مأخذ بالا.

۲ــ ماخذ بالا، صفحه ۳۹

جهاد نیز ازفرآورده های سوره های مدنی است ودرسوره های مکّی ذکری ازجهاد وقتال نشده است. محمد تئوری جهاد راباکسب غنائم جنگی وتصرف زنان ملل مغلوب توأم کرد وازاتحاد این دوعامل روانی انگیزه ای برای پیروانش بوجود آورد که ازهرعامل دیگری بیشتر میتوانست اعراب را به جنگ بادشمنان اسلام ترغیب وتشویق نماید. آیات زیردر باره کسب غنیمت درجهاد نازل شده ونشان میدهد چگونه محمد باوعدهٔ کسب غنیمت پیروانش رابه جنگ بادشمنان برانگیخته است:

آیه ۲۰ سورهٔ فتح:

وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَٰذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا

«خدا کسب غنیمت های بسیاری رابشما وعده داده است و برای شماست که درآن شتاب کنید وخدا دست مردم را ازسرشما کوتاه کرد تادلیل اهل ایمان باشد وخدا شما رابراه راست هدایت میکند.»

نکته جالب اهمیت در بحث غنائم حاصله و چگونگی مالکیت آنها، متن آیه ۱ سوره انفال بشرح زیراست:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنفَالِ قُلِ الْأَنفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ

«ازتوراجع به (انفال) پرسش میکنند، پاسخ بده که انفال مخصوص خداورسول است. بنابراین در برابرخدا پرهیزکارباشید ودراین موارد به صلح مسالمت بین خودتان اقدام کنید وخداورسول رااطاعت کنید، اگر اهل ایمان هستید.»

برطبق شرح قرآن مهدی الهی قمشه ای درصفحه ۲۲۹، «انفال» عبارت است ازغنائمی که بدون جنگ ازدشمنان بدست می آید، زمینهای خراب و بیمالک، معادن، بیشه ها، فرازکوهها، کف رودخانه ها، میراث باقیمانده ازافرادی که وارث ندارند و بطورخلاصه هر چیزی که بدون رنج حاصل شود.

به این ترتیب خداوند عالم برطبق متن آیه ۱ سوره انفال، کلیه اموال مذکوررا ملک خود و پیغمبرش دانسته است. بدیهی است که چون خداوند قابل رؤیت نیست، لاجرم رسول اوازجانب وی متملک اموالش خواهد شد.

بـا نزول آیه های مذکور محمد پیروانش را به جهاد ودرنتیجه آن دست یافتن به غنیمت وتـصاحب املاک مردم وتصرّف زنان و بردگان آنها تشویق کرد. اعراب نیز چون اولاً قبل ازظهور محمد از معتقدات مذهبی عاری بودند وثانیاً معتقدات دینی برایشان نسبت به کسب مال ومنال ودسترسی به زنان زیبار وسفید پوست آنسوی شبه جزیره عربستان، عـامل درجـه دوم اهـمیت محسوب میشد، دعوت محمد راپذیرا شدند و با کمال بیرحمی به جهاد بامخالفان وقتل و کشتار آنها و چپاول وغارت اموالشان مشغول شدند.

باتمهید برنامه ها واقدامات مذکور، بتدریج بیت المال دستگاه مذهبی محمد رونق قـابـل تـوجـهی یـافت و پیروانش را به ثروت ومکنت رسانید. سهمی که سربازان اسلام ازغـنـایـم جـنـگـی بـدسـت میآوردنـد بـه انـضمام حقوقی که درایام صلح از بیت المال میـگرفتند، آنهارا درزمره توانگران قرارداد. برای مثال سوارانی که درلشگرکشی شمال افریقا به رهبری عبداله بن سعدبن ابی السرح شرکت کرده بودند، هریک سه هزار مثقال طلا و سربازان پیاده هریک هزار مثقال طلا دریافت می کردند.[۱]

درعـلـوم‌سـیـاسـی گـفـتـه ای وجوددارد که حاکی است: «قدرت موجد فساد خواهد شـد.» نگاه عمیقی به تاریخ تحولات اسلام نشان میدهد که حتی شخصیت الهی محمد نتوانست ازتأثیر این گفته برکناربماند. محمدزاهد انساندوستی که درمکّه پیوسته بانرمی وآرامـش مـردم را بـسوی خداشناسی، درستکاری ورستگاری میخواند، درمدینه تبدیل به سیاستمداری خشن، حاکمی سختگیر، قانونگزاری دوراندیش وجنگجویی بدون انـعـطـاف شـد کـه قصد داشت بنیان یک حکومت مقتدرمذهبی را پایه ریزی کند، ولی البته وظایف دینی اش را درموعظه بعنوان یک مرّبی اخلاقی فراموش نکرد.

بـایـد اذعـان داشـت کـه مـحمد ازنظر مالی تاپایان عمر منزّه ودرخوریک انسان قابل سـتـایـش باقی ماند وکمتر درصدد استفادهٔ شخصی برآمد. درست است که برای تقویت بنیهٔ مالی دستگاه خود دستور کاروان‌زنی وغارت و چپاول اموال وتصرف زنان دشمنان را میـداد، ولـی خود درنهایت قناعت زندگی میکرد وازاین لحاظ صحابه اونیزبه وی تأسّی میـجـسـتـنـد. اماازنظر توجه به زن میتوان گفت که گفتهٔ «قدرت موجد فساد خواهد شد»

۱ــ ۲۳ سال، صفحه ۳۰۹

بخوبی در بارهٔ زندگی خصوصی محمد وتغییر شخصیت اوصادق بوده است. زیرا محمد، انسان زاهد و پارسامنشی که بیش از مدت بیست سال باخدیجه زنی که هیجده سال ازاومسّن تربود، زندگی زناشویی کرده بود، بطورنا گهانی به زنان روی آورد.

محمد پس ازرسیدن به قدرت با بیست زن ازدواج کرد. این زنان بغیراز زنان برده ای بودند که بعلت داشتن شوهر کافرو یامشرک درحرمسرای محمد زندگی میکردند ومسلمانان تصرف چنین زنانی را برخود حلال میدانستند.

زنانی را که محمد درحرمسرای خود داشت، میتوان به سه طبقه بشرح زیر تقسیم کرد:

۱ــ زنان عقدی که ازدواج با آنها مستلزم رعایت تشریفات عادی ازقبیل حضور گواه ورضایت ولّی زن وخود او بود.

۲ ــ زنان برده که دارای شوهر یا کافر یا مشرک و یا اصولاً بدون شوهر بودند و بسبب مذکور مسلمانان آنها را بر خود حلال فرض می کردند.

۳ــ زنانی که خود را بدون شرط به پیغمبر می بخشیدند و بدون تشریفات زنان عقدی میتوانستند به همخوابگی رسول درآیند[۱].

مدلول صریح آیه ۵۰ سورهٔ احزاب این حق را استثناءً به محمد داده وسایر مسلمانان را ازداشتن چنین حقّی محروم کرده است.[۲]

با وجود اینکه محمد انسانی بصیرواندیشمند بود، ولی اشتباهات اودر بارهٔ نزول چنین آیه هایی برای مسایلی که معمولاً بحث آنها نباید ازاطاق خواب انسان بخارج نشر کند، آنهم ازطرف خداوند، جای نهایت شگفت است. این شگفتی زمانی به حد کمال، توجه انسان راجلب میکند که محمد حتی در بارهٔ نوبت همخوابگی بازنان خویش نیز ازطرف خدا آیه نازل میکند.[۳]

باتوجه به اینکه محمد خود رابشری مانند سایر افراد بشر[۴] فرض میکرده و اساس

۱ـ مأخذ بالا، صفحات ۱۱۲ ـ ۱۰۹.

۲ـ بصفحه‌های ۲۰۳ به بعد همین کتاب مراجعه فرمایند.

۳ـ به صفحه شماره ۲۰۸ همین کتاب مراجعه فرمایند.

۴ـ آیه ۱۳ سوره حجرات، به صفحه شماره ۲۰۵ همین کتاب مراجعه فرمایند.

و پایه دین اسلام را برشالودۀ برابری [1] و برادری [2] بنیان نهاده و برطبق احکام صریح قرآن واسلام، کلیه افراد بشر را ازنظر حقوق مساوی دانسته است، حقوق ومزایایی را که وی استثنائاً برای خود در بارۀ زن وزنانش قائل شده، نه تنها اعتبار یک پیامبر آسمانی، بلکه حتی یک انسان با اتصاف ومعقول عادی را نیز ازاو سلب میکند.

حاصل بحث آنست که سوره های مکّی وسوره های مدنی قرآن معرّف دو پیغمبر هستند، یکی پیغمبر مکّی یعنی انسانی آزاده، پارسا، بشردوست، آرام، با گذشت، فداکار، اصلاح طلب وموعظه گرکه قصدداردزندگیش را وقف خدمت افرادبه بشروهدایت آنها براه صواب ورستگاری کند. دوم پیغمبر مدنی و یا انسان قدرت طلبی که پایه های قدرتش مستحکم شده و بصورت سیاستمداری سختگیر، سرداری مبارز، رهبری غیرقابل گذشت وحاکمی غیرقابل انعطاف درآمده ولاجرم ازسطح عالی ومعنوی یک مرشد دینی به ژرفای فکری یک حاکم مادی وفرصت طلب تنزل پیدا کرده است. ❋

۱ـ به ماده پانزدهم قانون اساسی مدینه و صفحه شماره ۲۰۵ همین کتاب مراجعه فرمایند.

۲ـ قرآن، آیه ۱۰ سوره حجرات.

فصل هفتم

تضادهای قرآن

تضاد با قدرت لایتناهی ایزد یکتا منافات دارد.

توماس آکیناس

اگر چه حکمت قرآن بر پایهٔ هدایت وارشاد مردم بنیاد ریزی شده و کوشش دارد زندگی اخلاقی ومعنوی منزّهی را به افراد مردم تعلیم دهد، معهذا قسمت چشمگیری ازمطالب قرآن بطوریکه با ارائه آیات مربوط خواهیم دید مشحون ازتضادها، تعارضات، تجلّی احساسات وهیجانات سرکش انسانی، تهدیدات، تطمیعات، توبدهای موهوم، ترغیب به جنگ وآدمکشی وتصاحب اموال وزنان دیگران میباشد. بعضی ازآیات قرآن به بحث در بارهٔ روابط خصوصی محمد با دیگران ومخصوصاً بازنان متعددش اختصاص داده شده و برخی ازآنها نیزدر چگونگی تماس مردم با محمد وعظ میکند. آیات ومطالبی که درسراسر قرآن بکار رفته سعی میکند محمد را یک موجود مافوق بشر واستثنایی نشان دهد ومردم را با اجبار مذهبی وادار به فرمانبرداری از او بکند، ولی بطوریکه خواهیم دید، بعضی ازمطالب قرآن در چنان سطح ضعیف ذهنی تدوین شده است که وجود چنین فرضی رابکلی منتفی میسازد.

هنگامی که یک خواننده غیرمتعبّد و بیطرف قرآن را مطالعه میکند، بطور طبیعی این فکر در او بوجود می آید که اگر واقعاً قرآن کلام خدا بوده و بوسیله جبرئیل بر پیغمبر خدا نازل شده، معمولاً احکام ومتون آن باید در سطحی که لازمه شأن لاهوتی خداوند تبارک وتعالی باشد، به ارشاد وهدایت مردم بپردازد، امّا بطوریکه به تفصیل باذکر آیه های مربوط خواهیم دید، بسیاری از مطالب قرآن پر از تضادها، تناقضات، تجلّی کینه ها، عداوت ها، شرح حیله ها، ذکر وقایع ناچیز وغیرمنطقی بوده ودر آنچنان سطح ابتذال مایه ای تنظیم شده که کمتر خواننده غیرمتعبّد واندیشمندی میتواند آنرا یک کتاب آسمانی وآیت تعلیمات الهی تلقی نماید.

درجهان ادبیات کتبی وجود دارد که قبل از میلاد مسیح برشتۀ تحریر درآمده وهنوز از نقطه نظر تعالیم اخلاقی بکارت خود را حفظ کرده و ازآثار ادبی بدیع جهان بشمار میروند. ازجمله کتب مذکور میتوان **جمهور افلاطون، اخلاق نیکوماخس ارسطو، سیاست ارسطو، پلوتارک** وغیره راذکر کرد. تألیفات مذکور با براهینی محکم ونافذ به خواننده اصول اخلاق وارزشهای معنوی تعلیم میدهند وافراد بشر را به زندگی اخلاقی واجتماعی بهتر و بارورتری رهنمون میشوند. بعلاوه اندیشگران بزرگ ونامداری مانند حمورابی، کنفوسیوس، بودا وزرتشت در تاریخ جهان ظهور کرده وافکار وعقاید نوینی برای هدایت وارشاد بشر آورده اند که دارای پایه های اصولی ومنطقی فنانا پذیری هستند که هنوز مرجع والهام دهندۀ افکار مصلحین ومرشدان راه حقیقت بشمار میروند.

بدیهی است که اگر محمد دارای وسعت ذهنی مشابهی با هریک از فلاسفه ونویسندگان مذکور میبود و یا با افراد اندیشمند و بصیر مشورت میکرد، میتوانست کتاب دینی بهتر، قابل دفاع تر وکاملتری به بشریت عرضه کند. ولی چون قصد داشت، به قرآن واحکامی که در آن آورده است، جنبۀ الهی وآسمانی بدهد، درتدوین مطالب قرآن تنها به ذهنیت خودمتکّی شد و بهمین دلیل است که مطالب ومتون قرآن، بطوریکه خواهیم دید، پر از تناقضات واحکام ضدونقیض است.

درباره محلی که محمد تعلیماتش را فراگرفته، بین محققان اختلاف نظر وجود دارد. گروهی ازمحقّقان معتقدند که محمد آموزشهای اولیّه اش را در مکّه تحصیل کرده است. گروه دیگری ازمحققان اظهار عقیده کرده اند که اوقسمتی و یا قسمت اعظم

اطلاعات مذهبی اش را در زمانی که بعنوان کاروانسالار به خارج از عربستان ومخصوصاً سورّیه مسافرت میکرده، فرا گرفته است. معهذا چنانکه ملاحظه میشود، در قرآن مطلبی وجودندارد که محمد نتوانسته باشد آنرا درمکه و یامدینه آموخته و یا مجبور شده باشدبرای تحصیل آن به خارج ازعربستان مسافرت کند. البته میتوان به یقین گفت، آموزشهای محمد درخارج ازمکه ومدینه ودرمسافرتهای تجاری که به سایرنقاط کرده در بسط اطلاعات او بسیار موثربوده است. ازطرف دیگربطوریکه گفتیم، چون محمد قصد داشت به پیروانش وانمود کند که او بوسیله جبرئیل باخدارابطه دارد وکلیه احکام واعمالی را که برای پیروانش مقررمیکند، کلام نازل شده ازطرف خداست، لذا حتی بانزدیکترین صحابه خودمانندابوبکر وعمرنیز درباره امورمشورت نمیکرد.[1] بدیهی است که اگراودرباره اموراعمالی که بنام احکام الهی برای اتباعش مقرر میکرد، باافراد ذیصلاحیت وصاحبنظر مشورت مینمود، موفق میشد ازبسیاری اشتباهاتی که در تدوین متون ومطالب قرآن مرتکب شد، جلوگیری کند. بزرگترین دلیل اشتباهات محمد، تضادهای چشمگیربعضی ازاحکام ومتون قرآن است که به آسانی ذهن هر خواننده روشنگری راجلب میکند وما دراین بحث به ذکر نمونه ها و مواردی چند از تضادهای مذکور می پردازیم.

آیا برطبق فرمان خدا محمد استثنائاً مجازشده است، هر یک اززنان عالم را که بخواهد برای خود انتخاب وتصاحب کند؟

متن آیه ۵۰ سورهٔ احزاب به شرح زیر حاکی است که محمد درباره انتخاب زن ازسایرمومنان استثناء شده ودرانتخاب زنان آزادی کامل دارد:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً

۱ــ محمد بن اسماعیل البخاری، صحیح البخاری، ٤ جلد، جلد دوم، صفحات ۱۰۵ و ۱۰٦

وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

«ای پیغمبر ما زنانی را که مهرشان ادا کردی برتو حلال کردیم و کنیزانی را که بغنیمت خدا نصیب تو کرد و ملک توشد ونیز دختران عمو ودختران عمه ودختران خالو ودختران خاله آنها که باتواز وطن خود هجرت کردندونیز زن مؤمنه ای که خودرا بدون شرط ومهر به تو ببخشد ورسول هم به نکاحش مایل باشد که این حکم مخصوص توست نه مؤمنانی که ما میدانیم در باره زنان و کنیزان ملکی آنها چه مقرر کرده ایم. این زنان که همه رابرتوحلال کردیم بدین سبب بود که بروجود تودرامر نکاح هیچ حرج وزحمتی نباشد وخدا را بر بندگان رحمت بسیار است.»

حکم آیهٔ مذکور، اصحاب نزدیک محمد مانند ابو بکر و همچنین زن محبوبش عایشه رابرآشفت و آنها به محمد اعتراض کردند که این چگونه خدایی است که ترا در استفاده بدون قید وشرط از زنان اینچنان آزاد میگذارد تاتوهرزنی را اراده کنی بتوانی دراختیار بگیری. منطق محمد دربرابر اعتراضات مذکوربه بن بست رسید ولذا خدای محمد حکم آیه ۵۰ سوره احزاب را لغو و آیه ۵۲ سوره مذکور را به شرح زیر نازل کرد:

لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا

«ای رسول بعدازاین دیگر نه هیچ زن برتوحلال است ونه مبّدل کردن این زنان به دیگرزن هر چند از حسنش بشگفت آئی ودرنظرت بسیار زیبا آید مگر که کنیزی مالک شوی وخدابرهر چیز مراقب ونگهبان است.»

بطوریکه می بینیم برطبق مدلول صریح آیهٔ ۵۰ سورهٔ احزاب، خداوند محمد را مجاز کرده است بدون رعایت مقررات ازدواج که برای سایربندگانش وضع کرده، هرزنی را که اراده کرد دراختیار خود درآورد تادرامر نکاح برای پیغمبرحرج وزحمتی بوجود نیاید. سپس برطبق متن آیه ۵۲ همان سوره، خداوند حکم قبلی خودرا لغو وپیغمبرش را ازازدواج جدید و یا تبدیل زوجه هایش به زوجه های جدید منع میکند.

تضادّ احکام مذکورواشتباهات محمد در وضع احکام ومقررات ضد ونقیض

درقرآن، به دلایل زیر شگفت هرانسان اندیشمندی رابشدت برمی انگیزد:

۱ــ محمد درقرآن انسانی برابرسایر انسانها ذکرشده وتنهاتفاوتی که باسایرافراد بشردارد آنست که ازطرف خداوند ماموروحی دستورات او به افراد همنوعش شده است. آیه ٦ سوره سجده دراین باره میگوید:

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ ○

«یامحمدبه آنها (مشرکین) بگوکه منهم مثل شما بشرهستم، با این تفاوت که ازطرف خداوند به من وحی میشود به شما بگویم که خدا یکی است پس همه بطورمستقیم براه او بروید وآمرزش طلبید ووای برمشرکین.»

۲ــ اساس و پایهٔ اسلام بر بنیان برابری و برادری استوارشده است. آیه ۱۳ سوره حجرات دراین باره میگوید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ...

«ای مردم ما همه شمارا از یک مذکرو یک مؤنث آفریدیم وشمارابه شعبه ها وفرقه های مختلف تقسیم کردیم تایکدیگررا بشناسید وگرامی ترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شماست...»

۳ــ آیهٔ ۱۰ سورهٔ حجرات نیزدرباره برابری و برادری مسلمانان میگوید:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ ...

«درحقیقت مؤمنان همه برادریکدیگرند...»

٤ــ ماده پانزدهم قانون اساسی مدینه که بوسیله خود محمد تدوین شده است میگوید:

«هرحقی که فقیرترین مؤمن ازآن برخوردارمیشود مساوی است باحقی که غنی ترین مسلمان ازآن برخوردارمیگردد.»

۵ــ آیه ۵۰ سورهٔ قمرحاکی است:

وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ ○

«وفرمان ما درعالم یکی است ودرسرعت چشم بهمزدن باید انجام پذیرد.»

با وجود آیات و احکام صریح قرآن در باره اینکه اولاً محمد فردی از جامعه انسانی و مانند سایر افراد بشر بوده ثانیاً همه مسلمانان با یکدیگر برادر و برابر هستند و بعلاوه فرمان خدا تغییر ناپذیر است، اشتباه محمد در نزول آیات متضاد مذکور و اینکه خود را از سایر مسلمانان در باره استفاده از زن مستثنی کرده و برای خود از جمله این امتیاز را قائل شده است که بتواند هر زنی را که بخواهد بدون رعایت مقرراتی که برای سایر مؤمنان در قرآن ذکر شده تصاحب کند، در خور بسی حیرت و شگفت است.

یکی از نکات قابل استناد در تضاد احکام قرآن و گفتار و کردار محمد واقعه زیر است:

روزی ابولهب عموی محمد مردان قبیله هاشم و از جمله محمد را در منزل خود دعوت کرد. پس از حضور مدعوین، ابولهب، محمد را خطاب قرارداد و از او پرسش کرد با توجه به اینکه او گفته است مشرکین به جهنم خواهند رفت، عقیده او در باره جدش عبدالمطلب چیست. محمد آیه ۱۱۳ سوره توبه به شرح زیر را برای مدعوین خواند:

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ...

«پیغمبر و آنهایی که ایمان آورده اند نباید برای مشرکین طلب آمرزش کنند، ولو آنکه مشرکین از خویشان آنها باشند...»

سپس ابولهب از محمد پرسید در باره برادرش ابوطالب چه میگوید. محمد پاسخ داد، چون ابوطالب نیز در زمان مرگ اسلام نیاورده و از دین اجدادش دست نکشیده بود، از اینرو او نیز آمرزیده نیست.

آنگاه ابولهب نام چند نفر از اجداد خود را که در ضمن از اجداد محمد نیز بشمار میرفتند بر زبان آورد و از محمد پرسش کرد که آیا آنها آمرزیده اندیانه. محمد مجدداً آیه مذکور را قرائت کرد و اظهار داشت: «حکم خداوند قطعی است و استثناء نمی پذیرد.»

اکنون این بحث مطرح میشود که اگر حکم خدا قطعی بوده و استثناء پذیر نیست، پس چگونه است که خداوند اینهمه در قرآن احکام ضد و نقیض صادر کرده و مخصوصاً در باره زندگی خصوصی محمد و استفاده او از زنان قائل به استثناء و صدور احکام متعارض شده است!

نقش خداوند درقرآن بعنوان کارگزار روابط عمومی پیغمبر

خداوند درنقش کارگزار روابط عمومی پیغمبر به زنان محمد درس پیغمبرداری، به مسلمانان درس آداب معاشرت با پیغمبر و زنان او رامیدهد، به محمد امتیازات استثنایی برای رفتار و آمیزش با زنانش تفویض و برای نوبت همخوابگی محمد با زنانش فرمان صادرمیکند.

درآیات زیر خداوند ازیک طرف به پیغمبرش آئین زناشویی وطرز رفتار با زنانش رامی آموزد ودراین باره بطوراستثنائی مزایایی برای اوقائل میشود که سایر مسلمانان ومؤمنان باید ازآنها محروم بمانند وازدگرسو به زنان پیغمبر آداب معاشرت با دیگران ومخصوصاً چگونگی رفتار با پیغمبر درس میدهد و به آنها توصیه میکند که اگر مرتکب گناه شوند دردنیای اخروی مجازاتشان دو برابر زنان عادی بوده واگر از پیغمبر اطاعت کنند، پاداششان دو برابر زنان دیگر خواهد بود.

آیات زیر حاکی است که زنان پیغمبر برای رستگاری در دنیای اخروی باید مطیع ومنقاد محمد بوده وخودرا وقف خواست های انسانی او کنند. آیات ۲۸ تا ۳۴ سورهٔ احزاب میگوید:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّ
حْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ○ وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ
لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ○ يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا
الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ○ وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَ
تَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ○ يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ
لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ
مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا ○ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ
الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ...

«ای پیغمبر به زنان خود بگو اگر شما طالب زیب و زیور زندگی دنیا هستید بیائید تا من مهرشما را پرداخته وهمه را به خوبی و خرسندی طلاق دهم. و اگر طالب خدا و رسول

ومشتاق زندگی آخرت هستید هماناخدا به نیکوکاران ازشما زنان پاداشی عظیم عطا خواهد کرد. ای زنان پیغمبر هرکدام ازشما که دانسته کارناروائی مرتکب شود اورا دو برابر دیگران عذاب کنند واین برخدا آسان است. وهرکه ازشما مطیع فرمان خداورسول باشد ونیکوکارشود، پاداشش دو بارعطا کنیم و برای اوروزی بسیارنیکو مهیّا سازیم. ای زنان پیغمبرشمامانندسایرزنان نیستید. شمابایدازخدابترسید. پس بامردان به نرمی ونازکی صحبت نکنید ونمازبپادارید وزکوة مال به فقیران بدهید وخدا ورسول رااطاعت کنید.»

آیات ۵۰ تا ۵۳ سورهٔ احزاب در چنان سطح ناهنجاری تنظیم شده که انسان به شگفتی می افتد که چگونه خداوند عالم باجبروت لاهوتی اش به امورجنسی وزناشوئی پیغمبرش پرداخته و برای نوبت همخوابگی محمد بازنانش قاعده وضع میکند. آیات شماره ۵۰ و ۵۲ سورهٔ احزاب قبلا در صفحات ۲۰۳ و ۲۰۴ این کتاب شرح داده شده و مدلول آیه ۵۱ سوره مذکور به شرح زیر است:

تُرْجِیْ مَنْ تَشَآءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِیْٓ اِلَیْكَ مَنْ تَشَآءُ ۚ وَمَنِ ابْتَغَیْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْكَ ۚ ذٰلِكَ اَدْنٰٓى اَنْ تَقَرَّ اَعْیُنُهُنَّ وَلَا یَحْزَنَّ وَیَرْضَیْنَ بِمَآ اٰتَیْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ ...

«توای رسول درهمبسترشدن بازنهای خودلازم نیست نوبت رامراعات کنی. هر یک اززنانت رامیل داری نوبتش راعقب بینداز وهر یک ازآنها راازخود راندی بازمیتوانی اورانزد خودبخوانی. این موضوع باعث شادمانی دل وروشنی دیده آنها خواهد شد وهرگز هیچیک ازآنها نباید ازآنچه که تومیل میکنی ناراضی ومحزون باشند، بلکه همه باید به— آنچه که تو به آنها عطا میکنی، خشنود باشند...»

یکی ازمواردی که شأن قرآن کتاب آسمانی خاتم انبیاء را ازشمار کلام الهی خارج میکند، موضوع داستان ماریه قبطیه یکی اززنان محمداست. شرح موضوع بدینقراراست که روزی حفصه دخترعمرو یکی اززنان محمد بااجازه او به خانه پدرش رفت. محمد درغیاب حفصه، یکی دیگراززنانش راکه ماریه قبطیه نام داشت وسیاهپوست بود واورا ازمصر بعنوان هدیه برای محمدفرستاده بودند، به اطاق حفصه بردو بااوهمبسترشد. حفصه بعلت خاصی زودترازموعدمقرر بخانه مراجعت کرد ومتوجه گردید که محمدباماریه

همبستر شده است. لذا فریاد برآورد که چرا نوبت او را به کنیز سیاهی داده و بدینوسیله سبب هتک آبروی او نزد سایر زنانش شده است. محمد برای راضی کردن حفصه اظهار داشت ماریه را بر خود حرام میکند و در ضمن از حفصه خواست که این راز را نزد خود محفوظ نگهدارد و در این باره با کسی سخن نگوید. حفصه فوراً موضوع را به عایشه اطلاع داد و عایشه نیز در این باره با محمد صحبت کرد. محمد برای عایشه سوگند خورد که ماریه را بر خود حرام خواهد کرد.[1] سپس خداوند در تعقیب واقعهٔ مذکور، آیه اول سوره تحریم را به شرح زیر بر محمد نازل کرد:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝

«ای پیغمبر برای چه آنرا که خدا برای تو حلال کرد، برای خشنود کردن زنانت بر خود حرام کردی و خداوند آمرزنده و مهربان است.»

«دیدرو»[2] نوشته است، محمد بیشتر از هر فرد بشر که تا کنون در این دنیا زیسته است، به زنان علاقه مند بود و همچنین بیشتر از هر فرد دیگر بشر با برهان و منطق آشکار دشمنی میورزید.[3]

حاصل این بحث آنست که بر طبق آیات مذکور سورهٔ احزاب، حقوق محمد در باره زنان از سایر مؤمنان وسیع تر است و وی بعنوان پیامبر خدا بر طبق آیات قرآن و فرمان خدا مجاز شده است از مزایای زیر بطور استثنایی استفاده کند:

۱ــ بیش از چهار زن عقدی میتواند داشته باشد. (آیه ۵۰ سوره احزاب)

۲ــ محمد میتواند با خویشاوندان نزدیکش که با وی مهاجرت کردند، ازدواج کند. (آیه ۵۰ سوره احزاب)

۱ــ شرح داستان ماریه قبطیه را کلیه قرآنها و از جمله قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، مهدی الهی قمشه ای، به خط سید حسین میرخانی (تهران: نشر به اخگر، ۱۳۳۷)، در صفحه ۷۴۱ ذکر کرده اند.

۲ــ Denis Diderot (۱۷۱۳ــ۱۷۸٤)، فیلسوف، دائره المعارف نویس، تئوریسین و نویسنده شهیر فرانسوی است که بوسیله نشر عقاید و کتب و نوشته های خود، برای وقوع انقلاب کبیر فرانسه، محیط مناسب و بارووری ایجاد و نقش مهمی را در انقلاب مذکور ایفاء کرده است.

3- Tor Andrae, *Muhammed, the Man and his Faith*, trans. Theophil Menzel (New York: Barnes and Noble, Inc., 1953), p. 175.

۳ــ میتواند هر زن مؤمنه ای که خودرا بدون مهر یه وشهود به او عرضه کند بعنوان همسر بپذیرد. (آیه ۵۰ سورهٔ احزاب)

٤ــ از رعایت عدالت وشناختن حق تساوی برای زنان خودمعاف است. (آیه ۵۱ سوره احزاب)

۵ــ نوبت همخوابگی بازنانش را بهرنحوی که صلاح بداند میتواند تنظیم و یا مقدّم ومؤخر سازد. (آیه ۵۱ سوره احزاب)

٦ ــ در زنبارگی نسبت به سایر مومنان برتری خواهد داشت. (آیه٦ سورهٔ احزاب)

۷ــ پس ازمرگ وی، کسی حق ازدواج با زنانش را ندارد. (آیه ۵۳ سورهٔ احزاب)

۸ــ زنان وی حق تقاضای نفقه بیشتر ندارند. (آیه ۵۱ سورهٔ احزاب)

۹ــ زنان محمد نباید برمردم ظاهر شوندواز پشت پرده باید با مردم صحبت کنند. (آیه ۵۳ سورهٔ احزاب)

۱۰ــ از زینت های متداول دوران جاهلیت باید خودداری کنند. (آیه ۳۳ سورهٔ احزاب)

۱۱ــ از نوبتی که محمد برای همبستر شدن باآنها قائل میشود، باید راضی باشند. (آیه ۵۱ سورهٔ احزاب)

۱۲ــ زنان پیغمبر درصورت ارتکاب اعمال ناشایست دو برابر زنان عادی مجازات و درصورت اقدام به عمل شایسته دو برابر پاداش داده میشوند. (آیه ۳۰ سورهٔ احزاب)

درآیات زیر خداوند عالم که یکی از ۹۹ لقبش ملک القدوّس میباشد، درنقش کارگزار روابط عمومی وتشریفاتی محمد درقرآن ظاهر میشود وبه مسلمانان درس چگونگی سخن گفتن ومعاشرت کردن با پیغمبر وهمچنین با همسران اومیدهد.

آیات ۱ تا ۵ سورهٔ حجرات در بارهٔ موضوع فوق حاکی است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ○
... لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ

أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ۝ إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ۝ إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ۝

«ای کسانیکه ایمان آورده اید برخدا ورسول تقدم مجوئید وازخدابترسید که خداوند شنوا ودانا ست... صدایتان را ازصدای پیغمبر بلندتر نکنید و با او بلند صحبت نکنید، همچنانکه بایکدیگر بلند صحبت میکنید تا اعمال نیکتان باطل نشود وشما آنرا نفهمید. کسانیکه درحضور پیغمبر آرام صحبت میکنند، خدا در واقع قلو بشان رابرای تقوا آزموده است وآمرزش و پاداش عظیم نصیب آنها کرده است. آنهایی که ترا از پشت خانه ات بصدای بلند میخوانند، اغلب افراد بیشعور وبی عقل هستند. وا گر آنها صبر میکردند تا خودت از خانه خارج شوی برایشان بهتر بود وخداوند آمرزنده ومهربان است.»

آیه ٦٢ سورهٔ نور:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝

«مؤمنان حقیقی آنهایی هستند که به خداورسولش ایمان کامل دارند وهرگاه درکاری که حضورشان نزد رسول لازم باشد با اوجمع شوند، تا اجازه نگیرند ازمحضر رسول بیرون نمیروند وای پیغمبر آنانکه ازتو اجازه میگیرند در واقع اهل ایمان به خدا ورسول هستند، پس چون ازتو اجازه خواهند که بعضی مشاغل وامورخودرا انجام دهند، به هرکس که میل داری اجازه بده و برای آنها ازخدا طلب آمرزش کن که خدا بسیار آمرزنده ومهربان است.»

آیه ٦٣ سورهٔ نور:

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا ...

«هنگامی که میخواهید پیغمبر راصدا بزنید، او را مانند موقعی که یکدیگر را بین خودتان میخوانید، صدا نزنید....»

درآیه ۵۳ سوره احزاب، خداوند تشریفات چگونگی ورود به منزل پیغمبر،

غذاخوردن سر سفره پیغمبر، آداب صحبت کردن با زنان پیغمبر را به مردم می آموزد وازدواج با زنان پیغمبر را پس از مرگ او قدغن میکند.

متن آیه ۵۳ سوره احزاب به شرح زیر است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَٰكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَٰلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا

«ای کسانی که ایمان آورده اید به خانه های پیغمبر داخل نشوید مگر او اجازه دهد و بر سفرهٔ طعامش دعوت کند، در آنحال نیز نباید زودتر از وقت آمده و به ظروف غذا چشم انتظار گشائید بلکه موقعی که دعوت شده اید بیائید و موقعی که غذا تناول کردید زود پی کار خود بروید نه اینکه آنجا برای سرگرمی و صحبت باقی بمانید که این کار پیغمبر را آزار میدهد و او از شرم به شما چیزی نمیگوید ولی خدا از اظهار واقعیت به شما شرم ندارد. وهرگاه از زنان رسول متاعی میطلبید از پس پرده طلب کنید که حجاب برای پاکیزه نگهداشتن دلهای شما و آنها بهتر است و هرگز رسول خدا را نیازارید و پس از وفات او هیچگاه با همسرانش ازدواج نکنید که این کار گناهی بزرگ است.»

اگر چه محمد از مردان نامدار تاریخ بشمار میرود، ولی لااقل مدلول آیاتی را که در این فصل تشریح شد، میتوان دلیل ضعف بعضی از خصوصیات روانی او دانست. محمد با تمام نیروی شگرف ذهنی وقدرت فساینده ای که در رهبری مردم شبه جزیره عربستان و بسیج آنها برای جهانگیری تحت لوای دین داشته، معهذا بنظر میرسد که توانایی ذاتی برای کنترل منش ورفتار پیروانش را نداشته است. بهمین دلیل است که بجای اینکه با کاربُرد روشهای مؤثر، منش واخلاقیات فردی واجتماعی پیروانش را در جهت حصول اهداف سیاسی اش قالب ریزی کند، پیوسته در کالبد خدایی که در ذهنش ساخته است فرو میرود، از قول او به پیروان خود پند و اندرز میدهد

و کوشش میکند با قدرت لایتناهی خدایی که خودرا پیغمبر او معرفی کرده، درمردم نفوذ و آنها را وادار به اطاعت از خواستهایش بکند. ازاینروست که می بینیم درتدوین بعضی ازاحکام ومطالب قرآن، شأن خدا (الله) را درحد یک انسان بی‌اراده واز لحاظ فکری سست بنیاد پائین آورده است. بدین ترتیب خدایی که باید دانا به اسرار آشکار ونهان عالم خلقت بوده ودرسطح الوهیت وجبروتی اش به ارشاد وهدایت بندگان ضعیفش بپردازد، درنقش یک عامل بی اراده تشریفاتی درقرآن ظاهر میشود ودرباره زندگی خصوصی وفردی محمد ازقبیل چگونگی ورود به خانه محمد، سخن گفتن ومعاشرت کردن با او، غذاخوردن درخانه پیغمبر، آداب رفتار با زنهای محمد ونوبت همخوابگی محمد بازنانش بحث میکند.

ازطرف دیگر محمد درتمام مطالب قرآن کوشش کرده است، آیات ومطالب قرآن رابعنوان کلام خدادرسطحی وضع کند که ما فوق ذهنیت بشربوده ودلیل وحجّت پیامبری او و یابعبارت دیگر بعنوان معجزه پیامبری اش به پیروان اسلام قابل ارائه باشد[۱]، اما با اشتباهاتی که درتدوین بیشتر مطالب قرآن ومخصوصاً آیاتی که دراین فصل ذکرشد، بکار برده است، نه تنها خودرا ازشمار بزرگ فکران بشری خارج میکند، بلکه نقاط ضعف روانی خود را نیز آشکار میسازد. زیرا هنگامی که درقسمت آخر آیه ۵۳ سورهٔ احزاب ازقول خدا به مردم دستور میدهد (بعداز وفات پیغمبر با زنانش ازدواج نکنند)، درواقع خودرا آنچنان خودخواه، حسود و بندهٔ احساساتش معرفی میکند که نه تنها در زمان حیات، بلکه پس ازمرگ نیز نمیتواند فکر کند که زنهایش به عقد ازدواج مردان دیگر درآیند. بعبارت دیگر محمد نه تنها در زمان حیات گروهی اززنان را درحرمسرایش مقیّد وآنها را آلت هوسهای

---

۱. درقرآن آیات زیادی وجود دارد که آنرامعجزه نبوّت محمد میداند. اما شگفت آنجاست که حتی آیات مذکور نیز دارای تضاد و تناقض های چشمگیر میباشد. ازجمله آیه ۲۳ سوره بقره میگوید: «اگر شما درباره قرآنی که ما بر بنده خود محمد فرستادیم شک دارید، یک سوره مانند آن بیاورید.» آیه ۱۳ سوره هود میگوید: «...اگر راست میگوئید با کمک همه فصحای عرب بدون وحی خدا ده سوره مانند آن بیاورید.» وآیه ۸۸ سوره اسری میگوید: «اگر جن و انس متفق شوند که مانند این قرآن کتابی بیاورند، هرگز به این کار موفق نخواهند شد.»

نفسانی اش قرار میدهد، بلکه آنقدر خودخواه، حسود وضعیف النفس است که حتی پس ازمرگش نیزحاضرنیست، زنانش از یک زندگی نسبی آزاد انسانی برخوردار باشند.

آیا محمد برای کلیه نسل بشربه پیامبری برگزیده شده و یابرای ملت عرب؟

قرآن درباره یکی ازمهمترین اصول ومبانی دین اسلام که عبارت ازموضوع رسالت محمد به پیغمبری است، دارای تعارضاتی بارزوآشکاراست. متون آیه ۱۵۸ سوره اعراف، آیه ٤۷ سوره یونس، آیه ٤ سورهٔ ابراهیم، آیه ۷ سورهٔ شوری وآیات ۱۹۲ تا ۱۹٦ سورهٔ شعرا، شارح این تناقض آشکاراست.

با توجه به اینکه متن آیه ۱۵۸ سوره اعراف در صفحه ۸٤ و سایر آیات مذکور به‌ترتیب در صفحات ۳۱، ۱۱۵، ۱۸٤ همین کتاب شرح داده شد، از ذکر مجدد آنها خودداری و مفاهیم تطبیقی آنها را به شرح زیر یادآور میشویم.

آیه ۱۵۸ سوره اعراف حاکی است که محمدبرای کلیه نسل بشربه پیامبری مبعوث شده و بنابراین همه ملل دنیابایدبه اوایمان بیاورند ودین اورا قبول کنند. اما آیه ٤۷ سوره یونس اشعارمیدارد که برای هرامتی، رسول خاصی فرستاده خواهدشدتابین آنهابه عدالت حکم کند. درآیهٔ ٤ سورهٔ ابراهیم خداوندمیگوید، ماهیچ رسولی رابرای قومی نفرستادیم مگراینکه احکام الهی رابه زبان همان قوم برایشان بیان کند. آیه ۷ سورهٔ شوری مشعر براینست که خداوندهمچنین قرآن فصیح عربی رابه محمدوحی کرده تااومردم مکه ونواحی اطراف آنرا هدایت کندوآیات ۱۹۲ تا ۱۹٦ سورهٔ شعرا بطورصریح بیان میدارند که خداوند قرآن رابوسیله جبرئیل برمحمد نازل کرده، تا وی مردم رابه زبان عربی فصیح هدایت کند.

ازتحلیل تطبیقی متون آیات مذکوردوتضادچشمگیرجلب توجه میکند: یکی اینکه معلوم نیست محمد پیامبرهمه ملل دنیاست و یاتنها ملت عرب. زیراآیه ۱۵۸ سورهٔ اعراف محمد راپیامبرهمه نسل بشرمیداند وسایرآیات مذکور، وی راپیامبری میدانند که

خداوند فقط برای ملت عربی زبان عرب به رسالت مبعوث کرده است تاآنان را به زبان عربی هدایت وارشاد کنند. **نتیجه قطعی دیگری که از تحلیل تطبیقی متون آیات مذکور گرفته میشود آنست که اگر خوانندهٔ قرآن به مفهوم آیه ۴۷ سورهٔ یونس، آیه ۴ سورهٔ ابراهیم، آیه ۷ سورهٔ شوری وآیات ۱۹۲ تا ۱۹۶ سورهٔ شعرا اتکاء کند ومفهوم آیه ۱۵۸ سورهٔ اعراف رانادیده بگیرد، بناچار به این نتیجه میرسد که دین اسلام، دین ملت عرب وآنهم اعرابی است که به زبان عربی صحبت میکنند و برطبق فرمان خداوند، سایر ملل غیرعرب راهیچ تکلیفی درقبول دین اسلام نیست.**

آیا محمد پیامبر خدا یک فرد حقوق بگیر مادی و یا یک انسان معنوی بوده که بدون اجر ومزد وصرفاً بخاطر ابلاغ احکام الهی به انجام وظایف رسالت مبادرت کرده است؟

دراین باره درقرآن آیات متضاد وجود دارد. در بعضی آیات خداوند صراحتاً به پیامبر دستور میدهد ازمردم صدقه بپذیرد، ولی در بعضی آیات دیگر، خداوند به محمد توصیه میکند، به مردم بگوید اومزد رسالت نمیخواهد وتنها قصد دارد مردم را بیاد خدا بیندازد.
آیات زیرحاکی ازاین تضاد بارزاست:

درآیه ۹۰ سورهٔ انعام به شرح زیرخداوند به محمد دستورمیدهد، به مردم بگوید او ازآنها مزد و پاداشی توقع ندارد و برای اینکه مردم رابیاد خدا متذکر سازد، برایگان به انجام وظایف رسالت می پردازد.

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْعَالَمِينَ ۝

«آنها (پیامبران) کسانی بودند که خداوند خود آنها راهدایت نمود، تونیز از راه آنها پیروی و به مردم بگومن مزد رسالت ازشما نمیخواهم، بجزآنکه هدفم آنست که اهل عالم بیاد خدا متذکرشوند.»

آیه ۴۷ سوره سباء نیز به شرح زیرمفهومی مانندآیه مذکورداردوخداوندضمن آن به‌محمد دستورمیدهد، به مردم بگوید ازآنها مزد و پاداشی توقع ندارد.

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ ...

«بگو آنچه من از شما مزد رسالت خواستم، آنهم برای شما باشد اجر و پاداش من فقط برخداست...»

درآیه ۸٦ سوره ص نیز خداوند به شرح زیر به محمد دستور میدهد به امتش بگوید از آنها مزد رسالت نمیخواهد.

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ○

«بگو من مزد رسالت از شما نمیخواهم ومن بدون برهان مقام وحی و رسالت برخود نمی بندم.» [1]

اما علیرغم آیات مذکور درفوق، خداوند درآیات زیر نظرش را تغییر داده و بصراحت به محمد دستور میدهد از مردم صدقه قبول کند. بعلاوه بطوریکه درفصل پیش دیدیم خداوند با صدور آیات متعدد خمس، غنائم جنگی وانفال (کلیه اموالی که بدون رنج مردم حاصل میشود) همه را به محمد اختصاص میدهد. [2]

درآیه ۱۰۳ سورهٔ توبه خداوند به شرح زیر به محمد دستور میدهد ازمردم صدقه قبول کند.

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَوٰتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ○

«ای رسول تو از آنها صدقات را دریافت دار تابدان صدقات نفوس آنها را پاک گردانی وآنها را به دعای خیر یاد کن که دعای تو درحق آنان موجب تسلّی خاطر آنها شود وخدا داناست.»

۱ـ علاوه برآیات مذکور، آیه ۱۰٤ سورهٔ یوسف، آیه ۲۱ سوره یسین وآیات ۱۰۹ و ۱۲۷ سورهٔ شعرا نیز حاکی است که محمد برای هدایت مردم به رسالت مبعوث شده وازآنها توقع مزد و پاداش ندارد.

۲- بهصفحههای شماره ۱۹۳ تا ۱۹۷ و صفحهٔ ۲٦۵ به بعد همین کتاب مراجعه فرمائید.

ودرآیه ۱۲ سورهٔ مجادله، خداوند به مسلمانان دستورمیدهد، اگر با پیغمبر قصد مذاکره دارند، قبل ازشروع مذاکره با محمد باید صدقه بدهند.

يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ذَٰلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝

«ای کسانیکه ایمان آورده اید، زمانی که قصد مذاکره با پیغمبر دارید باید قبلاً صدقه بدهید که این صدقه برای شما بهتر است، اما اگر چیزی برای صدقه دادن نیابید، پس خداوند آمرزنده ومهربان است.»

آیا مسلمانان بدون صدقه دادن حق مذاکره با پیغمبر را ندارند؟

درآیه ۱۲ سوره مجادله محمد برای اینکه پیروانش را وادار به رعایت ابهت وجبروت مقام نبوتش کند وازطرف دیگر به بنیان مالی اش حیات مطمئنی ببخشد، مقرر میسازد که اگرمردم بااو قصد مذاکره دارند باید قبلاً صدقه بدهند، ولی بزودی براثر ابراز نارضایی مردم به سست فکری اش در باره وضع آیهٔ مذکوربی برده وآنرا برطبق مدلول آیه ۱۳ همان سوره لغو میکند.

آیه ۱۲ سورهٔ مجادله در بحث بالا شرح داده شد و متن آیه ۱۳ سوره مجادله به شرح زیر است:

ءَأَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ ...

«آیا ازاینکه پیش ازمذاکره بارسول خدا صدقه بدهید ترسیدید، پس حال که این کاررا نکردید خدا هم شمارا بخشید ...»

علت بدر وهلال ماه برطبق حکم صریح قرآن تعیین عبادات حج است

یکی ازنکات حیرت انگیز قرآن که بیشتر شبیه یک هزل علمی است، متن آیه ۱۸۹ سورهٔ بقره بشرح زیر میباشد:

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ ۖ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ ۗ ...

«ای پیغمبر ازتوسئوال میکنند سبب بدر وهلال ماه چیست، بگوسبب آن تعیین اوقات عبادات حج است...»

تعبیر مذکور از بدر وهلال ماه شبیه آنست که ما سبب ریزش باران رابه تشنگی ماهیهای دریا ارتباط دهیم. علت تمام درخشیدن و یانیمه درخشیدن هلال ماه دارای تعبیر علمی مشخصی به شرح زیر است:

نوری که ما درماه می بینیم، نوری است که ازخورشید درآن منعکس میشود ولذاماتنها آن قسمت ازماه را که نورخورشید درآن انعکاس می یابد، می بینیم. هنگامی که قسمتی ازماه بطرف خورشید وقسمتی ازآن بطرف زمین باشد، آن قسمت ازماه که بطرف خورشید است، بعلت انعکاس نورخورشید روشن وآن قسمت ازآن که بطرف کره زمین است، تاریک است ولذا ما آنرا نمی بینیم. موقعی که یک چهارم مدارماه ازموقعیت مذکور چرخش میکند، نیمی ازآن ازکره زمین دیده میشود وزمانی که نیمی ازمدارماه چرخش میکند، تمام کره ماه از روی زمین دیده میشود که به آن ماه کامل میگویند. طبیعتاً هنگامی که از روی کره‌زمین ماه بطور کامل دیده میشود، کره‌زمین درماه غیرمرئی خواهدبود وزمانی که نیمی ازکره ماه درروی زمین دیده میشود، درروی کره‌ماه نیزنیمی ازکره‌زمین مرئی خواهدبود.

این است شرح چگونگی رؤیت کره‌ماه ازروی زمین در وضعیت های مختلف، ولی متن آیه ۱۸۹ سوره بقره که کیفیت رؤیت ماه رامعلول اوقات عبادات حج دانسته، بیکباره ایمان هرانسان حتی ساده لوحی را نسبت به مبانی قرآن زایل میسازد.

نکته جالب توجه دیگر دراین بحث آنست که علت بدروهلال ماه وتغییر شکل آن

بهمان نحو که درقرآن ذکر شده، بهمان ترتیب نیز در «تالمود یروشالمی» و در «میدراش» که ازمتون کتب مقدس عبریها میباشد، تشریح شده است. چنانکه یکی ازمتون «تالمود یروشالمی» میگوید، تغییر ماه حاکی ازفرارسیدن روزهای تعطیلی[1] وعبادات حج[2] بوده ودر «میدراش» نیزمتنی وجوددارد که علت تغییر ماه رافرارسیدن زمان عبادات حج وجشنهای مذهبی[3] میداند. به این ترتیب معلوم میشود که حتی فلسفه غیرمنطقی ومضحک بدروهلال ماه وتغییرشکل آنرا نیزمحمد ازمتون کتب مقدس عبریها اقتباس کرده است.

آیا عالم دارای چند مشرق ومغرب است؟

یکی دیگرازتضادهای چشمگیرقرآن شرح مغرب ومشرق عالم است. قرآن در بسیاری ازموارد در باره مشرق ومغرب بحث میکند، ولی بعضی اوقات مشرق ومغرب عالم را بصورت مفرد، برخی مواقع بصورت تثنیه و پاره ای موارد نیزبصورت جمع بکار برده و هیچ نوع شرح و توضیحی نیزبرای روشن کردن این موضوع بکار نمیبرد. آیا بعقیده قرآن عالم دارای یک شرق وغرب، دوشرق ودوغرب و یا شرق ها وغربهای متعددی است؟ علما وفقهای اسلام در برابراین پرسش پاسخی ندارند وموضوع رابه سکوت برگزار کرده اند. ازجمله آیاتی که شارح این تعارض کیفی هستند، میتوان آیه ۲۵۸ سورهٔ بقره، آیه ۴۰ سورهٔ معارج، آیه ۹ سورهٔ موثر، آیه ۱۷ سوره الرحمن وآیه ۵ سوره صافات را مثال زد:

آیه ۲۵۸ سوره بقره میگوید:

قَالَ إِبْرَٰهِيمُ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَأْتِى بِٱلشَّمْسِ مِنَ ٱلْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ ٱلْمَغْرِبِ

«ابراهیم گفت خداوندخورشیدراازمشرق[4] برآورد، تواگرمیتوانی آنرا ازمغرب درآور.»

1- Katsh, *Judaism and the Koran*, p. 133.

2- *Ibid.*

3- *Ibid.*

۴ــ کتاب المرجان فی احکام الجن، تألیف محمدبن عبداله الشبلی در باره طلوع وغروب خورشید نوشته است: «خورشیدمابین دوشاخ شیطان طلوع و غروب می کند.»

آیه ٤٠ سورهٔ معارج :

فَلَآ أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَٰرِقِ وَالْمَغَٰرِبِ إِنَّا لَقَٰدِرُونَ ۝

«پس قسم به خدای مشرق و مغرب که ما قادریم.»

آیه ۹ سورهٔ مزمل :

رَّبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا ۝

«خدای مشرق ومغرب که خدایی جزاو وجودندارد، پس اورا برای خود وکیل ونگهبان انتخاب کن.»

آیه ۱۷ سورهٔ الرحمن :

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ ۝

«پروردگاردومشرق و پروردگاردومغرب.»

آیهٔ ۵ سورهٔ صافات :

رَّبُّ السَّمَٰوَٰتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَٰرِقِ ۝

«خدای آسمان وزمین وآنچه بین آنهاست وخدای شرق ها.»

بطوریکه ملاحظه می شود آیه ۲۵۸ سوره بقره، آیه ٤٠ سوره معارج و آیه ۹ سوره مزمل برای عالم یک مشرق و یک مغرب برمی شمارند، آیه ۱۷ سوره الرحمن برای عالم دو مشرق و دو مغرب قائل شده و آیه ۵ سوره صافات برای عالم مشرق های متعدد قائل شده است و علمای مذهبی برای این تعارضات پاسخی ندارند.

نکته جالب دیگری که ذکرآن دراین بحث لازم بنظرمیرسد آنست که قرآن درسورهٔ کهف درهنگام شرح داستان ذوالقرنین درآیه ۸٦ اشعارمیدارد، ذوالقرنین به محلی رسید که خورشید درآنجادر چشمه آب تیره ای غروب میکند[1] ودرآیه ۹۰ همان سوره

۱ـ مهدی الهی قمشه ای، قرآن مجید بامنتخب التفسیرفارسی، صفحه ۲۹۳

میگوید، ذوالقرنین درضمن مسافرتش به محل طلوع خورشید رسید. باتوجه به اینکه ستاره خورشید (بطوریکه درمطالب فصل پنجم شرح دادیم) بطورمتوسط ۹۳,۰۰۰,۰۰۰ میل (۱٤۹,۰۰۰,۰۰۰ کیلومتر) با زمین فاصله دارد، معلوم میشود که منظومهٔ شمسی با آنهمه عظمت لایتناهی اش آنقدر درنظر مؤلف قرآن ساده آمده که وی تصور کرده است، انسان میتواند محل طلوع وغروب خورشید راطی ولمس کند!

برطبق منطق جغرافیایی قرآن، خداوند عالم کوهها را چون میخ برزمین کوبیده است.

یکی ازمطالب مذکوردرقرآن که زیادتر جنبه یک شوخی بچگانه به آیات واحکام قرآن میدهد، موضوع هفت آیه اول سوره نبا ءمیباشد.

بطوریکه میدانیم کلمه «نباء» که عنوان سوره مذکورانتخاب شده است، معنی «اخبار بزرگ» میدهد. آیه اول این سوره چنین آغازمیشود:

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ، یعنی «درباره موضوعی که بسیاراهمیت دارد، مردم پرسش میکنند.»

وسپس آیات سوره مذکوربه شرح زیرادامه می یابد:

عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ ۝

«درباره خبربسیاربزرگی مردم پرسش میکنند.»

الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ۝

«درباره موضوعی که آنها بایکدیگراختلاف دارند.»

كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ۝

«بدرستی که آنها بزودی خواهند دانست.»

ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ۝

«البته بدرستی که آنها بزودی خواهند دانست.»

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا ۝

«آیا ما زمین رابستری نیافریدیم؟»

وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا ○

«و کوهها را مانند میخ در آن فرو نکردیم؟»[1]

بطور یکه ملاحظه میشود، قرآن ابتدا برای ابلاغ خبر بسیار مهمی، در ٦ آیه مقدمه چینی میکند و پس از ذکر آیات مقدماتی مذکور، سرانجام بقول خودش به کشف رازی بس شگفت انگیزمی پردازد ومیگوید خداوند زمین را بعنوان بستری خلق کرده و کوهها را همچون میخ در آن کوبیده است. صرف نظر از منطق بچگانه قرآن در باره پیدایش کوهها که به شرح زیر به توضیح آن خواهیم پرداخت، قرآن این موضوع را خواسته است بعنوان یک کشف بسیار بزرگ به اطلاع بشر برساند. بهمین دلیل، قرآن در چند آیه اول چنانکه شرح داده شد، بکرات از «خبر مهم و بزرگ»، «خبری که مردم نمیدانند و بزودی خواهند دانست»، صحبت میکند وسرانجام، این خبر و یا کشف خارق العاده، با شرح «کوهها مانند میخها به زمین کوبیده شده اند»، توضیح داده میشود.

البته قرآن مهدی الهی قمشه ای، به پیروی از منطقی که در فصل هشتم همین کتاب شرح داده خواهد شد، برای اینکه به آیه مذکور توجیه منطقی بدهد، «والجبال اوتادا» را چنین تفسیر کرده است: «و کوهها را عماد ونگهبان آن ساختیم.»[2]

ولو اینکه هدف محمد از ذکر آیه مذکور این بوده باشد که «کوهها برای نگهبانی زمین و بعنوان ستونهای آن قرار داده شده اند»، از منطق نامعقول آیه مذکور چیزی کاسته نخواهد شد. برای توجیه موضوع بی مناسبت نیست، به کیفیت جغرافیایی کره زمین و کوهها به شرح زیر نظر کوتاهی بیفکنیم.

کره زمین از لحاظ فاصله با خورشید، سومین سیارهٔ محسوب میشود و بطور متوسط ۹۳،۰۰۰،۰۰۰ میل مربع (۱٤۹،۰۰۰،۰۰۰ کیلومتر مربع) با خورشید فاصله دارد. زمین درهر ۳٦٥ روز و ٥ ساعت و ٤۸ دقیقه و ٤٦ ثانیه یک دوره گرد خورشید و درهر ۲٤ ساعت یکبار به دور خود گردش میکند. گردش زمین به دور خورشید حرکت انتقالی و به دور خود حرکت وضعی نامیده میشود. زمین شکل کروی داشته و درحدود ۷۹۱۰ میل

۱ــ مأخذ بالا، صفحه ۷۷۳

۲ــ مأخذ بالا.

(۱۲۷٤۰ کیلومتر) قطر دارد. سطح زمین ۱۹۷ میلیون مربع (۵۱۰ میلیون کیلومترمربع) است که ۲۹ درصدیعنی درحدود ۵۹,۰۰۰,۰۰۰ میل مربع (۱۵۳,۰۰۰,۰۰۰ کیلومتر مربع) آنرا خشکی و بقیه اش را آب فرا گرفته است. عمق آن قسمت ازسطح زمین که آنرا آب فرا گرفته ودرحدود دوسوم مجموع مساحت آنست، ۳ میل (۵ کیلومتر) میباشد. زمین ٤,۵ بیلیون سال عمر دارد.

بررسیهایی که در باره خاصیت مغناطیسی زمین بعمل آمده، نشان میدهد که درحدود یک بیلیون سال پیش، قطب مغناطیسی شمال نزدیک موقعیت جغرافیایی فعلی (هاوایی) بوده است. چون قطب های مغناطیسی زمین تابع تحولات وتغییرات ارضی هستند، میتوان گفت که کره زمین پیوسته درحال تحول وحرکت وتغییر بوده است. باتوجه به اینکه قاره های فعلی کره زمین درحدود ۵۰۰,۰۰۰,۰۰۰ سال گذشته بوجود آمده اند، میتوان گفت که درجریان این تحول، درحدود ۱۰ درصد ازآب دریاهای کم عمق کاسته شده ودریاهای مذکور خشک شده اند. ازطرف دیگر چون اقیانوس آرام از زمان تشکیل قاره ها، وسیع تر وعمیق ترشده است، میتوان گفت که آب سایر دریاها به آن منتقل گردیده اند.

این بود شرح مجملی از کیفیت جغرافیایی کره زمین وتغییرات وتحولات وحرکات ادواری آن. اکنون باید ببینیم کوهها چگونه ایجاد میشوند؟ کوه باید لااقل ۲۰۰۰ فوت (۶۱۰ متر) ازسطح زمین بالاتر باشد تابتواند کوه نامیده شود. کوهها یک پنجم سطح زمین راتشکیل میدهند. بعضی ازقاره ها مانند آسیا دارای کوههای بسیار و بعضی قاره ها مانند افریقا واسترالیا تنهادارای چند کوه میباشند. بعضی کوهها زیرآبهای اقیانوسها قراردارند که برخی ازآنها ازسطح آب بالا ترآمده وتشکیل جزایررا میدهند، مانند جزایر وست ایندیزیین جنوب شرقی امریکای شمالی وشمال امریکای جنوبی.

کوهها معمولاً براثر حرکتهای افقی وعمودی پوسته زمین بوجود میایند. این حرکات بسیارتدریجی، ولی درمقیاس بزرگی انجام میگیرد و به سه طریق باعث ایجاد کوهها میشوند: (۱) بلند شدن پوسته زمین بعلت چین خوردن، جابجا شدن ویا انحناپیدا کردن آن (۲) تغییرات فرسایشی زمین (۳) آتش فشانها وانفجارات زمین.

یکی ازاشکال عادی بلندشدن پوسته زمین، تراکم وفشارافقی پوسته آنست که منتج

به تغییر شکل و کوتاه شدن زمین اطراف نقطه فشار و باعث چین خوردگی زمین میشود. کوههای آلپ دراروپا یکی از نمونه کوههای مذکور است.

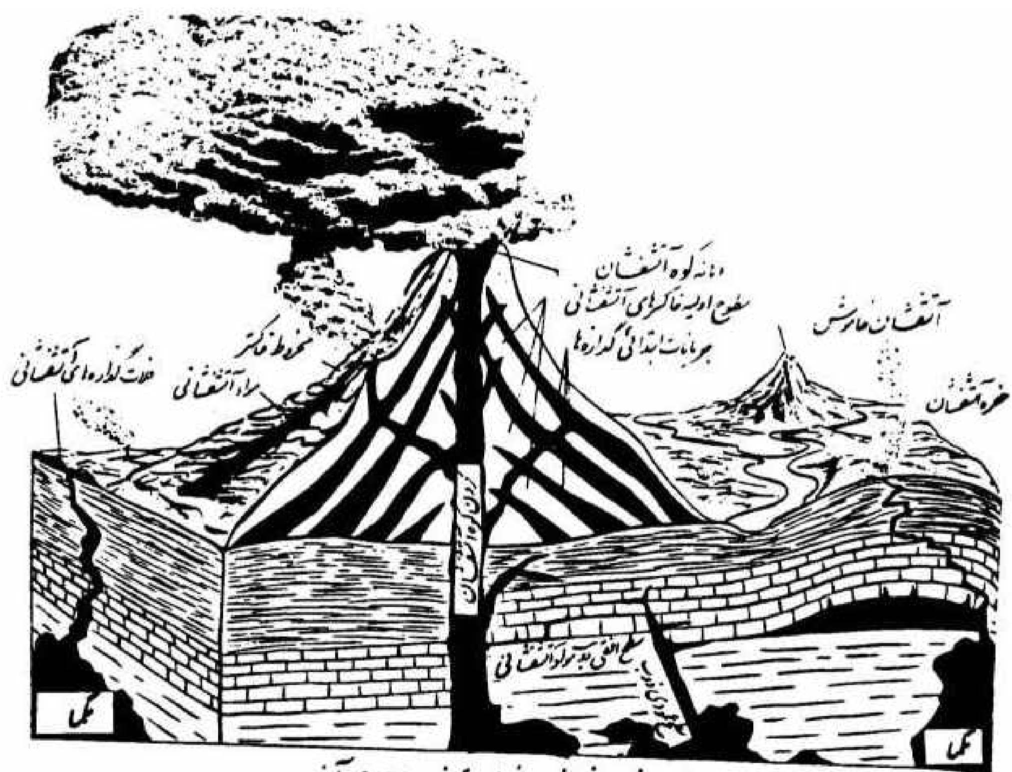
بعضی اوقات کوهها براثر جابجا شدن پوسته زمین بطور عمودی وتمایل قسمت بلند شده زمین به یکی ازاطراف بوجود میایند. دراین حالت آن قسمت ازسطح زمین که جابجا و بلند میشود به تشکیل کوه وآن قسمت که از زمین همسطح خالی میشود، تشکیل دره رامیدهد.

برخی اوقات نیز پوسته زمین بعلت فشاروترا کم ازدوطرف بسمت بالا بلند میشود و تشکیل کوه رامیدهد. گاهی اوقات نیزایجاد کوهها نتیجه فرسایش تدریجی سطح زمین است. دراین حالت قسمت هایی اززمین که سخت تراست در برابرنیروهای فرسایشی مقاومت میکنند وبدون تغییر درارتفاع خود باقی میمانند وتشکیل کوه را میدهند.

کوههای آتشفشان، آن گروه ازکوههایی هستند که بعلت ذوب صخره ها ومواد درونی زمین ونیروهایی که ذوب صخره ها ومواد مذکورایجاد میکنند، بوجود می آیند. صخره ها ومواد ذوب شده مذکوردراصطلاح «مگما magma »نامیده میشوند. دربعضی ازنقاط زمین حرارت به اندازه ای است که صخره ها وسایرمواد راذوب میکند. سپس گازهایی که براثر«مگما» بوجود می آیند باخود «مگما» ترکیب میشود وتشکیل گدازه میدهد. «مگما» بیشتربین ۵۰تا ۱۰۰ میل (۸۰تا ۱٦۰ کیلومتر) درسطح زمین بوجود می آید. بعضی اوقات نیز«مگما» درعمق ۱۵تا ۳۰میلی (۲٤تا۲۸ کیلومتری) عمق زمین بوجود می آید.

چون «مگما» که معمولاً آمیخته وسرشارازگازاست، ازصخره های سخت اطراف زمین سبک تراست، لذا بتدریج بطرف پوسته زمین بلند میشود ودرنتیجه شکاف های اطراف صخره ها را ذوب میکند. هنگامی که «مگما» بطرف بالا پیش میرود، محیطی درحدود ۲ میل (۳ کیلومتر) بوجود می آورد که «مخزن مگما» نامیده میشود و گدازه های آتشفشانی بصورت قله های مخروطی ازآن متصاعد میشود.

این بود شرح کوتاهی از چگونگی جغرافیایی کره زمین وحرکات آن وهمچنین مکانیسم بوجود آمدن کوهها. اما قرآن کلیه فعل وانفعالات مذکورازقبیل کیفیت



کوههای آتشفشانی در نتیجه فوران صخره های ذوب شده داخل زمین از پوسته زمین بوجود می آیند. صخره های ذوب شده داخل زمین که «ماگما» ویا گدازه نامیده میشوند، فلاتی از خاکستر ومواد آتشفشانی بوجود میآورند. «ماگما» ممکن است در زیر زمین بطور عمودی ویا افقی بطرف پوسته زمین انفجار وفوران پیدا کند.

جغرافیایی کره زمین، حرکات وضعی وانتقالی زمین، چین خورد گیهای ادواری وتحولات وتغییرات پوسته آنرا درایجاد کوهها نادیده گرفته و با منطق هزل وشوخی آمیزی اظهارداشته است «کوهها راخداوند مانند میخ به زمین کوبیده است.»

باتوجه به اینکه خداوند درآیه ۵ سوره طوربه «طاق بلند» قسم میخورد و قرآن الهی قمشه ای، «طاق بلند» رابه «آسمان» تفسیر کرده و همچنین با درنظر گرفتن مدلول آیه ٦ سوره نباء که حاکی است خداوند میگوید: «مازمین رابستری آفریدیم»، میتوان گفت که اصولاً محمدفکر کرده است، زمین یک دشت وسیع، بیحرکت وجامداست وآسمان طاق بدون ستونی است که بر بالای زمین افراشته شده و به این ترتیب کوهها نیز میخهایی هستند که خداوندبه زمین کوبیده است.

بقول «سروی یر»[1]، قرآن مغزمسلمان رامحجّر وغیرقابل نفوذ کرده وآنرابر روی افکار وعقاید خارج ازقرآن ومقررات اسلام می بندد. بهمین علت است که اسلام برخلاف سایرادیان از بدو پیدایش ازنفوذهای خارجی محفوظ مانده ودرضمن مسلمانان نیزقدمی به جلونرفته اند.

اصولاً مسلمان زمانی حاضراست، به عقیده ای گوش فرادهد، که قرآن واحادیث مختلف لااقل اشاره ای به آن کرده باشند و چون احکام قرآن واحادیث گوناگون، قرآن را ختم علوم زمینی وآسمانی دانسته وبه مسلمانان آموزش میدهند که دنیای ایده آل رابایددر چارچوب مقررات قرآن جستجو کرد، لذامسلمانان برای همیشه درقعرضلالت وجهالت باقی میمانند.

اگر چه کمتر ازنیم قرن پس از رحلت محمد، ازاسپانیا تا هندوستان به تصرّف خلفای اسلامی درآمد واعراب وارث علم وتمدن امپراطوری بیزانتین وایران شدند، معهذا مغزهای آنها را چنان دوگم ها واصول جزمی قرآن منجمد ومحجّر کرده بودند که نه تنها تمدن پیشرفته امپراطور بهای مذکوردرتحرک آنها بسوی پیشرفت اثری نبخشید، خود نیز درهمان سطوح عقب افتاده مغزی باقی ماندند وانحطاط فکری خود را حفظ کردند.

1- Andre Servier, *Islam and the Psychology of Muslaman*, trans. A. S. Moss-Blundell (New York: Charles Scribner's Sons, 1924), p. 73.

بهترین دلیل وشاهد این موضوع، وضعی است که خمینی پس ازانقلاب سال ۱۹۷۹ ایران دراین کشوربوجود آورد واین کشور راسالها به عقب راند.

آیا خدای محمد، موجودی مکار، حیله گروانتقامجوو یا بخشنده ومهربان وآمرزنده است؟

بعضی ازمطالب وتضادهای قرآن، شأن خدایی را که باید دانا وتوانای مطلق، آگاه به کلیه اسرارعالم ومحیط به کلیه خوب و بد عالم بوده ونسبت به بندگانش بخشنده، مهربان وآمرزنده باشد تا حدّ یک مدیر مذبذب ومحیل، یک دشمن و یا منتقم کینه جو، یک فرد گمراه کننده و یک کارگزار فرصت طلب پائین می آورد. این تضّادها را مخصوصاً درموقعی که خدا ازمکر وحیله خود با بندگانش سخن میگوید و یا به ذکر قواعد اعمال جنسی وهمخوابگی پیغمبرش می پردازد و یا درباب چگونگی آداب رفتار مسلمانان باپیغمبرش توصیه میکند[1] وهمچنین در موقعی که آیه ای رادرباره موضوع خاصی نازل وبلافاصله آنرا در آیهٔ بعد نسخ میکند، میتوان یافت. آیات زیرحاکی ازاین تعارضات شگفت انگیز میباشد.

درآیات زیر خدا خود رامکار وحیله گر، آنهم در یک آیه مکاری قوی ومتین ودرآیه دیگر از بهترین مکارّها وانتقامجومعرفی میکند.

آیه ۱۸۳ سوره اعراف وآیه ٤۵ سوره قلم:

وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ

«وروزی چند به آنها مهلت دهیم، همانا که مکرما بسیارشدید خواهد بود.»

آیه ۳۰ سوره انفال:

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ

۱ــ «گولدزیهر» نوشته است، قرآن ازلحاظ توضیح زندگی محمد منحصربفرد است، زیرا هیچیک ازکتب ونوشته های دینی مانند قرآن متعرض زندگی خصوصی پیامبران مربوط، آنهم بصراحت قرآن نشده اند.

Goldzoheir, *Muhammadanische Studien*, Vols. 1-2, Halle, 1899.

وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ○

«وهنگامی که کافرین به تومکر میکردند که ترادر بند نگهدارند و یاترابکشندو یا ازشهر بیرون کنند وآنها برای (اجرای نقشه خود) مکرمیکردند وخداهم مکر میکند وخدابهترین مکارهاست.»

آیه ۵٤ سورهٔ آل عمران:

وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللّٰهُ وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ○

«ومکر کردند وخداهم باآنها مکر کرد وخدابهترین مکاران است.»

آیه ۱٤۲ سورهٔ نساء:

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللّٰهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ ...

«همانا منافقین با خدا مکر وحیله میکنند وخدانیزبه آنها مکر میکند...»

آیه ۳٤ سوره صافات:

إِنَّا كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ○

«ما چنین از بدکاران انتقام میکشیم.»

آیه ۳۷ سورهٔ زمر:

... أَلَيْسَ اللّٰهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ ○

«...آیا خداوند مقتدروغالب ومنتقم نیست؟ (مفهوم آیه آنست که چراخداهم مقتدر، هم غالب وهم انتقامجوست.)»

آیا خداوند موجودی گمراه کننده است!

درقرآن آیات بسیاری وجود دارد که خداوند رایک ذات مکانیکی، غیرقابل انعطاف وگمراه کننده نشان میدهد وبعلاوه باوصفی که ازمشیت های الهی میکند، نه تنها بطورغیر مستقیم صفت عادل را ازذات الهی سلب میکند، بلکه تئوری های علمی «جرم شناسی»، «جزاشناسی»، «اصلاح مجرمین»، «بازسازی شخصیت تبهکاران» وغیره رانیزبکلّی دگرگون میسازد. ارسطو درکتاب اخلاق نیکوماخس میگوید، نفس انسان نفسی بالقوه است که استعداد

پذیرش هرنوع تربیتی رابالقوه دارد وچون استعداد پذیرش هرنوع تربیتی رادارد، بنابراین استعداد پذیرش اضداد تربیت های گوناگون را نیز دارد. اما مطالب قرآن کلیه تئوری های مذکور را نفی میسازد. ازطرف دیگر آیات مذکور درقرآن این طرز فکر را برای انسان بوجود می آورد که کیفیت ذهنی انسان دراعمال ورفتار و یارستگاری او مطلقاً نقشی ندارد، بلکه انسان مانندیکی ازادوات نمایش خیمه‌شب بازی است که همانطور که ادوات مذکوربنابه ارادهٔ نمایشگر خیمه شب بازی حرکت میکنند، انسان نیز ازخود اراده واختیاری ندارد وهرعملی که اعم ازخوب یا بد مرتکب میشود، یا ازارتکاب آن خودداری میکند، اراده واختیارآن دردست خداست. بعبارت دیگر، انسان چه دارای طبع نیک وچه دارای طبع بد باشد، سرنوشتش چه بخواهد وچه نخواهد بنابه مشیت الهی تنظیم میشود واگر خدا بخواهد اورا رفیع واگراراده کند، وی را ذلیل وزبون میسازد. بدین ترتیب اعمال وکردار خوب و بد انسان همه در یک طبقه واحد وغیرقابل تمایز قرارمیگیرند. انسان دیگر برای رستگارشدن نیازی به پیروی ازمحسنات و یا پرهیزازبد کاریها ندارد و باید منتظربماند تاببیند، قرعه الهی چگونه بنام اواصابت میکند. بعبارت دیگر، علمی بنام علم اخلاق نمیتواند دردنیا وجود داشته باشد وسرنوشت نهایی انسان دردربارالهی قرعه کشی میشود.

بدیهی است که آیات مذکور، ناقض تئوری های بهشت ودوزخ نیز خواهند بود، زیرا اگر انسان دراعمال ورفتاری که مرتکب میشود ازخود اراده واختیاری نداشته باشد، معلوم نیست چرا باید به آتش دوزخ سوخته شود. آیات زیر گویای واقعیت مورد بحث میباشند:

آیه ۱۴۳ سورهٔ نساء:

...وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا○

«...وهرکسی راخدا گمراه کند، دیگر هیچکس وی را هدایت نتواند کرد.»

آیهٔ ۳۳ سورهٔ رعد وآیات ۲۳ و ۳۶ سورهٔ زمر:

... وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ○

«...وخداهرکسی را گمراه کند، پس هرگزاورا براه راست نخواهی یافت.»

آیه ۸ سوره فاطر:

... فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ...

«... پس بدرستی که خدا هر کسی را بخواهد گمراه میکند و هر کسی را بخواهد هدایت میکند...»

آیه ۱۸۶ سورهٔ اعراف:

مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ۝

«هر کسی را خداوند گمراه کند، هیچکس راهنمای او نباشد و خدا چنین شخصی را در حیرت و ضلالت سرگردان خواهد کرد.»

آیه ۳۱ سورهٔ مدثر حاکی است:

... كَذَٰلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ...

«... اینچنین خداوند هر که را خواهد به ضلالت و هر کسی را اراده کند براه راست هدایت خواهد کرد...»

آیه ۳۱ سورهٔ رعد میگوید:

... أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا ...

«... آیا آنهایی که ایمان آورده اند، نمیدانند که اگر خداوند بخواهد همه افراد بشر را به راه راست هدایت میکند...»

آیه ٤ سوره شعرا:

إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ۝

«اگر ما بخواهیم قهری از آسمان بر ایشان نازل میکنیم که به جبر گردن زیر بار ایمان فرود آورند.»

آیه ۴۳ سورهٔ عنکبوت با متنی عجیب اشعار میدارد:

وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ۝

«و ما اینهمه مثلها می آوریم تا حقایق برای مردم روشن شود ولیکن بجز مردم دانشمند کسی آنها را تعقّل و فهم نخواهد کرد.»

حدیث شماره ۵ مجموعه المدنی که یگانه مجموعه احادیث قدسی است که به چاپ رسیده حاکی است: «خداوند گفت: من خداوند عالم هستم و خوبی و بدی را از

پیش برای مردم مقرر کرده ام؛ بنابراین وای برحال کسی که دستهایش رابابدی آلوده کردم و برکت ورحمت برکسی که من برای اوانجام عمل نیک مقرّر کرده ام.»

بطور یکه ملاحظه میشود، متونی مانندآیات واحادیث مذکور، بطور طبیعی ازشأن وجبروت خداوند قادرمتعالی که قرآن اورا «علی کل شیئی قدیر» خطاب میکند، کاسته خواهد کرد. ز یرا آیامیتوان گفت که خداوندتبارک وتعالی واقعاً آنقدرناعادل است که بالقوه توانایی هدایت بندگانش رادارد، ولی بطورتعمدبین بندگانش قائل به تبعیض وتفاوت شده، بعضی ازآنهاراهدایت وازارشادبرخی دیگرخودداری میکندتاآنهارابه آتش دوزخ بسوزاند!

علاوه برنکته فلسفی مذکور، ازلحاظ روانشناسی، متن آیاتی مانندآیه ۳۱ سورهٔ رعد دارای بعضی آثارمنفی نیزهست که ممکن است افرادی را که دارای تمایلات بدکرداری هستند، درادامه کردارناپسندثابت ترکند. ز یرا درجایی که آیه مذکور آنهایی را که ایمان آورده اند، مورد خطاب قرارداده ومیگو ید: «آیا آنهایی که ایمان آورده اند، نمیدانند...» به افراد نکوکاراین واقعیت راتلقین میکند که آنها موردتوجه پروردگارخود هستندو بهمین دلیل به راه راست هدایت شده اند، ولی برعکس آنهایی که نادرستی پیشه کرده اند، باقرائت آیه مذکور، باخود فکرخواهند کرد که دلیل بدکرداری آنها، مشیت الهی واراده خداوندبوده و چون خدامیل نداردآنهارامانند دیگران هدایت کند و خواسته است آنها درزمره گمراهان و بدکرداران باقی بمانند، لذا هیچ عاملی قادربه اصلاح آنها وهدایتشان به راه راست نخواهدبود وازاینرودر بدکرداری خود باعزم راسخ باقی خواهند ماند.

وانگهی آیا خداوندتبارک وتعالی آنقدرغیرمنطقی است که برطبق مدلول آیه ۴۳ سوره عنکبوت، به نحوی برای بندگانش مثل میزند که فقط افراد دانشمند قادربه فهم وتعقل آن باشند وبدینوسیله سبب خواهدشدآن گروه از بندگانش که دارای فهم عادی بوده وذهنیتشان ازحدّ متوسط فراترنرفته است، بعلت عدم فهم احکام الهی به آتش دوزخ بسوزند و یااینکه خداونداصولاً قادرنیست احکام وفرامین خود را درسطحی نازل کند که برای همگان، یعنی آن گروه ازبندگانش نیز که ذهنشان ازسطح متوسط فراترنرفته است، قابل فهم وتعقل باشد. آیا واقعاً فرض مشخصات مذکوربرای خداوندتبارک

وتعالی که قادرمطلق میباشد، منطقی است واگر اینطورنیست، پس دلایل وجهات نارسائیهای آشکارقرآن چیست؟

انسان به میل وارادهٔ خدا کافرویی ایمان میشود، نه به میل ورضای خود!

درقرآن در پنجاه مورد خداوند بطورصریح میگوید دلیل اینکه بعضی ازساکنان کره زمین ایمان نمی آورند، خواست وارادهٔ خود اوست. بعبارت دیگر گروهی ازافراد بشرباید به آتش ابدی جهنم سوزانیده شوند، زیرامشیت واراده الهی برآن تعلق گرفته است که افراد مذکورایمان نیاورند. تعبیرفلسفی آیاتی که درزیرشرح داده میشود آنست که نکوکاری و بدکاری ارتباطی به ذات بشر، عوامل انسانی، فرهنگ وعوامل محیطی ندارند واگرخدا نخواهد، انسان ایمان نمی آورد ومحکوم به عذاب ابدی است. آنهایی که ایمان می آورند، به آن دلیل است که خدا خواسته است، آنها ایمان بیاورند وایمان و بی ایمانی تنها از خواست واراده الهی سرچشمه میگیرد. آیات زیرنمونه آیات بسیاری است که دراین باره درقرآن ذکرشده است.

آیه ۲۵ سوره انعام:

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ ۖ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا ۚ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا ۚ ...

«بعضی از آنان (کافران) به سخن تو گوش فرادهند ولی بردلهایشان پرده نهاده ایم که آنرا نفهمند و گوش آنها ازشنیدن همه آیات الهی سنگین است ولذا به آنان ایمان نمی آورند...»

آیه ۵۷ سورهٔ کهف:

إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا ۖ وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا ○

«و بردلهایشان پرده نهاده ایم، تا آیات مارا نفهمند و گوشهایشان را سنگین ساختیم و اگر آنها را به هدایت بخوانی دیگر ابداً هدایت نخواهند شد.»

آیه ۹۶ سورهٔ یونس:

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ۝

«آنهایی که نامزد قهر خدا هستند، ایمان نمی آورند.»

آیه ۱۰۷ سورهٔ انعام:

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا ۗ وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ۖ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ۝

«واگر خدا میخواست آنها را از شرک بازمیداشت وماترا نگهبان آنان نکردیم وتو وکیل آنها نخواهی بود.»

آیه ۷ سوره بقره:

خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ ۖ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝

«خداوند بردلهای (کافران) مهرو بر گوشها و چشمهایشان پرده نهاده وآنها را عذابی است سخت.»

آیه ۹۹ سورهٔ یونس:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا ۚ أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ۝

«واگر خدای تومیخواست کلیه مردم روی زمین ایمان می آوردند، توچگونه میتوانی همه را به جبرو اکراه با ایمان گردانی.»

آیه ۱۰۰ سورهٔ یونس:

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۚ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ۝

«وهیچیک از نفوس بشر راتا خدا نخواهد ایمان نیاورد وخدا کفر را برای مردم بیخرد که عقل را بکار نبندند مقرر میدارد.»

آیه ۲۳ سورهٔ جاثیه:

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ ۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۝

«آیا می نگری آنرا که هوای نفسش راخدای خود قرار داده وخدا اورا دانسته گمراه ساخته ومهر بر گوش ودلش نهاده و بر چشم او پرده ظلمت کشیده، پس اورا بعد از خدا چه کسی هدایت خواهد کرد، آیا متذکر این معنی نمیشوید؟»

درشرح داستان یوسف میخوانیم پس ازاینکه عزیز مصر یوسف را بعنوان غلام خریداری کرد، اورا به خانه برد. همسر عزیز مصر شیفتهٔ زیبایی یوسف شد و به انحاء مختلف کوشش کرد برای ارضاء هوس نفسانی اش با یوسف همبستر شود، اما یوسف با ایمانی راسخ اورا ازخود دور کرد ورفتن به زندان ویاتحمل هرعقوبت دیگری را بر تسلیم شدن به هوای نفس خود برتری داد. آیه ۲۴ سورهٔ یوسف دراین باره میگوید:

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ ۖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ ۚ كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ ۚ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ۝

«آن زن ازفرط میل با آنکه از یوسف جواب ردّ وامتناع شنید باز در وصل او اصرار و کوشش ورزید واگر لطف خدا و برهان اوشامل حال یوسف نشده بود، اوبه میل طبیعی تسلیم میشد، ولی ما میل اورا ازقصد بد وعمل زشت منصرف کردیم وهمانا وی از بندگان معصوم و پاکیزه است.»

متن آیه مذکورنشان میدهد که در واقع امتناع یوسف ازتسلیم شدن به تقاضای نفسانی زن عزیز مصر، ناشی ازاراده وخواست خداوند بوده است، نه ارزشهای اخلاقی و معنوی خود یوسف.

آیه ۱۷ سوره انفال دارای متنی است که منطق قرآن را در پیروی از اصل «فاتالیسم»[۱] واینکه انسان دراراده افکار واعمالش مطلقاً ازخود دارای اراده ای نیست وبه اصطلاح یک ماشین گوشتی است که اراده خداوند اورا به هرطرف که میل کند میکشاند، بوضوح نشان میدهد. آیه مذکور حاکی است:

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ ۚ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ ...

۱ـ به صفحه ۱۷۰ ببعد همین کتاب مراجعه فرمایند.

«وموقعی که (مقصود پیغمبر است) کافران را کشتی خیال کردی کافران بدست تو کشته شدند، درحالیکه خداوند آنها را کشت نه تو وموقعی که تو به طرف آنها تیراندازی کرد ی، نه تو بلکه خدا این کار را کرد...»

مدلول آیه مذکور تا آنجا ارادهٔ خداوند را دراعمال افراد مردم نافذ میداند که حاکی است حتی بعضی ازاعمال ورفتار افراد مردم نیزبوسیله خدا انجام میگیرد، نه انسان. بعبارت دیگربرطبق مدلول صریح آیهٔ مذکور، نه تنها افکار خداوند هادی اعمال ومنش انسان است، بلکه حتی حداقل درانجام بعضی ازاعمال انسانی، دست خداوند درآستین افراد بشرحرکت میکند. زیرا حتی تیری که لشگریان اسلام به کافران انداخته اند، کار خدابوده است. اگر واقعاً اینطور است، آیا این عادلانه است که خداوند برطبق متون آیات مذکوردر بالا بعضی ازافراد مردم را با اراده عامد وقاطع کافر خلق کند وبعد بعلت نیاوردن ایمان، آنها را بادست خود بکشد وتا ابد آنها رابه آتش دوزخ بسوزاند!

نتیجه ای که از بحث مذکورحاصل میشود آنست که افراد بشرفاقد اراده آزاد بوده وآلات وادوات بی اراده ای هستند که به میل پروردگار مرتکب اعمال خوب و یا کردار زشت وناپسند میشوند. بعبارت دیگربه اصطلاح روانشناسان گناه یک پدیدهٔ «برون ذاتی»[1] است، نه یک عامل «درون ذاتی»[2]. انسانی ممکن است مرتکب عمل نیک شود، زیرا خدایش این میل را دراوایجاد کرده وانسان دیگری ممکن است مرتکب عمل زشت وگناه شود، زیرا میل ارتکاب به گناه بوسیله خدا دراوبوجود آمده است. بدین ترتیب زندان ومجازات واعدام وغیره دراین دنیا و بهشت ودوزخ دردنیای اخروی، همه سرگرمی های خداوند بوده وافراد بشردر برابراراده ومشیت الهی، آلات بیروح وبی فکروارادهای هستند که کلیه حرکات مغزی، ارادی، غیرارادی،

1- Exogenous
2- Endogenous

فکری، روحی و بدنی آنها بوسیله خداوند تنظیم واجرا میشود. دراینصورت آیا «الله» و یا خدایی که محمد درمغزتخیل کرده وخود راپیامبر اومیداند، میتواند واجد صفت «عادل» باشد؟

خداوند قادر متعال به اسبانی که نفسشان به شماره افتاده، به کشتی ها، به ابرها، به بادها، به کوه سینا، به زمین، به آسمان، به طاق بلند، به ستاره ها، به قلم، به نفس ملامت کننده بشر، به شب تار، به روز، به ماه، به انجیر و زیتون و غیره قسم می خورد.

درفرهنگ عمومی ملت ها ومخصوصاً ملل درحال پیشرفت، معمول است هنگامی که فردی خود را در برابر اذعا، گفتار و یا کردارش ضعیف می بیند به سوگند متوسّل میشود تا بدینوسیله خلاء ضعف و زبونی اش را در باره مطلب مورد بحث پر کند وطرف خودرا به قبول عقیده، پندار و یا گفتار و کردارش قانع سازد. بهمین دلیل معمولاً شخصی که به خوردن سوگند متوسل میشود، دارای منطق بیمایه وموقع اجتماعی ضعیف و بیان مشکوکی بوده و ازشأن اجتماعی عادی برخوردار نیست. بدین لحاظ کمترممکن است یک معلم، پزشک و یاهرانسانی که دارای موقع اجتماعی قابل توجهی باشد، برای ارائه مطلب خود سوگند بخورد. ولی بکرّات می بینیم ،افرادی که دارای شأن اجتماعی نازل و یا فعالیت های مشکوکی هستند، مانند سوداگران، افراد قمار باز، دروغگو، مجرم، اطفال وغیره آنهم درموارد نادر به سوگندتوسّل پیدامیکنند.

ازطرف دیگر، آنهایی نیز که وادار به سوگند خوردن میشوند، معمولاً به مقدّسات وعواملی که برای هردوطرف دارای ارزشهای معنوی مقدس بوده ولااقل ازسطوح ارزشهای انسانی آنها بالا تراست، سوگند میخورند. اما درقرآن خداوند قادرمتعال که «علی کل شیئی قدیر» بوده ونودونه لقب به اواختصاص داده شده، در بیش از ۶۰ مورد سوگند میخورد. بعلاوه، بعضی ازموارد سوگندهای خداآنچنان نامعقول است که شگفت

انسان را برمی انگیزد. معمولاً بنظر میرسد خداوندی که دارای قدرت لایتناهی بوده و کلام وفرمانش باید بعنوان برهان آخربدون تعقل و بی چون و چرا بوسیله بندگانش بمورد اجرا گذاشته شود، برای صدورفرامینش نیازی به سوگند خوردن نداشته باشد، اما خداوند درقرآن درموارد متعدد سوگند میخورد و بویژه بعضی ازموارد سوگندهای او آنچنان نامعقول انتخاب شده است که شأن اورا خدشه دارمیکند وانسان را غرق حیرت میسازد.

بعضی ازسوگندهای خداوند درقرآن وموارد آنها به شرح زیر است که برای خودداری ازاطالهٔ مطلب ازذکر آیات وسوره های مربوط خودداری وتنهابه ذکرخلاصه مطلب و عنوان سوره وشماره آیه مربوط مبادرت میشود.

قسم به آنهایی که صف آرایی کرده اند. قسم به منع کنندگان وتلاوت کنندگان که خدای شما یکی است. (آیات ۱ تا ۵ سوره صافات).

قسم به بادهای عالم، قسم به ابرها که بارسنگین باران را بامر خدا بردوش میگیرند.

قسم به کشتی ها که روی آب روان میشوند، قسم به فرشتگان، قسم به آسمان که کشته ونابود خواهد شد، آنکه به قرآن دروغ ببندد. (آیات ۱ تا ۱۱ سورهٔ ذاریات).

قسم به کوه سینا، قسم به قرآن[1] مسطور، قسم به بیت المعمور (کعبه)، قسم به طاق بلند،[2] قسم به دریای فروزان آتش که البته عذاب خدا بر کافران واقع خواهد شد وهیچکس دافع آن نخواهد بود. (آیات ۱ تا ۹ سورهٔ طور).

قسم به ستاره که (محمد) درضلالت وگمراهی نبوده، هرگز به هوای نفس سخن نمیگوید، سخن اوغیرازوحی خدا چیزی نیست وجبرئیل به اوعلم آموخته است. (آیات ۱ تا ۶ سوره نجم).

قسم به نون وقسم به قلم که تو (محمد) به لطف پروردگارت عقل کامل ونعمت نبوت یافتی وهرگز دیوانه نیستی. (آیات ۱ و ۲ سورهٔ قلم).

قسم به روزقیامت وقسم به نفس پرحسرت وملامت انسان که ما اورا به روزحشر دگر بار زنده میکنیم. (آیات ۱ و ۲ سورهٔ قیامت).

قسم به صبحگاه، قسم به دوشب اول ذیحجه، قسم به جفت، قسم به فردوقسم به شب

۱ـ خداوند در چند مورد متعدد در قرآن به خود قرآن قسم خورده است.

۲ـ قرآن الهی قمشه‌ای، «طاق بلند» را به «آسمان» تفسیر کرده است. مهدی الهی قمشه‌ای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، صفحه ۶۹۳

تارکه خداوند قوم ثمود را نابود وفرعونیان را بدر یا هلاک کرد. (آیات ۱ تا ۱۱ سورهٔ فجر).

قسم به شهر (مکه) وقسم به پدر (آدمیان) که ما نوع انسان را به حقیقت در رنج ومشقت آفریدیم. (آیات ۱ تا ۵ سورهٔ بلد)

باتوجه به اینکه خداوند آدم ابوالبشر را بعلت نافرمانی مجازات و اورا ازبهشت اخراج کرد، معلوم نیست چرا درقران به حق اوسوگند یاد میکند.

قسم به شب تار، قسم به روزوقسم به مخلوقات عالم که همه جفت نروماده آفریده شده اند، هرکس به قرآن ایمان بیاورد، زندگی را براو آسان وهرکس خود را ازخدا بی نیاز بداند، اورا عذاب وهلاک میکنیم. (آیات ۱ تا ۱۲ سورهٔ الليل).

قسم به روزروشن و یاهنگام ظهرآن وقسم به شب تار که خدای توهیچگاه ترا (منظورمحمد است) ترک نگفته و برتوخشم نگرفته است. (آیات ۱ تا ٤ سورهٔ والضحی).

قسم به انجیروزیتون، قسم به کوه سینا وقسم به مکه که ما انسان رابه نکوترین وجه ممکن بیافریدیم. (آیات ۱ تا ۵ سورهٔ التین).

قسم به اسبانی که نفسشان به شماره افتاد که انسان نسبت به پروردگارش ناسپاس است. (آیات ۱ تا ۷ سورهٔ عادیات).

بدیهی است، هنگامی که انسان مطالب وسوگندهای مذکوررا به خداوند منتسب وفرض میکند که خدای قادرمتعال به ذکر چنین مطالب غیرمعقولی مبادرت و برای احراز هدفهای مبتذل مذکوربه چنین مواردی سوگند خورده است، دروادی حیرت سرگردان میماند، امابمحض اینکه ذهن انسان ازخدابه محمد و یا پیغمبرالله منعطف میشود ومطالب مذکوررا مخلوق ذهن محمد می بیند، بزودی حل مشکل درذهنش گشوده میشود.

آیا خداوند دعای پیغمبرش را درباره بدکاران قبول و یا ردمیکند؟

قرآن درباره اینکه آیا خداوند دعای پیغمبررا دربارهٔ طلب آمرزش برای افراد مشرک و بدکارقبول و یا آنرا ردّمیکند، احکام ضدونقیض صادرکرده است. این تناقض گوئی درمدلول آیات ٦٢ و٦٣ سورهٔ نوروآیات ۱۰۳ و۱۱۳ سورهٔ توبه، به صراحت مشاهده میشود.

مدلول آیه ۱۱۳ سوره توبه و ترجمه فارسی آن در صفحهٔ ۲۰۶ ، متن آیات ۶۲ و ۶۳ سورهٔ نور و ترجمه فارسی آنها در صفحهٔ ۲۱۱ و آیه ۱۰۳ سوره توبه و ترجمه فارسی آن در صفحه ۲۱۶ نقل شده است.

چنانکه ملاحظه میشود، درآیه ۶۲ سورهٔ نور خداوند به صیغهٔ امر به پیغمبر دستور میدهد، برای بندگان ناصالح طلب آمرزش کند تا خداوند بسیار آمرزنده ومهربان، دعای پیغمبرش رااجابت کندو بندگان خاطی اش رامورد عفووآمرزش قرار دهد. درآیه ۶۳ همان سوره، خداوند مطلب مذکور رامبنی براستجابت دعای پیغمبر وآمرزش افراد ناصالح تائید میکندواظهارمیدارد، دعای پیغمبر بادعای مردم عادی تفاوت دارد. بعبارت دیگر خداوند دعای پیغمبرش را مقبول وافراد دعاشده رامورد بخشش وآمرزش قرارمیدهد. درآیه ۱۰۳ سوره توبه، خداوند به پیغمبر دستورمیدهد ازاموال مردم صدقه بگیرد وبرایشان دعا کند، امادرآیهٔ ۱۱۳ سورهٔ توبه گویی خدای دیگری ظاهروبه صدورحکم میپردازد. زیرا علیرغم احکام صادره درآیات ۶۲ و۶۳ سورهٔ نوروآیه ۱۰۳ سوره توبه، درآیه ۱۱۳ سوره توبه خداوند به صراحت دستورمیدهد، پیغمبروآنهایی که ایمان آورده اند، حتی برای مشرکینی که جزء خویشاوندان آنهاباشند، حق طلب آمرزش ندارند. بدین ترتیب، معلوم نیست چگونه باید تضاد احکام قرآن را در باره اینکه دعای پیغمبربرای آمرزش بنده خاطی دردربارالهی قابلیت پذیرش دارد یانه، حل کرد؟

صرف نظرازتضادی که در باره دعای طلب آمرزش درآیه های مذکوروجوددارد، اصولاً مفهوم آیه ۱۱۳ سورهٔ توبه نیزخود به شرح زیردارای طبیعت متضادی بوده ومفهوم ابتدای آیه باقسمت آخرآن تناسب منطقی ندارد. بدین شرح که درابتدای آیه مذکور، خداوند به پیغمبر وافراد عادی اشاره ودعای طلب آمرزش رابرای بندگان ناصالح، ازآنها سلب میکند وسپس درقسمت دوم آیه مقررمیدارد، «بعدازآنکه آنها را اهل دوزخ شناختند.»

دراینجا دونکته قابل بحث بوجود می آید. یکی اینکه اگربنده ای از بندگان خدا عمل زشتی انجام نداده باشد که بمناسبت آن مستحق ورود به دوزخ باشد، اصولاً نیازی به دعای پیغمبروسایر مؤمنان برای طلب آمرزش ندارد ولذا منطق آیه مذکور دراصل غیر معقولانه بنظر میرسد، دوم اینکه ازمفهوم آیه مذکورچنین مستفاد میشود که خداوند به پیغمبر و به بعضی ازبندگانش نیزاجازه داده است، در بارهٔ دوزخی بودن و یا بهشتی

بودن سایر افراد همنوع خود شناسایی و روی اعمال آنها قضاوت و برایشان سرنوشت آخرت بسازند. بعبارت دیگر، خدای بار یتعالی بجای اینکه حساب بندگانش را دردربار عدل مطلق الهی اش حسابرسی کند، آنرا به بندگانش محول کرده و بدین ترتیب حساب سرنوشت بهشت ودوزخ به دست بندگان خداافتاده است. بنده ای میتواند بندهٔ دیگر رانکوکار دانسته و برای اوطلب آمرزش کند و برعکس بندهٔ دیگری رانا صالح تلقی کند و با خودداری ازطلب آمرزش برای او دوزخی اش سازد. بدین ترتیب معلوم نیست، بندهٔ خدا چگونه میتواند ازعدل الهی بهره برگیرد!

آیا خداوند تو به بندگانش راقبول وآنها را مورد عفووآمرزش قرار میدهد یانه؟

در باره اینکه خداوند بندگانش رامورد عفووآمرزش قرارمیدهدو یاتو به آنها را ردمیکند، قرآن آیات واحکام متضاددارد. آیه ۱۸ سوره نساء حاکی است کسی که تمام عمر مشغول ارتکاب معاصی واعمال زشت بوده، اگر درلحظات واپسین حیات تو به کند، تو به اش دردر بارالهی پذیرفته نخواهد شد، ولی آیه ۲۵ سورهٔ اسری وآیهٔ ۱۰٤ سورهٔ تو به به صراحت و بطور مطلق اشعار میدارد، خداوند تو به بندگانش رامی پذیر ید وصدقه آنها راقبول میکند.

متن آیه ۱۸ سورهٔ نساء چنین است:

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ○

«وقبول نخواهد شد تو به آنهایی که درتمام عمر مشغول ارتکاب اعمال زشت بوده ودر لحظه مرگ درصدد تو به برمی آیند. همچنین قبول نخواهد شد تو به آنهایی که درحال کفربه ورطهٔ نیستی رهسپارمیشوند ومابراین گروه عذابی سخت مهیا کرده ایم.»

آیه ۲۵ سوره اسری حاکی ازقبول مطلق تو به بندگان بوده واشعارمیدارد:

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا ○

«خداوند تو به آنچه دردلهای شماست ازخود شما داناتراست. اگر اندیشه خوب دار ید پس بدرستی که خداوند هرکه راتو به کند خواهد بخشید.»

مدلول آیه ۱۰٤ سوره توبه نیز مشعر برقبول توبه بوده ومیگوید:

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۝

«آیابندگان نمیدانند که خداوند توبه آنهارا قبول وصدقه های آنها رامورد پذیرش قرارخواهد داد و بدرستی که خدا بسیارتوبه پذیرومهربان است.»

آیه ۳۱ سورهٔ ال عمران نیزبه شرح زیر حاکی ازآنست که خداوند بندگانش را مورد عفوو آمرزش قرارمیدهد:

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝

«بگواگرخدارادوست میدار یدمرا پیروی کنید که خداوندشمارا دوست دارد و گناهان شمارا می بخشد واوآمرزنده ومهربان است.»

حدیثی نیز ازقول انس بن مالک وجود دارد که بوسیله الترمذی نقل شده است. برطبق حدیث مذکور، انس بن مالک میگوید من شنیدم پیغمبرخدا گفت:

خداوند گفته است: ای پسرآدم، تازمانی که تونام مرامیبری وازمن تقاضای بخشش میکنی، من ازتمام گناهانت درمیگذرم. ای پسرآدم، اگر گناهان توبه ابرهای آسمان برسد وازمن تقاضای آمرزش کنی، ترامی بخشم. ای پسرآدم، اگرتوبا گناهانی تقریباً باندازه زمین نزد من آئی و برای من شریک قائل نباشی، من بهمان اندازه ای که تومرتکب گناه شده ای، تراعفومیکنم.[1]

حال باید دید آیا تکلیف مسلمانی که درصدد توبه ازاعمالش برمی آید چیست؟ آیا چنین فردی باید به متن آیه ۱۸ سورهٔ نساء که میگوید خدا درموقع مرگ توبه بندگانی را که درتمام عمرمشغول ارتکاب اعمال ناشایست بوده اند، نمی پذیرد متکی شودو یا به مدلول آیه ۲۵ سوره اسری وآیه ۱۰٤ سوره توبه که به خداوند لقب «توآب» و یا «بسیار توبه پذیرنده» داده وخداوند رادرهرحال بسیارتوبه پذیروآمرزنده میداند و یابه حدیث انس بن مالک؟

۱ــ الامام یحیی بن شرف الدین النووی، الاربعین النوریه فی الاحادیث الصحیحه النبویه (سوریه، دمشق: ۱۹۷٦)، صفحات ۱۲٦ و۱۲۷

شاید پاسخ را بتوان در قسمت آخر آیه ۱۰۴ سوره توبه یافت که بعد از ذکر «توبه پذیر بودن خدا» بلافاصله اضافه میکند «وصدقه های آنها را نیز می پذیرد.» ولی آیا این منطقی است که خداوند را مادّی پرست دانسته و بگوئیم خداوند تنها در برابر وصول صدقه و ما دیات بندگانش را می بخشد. وانگهی با توجه به اینکه خداوند را هیچکس، حتی خود پیامبر نمیتواند ملاقات کند، پس چه کسی بجای خداوند صدقه قبول میکند. پاسخ این پرسش هنگامی حیرت شنونده را در اوج بر می انگیزد که آیه ۱۰۳ سورهٔ توبه که بلافاصله قبل از آیه ۱۰۴ قرار دارد، از قول خداوند به محمد پیغمبر دستور میدهد، صدقه های مردم را قبول کند. متن آیه ۱۰۳ سوره توبه و ترجمه فارسی آن در صفحه ۲۱۶ شرح داده شده است.

خداوند به دشمنان محمد نفرین ولعن ودشنام میفرستد.

درآیات زیر خدای محمد درنقش یک فحّاش جلوه گروبه ابی لهب دشمن محمد نفرین و به عیال او ناسزا میگوید.

آیات ۱، ۲، ۴ سورهٔ لهب به شرح زیر است:

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ۝ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ۝ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ۝

«بریده باد دستان ابی لهب و مرگ باد براو. مال وثروتش بکارش نیاید واورا ازمرگ نرهاند وعیالش حمال چوب است.»

یک انسان عاقل وحتی متمدّن نمیتواند باور کند، خداوند تبارک وتعالی به بنده بیعقل ونافهمش الفاظ ودشنامهای ناشایست ادا کند تا اینکه آیات مذکور را در قرآن با چشم ببیند وآنوقت ازعقل ودرایت محمد در تنظیم آیات مذکور غرق در شگفتی شود.

بطوریکه در یکی از مباحث قبلی گفتیم، دلیل اینکه محمد در وضع وتدوین آیه های قرآن مرتکب اینهمه اشتباه شده، آنست که وی وانمود میکرده است که احکام قرآن بوسیله جبرئیل ازطرف خدا به وی الهام میشود ولذا برای اینکه الوهیّت احکام قرآن را حفظ وآنها را بعنوان کلام نازل ازطرف خدا به پیروانش ابلاغ کند، لذا با هیچکس در باره احکام قرآن مشورت نمیکرده وازاینرو مرتکب آنهمه اشتباهات فراوان وضد ونقیض گوئیهای آشکار شده است. **بدیهی است که اگر محمد در بارهٔ متون واحکام**

قرآن با صاحبان رای و بصیرت مشورت بعمل می آورد، از بسیاری از اشتباهات بارزی که درقرآن مرتکب شده جلوگیری میشد ووی اینهمه مطالب ضد ونقیض درقرآن وارد نمیکرد وبعلاوه مجبورنبود، در بسیاری ازموارد احکام آیات قبلی رابا احکام بعدی لغو کند. سرانجام محمد به این عیب خود واقف میشود وگناه کلیه اشتباهاتش رابه گردن خدای دانا به اسرارنهان وآشکار می اندازد وآیه شماره ۱۰۶ سوره بقره وآیه شماره ۱۰۱ سوره نحل رابه شرح زیرنازل میکند.

آیه شماره ۱۰۶ سوره بقره:

مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا ۗ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

«ما امری یا آیه ای رانسخ نمیکنیم و یا حکم آنرا متروک نمیسازیم، مگر اینکه بهتر ازآن یا مانندآنرا بیاوریم. آیا مردم نمیدانند که خدابرهر چیزی قادراست.»

آیه شماره ۱۰۱ سوره نحل:

وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ ۙ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ ...

«وماهرگاه آیه ای راازراه مصلحت نسخ کنیم، بجای آن آیه دیگری می آوریم وخدا بهتر میداند چه چیزنازل کند ...»

تنها نقدی که در بارهٔ اشتباهات ومبتذلاتی که درقرآن ذکر شده، میتوان کرد آنست که (الله) یعنی خدایی که محمد برای کسب قدرت درکالبدش حلول کرده وخودرا رسول اومعرفی میکند، یک خدای ساختگی است که تنها درذهن خود اووجوددارد. زیرا عقل سلیم نمیتواند تصور کند، خداوند ملک القدوس که دانایی وتوانایی اش برکلیه موجودات جاندار واشیاء بیجان عالم احاطه دارد، مرتکب چنین اشتباهات ابتذال مایه ای که بروز آنها حتی ازذهنیت یک انسان عادی بعید است، بشود.

آیا قابل تصوراست که خداوندتبارک وتعالی در یک آیه (آیه ۵۰ سوره احزاب) پیغمبررامجاز کند که نسبت به کلیه زنان عالم آزادی مطلق داشته وهرکس رابخواهد بتواند بدون رعایت اصولی که برای سایر مؤمنان مقرر کرده، تصرف کند، ولی درآیه دیگر (آیه ۵۲ همان سوره) حکم خود را لغو وچنین امتیازی را ازمحمد بازستاند. اگرواقعاً خداوند عالم «علی کل شیئی قدیر» است، وحرف ونظروفرمان او یکی است، چرا

ازابتدا امر بهتر را صادر نمیکند تا بعداً مجبور به اصلاح و یا تغییر ونسخ آن نگردد. [۱]

در برابر کلیه ابهامات مذکور، تنها یک راه حل و یک پاسخ وجود دارد وآن اینست که (الله) یعنی خدایی که محمد ازطرف او به پیامبری مبعوث شده است با خداوندی که بر کلیه امورنهان وآشکار این عالم دانا وتواناست، تفاوت دارد. و گرنه هنگام صدور فرمان، پیوسته حرف آخرخود را میزد ومانندیک انسان متلّون المزاج که ثبات اراده واحاطه لازم به امور را ندارد، اینهمه ضد ونقیض گو یی نمیکرد.

آیا شیطان ازنوع اجنه است و یا ازطبقه فرشتگان آسمانی؟

تعداد ز یادی ازآیه های قرآن ازموجودات خیالی واشباح نامرئی بعنوان جن [۲] و فرشته [۳] سخن میگو یند وحتی سوره ۷۲ قرآن تحت عنوان سورهٔ جن تماماً به بحث در باره جن اختصاص داده شده است. اگر چه وجود اشباح نامرئی وخیالی مذکوررا با هیچ علم ومنطقی نمیتوان توجیه کرد وتا کنون نیز عقل سلیم انسان هیچ نشانه ای ازموجودات خیالی مذکور کشف نکرده است، معهذا قرآن در بارهٔ کیفیت وجود شیطان به تناقض‌ــ گو یی های آشکار مبادرت کرده است. بدین شرح که یکی ازآیات قرآن (آیه ۵۰ سوره کهف) ازشیطان بعنوان یکی از اجنّه نام میبرد وبعضی آیات دیگر قرآن (ازجمله آیه ۳۴ سورهٔ بقره وآیه ۱۱ سورهٔ اعراف)، شیطان را فرشتهٔ عاصی وفرمان نابرداری میدانند که خداوند اورا ازآسمان طرد و برای آزاربندگانش به زمین فرستاده است. آیات مشروحهٔ ز یرحاکی ازاین تضاد هستند.

آیه ۵۰ سوره کهف:

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُوا۟ لِءَادَمَ فَسَجَدُوٓا۟ إِلَّآ إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ ٱلْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِۦٓ ...

«وای رسول بیاد آور زمانی را که به فرشتگان فرمان دادیم برآدم سجده کنند وکلیه آنها

۱ــ ۲۳ سال صفحه ۲۵۴

۲ــ به مطالب فصل دهم همین کتاب مراجعه فرمائید.

۳ــ به صفحه‌های ۱۵۶ تا ۱۶۳ همین کتاب مراجعه فرمائید.

سر به سجده فرود آوردند بجز شیطان که از جنس جن بود و بدینجهت از فرمان خدایش سر پیچید...»

آیه ۳۴ سورهٔ بقره:

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُوا۟ لِـَٔادَمَ فَسَجَدُوٓا۟ إِلَّآ إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَٱسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلْكَٰفِرِينَ ○

«وای رسول بیاد آور زمانی را که به **فرشتگان** فرمان دادیم برآدم سجده کنند و کلیه آنها سر به سجده فرود آوردند بجز **شیطان** که خودداری وتکبرورزید وازفرقهٔ کافران گردید.»

آیه ۱۱ سورهٔ اعراف:

وَلَقَدْ خَلَقْنَٰكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَٰكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُوا۟ لِـَٔادَمَ فَسَجَدُوٓا۟ إِلَّآ إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ ٱلسَّٰجِدِينَ ○

«وهمانا شما آدمیان را بیافریدیم آنگاه که بدینصورت کامل آراستیم **فرشتگان** را به سجده آدم مامور کردیم، همه سجده کردند بغیراز **شیطان** که ازجمله سجده کنندگان نبود.»

بطوریکه ملاحظه میشود، آیه ۵۰ سورهٔ کهف، شیطان را بطورصریح ازنوع اجنه برمیشمارد، ولی آیه ۳۴ سورهٔ بقره وآیه ۱۱ سورهٔ اعراف، شیطان رایکی ازفرشتگان آسمانی قلمداد کرده اند.

درآیات مذکوردر بالابغیرازتضادی که شرح داده شد، دونکتهٔ جالب دیگرنیزوجود دارد: یکی اینکه ۱۱ کلمه ابتدای آیهٔ ۳۴ سوره بقره بدون تغییر در ۱۱ کلمه ابتدای آیه ۵۰ سوره کهف عیناًتکرارشده، ولی بعداز ۱۱ کلمه مز بور، آیهٔ ۳۴ سورهٔ بقره، شیطان راازنوع جن وآیه ۵۰ سورهٔ کهف بعدازتکرار ۱۱ کلمه موردنظر، شیطان را فرشته آسمانی دانسته است. نکته دوم آنست که **قرآن مهدي الهي قمشه اي**[1] که گو یابه این تضادتوجه نداشته است، بعدازذکرترجمه فارسی آیه ۱۱ سورهٔ اعراف، به آخرآن تفسیر «یعنی درحقیقت ازنوع فرشتگان نبود» را اضافه کرده و برتضاد مذکورافزوده است.

۱ــ مهدی الهی قمشه ای، قرآن مجید بامنتخب التفسیر فارسی، صفحه ۱۹۷

آیا شیطان مجاز شده است کلیه بندگان خدا را گمراه سازد و یا بندگان ناصالح او را؟

مثال دیگر برای نشان دادن تضادهای قرآن داستان گفتگوی خدا و شیطان است.
شیطان در آیه ۱۶ سوره اعراف به خدا میگوید:

قَالَ فَبِمَآ أَغْوَيْتَنِى لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ۝

«شیطان گفت، چون تو مرا گمراه کردی، من نیز بندگانت را از راه راست گمراه میکنم.»

واما آیات ۳۹ و ۴۰ سوره حجر میگویند:

قَالَ رَبِّ بِمَآ أَغْوَيْتَنِى لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِى الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ۝ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ۝

«شیطان گفت، خدایا چنانکه مرا گمراه کردی من نیز (اشتباه) را در نظر همه بندگانت در زمین خوب جلوه میدهم و همه آنها را گمراه میکنم. بغیر از **بندگان صالح و پاک تو.**»[۱]

بطوریکه می بینیم، آیه ۱۶ سوره اعراف جنبهٔ عام دارد و شیطان در هنگام گفتگو با خدا مجاز شده است، در روح کلیه بندگان خدا رخنه و آنها را از راه راست خارج کند. بعبارت دیگر خداوند در برابر شیطان یعنی فرشتهٔ عاصی و بدکار خود سکوت کرده، و کلیه بندگانش را قربانی وسوسه های پلید شیطان کرده و اجازه داده است شیطان در روح بندگانش حلول و آنها را به پلیدی و بدکاری وادار کند و بدینوسیله در دوزخ را بروی کلیه بندگانش مفتوح کرده است.

اما در آیه ۴۰ سوره حجر، قربانیان شیطان جنبهٔ خاص پیدا میکنند و تنها آنهایی هستند که از بندگان صالح و خالص خدا بشمار نمیروند.

۱ــ در آیه ۶۲ سوره اسری نیز شیطان میگوید: «ایخدا اگر اجل مرا تا قیامت به تأخیر افکنی بجز عده قلیلی همه اولاد آدم را مهار کرده و به وادی هلاکت میکشانم.» در این آیه نیز منظور از عده قلیلی همان «بندگان صالح» خداوند است.

آیا قبول اسلام اختیاری و یا اجباری است؟

درسوره بقره دوآیه کاملاً متضاد وجود دارد. درآیه ۲۵۶، محمد میگوید ایمان به اسلام اجباری نیست وهرکس میل دارد میتواند اسلام راقبول کند، ولی درآیه ۱۹۳ همان سوره برای آنهایی که حاضربه قبول اسلام نیستند دستور کشتار صادرمیکند.

آیه ۲۵۶ سوره بقره:

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَن يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ○

«اجباری دردین نیست، درواقع راه راست ازگمراهی تشخیص داده شده. هرکسی ازراه کفربرگردد و به خدا روی آورد به تکیه گاهی محکم واستوار رسیده است که هرگز گسیخته نخواهد شد وخداوند شنوا و داناست.»

آیه ۱۹۳ سوره بقره درجهت تضادآیه مذکورمیگوید:

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ○

«وآنها رابکشید تافتنه وفساد از روی زمین برداشته شود وهمه به آئین خدا روی آورند و اگرازفتنه وجنگ دست کشیدند کاری باآنها نداشته باشید. دشمنی وکشتاربایدنسبت به ستمگران باشد.»

و آیه ۸۵ سوره آل عمران بصراحت می گوید:

وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ○

«و هرکسی غیر از اسلام دینی قبول کند، از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از جمله زیانکاران خواهد بود.»

آیا بنی اسرائیل بهترین مردم روی زمین هستند و یا مسلمانان؟

درسوره آل عمران مثنی وجوددارد که بامتن آیه ۱۶ سورهٔ جاثیه مغایربوده وحاکی ازتضادمسلم دوآیه میباشد. آیه ۱۶ سورهٔ جاثیه میگوید:

وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ

«وما به بنی اسرائیل کتاب وحکومت ونبوت عطا کردیم وخوراکهای لذیذ وحلال نصیب آنها کردیم وآنان را برهمه اهل دنیا برتری دادیم.»

بطوریکه می بینیم خداوند درآیه مذکور، بنی اسرائیل را به بهترین وجه ممکن مورد عنایت وستایش قرار داده است، ولی عقیدهٔ خدا درآیات ۱۱۰ الی ۱۱۳ سورهٔ آل عمران کاملاً تغییر میکند، مسلمانان را بهترین ملت روی زمین خوانده وبنی اسرائیل را مورد انتقاد وشماتت قرارمیدهد. آیات ۱۱۰ الی ۱۱۳ سورهٔ آل عمران وترجمه فارسی آنها به‌شرح زیر است:

۱۱۰- كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ۗ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ ۚ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ ○

۱۱۱- لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذًى ۖ وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ ○

۱۱۲- ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ○

(۱۱۰). «شما (مسلمانان) بهترین مردم روی زمین هستید که برای بشریت قیام کرده اید، برای اینکه مردم را به نکوکاری وادار وازبدکاری بازدارید و به خدا ایمان بیاورید. اگر اهل کتاب همه ایمان می آوردند، برآنان چیزی بهتر از آن نبود. بین آنها مؤمنانی وجود دارند ولی بیشتر آنها فاسق و بدکارند (۱۱۱). هرگز (یهودیان) به شما آسیب نخواهند رسانید. مگر آنکه ازنکوهش و یاوه سرایی شما را اندکی بیازارند واگر به‌جنگ با شما بیایند ازکارزار خواهند گریخت وازاین پس هیچوقت منصور نخواهند بود (۱۱۲). آنها به هرکجا متوسل شوند، محکوم به ذلت وخواری هستند مگر به دین خدا و عهد مسلمانان درآیند وآنان پیوسته اسیر بدبختی وذلت هستند، زیرا به آیات خدا کافر شده و پیامبران حق را به ناحق کشتند که این نافرمانی وستمگری کارهمیشگی آنها میباشد.»

با توجه به اینکه سوره جاثیه در مکه و سورهٔ آل عمران در مدینه تهیه شده، بدیهی است که محمد در مکه با مسالمت قصد جلب یهودیان را به آئین نوبنیادش داشته و لذا به شرح مذکور از آنها بخوبی یاد میکند، ولی پس از اینکه در مدینه به قدرت میرسد ومتوجه میشود که یهودیان بهیچوجه قصد پیروی از دین او را ندارند، به شرح آیات مذکور تصمیم میگیرد بهر وسیله ای که شده است کار آنها را یکسره کند.

آیا خداوند در وحی مطالب آسمانی به پیامبرانش مرتکب تبعیض میشود یا دچار اشتباه؟

بنیاد مذهبی احکام ومتون قرآن بر پایه تورات قالب ریزی شده و بنظر میرسد که محمد بامتون ونوشتجات مذهبی مسیحیت به اندازه متون تورات آشنایی نداشته است. آشنایی محمد با متون نوشتجات مذهبی مسیحیت از چند روایت و افسانه که از راه گوش آنها را شنیده ودانسته است، تجاوز نمیکند. برخلاف احکام ومتون تورات وعبارت «بنی اسرائیل» که بکرات درقسمتهای مختلف قرآن ذکر شده است، درقرآن تنها سه مورد وجود دارد که بوضوح نشان میدهد که از انجیل اقتباس شده است. مورد اول آیه ۴۰ سورهٔ اعراف است که میگوید:

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ ...

«همانا آنانکه آیات خودرا تکذیب کنند واز کبر ونخوت سر بر آن فرود نیاورند درهای آسمان بروی آنها بازنشود وبه بهشت نروندمگر اینکه شتر از چشمه سوزن عبور کند ...»

مدلول آیه مذکور عیناً شارح مطلبی است که درآیه ۲۴ فصل ۱۹ «انجیل متی» آمده است. بشرح زیر:

«ومجدداً من برایتان میگویم که عبوریک شتر از چشمهٔ سوزن آسان تر ازورود یک مرد ثروتمند به بهشت خداست.»

موضوع دوم آیات شماره ۱۱ و ۱۲ سوره حدید است که هرکسی را که جزیی آشنایی با متن انجیل داشته باشد، بلافاصله بیاد مطلب ده باکره که درفصل ۲۵ آیات شماره ۱ تا ۱۳ «انجیل متی» ذکرشده، می اندازد.

آیات شماره ۱ تا ۱۳ «انجیل متی» دستگاه آسمان راتشبیه به ده دخترباکره میکند که مشعلهای خودرا برداشته وبه استقبال داماد خارج شدند. پنج نفرازآنها دانا و پنج نفرشان نادان بودند. دختران دانا درمشعلهای خود روغن ریخته ودختران نادان ازاین

کار غفلت و با مشعلهای بدون روغن به استقبال داماد رفته بودند. چون داماد در آمدن تأخیر کرد، دختران را خواب در ربود. در نیمه های شب ناگهان ندا بلند شد که داماد در راه است و قریباً وارد میشود. کلیه دختران برای استقبال داماد از خواب بیدار شدند و به روشن کردن مشعلهایشان پرداختند. چون دختران نادان متوجه شدند که روغن مشعلهایشان تمام شده است، از دختران دانا تقاضای روغن کردند. دختران دانا بیش از مصرف خود روغن نداشتند و از اینرو تقاضای دختران نادان را رد کردند. دختران نادان برای خرید روغن محل را ترک کردند. در اینموقع داماد سر رسید و درها بسته شد. هنگامی که دختران نادان پس از خرید روغن مراجعت کردند، درها را بسته دیدند. لذا از خدا خواستند که درها را باز کند، اما خداوند پاسخ داد آنها را نمی شناسد و آنها باید بیدار و مراقب باشند تا در فرصت دیگری پسر مردی بسوی آنها آید.

آیات ۱۲ تا ۱۴ سوره حدید مفهوم آیات ۱ تا ۱۳ «انجیل متی» را اقتباس و میگوید روزی خواهی دید که مردان و زنان مؤمن مشعلهایی با دستهای راستشان حمل میکنند که جلوی آنها را نورانی و آنانرا به راه رستگاری (بهشتی که در زیر آن نهرها جاری است) راهنمایی میکند. کافران زن و مرد به مؤمنان میگویند، کمی صبر کنید تا ما هم بشما برسیم و از نور مشعلهای شما استفاده کنیم. مؤمنان به آنها پاسخ میدهند، به دنیا باز گردید و مانند ما برای خودتان مشعل تهیه کنید. در این حیص و بیص، حصاری بین مؤمنان و کافران بوجود خواهد آمد که دارای دروازه ای خواهد بود. داخل آن دروازه مؤمنان قرار خواهند گرفت و رحمت الهی شامل حالشان خواهد شد. خارج از آن دروازه کافران قرار خواهند داشت که محکوم به مجازات و عذاب الهی خواهند بود.

موضوع داستان ده باکره در زمان محمد در عربستان شهرت بسیار داشت و حتی افراد غیر مسیحی نیز از آن آگاهی داشتند.[۱] مطلب سوم متون آیات ۱ تا ۱۵ سورهٔ مریم در باره تولد یحیی (John The Baptist) میباشد که در آیه های ۵ تا ۲۷ و ۵۷ تا ۶۶ فصل اول «انجیل لوقا» در عهد عتیق شرح داده شده است. خلاصه موضوع داستان بدینقرار است که زکریا، عابد سالخورده ای که نزدیک به یکصد سال عمر داشته، دارای همسر

1-Torrey, *The Jewish Foundation of Islam*, p. 58.

نازایی بوده ودرمعبد اورشلیم به خدمت مشغول بوده، ازخدا استغاثه میکند، فرزندی به او عطا کند که جانشین وی باشد. دعای زکریا مستجاب میشود وخدا به اوقول میدهد، فرزندی به وی عطا کند که باید «جان» و یابقول محمد «یحیی» نامگزاری شود. زکریا تقاضا میکند، خدا نشانه ای برای استجابت دعایش مقرردارد. خدامقرر میدارد که زکریا مدت سه روز و سه شب با کسی تکلم نکند. زکریا از معبد خارج می شود و دستور خدا را اجرا می کند و مدت سه روز با کسی حرف نمی زند و سرانجام خدا به وعده خود ایفاء میکند و همسرش آبستن می شود.

بررسی داستان زکریا مطابق آنچه که درقرآن آمده است، نشان میدهد که محمد خودش متن این واقعه رامطالعه نکرده است، زیرا درحالیکه درانجیل فرزند زکریا، «جان» نامیده شده است، محمد درقرآن درآیات مربوط درسوره های آل عمران، مریم، انبیاء وتحریم اورا «یحیی» نامیده است. علت اشتباه محمد دراین باره آنست که وی نام فرزند زکریا را ازناقل واقعه اشتباهی شنیده است.

باتوجه به اینکه محمد داستان مریم وعیسی رادرآیات ۱۶ الی ۳۴ سوره مریم بکلی خلاف آنچه که درفصل های اول ودوم «انجیل لوقا» آمده است، ذکر میکند معلوم میشود که ناقل داستان زکریا و یحیی، هدفش تنها شرح مطالب فصل اول «انجیل لوقا» درباره داستان زکریا و یحیی بوده وکیفیت تولد عیسی رابرطبق آنچه که درانجیل آمده است برای محمد شرح نداده وازاینرو محمد آنچه را که درباره چگونگی تولد عیسی شرح داده، کاملاً تخیلی ومصنوع تصورات شخصی اش بوده است. بزرگترین اشتباهی که محمد درآیه ۲۸ سوره مریم درباره داستان تولد عیسی مرتکب شده آنست که مریم راخواهر هارون دانسته است، درصورتیکه انجیل مطلقاً ذکری دراین باره نکرده ومریم و هارون بایکدیگر نسبت خواهرو برادری نداشته اند. آیه ۲۸ سوره مریم بدینقرار است:

يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا ۞

«ای خواهر هارون ترا نه پدری ناصالح بود ونه مادری بدکار (پس چگونه تودختر بکربچه دارشدی.)»

بدیهی است که محمد برای آموختن متون ومطالب کتب مقدس دینی عطشی فراوان

داشته است، ولی فرصت فراگیری کامل متون انجیل را کسب نکرده ولذا بطوریکه دیدیم، تنها در سه مورد بالا به نقل مطالب انجیل پرداخته و در مورد سوم نیز آنقدر نسبت به داستان تولد عیسی جهل داشته که جزئیات آنرا با تخیل شخصی بیان کرده که کاملاً با متون انجیل تفاوت دارد.[۱]

یکی دیگر از اشتباهات محمد در نقل داستانهای تورات، موضوع نوح و کشتی نجات او میباشد. موضوع کشتی نجات نوح در فصول ششم تا دهم سفر تکوین تشریح و در آیات ۲، ۳ و ٤ فصل هفتم بوضوح ذکر شده است: «خداوند به نوح دستور داد از همه بهائم پاک هفت نر و ماده و از بهائم ناپاک دو نر و ماده و از پرندگان آسمان نیز هفت نر و ماده با خود بردارد و به کشتی ببرد تا نسلی در روی زمین باقی بماند.»

ولی در آیه ٤۰ سوره هود و آیه ۲۷ سوره مومنون اولاً تعداد موجوداتی را که نوح باید با خود به کشتی ببرد، بطور کلی ۲ جفت نر و ماده ذکر کرده وثانیاً اشعار داشته است که خدا به نوح دستور داده است چون حکم هلاک یکی از پسرانش مسجّل شده، لذا باید از بردن او به کشتی خودداری کند، درحالیکه در تورات مطلقاً به این موضوع اشاره ای نشده است. آیه ٤۰ سوره هود:

... قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ

«... به نوح خطاب کردیم که تو با خود از هرجفتی دوفرد (نر و ماده) با جمع زن و فرزندانت جز او که هلاکش مسجل شده است، همه را در کشتی ببر...»

آیه ۲۷ سوره مؤمنون:

... فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ ...

«... با خود از هر زوجی دوفرد (نر و ماده) به کشتی ببر بغیر از او که وعدهٔ هلاکش مسجل شده است ...»

هنگامی که در بارهٔ تضادهای احکام قرآن با فقها و علمای مسلمانان بحث میشود،

۱ــ برای اطلاع از عقاید محمد در باره مسیحیت به کتاب زیر مراجعه فرمائید:

Richard Bell, *The Origins of Islam in its Christian Environment* (London: 1926).

یگانه پاسخی که آنها ممکن است در بارهٔ تضادهای مذکور ارائه دهند آنست که خداوند عالم برحسب مقتضیات زمان ومصلحت بندگانش در ادوار مختلف زمان حکم صادر میکند. بدین شرح که شاید در زمانی ارادهٔ خداوند ایجاب کرده است که برطبق متن آیه ۱۰۹ سورهٔ بقره و یا آیه ٤٨ سورهٔ احزاب به پیغمبر حکم کند که «با کافران مدارا وآنها راعفو کند.» ولی در زمانهای دیگر مطابق آیات ۸۹ و ۹۱ سورهٔ نساء وآیه ٦١ سورهٔ احزاب، خدا مصلحت دانسته است به پیغمبرواتباعش حکم کند: «هرکجا افراد کافر را یافتید، آنها را با بی رحمی به قتل برسانید.»

آیه ۱۰۹ سورهٔ بقره میگوید:

وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا ...

«بسیاری از اهل کتاب پس از اینکه حق برایشان آشکار شده است، بسبب حسدی که نسبت به شما دارند میخواهند شما را از ایمان به کفر برگردانند، پس اگر از آنها به شما مسلمانان ستمی رسید، آنها را عفو کنید.»

آیه ٤٨ سورهٔ احزاب حاکی است:

وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ○

«(ای رسول) از کافرین ومنافقین اطاعت مکن واز جورو آزارشان درگذرو کارخود به خدا واگذار که او وکیل و کارساز امور خواهد بود.»

واما در آیات ۸۹ و ۹۱ سورهٔ نساء وآیه ٦١ سورهٔ احزاب حکم خدا در بارهٔ کافران ومنافقین بکلّی تغییرو به شرح زیر صادر میشود:

متن آیه ۸۹ سورهٔ نساء چنین است:

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ○

«منافقان و کافران آرزو کنند که شما مسلمانان هم بمانند آنها کافر شوید **تاهمه در کفر مساوی باشید. پس تا آنها درراه خدا هجرت نکنند،** آنان را بدوستی انتخاب نکنید واگر مخالفت کردند، هرکجا آنها را یافتید گرفته وبه قتل برسانید واز آنها یارودوستی انتخاب نکنید.»

آیه ۹۱ سوره نساء:

... وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ ۚ وَأُولَٰئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ۝

«... واگر (کافرین ومنافقین) ازمخالفت باشما دست نکشیدند وتسلیم شما نشدند، آنها را هر کجا یافتید، به قتل برسانید، ماشما را برجان ومال این گروه تسلطی کامل بخشیدیم.»

آیه ٦۱ سورهٔ احزاب:

مَلْعُونِينَ ۖ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا ۝

«(کافران ومنافقین) پلید و بدکار هستند وهر کجا یافت شوند، آنها را با بیرحمی به قتل برسانید.»

بطوریکه گفته شد، فقها وعلمای مسلمانان آیات قرآن را کلام مطلق خدا میدانند وهرنوع تعقل و یا اندیشه گری را درباره کلمات قرآن ومخصوصاً تضادهای آنها کفروگناه میشمارند، ولی همین افراد با عمق تعبّدی که نسبت به متون واحکام قرآن دارند، در پاسخ یک پرسش ساکت و بدون جواب میمانند. آن پرسش اینست که اگرخدای باریتعالی به فرض محال دراداوارمختلف زمانی مصلحت دیده است، احکام متفاوت ومتضاد برحسب صلاحدید خود برای بندگانش مقرردارد، چگونه است که خداوند در بارهٔ بیان رویدادهای گذشته نیز مانند داستان زکریا و یحیی بطوریکه قبلاً گفته شد و یانوح وغیره برای دو پیامبر دوشرح مختلف ومتضاد ذکر کرده است! آیا این منطقی است فکر کنیم که ذهن خدا درموقع بیان یک حادثه یکسان برای یک پیامبر قوی تراززمان شرح همان حادثه برای پیامبر دیگربوده است. وچون برای پاسخ این نکته، بطوریقین ومنطقی پاسخ مثبت وجود نخواهد داشت، به این نتیجه میرسیم که محمد بطورلازم وکافی متون واحکام کتب مقدس رامطالعه نکرده بوده است تابتواند آنها را بطوراصیل درقرآن نقل کند.

آیا درقرآن محمد خدا یا خدا محمد است؟

بدون اینکه قصد ورود در یک بحث تحلیلی وفلسفی در باره وجود خدا داشته باشیم، بنظر میرسد خدایی که هگل از یکطرف وفوئر باخ واسپینوزا ازطرف دیگر درنوشتجات فلسفی خود ازاوسخن گفته اند، شباهت تامی با (الله) محمد داشته باشد. هگل معتقد است وجود خدا لازمه وجود انسان است، اگر انسان نباشد، خدایی هم وجود نخواهد داشت. خداوند درانسان اشراق میکند وباوجود او عجین میشود. انسان با اعتقاد به خدا ذات اورا در وجودخود ادغام می کند و سپس از یگانگی ذات خود با خدا خویشتن را توانا می یابد. فوئر باخ و اسپینوزا عقیده هگل را در باره خدا وارونه کرده و اعتقاد دارند، خداوند مخلوق تصور انسان است. انسان در قالب خدای فرضی خود فرو می رود و سپس بدینوسیله خودرا کامل وقوی احساس میکند. برای اینکه خدا توانا جلوه کند، انسان باید در ژرفای ذلت و بدبختی سقوط کند تا خدا راتوانا ببیند. اگر چه عقاید هگل از یک طرف و فوئر باخ واسپینوزا ازطرف دیگر درفلسفه چگونگی ایجاد خدا درذهن تفاوت دارد ولی هر سه آنها دراین عقیده اتفاق رای دارند که چه برطبق عقیده هگل انسان خدا را درخود وارد کند وچه برطبق عقیده فوئرباخ واسپینوزا انسان درکالبد خدا فرورود، هدف این کاتالیسم یکی است وآن اینست که انسان خود راتوانا ومقتدر ببیند.

هنگامی که ذهنیّت محمد را درخلق آیات واحکام قرآن بازشکافی میکنیم به این نتیجه میرسیم که محمد برای تشفّی احساسات خود بزرگ نمایی وقدرت طلبی اش خدای فرضی هرسه فیلسوف شهیر قرن نوزدهم یعنی هگل، فوئرباخ واسپینوزا را ۱۲ قرن پیش ازظهورآنها برای ایجاد قرآن بکار گرفته است. زیرا از یک طرف محمد بعضی اوقات درکالبد الله فرضی اش فرومیرود وازز بان خدا، مخصوصاً صدها باردرقرآن به بندگان خداتوصیه میکندازخدا و پیغمبرش اطاعت کنند. بدین ترتیب باتصور به‌- اینکه بغیراز او انسان دیگری قادرنیست از زبان خدا دستورزندگی مقرّر کند، ازاینرو خودرا توانای مطلق می بیند. دلیل اینکه محمد درقرآن آنقدرمردم را به ترس و وحشت ازخدا برمی انگیزد آنست که وجود خود رابا خدا عجین کرده واحساس میکند که نتیجه رعب و وحشت مردم ازابهّت خدا، در واقع تسلیم آنها به قدرت سلطه خود اوست.

در برخی مواقع نیز محمد خدا را در کالبد خود مستحیل میکند و بنام خدا وازطرف او برای پیروانش حکم صادرمیکند. اما حاصل غایی هردوروش یکی است. محمد انسانی قدرت طلب و برتری جوست ومیداند باتوسّل به وسایل عادی امکان کسب قدرت ور یاست وسلطنت برایش وجود ندارد، بنابراین یا درالله فرضی اش فرومیرود و یا الله فرضی را درخود مستحیل میسازد ودرنتیجه این کاتالیسم خودرا دراوج توانایی احساس، برای افراد همنوعش حکم صادرمیکند و برآنها حکومت ور یاست مینماید.

درمواقعی که محمد در کالبد خدا فرومیرود، زبان محمد دردهان خدابه حرکت در می آید، خدا باپنده گانش حرف میزند و مستقیماً به آنها توصیه میکند ازخدا و رسول اوفرمانبرداری کنند. درموارد دیگری که محمد خدا را درخود مستحیل میسازد، اززبان خود ولی به نماینده گی ازطرف خدا برای پیروانش موعظه میکند. بهمین علت است که می بینیم اغلب اوقات درقرآن وجود خدا ومحمد بایکدیگر مخلوط شده اند. درقرآن آیات واحکامی وجود دارد که خداوند مستقیماً باپنده گانش حرف میزند و برای آنها دستور زنده گی صادرمیکند وخصوصیات اخلاقی وروانی انسان ضعیف ومتلوّن المزاج درسخنان خدا جلوه گراست. بعبارت دیگر خداوند درهنگام وضع احکام مربوط، ابراز رضایت میکند، خشم میگیرد، آرام میشود، نفرت، کینه وحتی مکر وحیله ازخود نشان میدهد، تنفر بین میکند، دشنام میدهد، تهدید، تحبیب وتطمیع میکند، متاثرمیشود و بازتاب تأثرات روحی واخلاقی اش رابطورصریح دراحکام وآیات قرآن متجلّی میسازد. درحالیکه در واقع کلیه بازتابهای مذکور رامیتوان فعل وانفعالات اخلاقی وروانی خود محمد بشمار آورد. همچنین درقرآن آیاتی وجود دارد که محمد خدا را درخود مستحیل وخودشخصاً برای بنده گان خدا وعظ میکند. مانند آیات سوره حمد که میگوید:

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝ مٰلِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ ۝ اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ ۝ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ ۝

«ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است. بخشنده ومهربان است. مالک روز قیامت است. خداوندا ترا می پرستیم وازتویاری میجوئیم. مارا براه راست هدایت نما...»

درقرآن موارد فراوانی وجوددارد که بعضی اوقات فاعل جمله اول شخص مفرد ودرسایر موارد سوم شخص مفرد است. برای مثال، درسوره نجم ازآیه ۱ تا ۱۹ خدا به بندگانش پند میدهد وسپس رشته سخن را به محمد داده واو به ایراد موعظه می پردازد.
همچنین درآیه ۴۰ سورهٔ اسری محمد میگوید:

أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا ...

«آیا خداوند برتری داده است که شما فرزندان پسر داشته باشید و برای خود ازفرشتگان جنس اناث اختیار کرده است...»

بدیهی است که اگرآیه مذکوراز طرف خدا صادرمیشد، باید خداوند بگوید آیا من امتیاز داشتن اولاد ذکوررابه شما دادم وخود اناث رابرگزیدم؟ بطور یقین درنظرخداوند پسرودختر تفاوتی نباید داشته باشند واین طرزفکرسخیف، مخصوص اعراب بوده که فرزندان اناث خود را می کشتند و بوجود فرزندان ذکورفخرمیورزیدند.

تضادهای قرآن چه ازنظر کیفی و چه ازلحاظ کمّی وتطبیقی با متون سایر کتب مقدس و چه ازنظرتنزیل شأن خدایی که محمدبرای خود درذهن ساخته است، آنقدر زیاداست که خودمیتواندموضوع کتاب جامع و جداگانه ای بشودومادراین فصل به — اختصاربه شرح بعضی ازآنها پرداختیم. دراین باره بازهم درسایرفصول این کتاب سخن خواهیم گفت. ❋

فصل هشتم

ترجمه ها وتفسیرهای قرآن

یک مرد عادی پیوسته ازمذهب سخن میراند، ولی در عمل او ذره ای مذهب دیده نمیشود، درحالیکه یک انسان عاقل کمتر ازمذهب حرف میزند، اما تمام اعمال ورفتارش مذهبی است.

راما کریشنا

ترجمه ها وتفسیرهایی را که تا کنون در باره قرآن به زبان فارسی بعمل آمده، میتوان دلیل بارزی برتضادها و گفتارهای غیر معقولانه وغیر منطقی قرآن دانست. دلیل این امر آنست که مترجمان ومفسران قرآن هنگامی که به بعضی از متون واحکام قرآن برخورد کرده‌اند که فاقد فلسفه منطقی و معقولانه بوده، یا ترجمه واقعی آنها را تحریف کرده و یا در تفاسیری که در حاشیه قرآن آورده‌اند، کلمات و متون اصیل عربی را در ترجمه و تفسیر نادیده گرفته و برای آنها ترجمه‌ها و تفاسیر ذهن‌پذیر و ظاهرالصّلاحی خلق کرده‌اند که با مفاهیم اصیل عربی متون قرآن بهیچوجه انطباقی ندارد. موارد مذکور، موضوع بحث این فصل را تشکیل میدهد.

اما قبل ازاینکه به شرح نکات مذکورپرداز یم، ذکراین نکته لازم است که مسلمانان متعبد ومخصوصاً آخوندهای ایرانی معتقدند که زبان قرآن ودین اسلام زبان

عربی است و بهمین سبب مسلمانان مجاز نیستند، قرآن و یادعاهای مذهبی را به زبان دیگری بخوانند، زیرا قرآن کلام خدا بوده وترجمه وتفسیرآن بسایرزبانها ازنظرمذهبی مصلحت نیست.

در برابر مطلب مذکور باید ازاین افراد پرسش کرد، آیا قرائت قرآن و یا برگزاری نماز ودعاهای مذهبی بچه منظوری انجام میگیرد؟

اگر هدف خداوند ازانجام فرایض مذهبی آنست که پیروان دین هنگام عبادت معنی ومفهوم کلامی را که برزبان میرانند درک نکنند و یا فلسفه عملی را که بدنشان انجام میدهند تشخیص ندهند، وتنها باید مانند یک ماشین بیروح به ذکر پاره ای اوراد نامفهوم بعنوان دعا ونماز بپردازند، دراینصورت باید منطق آخوندهای ایرانی را قبول کرد. ولی اگر هدف خداوند تبارک وتعالی ازالزام مسلمانان به قرائت قرآن وانجام فرایض مذهبی، ترغیب آنها به درستکاری واجتناب از بدکرداری، تنزیه اخلاقی وتقویت ارزشهای معنوی آنها باشد، دراینصورت باید قبول کنیم که افراد مردم برای درک فلسفه ها ومفاهیم فرایض مذهبی خود باید به زبانی که برایشان قابل درک وفهم باشد، فرایض مذهبی خود را انجام دهند. ازطرف دیگرمیدانیم انسان موقعی که به قرائت اندیشه ها، پدیده ها وفلسفه های مختلف می پردازد، هدفش تنویرذهنی وتعقل وآگاهی از آنهاست، ولی اگرقرارباشد که انسان مدتی ازاوقات شبانه روزخودرا بعنوان نمازودعا صرف خواندن اورادی کند که مفهوم آنها را نمی فهمد، بدیهی است که این عمل در آگاهی های ذهنی وتقویت ارزشهای معنوی او مطلقا بدون اثربوده و بغیرازاتلاف وقت، برایش متضمن هیچ اثری نخواهد بود.

آیا محمد برای همه ملل به پیامبری مبعوث شده و یا فقط برای ملت عرب؟

گذشته ازمطالب مذکور، درقرآن آیاتی وجود دارد که با استناد به آنها اصولاً میتوان گفت که اسلام فقط برای ملت عرب نازل شده وملل غیر عرب برطبق بعضی ازمتون خود قرآن، اجباری به پیروی ازآن ندارند. آیات مذکورعبارتند ازآیه

۴۷ سوره یونس وآیه ٤ سوره ابراهیم، آیات ۱۰۲ تا ۱۰۶ سوره شعرا وآیه ۷ سوره شوری.
آیه ٤۷ سوره یونس دراین باره میگوید:

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ ۖ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ○

«و برای هرامتی رسولی است، پس هرگاه رسول آنها آمد بین آنها به عدالت حکم خواهد کرد و به کسی ستمی نمیشود.»

آیه ٤ سوره ابراهیم به شرح زیر حاکی است که خداوند پیامبر هر قومی را ازمیان همان قوم انتخاب میکند:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ ۖ ...

«وما هیچ رسولی میان قومی نفرستادیم، مگر احکام الهی را بزبان همان قوم برایشان بیان کند...»

و آیات ۱۹۲ تا ۱۹۶ سورهٔ شعرا اشعار میدارند:

۱۹۲- وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ○ ۱۹۳- نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ○ ۱۹۴- عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ ○ ۱۹۵- بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ○

«واین قرآن در واقع ازجانب خدا بوسیله جبرئیل روح الامین نازل شده وآنرا برقلب تو فرود آورده تا بحکمت واندرزهای آن مردم را آگاه ساخته وآنها را به زبان عربی فصیح هدایت کنی.»

درآیه ۷ سوره شوری خداوند به صراحت به محمد میگوید ما چنین قرآن فصیح عربی را بتو وحی کردیم تا مردم مادرشهرها (مکه) واطراف آنرا ازروزقیامت بترسانی. متن آیه مذکور به شرح زیر است:

وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ ۚ ...

«وما چنین قرآن فصیح عربی را بتو وحی کردیم تا مردم «مادرشهرها» (مکه) وکسانی را که دراطراف آن بسر میبرند ازروزقیامت که درآن تردیدی وجود ندارد بترسانی...»

باتوجه باینکه عموم قرآنهای مختلف «مادرشهرها» را «شهرمکه» تفسیر کرده اند،[1] ازآیه مذکور چنین مستفاد می شود که ولو اینکه محمد واقعاً از طرف

۱ــ قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، مهدی الهی قمشه ای، صفحه ٦٤۱؛
Abdullah Yusuf Ali, *The Holy Quran* (Washington, D.C.: The Islamic Center, 1934), p. 1306, n. 4334.

خداوند به پیامبری مبعوث شده باشد، خداوند او را برای هدایت مردم مکه وشهرهای اطراف آن به رسالت مبعوث کرده است تا وی به زبان عربی آنها را هدایت وارشاد کنند. دراینصورت میتوان گفت که **برطبق مدلول آیه مذکور، لزوم دین اسلام برای ایرانیان فارسی زبان فاقد صیغه شرعی ویا فلسفه منطقی است.**

هر یک از آیات مذکور به تنهایی میتواند دال براین واقعیت باشد که برطبق صراحت کلام خدا درآیات مذکور خداوند پیامبر هر قومی را ازبین اتباع همان قوم برمی انگیزد و احکام وفرامین الهی باید به زبان همان قوم به اتباعش ابلاغ شود و باتوجه به اینکه **خداوند بصراحت برطبق آیه ۱۹۵ سوره شعرا به پیغمبر حکم کرده که مردم را باید به زبان عربی هدایت کند. بنابراین رسالت او نیز باید محدود به قوم عرب بوده و پیامبر خدا برای قوم ایرانی باید از بین خود ایرانیان مبعوث وظهور کند و به زبان فارسی که زبان ایرانیان است، مردم این سرزمین را به معنویات ارشاد کند و چون محمد ازمیان قوم عرب ظهور کرده و به فرمان خدا باید مردم را به زبان عربی هدایت کند، لذا نمیتواند برای ایرانیان نیز پیامبر بشمار رود.**

اما صرف نظر ازواقعیت مذکور، حداقل مفهومی که ازآیات مذکور میتوان گرفت آنست که حتی خداورسول هم برطبق آیات مذکور تصدیق کرده اند که دعاونماز باید به زبانی که انسان قادر به فهم ودرک آن باشد انجام بگیرد و برگزاری فرایض مذهبی بزبان خارجی ونامفهوم عملی عبث وغیرمنطقی میباشد. دررهگذر توضیحات و استدلالات مذکور، یک محقق بیطرف ممکن است اظهار عقیده کند که دلیل اصرار آخوندهای ایرانی درقرائت قرآن وانجام فرایض مذهبی ایرانیان به زبان عربی آنست که نامبردگان خود به نقاط ضعف فلسفی قرآن وتعارضات وتضادهای بیشمار آن آگاه بوده و بمنظور اینکه دستگاه سوداگری دینی خود را دررونق نگهدارند، لذا قرائت قرآن وانجام فرایض دینی ایرانیان را به زبان غیرعربی برای آنها ممنوع میشمارند.

بهرحال، ترجمه ها وتفاسیر بعضی ازگفتارها ومتون واحکام قرآن را که تاکنون به زبان فارسی بعمل آمده ودرواقع مترجمان ومفسران مربوط کوشش کرده اند، باترجمه ها وتفاسیر غیرمرتبط، نارسایی ها، تعارضات وفلسفه های غیرمنطقی ونامعقولانه مطالب

قرآن را پوشیده نگهدارند ویا آنها را خنثی سازند، به شرح زیر میتوان نقد کرد[۱]:

آیا خداوند آدم را با یکدست خلق کرده ویا با دودست و یا با علم و قدرت ومهارتش؟

آیه ۷۵ سوره ص برای خداوند دست قائل شده وحاکی است که خداوند دارای دست است وآدم را بادست ویا دستهای خود خلق کرده است. متن آیه مذکور وترجمه فارسی آن به شرح زیر است:

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ ...

«خداوند به شیطان فرمود ای ابلیس ترا چه مانع شد که به موجودی که من با دست خود آفریدم سجده کنی ...»

چنانکه ملاحظه میشود، درمتن آیه مذکور کلمه «ید» و یا «دست» بعنوان یکی از عناصر تشکیل دهنده وجود خدا بکار رفته است. بطوریکه میدانیم کلمه «ید» در زبان عربی بغیر از «دست» معنی ومفهوم دیگری ندارد، اما مترجمین ومفسران قرآن که هنگام ترجمه آیه مذکور، اختصاص یک و یادودست را برای خدا برخلاف عقل ومنطق تشخیص داده و بعبارت دیگر درموقع ترجمه اصل آیه مذکور درمانده اند، ازترجمه اصیل متن آیه طفره رفته ولذا بعضی ازآنها برای خدا «دست» وبعضی دیگر «دودست» قائل

۱—از بین کلیه ترجمه ها وتفسیرهایی که تا کنون ازقرآن به زبان فارسی بعمل آمده، نویسنده این کتاب یکی ازمعتبرترین آنها را که تحت عنوان **قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی**، مهدی الهی قمشه ای به سرمایه نصرت اله شیخ العراقین بیات، به خط سید حسین میرخانی و بدون ذکر نام ناشر درسال ۱۳۲۷ خورشیدی، چاپ ومنتشر شده است، برای این بحث انتخاب کردم. دلیل انتخاب قرآن مذکور آنست که بعضی ازترجمه ها وتفاسیری که تا کنون ازقرآن به زبان فارسی بعمل آمده، مانند **قرآن کریم وفرقان عظیم باترجمه فارسی وکشف الآیات** ازانتشارات جاویدان، تهران، فاقد ذکر نام مترجم و یا مفسراست ولذا اگر قرآن مذکور ویا یکی از قرآنهای مانند آن برای این بحث انتخاب میشد، ممکن بود این فرض را بوجود آورد که چون قرآن مورد نظر، دارای نام مترجم ویا مفسر نیست، نسخه غیرمعتبری است که نمیتوان به متون آن متکی شد. بنابراین نویسنده این کتاب، **قرآن مهدی الهی قمشه ای** را که کلیه مراجع روحانی درایران آنرا ازمعتبرترین ترجمه ها وتفاسیر قرآن به زبان فارسی میدانند، برای مطالب این فصل انتخاب کرده است.

شده و «دست» و یا «دستهای» خدا را به شرح زیر با مفاهیم مختلف تفسیر کرده اند.

قرآن مهدی الهی قمشه ای[۱]، کلمه «ید» را که در اصل معنی یک دست میدهد به «دو دست» ترجمه کرده و بعد از ترجمه کلمه «ید» به «دو دست» تفسیر (علم و قدرت) را در پرانتز به آن افزوده و بدین ترتیب یکی از دستهای **خدا را «علم» او و دست دیگرش را «قدرت» وی تفسیر کرده است تا بدینوسیله** غیر منطقی بودن متن قرآن را دراین باره تعدیل کند.

قرآن ابوالقاسم پاینده[۲] کلمه «ید» را بطور کلی «به دست قدرت» خدا تفسیر کرده است.

قرآن کریم و فرقان عظیم[۳]، چاپ انتشارات جاویدان، کلمه «ید» را به «دو دست قدرت» خدا ترجمه و تفسیر کرده است.

قرآن یوسف علی[۴]، در ترجمه انگلیسی آیه مورد نظر، به سادگی برای «ید» ترجمه «دو دست» بکار برده و در زیرنویس ۴۲۲۹ صفحه ۱۲۳۲ «دستهای خدا» را به «قدرت خدا و مهارت خلاقه» او تفسیر کرده است.

حال آیا واقعا خدا یک دست و یا دو دست دارد و آیا آدم را با یک دست و یا دو دست خلق کرده است؟ و یا اینکه اصولاً کلمه «ید» در قرآن مفهومی بغیر از آنچه که ما در فرهنگ های لغت خوانده ایم دارد؟ اینها پرسشهایی است که حتی دانش مبالغه — کننده مترجمین و مفسرین قرآن برای آنها پاسخی ندارند و یک مسلمان مومن باید چشم بسته مفاهیم غیر منطقی مذکور را بدون مزمزه کردن بعنوان کلام خالص الهی هضم کند، تا در ایمانش خللی بوجود نیاید.

---

۱ — مهدی الهی قمشه ای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، صفحه ۶۰۷

۲ — قرآن ابوالقاسم پاینده (تهران: ۱۳۳۶)، صفحه ۲۷۲

۳ — قرآن کریم و فرقان عظیم (تهران: سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۳۷)، صفحه ۳۳۷

4- Yusuf Ali, *The Holy Quran*, p. 1232.

خمس، غنائم جنگی و کلیه اموالی که بدون دسترنج مردم حاصل میشود، باید به مالکیت محمد اختصاص داده شود!

آیه ۱ سوره انفال میگوید:

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ ...

«در باره حکم انفال از تو سئوال میکنند، بگو که انفال مخصوص خدا و رسول است (که رسول وجانشینانش بهر کس و هر قدر صلاح بدانند ببخشند)[۱]...»

بطوریکه ملاحظه میشود، مترجم پس از اینکه ترجمه اصیل آیه مذکور را ذکر کرده، سپس به این فکر افتاده است که آیه مذکور فاقد نهاد منطقی است و خواننده پس از خواندن این آیه بطور طبیعی باخود فکر میکند، درحالیکه قرآن، محمد را فردی از افراد بشر تلقی کرده که تفاوتش با سایر افراد مردم تنها ماموریت وحی احکام وفرامین الهی[۲] است و باتوجه به اینکه اساس و پایه اسلام بر برابری وبرادری استوارشده است، به چه دلیلی انفال (یعنی غنائمی که بدون جنگ ازدشمنان بدست مسلمانان می افتد وزمینهای خراب بدون مالک، معادن، بیشه ها، فراز کوهها، کف رودخانه ها ومیراث افرادی که وارث ندارند وآنچه که بدون رنج مردم حاصل میشود) باید به مالکیت محمد درآید. لذا مترجم بمنظوراینکه مفهوم غیر عقلایی آیه مورد نظر را که کلیه اموال مذکور را به مالکیت محمد اختصاص داده است تعدیل کند، پس ازذکر کلمه خدا ورسول پرانتزی باز کرده واضافه میکند (که رسول وجانشینانش بهر کس وهر قدر صلاح بدانند ببخشند). درحالیکه میدانیم درساختمان کلمات وعبارات آیه مورد نظر مطلقاً چنین مفهومی دیده نمیشود وهیچ کلمه ای نیز درآیه مذکور وجود ندارد که دال بر چنین تفسیری باشد.

نکته جالب توجه آنجاست که آیه ۴۱ سوره انفال وآیات ۶ و۷ سوره حشر نیز عینا دارای احکامی شبیه به آیه ۱ سوره انفال می باشند، ولی مترجم تفسیر آیه ۱ سوره انفال را (که رسول و جانشینانش بهر کس و هر قدر صلاح بدانند ببخشند،) به آنها نیفزوده است.

---

۱ ــ مهدی الهی قمشه ای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، صفحه ۲۲۹

۲ ــ آیه ۶ سوره سجده.

آیه ٤١ سوره انفال حاکی است:

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ ...

«و بدانید از آنچه که به غنیمت بشما میرسد، یک پنجم آن مخصوص خدا ورسول وخویشان او و یتیمان وفقیران ودرماندگان درسفر میباشد....»

آیه ٦ سوره حشر میگوید:

وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝

«و آنچه که خداوند از اموال آنها (یهودیان بنی نضیر) به غنیمت به شما داد، متعلق به رسول است که شما سپاهیان اسلام برآن اسب واستری نتاختید، ولیکن خدا رسولانش را به — هر کسی که بخواهد، مسلط گرداند وخدا برهر چیز تواناست.»

وآیه ٧ سوره حشر میگوید:

مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۝

«وآنچه که خدا از اموال کافران قریه ها به رسول خدا غنیمت داد، متعلق به خدا ورسول وخویشاوندان رسول، یتیمان، فقرا ودرماندگان درسفر است. این حکم برای آنست که غنائم، ثروت توانگران راز یاد نکند وشما آنچه رسول دستور دهد بگیرید وهرچه نهی کند واگذارید وازخدا بترسید که مجازات خدا بسیار شدید است.»

درحالیکه مترجم، درترجمه آیه ١ سوره انفال به شرحی که گذشت، جمله (که رسول وجانشینانش به هرکس وهرقدر صلاح بدانند ببخشند) را بعنوان تفسیر بعد ازعبارت «خدا ورسول» اضافه کرده، ولی آیه ٤١ سوره انفال ودوآیه ٦ و٧ سوره حشر را عیناً و بدون تفسیر مذکور به فارسی ترجمه کرده است ولذا بطور یکه متون آیات مذکور دلالت میکنند، قرآن حکم میکند که غنائم حاصله ازیهودیان بنی نضیر وکافران برطبق آیه ٦ سوره حشر منحصراً به رسول ومطابق مدلول آیه ٧ سوره حشر به رسول وگروهی دیگر اختصاص داده شود.

اکنون این پرسش پیش می آید که درحالیکه هرسه آیه مذکور دارای یک مفهوم واحد هستند، چرا مترجم به آیه ۱ سوره انفال تفسیر (که رسول وجانشینانش به هر کس وهر قدر صلاح بدانند ببخشند) رااضافه کرده، ولی درترجمه آیات ٦ و۷ سوره حشر دراین باره سکوت اختیار کرده است؟ شاید پاسخ پرسش مذکور این باشد که باتوجه به اینکه انفال هشتمین سوره قرآن وحشر پنجاه ونهمین سوره قرآن است، یا مترجم هنگام ترجمه آیات ٦ و ۷ سوره حشر فراموش کرده است که قبلاً تفسیر مذکور رابه مفهوم آیه ۱ سوره انفال اضافه کرده و یا اینکه صراحت مفاهیم دوآیه ٦ و۷ سوره حشر راآنچنان قوی یافته که صلاح را در ترجمه بدون تفسیر وتحریف دیده است.

روش خداوند درگمراه کردن بندگانش چیست؟

آیه ۱۴۳ سوره نساء حاکی است:

مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَٰلِكَ لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ ۚ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ○

«دودل ومردد باشند، نه بسوی مومنان یکدل میروند ونه بجانب کافران وهر که را خدا گمراه کند، پس هرگز اورا به راه راست نخواهی یافت.»

مترجم هنگامی که با متن آیه مذکور برخورد کرده، باخود اندیشیده است که چگونه خداوند تبارک وتعالی، حاضر میشود بندگان ضعیفش را گمراه کند وآنهم چنان گمراهی که هرگز به راه راست هدایت نشوند. لذا مترجم بمنظور تعدیل مفهوم غیرمنطقی آیه مذکور، پس ازعبارت «وهر که را خدا گمراه کند» پرانتزی باز کرده وافزوده است (یعنی بانمودن راه هدایت باز به اختیار راه ضلالت پوید وخدا اورا بخود واگذارد تا گمراه شود.)[1] بطوریکه می بینیم درمتن آیه مذکور مطلقا کلمه ای که دال برمفهوم عبارت داخل پرانتز باشد وجود ندارد ومترجم جمله مذکور را بمنظور تعدیل غیر منطقی مفهوم آیه به آن افزوده است.

آیه ۲۳ سوره جاثیه اشعار میدارد:

۱ــ مهدی الهی قمشه ای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، صفحه ۱۳۵

أَفَرَءَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِن بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۝

«ایرسول آیا میبینی کسی که هوای نفسش را خدای خود قرارداده وخدا اورا دانسته گمراه ساخته ومهر بر گوش ودل او نهاده و بر چشم وی پرده ظلمت کشیده، پس اورا بعد از خدا دیگر که هدایتش خواهد کرد.»

مترجم آیه مذکور هنگامی که می بیند، صراحت آیه قرآن حاکی است که «خدا بطور دانسته بنده اش را گمراه میکند،» شاید از استناد صفت گمراه کننده آنهم بدین صراحت به شگفتی افتاده و بمنظور اصلاح مدلول غیر منطقی آیه مذکور پس از جمله «خدا اورا دانسته گمراه ساخته،» پرانتزی باز وعبارت (پس از اتمام حجت)[1] را در آن ذکر کرده است. حال آنکه بطوریکه ملاحظه میشود، آیه مذکور مطلقا فاقد کلمه و یا کلماتی که چنین مفهوم و یا تفسیری را افاده کند، میباشد.

آیا دودریایی که یکی دارای آب شیرین ودیگری دارای آب شور است، میتوانند با یکدیگر مخلوط شوند، ولی هر یک طعم ومزه خود را حفظ کنند؟

در قرآن سه آیه وجود دارد که هر سه یک مفهوم را افاده میکنند. یکی آیه ۵۳ سوره فرقان ودیگری آیات ۱۹ و ۲۰ سوره رحمن میباشند. آیه ۵۳ سوره فرقان میگوید:

وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا ۝

«واوخدایی است که دودریا را بهم آمیخت که یکی آب گوارا وشیرین ودیگری آب شور وتلخ بود و بین آنها وسیله ای قرارداد که از یکدیگر جدا بمانند.»

آیات ۱۹ و ۲۰ سوره رحمن نیز اشعار میدارند:

۱۹- مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ۝ ۲۰- بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ ۝

۱ــ مأخذ بالا، صفحه شماره ۶۶۳

«اوست که دو دریا را بهم آمیخت و میان آن دو دریا برزخ و فاصله ای قرارداد که با یکدیگر مخلوط نشوند.»

ما اکنون در عصری بسر میبریم که بشر ضمن سایر پیشرفتهای حیرت انگیز علمی، یکی پس از دیگری سیارات آسمانی را کشف و از نفت مواد غذایی تهیه میکند، ولی تاکنون هیچ نوع تئوری علمی برای آمیختن دو مایع با یکدیگر و در عین حال جدا نگهداشتن آنها از یکدیگر حتی در تخیل نیز نیامده است. **قرآن عبداله یوسف علی**[1] که از معروفترین قرآنهای دنیاست که با دو متن عربی و انگلیسی چاپ شده است، تفسیر آیه ۵۳ سوره فرقان را به ترجمه و تفسیر آیه ۶۰ سوره کهف و پاورقیهای مربوط به آن زیر شماره های ۲٤۰٤ و ۲٤۰۵ رجوع میدهد.

تفسیر مذکور آمیختن دو دریا را به وصل شدن دو بازوی دریای سرخ، یعنی خلیج عقبه و خلیج سوئز و ریختن آنها به دریای سرخ مربوط میداند. اما قرآن مذکور به این سئوال پاسخ نمیدهد که ولو آنکه فرض کنیم دو خلیج عقبه و سوئز، یکی دارای آب شیرین و دیگری دارای آب شور و تلخ باشد، چگونه ممکن است آب این دو خلیج در هنگام ورود به دریای سرخ با یکدیگر مخلوط شوند، معهذا قسمتی از آب دریای سرخ شیرین و قسمت دیگری از آن دارای آب شور و تلخ باشد. قرآن مذکور همچنین از قول بیضاوی گفته است که ممکن است هدف از آمیختن دو دریا با یکدیگر، آمیزش علم و اطلاع موسی و خضر با یکدیگر باشد.

بهرحال، درحالیکه کلیه دانشمندان قرآن شناس جهان از مفهوم آیات مذکور درباره «آمیختن دو دریا با یکدیگر و در عین حال جدا ماندن آبهای آنها از یکدیگر» در شگفت مانده و قادر به تفسیر آنها نشده اند، ولی **قرآن الهی قمشه ای** با وسعت لایتناهی اندیشه و تخیلش، این غامض علمی، فلسفی و دینی را به آسانی حل کرده و گفته است، منظور از آمیختن دو دریا با یکدیگر (دو دریای علم و حلم علی و فاطمه یا دریای آب شور و گوارا) می باشد. عین ترجمه و تفسیر آیهٔ مذکور که در صفحه

1- Yusuf Ali, *The Holy Quran*, p. 393.

۷۰۵ قرآن الهی قمشه‌ای ذکر شده به شرح زیر است:
اوست که دو دریا (ای علم وحلم علی وفاطمه یا دریای آب شور و گوارا) را بهم آمیخت (تا مختلط شدند) ومیان آن دو دریا برزخ وفاصله ایست که تجاوز به حدود یکدیگر نکنند.[1]

آیا دستهای ابولهب بعنوان مجازات او قبلاً قطع شده و یا براثر نفرین خدا درآینده قطع خواهد شد؟

آیه ۱ سوره لهب اشعار میدارد:

تَبَّتْ يَدَآ أَبِى لَهَبٍ وَتَبَّ ۝

«ابولهب نابود باد و دو دستش که سنگ می افکند، قطع گردید.»

آیه مذکور یکی از آیه های قرآن است که با خصوصیات ذات پروردگار منافات کامل دارد. درآیه مذکور خداوند بعینه مانند یک انسان ضعیف واحساساتی، خشمگین میشود وخود را در برابر یک بنده بیقدر مانند ابولهب قرار میدهد وبه وی نفرین میکند ومیگوید «دستت قطع شود که به پیغمبر سنگ افکندی.»

اما مترجم قرآن مورد نظر، بمنظور خنثی کردن این خاصیت نامعقول از کلام خداوند، زمانهای فعل را تغییر داده وبجای اینکه فعل آیه مذکور را بطور اصیل ودر صیغه آینده ترجمه کندو بگوید: «ابولهب نابود باد ودو دستش که سنگ می افکند بریده باد،» برای فعل آیه زمان گذشته بکاربرده وآنرا ترجمه کرده است: «ابولهب نابود باد ودو دستش که سنگ می افکند قطع گردید.»[2]

بدیهی است که با این ترجمه خواننده فکر خواهد کرد که دو دست ابولهب قبلا بعنوان مجازات قطع گردیده است، نه اینکه مفهوم آیه، دال بر نفرینی است که تحقق آن در آینده آرزو شده است.

در بیروت (پایتخت لبنان) قرآنی زیر عنوان **قرآن الکریم** بوسیلهٔ انتشارات دارالکتاب اللبنانی به چاپ رسیده است. در این قرآن مترجم به کلی خود را از مفهوم غیر منطقی آیه ۱ سورهٔ لهب آزاد کرده و آن را به این شرح ترجمه و تفسیر کرده است: «قدرت ابولهب نابود خواهد شد و خودش نیز هلاک خواهد گردید.»

۱ــ مهدی الهی قمشه‌ای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، صفحه ۷۰۵
۲ــ مأخذ بالا، صفحه ۸۰۸

آیا «آسمان» و «باران» دارای یک معنی هستند و خداوند هرموقع اراده کند، آسمان را روی زمین رها خواهد کرد؟

بعضی از آیات قرآن دارای آنچنان مفاهیم نامعقولی هستند که مترجمان ومفسران آن ناچارشده اند، بمنظور فراراز بن بست های غیر منطقی قرآن، تفسیرهایی که مطلقا با اصل کلمه ارتباطی ندارد، برای آیات مذکورقائل شوند. از جمله آیات مذکورآیه ۶۵ سوره حج بشرح زیر است:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَن تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ○

«آیا ندیدی که خداوندآنچه را در زمین وجود دارد دراختیارتوقرارداده است وکشتی هابه ـ فرمان اودردریا سیرمیکنند. وخدا نگه میداردآسمان را که روی زمین نیفتد، مگر هنگامی که فرمان این عمل را صادر کند و بدرستی که خداوند مهربان و بخشنده است.»

مترجمان و مفسرانی که قرآن را بزبان فارسی ترجمه وتفسیر کرده اند در برابرمفهوم غیر عقلایی آیه مذکور تسلیم شده و «سماء» را با مفهوم اصلی آن یعنی «آسمان» به فارسی ترجمه کرده و به صراحت اشعار داشته اند،خداوندآسمان را بالای زمین نگهداشته و هر زمانی که فرمان صادر کند، آسمان روی زمین خواهد افتاد. اما یوسف علی در ترجمه و تفسیر قرآن معروف خود به زبان انگلیسی، چاره تعدیل مفهوم غیر عقلایی آیه مذکور را در تحریف معنی «سماء» جستجو کرده و با تهور ادبی قابل توجهی بعد از کلمه sky که در زبان انگلیسی معنی «آسمان» می دهد، کلمه «باران» را در پرانتز اضافه کرده و در زیر نویس شماره ۲۸۴۷ به مفاهیم کلمه «سماء» معنی «باران» را نیز افزوده و نوشته است، مقصود خداوند از ذکر کلمه «سماء» در آیه مورد نظر «باران» بوده است.

باید گفت اولا کلمه «سماء» درزبان عربی، مفهوم «باران» ندارد، ثانیاً باتوجه به اینکه قرآن درآیه ۲۲ سوره بقره هنگام صحبت از «باران» گفته است «أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» «فرود آورد ازآسمان آب را،» درآیه ۱۱ سوره طارق اشعارداشته است «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ

الرَّجْعِ » «وآسمان فرو ر یزنده باران» ودرآیه ۲۵ سوره عبس بیان داشته است «أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا » «که ماآب باران رافرو ریختیم،» معلوم نیست چرا خداوند درآیه مورد نظر (٦۵ سوره حج)، باید چنین استعارهٔ عجیبی را بکاربرد.

از بررسی آیه مذکورواقعیت دیگری نیز مستفادخواهد شد وآن اینست که خدای محمد بیش ازآنچه که به فکر بشر بتواند برسد، نسبت به بندگانش مهربان و بخشنده بوده است. ز یرابطور یکه میدانیم خداوندرسراسرقرآن بکرات به شرح مصائب و بلایایی که بر بندگان خطا کارش نازل کرده می پردازد و ازجمله درآیه ۷۸ سوره اعراف میگو ید، برآنهایی که نسبت به صالح پیغمبرنافرمانی کردند، زلزله ایجاد وآنها راهلاک کردیم. درآیه ۸٤ همان سوره میگو ید، چون قوم لوط پیغمبر خود راازشهربیرون کردند برآنها بارانی ازسنگ ر یزه فرو بار یدیم. درآیه ۱۳۳ همان سوره میگو ید، برآنهایی که معجزه های موسی را سحرتلقی کردند، **طوفان وملخ وشپشک ووزغ وخون فرستادیم.** درآیه ۷۷ سوره انبیاء میگو ید قوم بدکارنوح را که ازاطاعت ازپیامبر خود سر باززدند به- طوفان غرق کردیم. درآیه ٤۰ سوره عنکبوت میگو ید، هرطایفه ای را به کیفرگناهشان مجازات کردیم، بعضی را برسرشان سنگ فرو بار یدیم، برخی را به صیحه عذاب آسمان، گروهی را بوسیله زلزله وجمعی دیگررابا غرق دردر یا به هلاکت رسانیدیم.

امابا توجه به کلیه مصائب وبلایایی که الله محمد معترف است برسر بندگانش فرودآورده وآنهارا به هلاکت کشانیده است، **«جای بسی شکر و سپاس است که او بیلیون ها سال آسمان را بالای زمین نگهداشته و تا کنون آن را برای مجازات بندگانش روی سرآنها رها نکرده است.»**

چگونه خداوند به بندگانش مکر میکند !

آیه ۹۹ سوره اعراف بطورصر یح به ذات یکتای خداوند «مکر» نسبت داده ودوبار کلمات «مکرالله» رابکار برده است. مفهوم آیه مذکور وترجمه فارسی آن به شرح ز یر است:

أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ۞

«آیا پس ایمن شدند از مکر خدا پس ایمان نمیشوند از مکر خدا جز گروه زیانکاران.»

بطوریکه ملاحظه میشود، آیه مذکور به صراحت به خداوند نسبت «مکر» داده واشعار داشته است که خداوند «مکر» بکار میبرد. واما آیا کلمه «مکر» چه مفهومی دارد؟ کلمه «مکر» یک کلمه خالص عربی است که بغیر از حیله ونیرنگ هیچ مفهوم دیگری ندارد وکلیه فرهنگ های لغت برای کلمه «مکر» ترجمه فریب ونیرنگ قائل شده اند. ازجمله **فرهنگ عمید**[1]، برای کلمه «مکر» سه مفهوم فریب، حیله وخدعه را بکار برده است. **قاموس الفارسیه**[2]، کلمه «مکر» رابه معانی حیله، خداع، خدعه ومکرترجمه کرده وفرهنگ **جدید عربی انگلیسی**[3]، برای کلمه «مکر» مفاهیم deceive, beguile, delude, by guile, craft راقائل شده است.

اما مترجمین ومفسرین قرآن برای اینکه قرآن رااز اتهام بکاربردن کلمه «مکر» و یا حیله وخدعه وفریب برای خداوند برکنار دارند، به فکر چاره جویی وتحریف مفهوم کلمه «مکر» افتاده وهر یک از آنها برای لغت مذکور تفسیر خاصی قائل شده اند. برای مثال **قرآن مهدی الهی قمشه ای**[4]، «مکرخدا» را به «آزمایش ومجازات خدا» تفسیر کرده و بعد از بکاربردن کلمات «مکرخدا» در پرانتز اضافه کرده است، (یعنی آزمایش ومجازات خدا).

قرآن ابوالقاسم پاینده[5] برای کلمه «مکر» مفهوم «تدبیر» بکار برده است، **وقرآن یوسف علی**[6] که قرآن رابه انگلیسی ترجمه وتفسیر کرده است، برای کلمه «مکر» مفهوم Plan به معنی «نقشه» که البته دارای مفهوم «توطئه» نیز میباشد، بکار برده

۱ــ حسن عمید، **فرهنگ عمید** (تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۵۳)، صفحه ۱۱۲۷

۲ــ دکتر عبدالعظیم محمد حسنین، **قاموس الفارسیه** (لبنان: دارالکتاب البنانیه، ۱۴۰۲ــ۱۹۸۲)، صفحه ۶۷۹

۳ــ الیاس انطوان الیاس، *Modern Dictionary Arabic-English* (قاهره: مطبوعات جدید الیاس، ۱۹۶۲)، صفحه ۶۱۵

۴ــ مهدی الهی قمشه ای، **قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی**، صفحه ۲۱۱

۵ــ **قرآن ابوالقاسم پاینده**، صفحه ۹۸

6- Yusuf Ali, *The Holy Quran*, p. 370.

است. اما قرآن کریم وفرقان عظیم[1] که در واقع قرآن را بطور تحت اللفظی و کلمه به کلمه بدون توجه به بلاغت کلام ترجمه کرده است، بطور صریح کلمه «مکر» را به مفهوم خود کلمه یعنی «فریب ونیرنگ» بکار برده است.

حال آیا کدامیک از مفاهیم بکار برده شده بوسیله مترجمان ومفسران مذکور برای «مکر» درست است؟ آیا کلمهٔ «مکر» مفهوم «خدعه، حیله، و فریب،» دارد یا «آزمایش و مجازات خدا»، یا «تدبیر» و یا «توطئه»؟

واقعیت آنست که خودمترجمان ومفسران مذکوربهتر از هرکس دیگری از واقعیت مفهوم کلمه «مکر» با اطلاع بوده اند، ولی انتساب کلمه «مکر» به خداوندی که قرآن ۹۹ لقب برای او قائل شده، آنچنان برایشان شاق وغیر عملی بوده که ناچار شده اند، بجای استناد خصیصه شنیع «مکر» برای خداوند، به خود بر چسب نادانی بزنند.

هدف خداوند ازخلق زنان این بوده است که مردان با آنها مقاربت کنند وازآنها تمتع بگیرند.

درقرآن آیاتی وجود دارد که راجع به همسران مردان سخن میگوید. مهمترین این آیات عبارتند ازآیه ۷۲ سوره نحل، آیه ۱٦۷ سوره شعرا، آیه ۲۲۳ سوره بقره وآیه ۳٤ سوره نساء. متن این آیات وترجمه آنها بزبان فارسی به شرح زیر است.

آیه ۷۲ سوره نحل:

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ أَزْوَاجِكُم بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ ...

«وخدا ازجنس خودتان برای شما جفت آفرید وازآن جفت ها پسران ودختران ودامادان ونوادگان برشما خلق فرمود وازنعمت های پاکیزه لذیذ به شما روزی داد...»

وآیه ۱٦۷ سوره شعرا حاکی است:

۱ــ قرآن کریم وفرقان عظیم، (تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۳۷)، صفحه ۹۸

وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ○

«ورها مکنید آنهایی را که خداوند برای شما خلق کرده است که همسران شما باشند، آری شما مردمی متعدی هستید.»

مترجم قرآن مورد نظر، به هر یک از ترجمه دوآیه مذکور تفسیری درباره زنان اضافه کرده است که شان ومقام زن را در اجتماع درحد موجودی که تنها برای آسایش وتمتع مردان آفریده شده، کاهش میدهد. این دو تفسیر را بطور کلی میتوان نماینده طرز فکر روحانیون وآخوندهای ایرانی وهمچنین نظر اسلام نسبت به زنان دانست. بدین شرح که مترجم درترجمه آیه ۷۲ سوره نحل پس ازذکر جمله «وخدا ازجنس خودتان برای شما جفت آفرید،» پرانتزی باز کرده واضافه میکند (یعنی زنان را برای آسایش وآرامش مردان آفرید.)[1] ودرترجمه آیه ۱۶۷ سوره شعرا پس ازذکر عبارت «ورها مکنید زنانرا که خدا همسر شما» پرانتزی بازواین تفسیررا اضافه کرده است: (وبرای تمتع ومقاربت آفریده.)[2]

این دو تفسیر درباره زنان بوضوح نشان میدهد که دراسلام نه تنها موضوع تساوی زن ومرد یک رویای خیالی و بدون مفهوم است، بلکه اسلام به زنان بعنوان آلت تمتع مردان نگاه میکند ومعتقد است که خدا زنان را برای تمتع مردان آفریده است.

آیا شیعه گری درزمان حیات محمد بوجود آمده و یا بعد ازآن؟

مطلب عجیب دیگری که مترجم قرآن مورد نظر وارد متون قرآن کرده، موضوع شیعه وشیعه گری وذکر نام علی، امام زمان وشیعیان درترجمه وتفسیر قرآن میباشد. بطوریکه میدانیم شیعه وشیعه گری پس ازمرگ محمد ودرنتیجه جنگ صفین بوجود آمد وتازمانی که محمد درقید حیات بود، هنوز اسلام به مذاهب گوناگون تقسیم نشده وسخنی ازشیعه وشیعه گری درکار نبود ومحمد نیزخود مطلقا سخنی درباره

۱ــ مهدی الهی قمشه ای، قرآن مجید بامنتخب التفسیر فارسی، صفحه ۳۵۷

۲ــ مأخذ بالا، صفحه ٤٩٣

شیعه وشیعه گری برزبان نیاورده است، ولی درآیات مشروحه زیربطور یکه می بینیم، مترجم علی، امام زمان وشیعیان را درلابلای متون قرآن جای داده است.

آیه ۸۹ سوره انعام میگوید:

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ۚ فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَٰؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ ○

«آنها(پیامبران) کسانی بودند که مابه آنها کتاب وفرمان ونبوت عطا کردیم. پس اگر مردم به آنها ایمان نیاوردند، ماقومی را که هرگز کافر نشوند برای آنها خواهیم گماشت.»

مترجم پس ازذکر عبارت «ماقومی راکه هرگز کافرنشوند،» پرانتزی بازکرده وجملهٔ (وهمیشه ازدل وجان مانند علی وشیعیان اوایمان دارند)[1] را بعنوان تفسیربه مفهوم آیه مذکور افزوده است، درحالیکه در زمان نزول قرآن و بطور یکه گفته شد تاوقوع جنگ صفین، شیعه وشیعه گری وجود تخیلی هم نداشته است.

آیا «روزقیامت» و«زمان ظهورحضرت قائم» یکی است ودر روزقیامت دنیایی پرعدل ورفاه بوجود خواهد آمد؟

درحالیکه «روزقیامت» و«زمان ظهورحضرت قائم» برطبق احکام قرآن واحادیث مذهبی از یکدیگرجدا وهریک فلسفه خاصی دارند، ولی مترجم قرآن مورد نظربرطبق آیات زیر آنها رایکی دانسته است.

آیه ۹۸ سوره کهف حاکی است:

قَالَ هَٰذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي ۖ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ ۖ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا ○

«(ذوالقرنین) گفت که این لطف ورحمت خدای من است وآنگاه که وعده خدافرارسد، آن سدرا متلاشی و پاره پاره گرداند و البته وعده خدا به تحقق خواهد پیوست.»

۱ــ مأخذ بالا، صفحه ۱۸۱

مترجم پس از ذکر عبارت «وعده خدا فرارسد،» اضافه کرده است (که روز قیامت یا روز ظهور حضرت قائم است.)[1] نکته جالب در این موضوع آنست که بطوریکه در بحث «روز قیامت»[2] شرح دادیم، خداوند در قرآن در ۳ مورد میگوید، علم قیامت نزد خداست و بغیر از او هیچکس آنرا نمیداند؛ در شش مورد میگوید، روز قیامت بسیار نزدیک شده است؛ در یک مورد میگوید، روز قیامت ممکن است بسیار نزدیک باشد و در دو مورد خدا به محمد دستور میدهد بگوید، نمیداند روز قیامت دور است و یا نزدیک.

این بود حکم خدا و رسول در باره روز قیامت و زمان وقوع آن در قرآن، ولی مترجم آیه ۹۸ سوره کهف، روی همه حرفهای خدا و رسول در باره روز قیامت خط بطلان کشیده و بطوریکه دیدیم، باجرات گفته است: «روز قیامت روز ظهور حضرت قائم»[3] خواهد بود.

مترجم، این تفسیر شخصی را که تناقض تام با آنهمه آیات قرآن در باره وقوع روز قیامت دارد، مجدداً در آیه ۲۱ سوره سجده و آیه ۹۶ سوره انبیاء به شرح زیر تکرار روز قیامت را روز قیام حجّت عصر ذکر کرده است.

آیه ۲۱ سوره سجده:

وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ○

«وما کافرانرا عذاب نزدیک تر بچشانیم بغیر از آن عذاب بزرگتر وشدیدتر (قیامت یا قیام حجّت عصر) تامگر بسوی خدا بازگردند.»

آیه ۹۶ سوره انبیاء:

حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ ○

«تا روزی که راه یأجوج ومأجوج باز شود وآنان از هر جانب پست و بلندی شتابان آیند (که روز قیامت یا قیام ولی عصر مقصود است).»[4]

صرف نظر از آنچه که در بالا درتعارض مفهوم «روز قیامت» و «روز ظهور حضرت

۱ــ مأخذ بالا، صفحه ۳۹۵

۲ـ بصفحه‌های شماره ۱۶۵ و ۱۶۹ همین کتاب مراجعه فرمائید.

۳ـ مهدی الهی قمشه ای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، صفحه ۳۹۵

۴ـ مأخذ بالا، صفحه ۴۳۱

قائم» شرح داده شد، یکی دانستن ایندو روز تناقض دیگری را بوجود می آورد که بکلی فلسفه مذهبی هردو روز را بغیر از آنچه که احکام قرآن واحادیث مذهبی تا کنون در باره ایندو روز گفته اند، معرفی میکند. بدین شرح که بطور یکه آیات قرآن حاکی است، روز قیامت، روز آخر عمر جهان است که دراین روز خداوند بحساب بندگانش رسیدگی میکند، نیکوکاران رابه بهشت و بد کاران رابدوزخ میفرستد و ازآن پس دیگر دنیایی وجود نخواهد داشت. اما برطبق احادیث شیعه، حضرت قائم زمانی ظهورمیکند که دنیا از فساد، ظلم و بیداد گری ومعاصی کبیره بندگان خدا اشباع شده وحضرت قائم با ظهورخود به فساد وبیداد گری خاتمه داده وحکومتی شبیه به مدینه فاضله ای که تا کنون تنها در گفتار فلاسفه به آن اشاره شده، بوجود خواهد آورد ودنیا را پراز عدل وداد خواهد کرد. بعبارت دیگر ظهور حضرت قائم نقطه عطفی درتاریخ دنیا خواهد بود که دنیای ظلم وفساد راتبدیل به جهانی پراز عدل وآرامش خواهد کرد. دراینصورت یکی دانستن «روز قیامت» و «روز ظهور حضرت قائم» آنطور که مفسر آیات مذکورتصور کرده است، نه تنها خلاف عقل ومنطق خواهد بود، بلکه با احکام قرآن واصول واحادیث مذهبی نیزمغایرت خواهد داشت. بنابراین معلوم نیست تکلیف یک مسلمان مؤمن در هنگام قرائت قرآن و برخوردبا آیات مذکورچه خواهد بود!

خدا به آنهایی که به امام زمان ایمان بیاورند، خلافت میدهد!

سوره نوردارای آیه ای است که هم متن آن جالب وقابل تأمل میباشد وهم تفسیری که مترجم ازآن بعمل آورده، شایان بررسی است، بدین شرح که آیه ۵۵ سوره نورمیگوید:

وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ ...

«خداوند به آن گروه ازشما بندگان که ایمان بیاورند واعمال نیکوانجام دهند، وعده داده است که به آنها درزمین خلافت دهد، همانطور که امت های صالح پیامبران قبل ازآنها را چنین قدرتی عطا کرد وعلاوه برخلافت، دین آنانرا که دین موردپسنداو میباشد برسایر

ادیان برتری خواهد داد وازآن پس خوف آنها را برایشان به ایمنی تبدیل خواهد کرد...»

آیه مذکور را باید یکی از ظرافت های فکری محمد در جلب مردم به اسلام وفرمانبرداری ازخود دانست. محمد با نزول آیه مذکور به مردم از قول خدا وعده و وعید میدهد که اگر به اسلام ایمان بیاورند وازاو فرمانبرداری کنند، خداوند در روی زمین به آنها خلافت عطا میکند، دین آنها را برسایر ادیان برتری خواهد داد و به آنها ایمنی خواهد بخشید.

واما مترجم آیه مذکور، اصالت کلام خدا وپیغمبر، زمان خاصی را که دعوی نبوت درآن زمان انجام گرفته وشان نزول آیات قرآن، همه را بدست فراموشی سپرده و با تفسیری که برای آیه مذکور قائل شده، مستقیماً از زمان وحی آیات قرآن به پیغمبر به قرنها بعد میان برزده ومدلول آیه مذکور را به ظهور امام زمان وعصر حجت مربوط کرده است.

بدین ترتیب که مترجم پس از ذکر عبارت «خدا به آن گروه از بندگان،» عبارت (به خدا وحجت عصر)[1] افزوده وسپس ترجمه آیه راادامه داده ومیگوید «ایمان آرد ونیکوکار گردد وعده فرموده که» ودو باره پرانتزی بازوداخل پرانتز عبارت (درظهور امام زمان)[2] را اضافه میکند. بنابراین ترجمه وتفسیر آیه مذکور به شکل زیر درآمده است:

«خدا به آن گروه از شما بندگان که (به خدا وحجت عصر) ایمان آرد ونیکوکار گردد وعده فرموده (درظهور امام زمان) درزمین خلافت دهد...»[3]

بطوریکه ملاحظه میشود، نه تنها درآیه مذکور، بلکه درسراسر قرآن مطلقا ازامام زمان، ذکری نشده است، ولی مترجم آیه مورد نظر، حجت عصر را با خدا در یک سطح قرارداده و وعده ووعیدهای خدا وپاداش خدا به نکوکاران، همه را درایمان به حجت عصر وزمان ظهور او ارتباط داده است.

۱ــ مأخذ بالا، صفحه ۶۷۰
۲ــ مأخذ بالا.
۳ــ مأخذ بالا.

آیا امت آخر زمان همان مسلمانان صدری (مسلمانان صدراسلام) هستند؟

ترجمه وتفسیر آیه ۱۵ سوره مزمل درجهت وارد کردن پدیده شیعه وشیعه گری در قرآن نیز درخورتوجه است. آیه مذکورمیگوید:

إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا

« مابشما (امت آخرزمان) رسولی فرستادیم که شاهد اعمال شماست. چنانکه برفرعون هم رسول فرستادیم.»[1]

بطوریکه ملاحظه میشود، مترجم آیه مذکوربعد از کلمات «ما بشما» عبارت (امت آخرزمان) را اضافه کرده ولذا آیه مذکوراین مفهوم را پیدا کرده است که خداوند محمد را برای هدایت امت آخرزمان به پیامبری مبعوث کرده است.

ترجمه وتفسیر آیه ۱۵ سوره مزمل به نحومذکور، چندین پرسش به شرح زیربوجود می آورد:

آیا مردم شبه جزیره عربستان در (۱۴۰۰) سال پیش، یعنی در زمان ظهور محمد، امت آخرزمان بوده اند؟ و یااینکه عمر دنیا هنوزوارد دوره آخرزمان نشده است؟ و بالاخره آیا از ۱۴۰۰ سال گذشته باینطرف را باید دوره آخرزمان محسوب داشت؟

اگرمردم شبه جزیره عربستان را در ۱۴۰۰ سال پیش، یعنی در زمان ظهور محمد، بتوان (امت آخرزمان) نامید، دراینصورت چرا قیامت هنوزبوقوع نپیوسته است؟ واگر عمر دنیا هنوز وارد دوره آخرزمان نشده، پس چرا محمد لااقل ۱۴۰۰ سال زودتر ظهور کرده است؟ و بالاخره اگربرای دوپرسش نخست نتوان پاسخ منطقی یافت، پس لاجرم باید دوره آخرزمان را از ۱۴۰۰ سال گذشته ببعد دانست. دراینصورت باتوجه باینکه از حدود یکصد سال پیش، سیستمهای مارکسیسم، ائتیئیسم، نیهیلیسم، هیدونیسم و غیره، گروههای زیادی از مردم دنیا را زیر چتر خداناشناسی که بدتر

۱ــمأخذ بالا، صفحه ۷۶۳

از بیدینی است قرار داده، معلوم نیست، چرا «الله» یعنی خدای قهار، جبار و مکار محمد، برای ارشاد بشر چاره‌ای نمی اندیشد و لااقل روز قیامت را تسریع نمی کند!

مسلمانان در بهشت خدا را ملاقات میکنند و شراب مینوشند!

آیه ۵ سوره دهر نیز از لحاظ موضوع مورد بحث این فصل شایسته بررسی است. آیه مذکور میگوید:

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا ۝

« ونکوکاران عالم دربهشت ازشرابی نوشند که دارای ترکیب کافوراست.»

مترجم قرآن مورد نظر، آیه مذکور را به شرح زیر ترجمه وتفسیر کرده است:

«ونکوکاران عالم (که حضرت علی وفاطمه وحسنین وشیعیانشان باجماع خاصه واخبار عامه مقصودند) در بهشت ازشرابی نوشند که طبعش (در لطف ورنگ و بوی) کافور است (برخی گفتند شراب یقین بشهود جمال الهی است).»[1]

درآیه مذکور چند نکته قابل بحث وجود دارد، یکی اینکه درحالیکه دنیا درعصر حاضر دارای ۴٫۸ بیلیون نفر جمعیت است که ازجمعیت مذکور ۸۵۰ میلیون نفر آن مسلمان و کمتر از ۱۰۰ میلیون نفر آن شیعه است، آیا نکوکاران دنیا تنها شیعیان علی هستند؟ نکته دوم آنست که بطوریکه در یکی ازمباحث این کتاب گفته شد[2]، اگر نوشیدن شراب برای انسان زمینی مضرباشد، معلوم نیست چرا انسان بهشتی باید زندگی معنوی اش را در بهشت باشراب آلوده کند. بالاخره نکته جالبتر ودرعین حال شگفت انگیزتر ازدونکته نخست، اینست که مترجم شراب را «بشهودجمال الهی»[3] تفسیر کرده است. بعبارت دیگر، بنابعقیده مترجم، هدف آیه مذکور نوشیدن شراب در بهشت نیست، بلکه مقصود آن زیارت جمال خداوند دربهشت است.

۱ــ مأخذ بالا، صفحه ۷۶۹

۲ــ به صفحه شماره ۱۱۰ همین کتاب مراجعه فرمائید.

۳ـ فرهنگ عمید، «شهود» را «دیدن چیزی» ترجمه کرده است. فرهنگ عمید، تألیف حسن عمید (تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۵۳)، صفحه ۷۸۹

این نکته ظریف، لاجرم این واقعیت را افاده میکند که درحالیکه خود محمد وسایر انبیاء قبل از او موفق به زیارت جمال خدا نشده اند وحتی محمد در شب معراج، صدای خدارا بوسیله جبرئیل شنید وآنچه که ازآثار وجود خدا احساس کرد، صدای قلم خدا بود، اما انسان بهشتی که به یقین شیعه مرتضی علی است، خداوند را در بهشت ملاقات ودیدار خواهد کرد.

«گیورگیو» درشرح شب معراج مینو یسد:

«درشب معراج پیغمبر به حدی به خداوند نزدیک شد که صدای قلم خداوند را می شنید، وی فهمید که خدا مشغول نگاهداری حساب افراد میباشد، ولی با اینکه صدای قلم خداوند رامی شنید، و یرا نمیدید، ز یرا هیچکس نمیتواند خداوند رابیبند ولو پیغمبر باشد. وقتی پیغمبر اسلام میخواست به آسمان برود دید درآسمان اول یا آسمان ماه عده ای ازفرشتگان که نگهبان بودند هو یت اشخاص را وارسی میکردند تا بدانند چه کسانی عازم آسمان هستند.»[1]

هنگامی که محمد به آسمان هفتم رسید با ابراهیم ملاقات کرد ومتوجه شد که ابراهیم شباهت خاصی باخودش دارد. درآنجا محمد با خداوند به مذاکره پرداخت و خداوند به او دستور داد که پیروانش باید در شبانه روز پنجاه رکعت نماز بگذارند. محمد در هنگام مراجعت در آسمان ششم با موسی درباره فرمان خداوند مشورت بعمل آورد و در نتیجه نزد خداوند استغاثه کرد که خداوند موافقت کند، پیروانش بجای پنجاه رکعت در شبانه روز فقط هفده رکعت نماز بگذارند که این موضوع مورد موافقت خدا قرار گرفت.[2]

عقیده مفسر مذکور اگرچه با مفهوم آیه ارتباط لغوی ومنطقی ندارد، اما عقیده به ملاقات افراد بشر باخدا درقرآن تازگی ندارد و بوسیله محمد به مسلمانان وعده و بشارت داده شده است. چنانکه قسمت آخر آیه ۲۲۳ سوره بقره میگو ید:

... وَاعْلَمُوٓا أَنَّكُم مُّلَٰقُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ○

۱- گیورگیو، محمد پیغمبری که ازنو باید شناخت، صفحه ۱۴۱

۲- محمدبن اسماعیل بخاری، صحیح البخاری، (قاهره، الشب)، جلد سوم، صفحه ۳۰؛ ابن هشام، زندگی محمد، تنظیم از بلاغ، ۱۸۸۷، ۲ جلد، جلد ول، صفحه ۲۶۸

«... واز خدا بترسید و بدانید که با خدا ملاقات خواهید کرد و اهل ایمان را بشارت بده.»

بهرحال، درحالیکه حتی پیغمبر خدادر آسمان هفتم بطور مستقیم موفق به شنیدن صدای خدانشد، مترجم قرآن مورد نظر، معتقد است شیعه مرتضی علی در بهشت به ملاقات خدای نادیده توفیق خواهد یافت. اگر چه قبول این ادعاحتی برای یک مسلمان متعبّد کارذهنی آسانی نیست، معهذا بنظر میرسد که مترجم مذکور، درتفسیر آیه مورد نظر، هنرادبی وصنعت روانشناسی قابل توجهی بکاربرده است، زیرا درهرحال برای یک بنده مؤمن وخوش باور مسلمان آسان تر است فکر کند که دربهشت با خدا ملاقات میکند تا اینکه درعقیده پر پیچ وخم نوشیدن شراب الکلی دربهشت سرگردان وشگفت زده باقی بماند. ❋

فصل نهم

زن در قرآن و اسلام

هنگامی که دینی با بیعدالتی توأم و وظیفهٔ وعظ مردم
را برعهده میگیرد، از خدا ناشناسی بدتر خواهد بود.

هنری جورج

به تحقیق میتوان گفت که هیچ آئین مذهبی و مسلک فکری تاکنون مقام زن را در خانواده و اجتماع باندازه اسلام پائین نیاورده است. محمد ادعا داشت که اسلام برای کلیه ملل روی زمین و برای تمام اعصار و قرون و همه کشورها و تمدنهای گوناگون بوجود آمده است، معهذا آنقدر در احکام و متون قرآن به زن با نظر خفت نگریست که حتی در اجتماعات ماقبل از تمدن نیز نظیر آنرا کمتر میتوان یافت.

معروف است میگویند، زن درفرهنگ عرب قبل از اسلام فاقد هرنوع ارزش انسانی و اجتماعی بود و حتی اعراب تولد نوزادان اناث را یک واقعه نحس خانوادگی تلقی وآنانرازنده بگورمیکردند،ولی اسلام این رسم راازبین بردو به-

زن شأن انسانی و اجتماعی تازه‌ای بخشید. اما اسلام شناسان معروف جهان واز جمله بعضی از نویسندگان عرب مسلمان، عکس این موضوع را ثابت کرده و معتقدند که زن درفرهنگ عرب قبل از اسلام، مقامی بمراتب برتر از آنچه که اسلام برای زنان به ارمغان آورد، داشته است. ازجمله «مارتین هارتمن»[۱] ازشرق‌شناسان بزرگ وعبداله عفیفی درمرآت العربیه[۲] گفته اند که اسلام ارزش و حقوق انسانی زنان را مخدوش و آنانرا بصورت آلات تملک مردان درآورد.

بدیهی است که زنان دربین اعراب چادرنشین، مقامی پست تر از مردان داشتند، ولی رو بهمرفته حقوق و آزادیهای آنها بمراتب زیادتر ازمقرراتی بود که محمد بعنوان کلام خدا از آسمان برایشان نازل کرد. درست است که قبل از ظهور اسلام، رسم وحشیانه و ظالمانه زنده بگور کردن اطفال اناث وجود داشت، ولی این عادت غیر انسانی دربین کلیه اقوام عرب معمول نبود و تنها گروهی از اقوام عرب از رسم مذکور پیروی میکردند.

قبل از ظهور اسلام استعمال چادربین زنان اعراب بسیار نادربود وحتی در زمانی که اعراب از آئین بت پرستی استفاده میکردند، زنان عرب از حقوق انسانی برخوردار بودند. در کتب عربی میخوانیم که بغیر از «زنوبیا» ملکه «پالمیرا»[۳] در دوموردتاریخی دیگرنیززنان عرب برطوایف خودحکمروائی میکردند.[۴] «فریتاک» درکتاب خودتحت عنوان ضرب المثل های عربی، فهرستی اززنانی که درعربستان قبل ازاسلام به شغل قضاوت اشتغال داشته اند، ذکرکرده

1- Martin Hartmann, *The Moslem World*, vol. IV. pp. 258-65.

۲- عبداله عفیفی، مرآت العربیه، (قاهره: ۱۹۲۱).

۳- «پالمیرا» یکی از شهرهای قدیمی سوریه که در شمال بیابان سوریه و در شمال شرقی دمشق واقع شده است.

4 - Samuel M. Zwemer, *Across the World of Islam* (New York: Fleming H. Revell Co., No date), p. 94.

است.[1] در حالیکه اسلام، زنان را شایسته مقام قضاوت نمیداند، دکتر خزائلی در این جهت نوشته است: «بیشتر فقها ذکور بودن را شرط قضا دانسته اند و قضای شرعی رابرای زنان تجویز نکرده اند،زیرادرهمه احادیثی که مبیّن شروط قضاست، لفظ (رجل) مندرج است.»[2]

سکه ها و نوشته های شهر «نبات»[3] و عربستان جنوبی نشان میدهد که زنان قبل از ظهور اسلام دارای شأن اجتماعی مستقل و متشخصی بودند، درخانواده احترام زیادداشتند،ازمالکیت شخصی برخوردار بودندو بطورانفرادی ومستقل به‌مشاغل مختلف اشتغال میورزیدند. خدیجه همسر اول محمد و وضع اجتماعی او را میتوان یکی از نمونه های زنان عرب قبل از اسلام ذکر کرد. بعلاوه اشعاری که شعرای عرب قبل ازاسلام سروده اند،همه حاکی ازمقام مهمی است که زن در خانواده و در اجتماع حائز بوده است. درعصرقبل از ظهور اسلام در عربستان، پدران هیچگاه دخترانشان را برخلاف میل آنها به ازدواج با دیگران وادار نمیکردند و رضایت دختر در قبول شوهر آینده شرط قطعی برای ازدواج بود. اما اسلام این حق را از زنان سلب و حتی اختیار ازدواج آنها را به افراد خانواده شان تفویض کرد. کلیه قرآنها از جمله قرآن مجید بامنتخب التفسیر فارسی، الهی قمشه ای[4] در تفسیر آیه ۳۶ سوره احزاب درباره شأن نزول آیه مذکور نوشته اند، پیغمبر قصد داشت،زینب بنت جحش،دخترعمه اش رابه عقدازدواج زید،پسرخوانده و غلام آزاد کرده اش درآورد. زینب و برادرش عبداله هردو با این ازدواج مخالف بودند. زینب میگفت او از اشراف قریش است و با غلامی آزاد شده ازدواج نخواهد کرد. محمد آیه ۳۶ سوره احزاب را به شرح زیر نازل و بر اساس آن زینب را وادار

1- *Ibid.*

۲- خزائلی، احکام قرآن، صفحه ۶۵۹.

۳- «نبات» یک شاهزاده نشین قدیمی عربی در مشرق و جنوب شرقی فلسطین بوده که از سال ۳۱۲ قبل از میلاد تا ۱۰۶ بعد از میلاد با سیستم مذکور اداره میشده و سپس به تصرف امپراطوری روم درآمده است.

۴- مهدی الهی قمشه ای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی (تهران: ۱۳۲۷)، صفحه ۵۶۱

به ازدواج با زید کرد:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا

«هیچ مرد و زن مومنی را در کاری که خداو رسول حکم کنند اراده و اختیاری نیست وهرکس نافرمانی خداورسول کند دانسته به گمراهی سختی افتاده است.»

البته عقیده محمد در نادیده گرفتن خصوصیات نژادی و برابر فرض کردن افراد انسان قابل تمجید است. درست است که او بر طبق سایر احادیث «اصل و نسب»[1] را یکی از شرایط ازدواج خوب میداند، اما بهر حال نکته آنجاست که محمد در انجام ازدواج مذکور، عدم رضایت زینب را درباره زناشوئی با زید نادیده گرفت و زینب را بر خلاف میلش وادار کرد با زید ازدواج کند، اما سرانجام ازدواج مذکور که بنا به گفته قرآن به حکم خداو رسول انجام گرفته بود، با شکست مواجه شد و زید سر انجام زینب را طلاق داد. پس از مطلقه شدن زینب، محمد با وی ازدواج کرد و او را به زنان حرمسرایش اضافه نمود.

درباره ازدواج مذکور تفسیر جلالین[2] و همچنین زمخشری[3] در تفسیر آیه ۳۷ سوره احزاب معتقدند که محمد پس از ازدواج زینب و زید، عاشق زینب شد و بدین لحاظ زید فکر کرد که از آن پس صلاح نیست زنی را که پیامبر خدا به او چشم عشق دوخته است در اختیار خود داشته باشد. زمخشری درباره این داستان عشقی مینویسد، پس از انجام ازدواج زینب و زید، محمد چشمش به زینب افتادو آن چنان از وی خوشش آمد که بی اختیار گفت: «سبحان اله مقلب القلوب.» زینب این موضوع را با زید درمیان گذاشت و زید که بفراست دریافت، عشق زینب در روح محمد خانه گرفته است، نزد محمد رفت و گفت میل دارد زنش را طلاق گوید. داستان عشقی مذکور را تفسیر های مختلف به انحاء گوناگون ولی

۱ـ به صفحه ۳۰۳ همین کتاب مراجعه فرمایند.

۲ ـ جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی، تفسیر جلالین، ۸ جلد (قاهره: ۱۹۲۶ میلادی).

۳ ـ الزمخشری، الکشاف الحقیقه التنزیل (قاهره: ۱۹۶۶).

شبیه بیکدیگر و با تغییرات مختصر نقل کرده اند. آنچه که مسلم است پس از انجام طلاق، محمد خود زید را مأمور میکند به زینب بگوید، قصد ازدواج با او را دارد، زیرا این تقدیر الهی بوده و خداوند این امر را مقرر کرده است. زینب لاجرم با این امر موافقت میکند و به عقد ازدواج محمد در می آید.

نکته جالب درباره این داستان عشقی محمد، نزول آیه ۳۷ سوره احزاب به شرح زیر است:

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ○

«و تو با آنکس که خدایش به او نعمت داد نیکی کرده و گفتی زنت را نگهدار و از خدا بترس. و آنچه در دل پنهان داشتی خدا آشکار ساخت و تو از مخالفت و سرزنش خلق ترسیدی و سزاوار تر بود از خدا بترسی. پس ما هم چون زید از آن زن کام دل گرفت، او را به نکاح تو در آوردیم تا بعد از این مومنان در نکاح زنان پسر خوانده خود که با تشریفات شرعی از شوهرانشان طلاق میگیرند، اشکالی نداشته باشند و فرمان خدا باید انجام پذیرد.»

مدلول آیه ۳۷ سوره احزاب دارای دو نکته قابل توجه است: یکی اینکه خداوند به پیغمبرش میگوید، موقعی که زینب در عقد ازدواج زید بود، تو عشق او را در دل داشتی، ولی چون از سرزنش مردم درباره ازدواج با زن پسر خوانده ات وحشت داشتی و لذا عشق او را در سینه نگهداشتی و فاش نکردی، ما اکنون آنرا علنی میکنیم تا تو بتوانی زینب را به عقد ازدواج خود در آوری. بدین ترتیب محمد تا آنجا شأن خدایش را پائین می آورد که او را کارگزار و حلال هیجانات عشقی و نفسانی اش قرار میدهد. نکته دوم آنست که خداوند پیغمبرش را مجاز میکند با زن پسر خوانده اش ازدواج کند تا بعد از آن مومنان در نکاح زنان پسر خوانده خود منع شرعی نداشته باشند. اکنون درباره نکته مذکور این پرسش پیش می آید که آیا خداوند قادر متعال که کلیه کائنات هستی در اختیار او هستند،

نمیتوانست مانند سایر احکام قرآن بوسیلهٔ جبرئیل به محمد ابلاغ کند، از این پس ازدواج با همسر پسر خوانده جائز و مشروع است و میبایستی حتماً رابطهٔ زناشوئی بین دو بنده‌اش را قطع کند وزنی را که محمد عاشق اوشده بود، به همسری او درآورد تا آنگاه فرمان خود را درباره مجاز بودن ازدواج با زن پسرخوانده ابلاغ کند!

پروفسور «و یلکن» درکتاب خود وضع زنان را قبل از ظهور اسلام در عربستان بطور جامع تشریح و اشعار داشته است که دختران در قبول شوهر آینده خود اختیار کامل داشتند و برای مثال، خدیجه را ذکر کرده است که شخصاً محمد را برای زناشوئی انتخاب و به وی پیشنهاد ازدواج کرد.[1] حتی زنان اسیر در عربستان قبل از اسلام، از مبادله شدن بعنوان کنیز مصون بودند.

در عربستان قبل از اسلام، تعدد زوجات و تعدد ازواج هر دو مرسوم بود، حق طلاق به زنان و مردان هردو تعلق داشت و ازدواج موقتی (متعه) نیز متداول بود. برطبق مقتضیات زمان، چادر نشینان عرب میتوانستند، بسرعت بایکدیگر ازدواج و بآسانی آنرا قطع کنند. اما البته ازدواج متعه بین یهودیان و مسیحیان یمن و نجران مرسوم نبود.[2]

در عربستان قبل ازاسلام، دو نوع ازدواج بین مردم رایج بود: یکی ازدواج متعه که به یک زن و مرد اجازه میداد با تماس شخصی با یکدیگر بدون لزوم حضور شهود، عقد ازدواج ببندند. در ازدواج مذکور، زن استقلال خود را حفظ میکرد و نه لازم بود خانه اش را ترک کند و نه اینکه زیر چتر قدرت شوهر درآید، حتی فرزندانی که ازازدواج مذکور بوجود می آمدند، به زن تعلق داشتند. ازدواج متعه که بکرات در اشعار عربی ذکر آن رفته است، برای زن هیچ نوع حقارت و یا کسر شأنی ایجاد نمیکرد. در نوع دوم ازدواج که نکاح نامیده میشد، زن بوسیله شوهر

1- G.A. Wilken, *Het Matriarchaat bij de oude Arabieren* (Hague: 1884).

۲- گفته شده است که وضع زن در اسلام عیناً مانند وضع زن در دین یهود است. اما این موضوع واقعیت ندارد. به مأخذ زیر مراجعه فرمائید:

P. Nyland, *The Moslem World*, vol. VI, p. 291ff.

خریداری و یا بزور تصاحب میگردید و در اختیار او قرار میگرفت. در ازدواج مذکور وجه خریداری زن به خویشاوندان او پرداخت میشد.

«روبرتسون اسمیت» وضع زنان را در عربستان قبل از اسلام به شرح زیر ذکر میکند:

«اگرچه محمد در قرآن آیه هائی درباره احترام به حقوق زنان نازل کرده، ولی شگفت آنجاست که وضع خانوادگی واجتماعی زن در اسلام و بر طبق مقررات قرآن، بمراتب پست تر از شأن او در زمان قبل از ظهور اسلام بوده است. اسناد و شواهد زیادی وجود دارد که نشان میدهد در عربستان قبل از اسلام، زنان آزادانه حق حرکت از نقطه ای به نقطه دیگر را داشتند و حقوق و آزادیهای آنها بمراتب بیش از زمان بعد از ظهور اسلام بود. اعراب خود معترف هستند که زنان عرب قبل از ظهور اسلام بمراتب از شأن انسانی بیشتری برخوردار بودند و قوانین و مقرراتی که محمد برای زنان نازل کرد، درواقع آنها را در زندگی خانوادگی تابع و برده مردها کرد.»[1]

تفاوت اصلی بین مقررات ازدواج قبل از اسلام و بعد از ظهور اسلام، حالت موقتی ازدواج نیست، بلکه فرق اساسی بین دو زمان مذکورآنست که قبل از ظهور اسلام زن و شوهر هردو حق طلاق داشتند، ولی اسلام این حق را تنها برای مردان برسمیت شناخت. درنتیجه اگرچه اسلام در قرآن به بعضی از حقوق زنان اشاره کرده، ولی در واقع زنان را برای همیشه در زندگی خانوادگی منقاد مردان قلمداد کرده است.

دکتر «پرون» در کتاب خود نوشته است مقایسه وضع زنان عرب قبل از ظهور اسلام و بعد از ظهور اسلام، بدون تردید این واقعیت را به اثبات میرساند که هیچ زنی وجود نداشته است که زندگی قبل از ظهور اسلام را به زندگی بعد از ظهور

1- Robertson Smith, *Kinship and Marriage in Early Arabia*, p. 67 and pp. 100-104; *Fakhr-al-Razi*, vol.,249, *and Tabari*, XXII, p. 32.

دین مذکور برتری نداده باشد.[۱]

منصور فهمی که خود یک مسلمان بوده، نوشته است:

«اگرچه از لحاظ تئوری زنان عرب قبل از ظهور اسلام در حقارت میزیستند، ولی در واقع زنان عصر مذکور از لحاظ گفتار کردار و اندیشه از استقلال کامل برخوردار بودند. شواهد تاریخی بسیاری وجود دارد که ثابت میکند زن عرب در عربستان قبل از اسلام، از فعالیت ها و احترامات اجتماعی قابل توجهی برخوردار بوده است: زن عرب قبل از ظهور اسلام در جنگ شرکت میکرد، به تجارت و داد و ستد اشتغال میورزید، از آزادی مذهبی فردی برخوردار بود، مجبور به پیروی از معتقدات فکری شوهرش نبود، و اگر کسی نقش زن قبل از ظهور اسلام و بعد از آنرا با یکدیگر مقایسه کند، به این نتیجه میرسد که نقش زن عرب قبل از اسلام، بهیچوجه با نقش اسف بار او در حرمسرای عثمانی ها قابل مقایسه نبود.

زن عرب قبل از اسلام در محیط خانواده زندگی مرفهی داشت و برای خودش زندگی میکرد. اما اسلام با قوانین و مقرراتی که برای زنان وضع کرد، آنان را ازفعالیتهای اجتماعی محروم کرد و سبب خانه‌نشینی آنها شد.»[۲]

هنگامی که آیات قرآن واحکام ومقرراتی که قرآن در باره زنان صادر کرده و تبعیضات فاحشی که در کلیه شئون انسانی و اجتماعی برای آنها قائل شده بادقت بررسی میشود، لاجرم این نتیجه اسفناک بدست می آید که یا خداوند مانند پیامبرش از جنس مذکر بوده و یا اینکه هدف او از آفرینش زن بغیر از فلسفه او در باره خلقت مرد بوده است. قرآن بر طبق آیات مشروح زیر، شهادت و ارث و یا بعبارت دیگر پاره ای حقوق مدنی زن را نصف حقوق مرد دانسته، اختیارات جزائی

مأخذ زیر و مأخذ قبلی هردو بوسیلهٔ عبداله عفیفی ذکر شده است.

1- Femme Perron, *Arabes avant et depuis l'Islamisme*, 2 vols., (Paris: 1858); vol., I, p. 309 ff., vol. II, p. 302 ff.

2 - *La Condition de la Femme dans la Tradition et l'Evolution de l'Islamisme* (Paris: 1913), pp. 6-7.

زنرا به مرد واگذار کرده و بطور کلی زن را نسبت به مرد موجودی پست تلقی کرده که در زندگی باید مانند یک متاع بیروح وجود خود را وقف راحتی مرد و ارضاء امیال نفسانی و دنیوی او کند.

قرآن در حالیکه بین حقوق زن و مرد تفاوت بسیار قائل شده است ، اما زن و مرد را بطور یکسان مستحق پاداشها و عقوبت های الهی میداند والبته در بعضی موارد نیز، رعایت حقوق زنها را به مردان توصیه میکند، ولی حقوق مذکور را در چارچوب شرعی خاصی که حاکی از تابعیت فطری و طبیعی زنها نسبت به مردها است، بیان میکند. برای اینکه طرز تفکر اسلامی و برداشت احکام ومتون قرآن نسبت به زنها روشن شود، در زیر به شرح آیاتی که در قرآن درباره زنان سخن گفته است، می پردازیم تا زمینه فکری بهتری برای توضیح مطالب بعدی بدست آید.

آیه ۱۱ سوره شوری فلسفه خلقت مرد را از زن جدا کرده و میگوید خداوند زن را برای این آفریده است که برای مردها نقش جفت را بازی کنـد و برای حیوانات ذکور نیز حیوانات اناث آفریده است که جفت آنها باشند و بچه تولید کنند. بدین ترتیب معلوم میشود که فلسفه آفرینش زن با مرد تفاوت دارد و فلسفه آفرینش زن آن بوده است که برای مرد نقش جفت را بازی کند و برایش بچه تولید نماید. شرح آیه ۱۱ سوره شوری و ترجمه فارسی آن از قرار زیر است:

فَاطِرُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا
يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ○

«خدا آفریننده زمین وآسمانها برای شما از نوع خودتان و برای چهارپایان نیز جفت هائی خلق کرد تا بدینوسیله نوع شما زیاد شود. خداوند را هیچ مثل و مانندی نیست و او به همه چیز شنوا و بیناست.»

آیه ۲۲۸ سوره بقره بطور صریح مردان را برتر از زنان میشمارد و میگوید:

... وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ○

«...و زنان را بر شوهران حقوق مشروعی است چنانکه شوهران را برزنان، لیکن مردان را بر زنان برتری خواهد بود و خدا بر همه چیز توانا و بهمه امور داناست.»

آیه ۵۹ سوره احزاب به شرح زیر مقرر میدارد که زنان باید خود را با چادر بپوشانند.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِن جَلَابِيبِهِنَّ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَن يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا.

«ای پیغمبر به زنان و دختران خود و زنان مومنان بگو که خویشتن را با چادر بپوشانند. دانستن این موضوع متضمن راحتی و نفع آنهاست و آنانرا از آزار شدن حفظ خواهد کرد و خدا آمرزنده و مهربان است.»

آیه ۲۸۲ سوره بقره گواهی یک مرد را برابر گواهی دو زن دانسته و میگوید:

... وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِن رِّجَالِكُمْ فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ ...

«... ودو تن از مردان گواه آورید و اگر دو مرد نیابید یک تن مرد ودو تن زن...»

دکتر خزایلی با الهام از حکم آیه مذکور مینویسد: «در شهادت دو نفر زن قائم مقام یک مرد هستند، لکن گواهی زنان نسبت به هلال (منظور دیدن هلال ماه است) وطلاق ونسب بهیچوجه پذیرفته نمیشودونسبت به حدود (مجازات شرعی درباره گناهکاران و مجرمین)، گواهی زنان در صورتی مسموع است که با شهادت مرد همراه باشد. راجع به امور مخصوص زنان گواهی زنان هرچند منفرد باشند یعنی شهادت آنها با شهادت مرد همراه نباشد پذیرفته است. در اموال و وصیت با شهادت یک زن ربع مال ثابت میگردد. بنا بر این گواهی چهار زن مثبت تمام مال خواهد بود و هرگاه قابله به زنده متولد شدن کودک گواهی دهد با شهادت او ربع میراث ثابت میگردد.[1]

آیه ۳ سوره نساء به شرح زیر بطورصریح تعددزوجات رامشروع میکندو به مردان اختیار میدهد، چهار زن عقدی در زمان واحد در عقد ازدواج خود داشته باشند. بعلاوه بر طبق مدلول آیه ۳۰ سوره معارج و آیه ۶ سوره مومنون، مرد مسلمان میتواند بطور نامحدود دختران و زنان برده در اختیار داشته و با آنها عمل زناشوئی انجام دهد. قرآن بر طبق مفهوم دو آیه اخیر، دختران و زنان برده را بعنوان اموال

۱- خزائلی، احکام قرآن، صفحه ۶۷۳

بیروح مردان تلقی کرده است. متن سه آیه مذکور و ترجمه فارسی آنها به شرح زیر است:

آیه ۳ سوره نساء:

فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ ۖ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ۚ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا

«...پس نکاح کنید آنچه خوش آید شما را اززنان دو، سه و چهار و اگر هم بیم داشته باشید که با آنها عدالت نورزید، پس تنها یک زن اختیار کنید و یا چنانچه کنیزی دارید به آن اکتفا کنید که این ترک ستمکاری است.»

آیه ۳۰ سوره معارج و آیه ۶ سوره مومنون درباره اختیارنامحدود مرد نسبت به دختران و زنان برده، دارای مفهوم های یکسان بوده و آیه ۶ سوره مومنون در این باره حاکی است:

أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ

«...و یا کنیزان ملکی متصرفی آنها که هیچ نوع ملامتی درمباشرت این زنان برای آنها (مردان) نیست.»

بر طبق مدلول آیات مذکور، محمد تعدد زوجات را که یکی از رسوم و آداب عصر جاهلیت بود برسمیت شناخت ولی تعداد آنها را به ۴ نفر محدود کرد. اما خودش را از شمول قاعده شرعی مذکور که به فرمان خدا در آیه ۳ سوره نساء ذکر شده است، مستثنی و با تعداد بیست زن ازدواج کرد. مورخین تعداد زنان محمد را ۹ نفر ذکر کرده اند، ولی این تعداد فقط زنهای عقدی او هستند. زیرا در حرمسرای محمد بغیر از زنان عقدی او، زنان دیگری نیزوجودداشتند که یا برده بودند و یا خود را به محمد هبه میکردند و این امتیاز بر حسب کلام خدا، مخصوص محمد بود و سایر مومنان اسلام از این حق محروم بودند.[۱]

آیه ۱۱ سوره نساء به شرح زیر سهم پسران را از ارث دو برابر دختران تعیین کرده و این تبعیض درآیه های بعدی درباره زنان در کلیه طبقات و چینه های

---

۱. به صفحات ۲۰۷ ببعد همین کتاب مراجعه فرمایند.

مختلف خویشاوندان نسبی و سببی ادامه مییابد:

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِيٓ أَوْلَٰدِكُمْ ۖ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ ٱلْأُنثَيَيْنِ ۚ ...

«حکم خدا در حق فرزندان شما آنست که پسران دو برابر دختران ارث ببرند...»

آیه ۱۵ سوره نساء حکمی بسیارظالمانه در باره‌زنان‌صادرمیکندو به مردان حق میدهد، اگر چهار شاهد مسلمان شهادت دادند که زنی عمل ناشایستی انجام داد، او را تا آخر عمر در خانه زندانی کنند. بطوریکه ملاحظه میشود، مدلول این آیه، شاکی، قاضی، صادر کننده حکم قضاوت و اجرا کننده آن همه را در مرد جمع دانسته و به مرد اختیار نامحدود میدهد، هم عمل خوب و بد زنش را با توجه به ذهنیت شخصی اش از یکدیگر تشخیص دهد، هم درباره آن قضاوت و حکم صادر کند و هم آنرا شخصاً بمورد اجرا بگذارد. متن آیه مذکور به شرح زیر است:

وَٱلَّٰتِى يَأْتِينَ ٱلْفَٰحِشَةَ مِن نِّسَآئِكُمْ فَٱسْتَشْهِدُوا۟ عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنكُمْ ۖ فَإِن شَهِدُوا۟ فَأَمْسِكُوهُنَّ فِى ٱلْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّىٰهُنَّ ٱلْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ ٱللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا ○

«زنانیکه عمل ناشایست مرتکب شوند، چهار شاهد برآنها بخواهید، چنانچه شهادت دادند، در اینصورت آنانرا در خانه نگهدارید تا زمان عمرشان پایان برسدو یا خدا برایشان راهی پیدا کند.»

آیه ۳۴ سوره نساء به شرح زیر، صراحتاً حق تسلط و نگهبانی زنان را به مردان واگذار میکند و حکم میکند که اگربیم نافرمانی زنان میرود باید ابتدا آنها را موعظه کرد، سپس آنها را از همخوابگی محروم کرد و اگر باز هم ادب نشدند آنها را کتک زد.

ٱلرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ بِمَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمَآ أَنفَقُوا۟ مِنْ أَمْوَٰلِهِمْ ۚ فَٱلصَّٰلِحَٰتُ قَٰنِتَٰتٌ حَٰفِظَٰتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ ٱللَّهُ ۚ وَٱلَّٰتِى تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَٱهْجُرُوهُنَّ فِى ٱلْمَضَاجِعِ وَٱضْرِبُوهُنَّ ۖ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا۟ عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا ۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا ○

«مردان را بر زنان حق تسلط و نگهبانی است بعلت اینکه خدا بعضی از شما را برتر از بعض دیگر مقرر داشته و همچنین بعلت اینکه مردان ازمال خود باید به زنان نفقه دهند. پس زنان شایسته و مطیع درغیاب مردان حافظ حقوق شوهران هستند و

آنچه را که خدا به حفظ آن امر فرموده باید عمل کنند و زنانی که از مخالفت و نافرمانی آنها بیمناک هستید، باید نخست آنها را موعظه کنید، اگر مطیع نشدند از همخوابگی با آنها خودداری کنید و اگر باز هم مطیع نشدند، آنها را بزنید اگر فرمانبردار شدند، دیگر بر آنها ستم روا مدارید که همانا خداوند بزرگوار و عظیم الشأن است.»

در شرح احکام و متون قرآن نسبت به زن مفهوم آیه ۲۲۳ سوره بقره به شرح زیر قابل توجه بنظر میرسد. مدلول آیه مذکور شأن زن را تا آنجا خفیف کرده که بر طبق نظر مفسران و فقهای معتبر اسلامی که فتوای آنها لازم الا تباع تشخیص داده شده است، به مرد اجازه داده است، برای ارضای تمایلات نفسانی زنش را از طریق غیر عادی تصرف کند.

نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ ...

«زنان شما کشت زار های شما هستند، پس بهر نحوی که میل دارید برای کشت در آنها فرود آئید...»

درفقه اسلامی درباره چگونگی فرود آمدن شوهر در کشت زارش اختلاف نظر وجود دارد. عده ای ازفقهاعقیده دارند که «انی» مذکوردرآیه موردنظر، مفهوم زمانی داشته و بعبارت دیگر «انی زمانی» بوده وهدفش آنست که شوهر در هر زمانی که اراده کندمیتواند با همسرش مقاربت نماید، ولی گروه دیگری ازفقها معتقدند که «انّی» مذکوردرآیه موردبحث، افاده مکانی داشته و مقصودش آنست که شوهر در هر مکان و هر عضوی از بدن زن که اراده کند، اعم از قبل یا دبر میتواند مقاربت نماید. **قرآن کریم وفرقان عظیم**، از انتشارات جاویدان، تهران نیزدرصفحه ۲۶ آیه مذکوررابا کلمات «...پس در کشتزار خودهرجا که خواستیدفرودآئید...» ترجمه کرده است. ولی البته عمل مذکورمکروه تلقی شده است.

بایددانست که نظرفقهائی که به مکانی بودن «انّی» معتقدند، بر آن گروه فقهائی که به زمانی بودن «انّی» عقیده دارند، اقوی و احوط است، زیرا شیخ نصیرطوسی که ازافقه فقهای اسلام بشمارمیرود، نیز باعقیده مکانی

بودن«انّی»موافقت کرده‌است.[۱] حاصل بحث آن است که قرآن تماس جنسی با زن از ناحیه دُبُر را جائز ولی مکروه میشمارد.

این بود احکام قرآن نسبت به زن و چگونگی موعظه های قرآن درباره رفتار با زنان. و اما احادیث[۲] اسلام درباره زنان نیز مکمل احکام و متون قرآن در این باره بوده و در نوع خود جالب و قابل بررسی است. البته بطوریکه میدانیم، احادیث از نظر اعتبار مذهبی نسبت به احکام و متون قرآن، اهمیت درجه دوم دارند و اگر قرآن

---

۱. اوصیاء، **فقه اسلامی** (تهران: ۱۳۳۳).

۲. در اسلام «حدیث» به گفتار و «سنت» به گفتار و اعمال و کردار پیغمبر اطلاق میشود. «حدیث» برطبق مفهوم آیه ۶ سوره کهف و آیه ۲۳ سوره زمر، مفهوم گفتاری را میدهد که بوسیله زبان و یا الهام به انسان مخابره میشود. «سنت» بر طبق مفهوم آیه ۳۸ سوره انفال، آیه ۱۳ سوره حجر، آیه ۵۵ سوره رحمن و آیه ۴۳ سوره فاطر، به‌معنی روش و یا قاعده و یا عمل بکار رفته است. «سنت» و یا «حدیث» بعد از احکام قرآن برای افراد مسلمان لازم الاتباع است و عیناً مانند احکام قرآن باید به‌آن عمل شود. اگرچه «حدیث» و «سنت» بطوریکه گفته شد دو مفهوم جداگانه دارند، ولی در نوشته‌های اسلام هر دو یک مفهوم دارند و مفهوم گفتار و اعمال و کردار پیغمبر و روند زندگی او را می دهند.

«حدیث» و «سنت» به اقسام مختلف تشریح و گروه‌بندی شده‌اند. حدیث به دو گروه «حدیث قدسی» و «حدیث نبوی» تقسیم شده است.

«حدیث قدسی» که «حدیث الهی» نیز نامیده شده است، عبارت از احادیثی است که شامل کلام خدا و نه فقط گفتار محمد باشد. «حدیث نبوی» به گفتار و یا آندسته از افعالی که محمد آنها را قبول و تصویب کرده است، اطلاق میشود.

«سنت» نیز به سه گروه تقسیم شده است: سنت القول، سنت الفعل و سنت التقریر.

سنت القول به گفتار، پندها، موعظه ها، احکام و فریضه هائی که محمد صادر کرده اطلاق میشود.

سنت الفعل به اعمال و اقدامات روزانه محمد نسبت داده میشود.

سنت التقریر عبارت از سکوت محمد درباره بعضی از اعمال و رفتار پیروانش میباشد که به رضایت ضمنی او از اعمال مذکور تعبیر میشود.

درباره مورد خاصی سکوت اختیار کرده باشد، حکم مذکور را باید در احادیث جستجو کنیم. بهر حال در ادامه مباحث این فصل درباره مقام و شأن زن در اسلام، اکنون به ذکر احادیث اسلامی می پردازیم.

محمددرخطبه حجة الوداع گفته است:

«و استوصوا بالنساء خیراً فانهن عوان لایملکن لانفسهن شیأ»

«درباره زنان نیکی کنید، چه آنها اسیر مردانند و اختیاری از خود ندارند.»[۱]

بر طبق یکی از احادیث معتبرمنقول از کتاب «کوله» تحت عنوان **محمدواسلام**، محمد گفته است: «هر زمانی که من در عمرم زنی را به عقد ازدواج خود درآورده و یا دختری را ازخانواده ام شوهر داده ام، بر طبق دستوری بوده که جبرئیل از طرف خداوند به من ابلاغ کرده است.»[۲]

بطوریکه درپیش ذکر شد، محمد پس از رسیدن به قدرت بطور کلی تعداد بیست زن در حرمسرایش نگهداری میکرد. در بین زنان محمد تنها عایشه در زمان ازدواج با او باکره بود و سایر زنانش همه بیوه بودند. عایشه دختر ابو بکر خلیفه اول مسلمانان بود که مدت چهل سال ازمحمد جوان تر و بیش از همه همسرانش مورد علاقه او بود و محمد بیش از سایر زنانش از او حساب میبرد. هنگامی که محمد در سن ۶۳ سالگی وفات یافت، عایشه فقط ۱۸ سال داشت. بر طبق مآخذ معتبر زیر[۳] عایشه گفته است:

«هنگامی که پیغمبر خدا با من ازدواج کرد، من ۶ سال بیشتر نداشتم و هنوز با دختران خرد سال همسن و سالم بازی میکردم. دربعضی اوقات هنگامی که

۱ـ جاحظ، البیان والتبیین.

2- S.W. Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, pp. 487-509.

مؤلف مذکور شرح حال مختصری از کلیه همسران محمد ذکر کرده است.

3- W. Montgomery Watt, *Muhammed at Medina* (Oxford: at the Clarendon Press, 1956), p. 323; Zwemer, *Across the World of Islam*, p. 101.

Montgomery Watt موضوع مذکور را با ذکر دو حدیث معتبر شرح داده است.

پیغمبر به من نزدیک میشد، دختران همبازی ام که ازاو خجالت میکشیدند از من دور میشدند. ولی محمد آنها را تعقیب میکرد و برای ادامه بازی آنها را نزدمن می‌آورد:

«روزی هنگام بازی، عروسکهایم را روی متکائی چیده و پرده ای روی آنها کشیده بودم. اتفاقاً درآن موقع بادی وزید و پرده را از روی اسباب بازیهایم کنارزد. موقعی که پیغمبر اسباب بازیهایم را دید سئوال کرد: (آنها چه هستند؟) پاسخ دادم: (آنها عروسکهای من هستند.) محمد به یکی از اسباب بازیهایم که بشکل اسبی بود که دو بال در طرفین داشت، اشاره کرد و دو باره سئوال کرد: (وآن یکی که من بین آنها می بینم چیست؟) پاسخ دادم: (آن اسب است.) اظهار داشت: (وآن اشکال درطرفین او چه هستند؟) جوابدادم: (آنها بالهای او هستند.) گفت: (آیا اسب بال دارد؟) پاسخ دادم: (آیا نشنیده ای که سلیمان اسبهای بالدار دراختیار داشت.) با شنیدن این پاسخ، محمد آنچنان بخنده افتاد که تمام دندانهایش پدیدار شدند.»[۱]

و ذیلاً به ذکر احادیث دیگری درباره زن و ازدواج که شارح وضع زن در اسلام است، می پردازیم:

از قول عبداله بن عمر روایت شده است که محمد پیغمبر خدا گفت: «دنیا برای انسان دارای ارزش زیادی است، ولی ارزنده ترین چیز در دنیا یک زن نیکوست.»[۲]

عمامه بن زید روایت میکند که پیغمبر خدا گفت: «من بعد از خود هیچ مصیبتی، فاجعه آورتر از زن برای مرد باقی نگذاشته ام.»[۳]

ابو عمامه روایت کرده است که پیغمبر گفت: «برای مسلمان مومن، هیچ موهبتی بعد از ترس از خدا، بالا تر از داشتن یک زن عفیف نیست زیرا موقعی که

۱ـ ابوعبداله محمد بن سعد، **کتاب طبقات الکبیر**، ۷ جلد، (بیروت: دارالبیروت، ۶۰ ـ ۱۹۷۵)، صفحه ۴۲

2- Zwemer, *Across the World of Islam*, p. 101.

۳ـ محمد بن اسماعیل البخاری، **صحیح البخاری**، ۹ جلد (قاهره: الشب).

مرد، فرمانی به زن میدهد، زنش آنرا اطاعت میکند، هنگامی که مرد به همسرش نگاه میکند، خوشنود میشود، و اگر مرد به جان زن سوگند بخورد، قولش را قبول میکند، و اگر مرد به مسافرت برود، زن شرافتمندانه از خود و از مایملک شوهرش نگهداری میکند.»[۱]

از قول انس بن مالک روایت است که پیغمبر خدا گفت: «هنگامی که بنده خدا ازدواج میکند، نیمی از دین خود را کامل کرده است، البته ترس از خدا نیمه دیگر دین او را تکامل خواهد بخشید.»[۲]

عایشه همسر پیغمبر اظهار داشته است، پیغمبر هنگامی که وی فقط ۶ سال داشت با وی ازدواج کرد. و موقعی که وی به سن ۹ سالگی رسید، پیغمبر او را با اسباب بازیهایش به خانه خود برد و در زمانی که پیغمبر در گذشت، وی یک دختر هیجده ساله بود.[۳]

عایشه روایت کرده است، هنگامی که پیغمبر خدا قصد مسافرت داشت، بین زنان حرمسرایش قرعه میکشید و هر یک از همسرانش که قرعه به نام وی اصابت میکرد، پیغمبر او را با خود به مسافرت میبرد.[۴]

ابوهریره روایت کرده است که پیغمبر اظهار داشت: «هرکسی که دارای دو همسر باشد و نسبت به آنها با انصاف رفتار نکند، در روز قیامت نیمی از بدنش از او جدا خواهد بود.»[۵]

۱ـ ابوعبداله القزوینی ابن ماجه، **السنه**، (قاهره: عبدالباقی، ۱۹۵۳).

2- Zwemer, *Across the World of Islam*, p. 102.

۳ـ ابی الحسین مسلم بن الحجاج، **الجامع الصحیح** (قاهره: ۱۳۷۵ ـ ۱۳۷۴ هجری قمری).

۴ـ محمد بن اسماعیل البخاری، **صحیح البخاری**؛ ابی الحسین مسلم بن الحجاج، **الجامع الصحیح**.

۵ـ ابوعیسی محمد الترمذی، **الجمیع**، ۳ جلد (قاهره: ۱۹۳۷)؛ سلیمان بن الشعث السیستانی، ابوداود، **کتاب السنه**، ۲ جلد (قاهره: ۱۲۸۰ هجری)؛ احمدبن النسائی **کتاب السنه**، ۸ جلد (قاهره: ۱۳۴۸)؛ ابوعبداله القزوینی ابن ماجه، **السنه**.

ابوهریره همچنین روایت کرده است که پیغمبر خدا گفت: «اگر قرار بود دستوردهم، انسانی به انسان دیگرسجده کند، بطوریقین دستورمیدادم که زن به شوهرش سجده کند.»[۱]

دراسلام احادیثی وجوددارد که هم طلاق راجایزمیشماردوهم آنراقبیح وناپسند میداند. عبداله بن مسعود، از قول پیغمبر اسلام روایت میکند که وی شوهر اول وشوهردوم زن، هردورالعنت فرستاده است. شوهراول رابرای اینکه سبب شده است همسرش بتواند بطور شرعی به عقد ازدواج شوهردوم درآید و شوهر دوم را بدین مناسبت که وی باعث مشروع شدن طلاق و جدائی زن با شوهر اولش شده است.[۲] حدیث دیگری از قول پیغمبر نقل شده که عیناً مانند تفسیر نو پسندگان مسیحی از قانون شرع موسی میباشد. حدیث مذکور بدین شرح است: «از کلیه چیزهای مشروع در دنیا، نفرت انگیز تر از همه نزد خدا، طلاق است.»[۳]

حدیث زیر مشعر بر عقیده محمد درباره حق نگهداری از فرزند میباشد: «زنی نزد پیغمبر آمد و اظهار داشت: (من با بدنم این بچه را حمل، او را پرورش دادم و بزرگ کردم. اکنون پدرش مراطلاق دادهوادعای نگهداری اورا میکند.) پیغمبر پاسخ داد: (تازمانی که ازدواج نکرده ای، هیچکس بغیرازخودت شایستگی نگهداری از فرزندت را ندارد.)»[۴]

احادیث مذکور مظهر بارزی از طرز فکر محمد و احکام و متون قرآن و اسلام درباره زن و ارزش اجتماعی او هستند. احادیث زیر نیز روشنگر دیگری از این واقعیت میباشند.

عبداله بن عمر روایت کرده است که محمد گفت: «دنیا و متعلقات آن حکم یک کالا را دارد و بهترین کالا یک زن عفیف است.» ابوهریره نیز روایت کرده

۱- الترمذی، الجمیع.

2- Zwemer. *Across the World of Islam*, p. 103.

3- *Ibid.*

4- Alfred Guillaume, *The Traditions of Islam*, p. 103.

است که پیغمبر اظهار داشت: «یک زن را میتوان بعلت ۴ خاصیتش به همسری اختیار کرد: پول او، اصل و نسب او، زیبائی او و دین او. مرد باید سعی کند یک زن مذهبی بگیرد و گرنه دستهایش را در گل فرو خواهد برد.»[1]

امآآنطور که از احادیث بر می آید، محمد همیشه به زن بصورت یک موهبت کم نظیر نگاه نمیکرده و در بعضی اوقات زن را موجب فساد و مظهر نگون بختی دانسته است. در این باره اسامه بن زید ازقول محمد روایت میکند که وی گفت: «من پس از خودم، هیچ عاملی که بیش از زن مایه نفاق باشد باقی نگذاشته ام.» و ابن عمر از قول محمد روایت کرد که وی گفته است: «زن، خانه و اسب نشانه نحومت هستند.»[2]

پروفسور «گیللوم» مینویسد، حدیثی وجود دارد که از قرآن اقتباس شده و باید بطور رسمی بوسیله علمای اسلام مردود و انکار شود، در غیر اینصورت حدیث مذکور برای همیشه باعث عدم اعتبار دین اسلام خواهدشد. حدیث مذکور حاکی است: «هر زمانی که زنی شوهرش را در این دنیا آزار میدهد، همسری که او بین حوریهای بهشتی دارد اظهار میدارد: ‹او را آزار مده (خدا مرگت دهد!)، زیرا او چند روزی مهمان تو خواهد بود و بزودی ترا ترک میکند و نزد ما خواهد آمد.›»[3]

حدیث مذکور مقتبس از آیات زیادی است که در قرآن آمده و به مردان مژده میدهد که در آن دنیا، حوریهای بهشتی د رانتظارشان خواهند بود، از جمله آیات مذکور، آیات مشروح در زیر است:

آیه ۵۲ سوره ص:

وَعِندَهُمْ قَٰصِرَٰتُ ٱلطَّرْفِ أَتْرَابٌ ○

«ودرخدمت آنها(بهشتی ها) زنان جوان شوهر دوست و با عفت وجود دارند.»

1- Zwemer, *Across the World of Islam*, p. 103.

2- *Ibid p. 104.*

3- E.E. Calverley, *The Moslem World*, vol. III, p. 61ff.

آیات ۷۰ و ۷۴ سوره الرحمن:

فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ ۝ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ ۝

«در آن بهشت حوریان نیکو جمال بسیار وجود دارند»، «که پیش از شوهران دست هیچکس به آنها نرسیده است.»

آیات ۳۵ تا ۳۸ سوره واقعه:

۳۵- إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً ۝ ۳۶- فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا ۝ ۳۷- عُرُبًا أَتْرَابًا ۝

«(در بهشت زنانی هستند) که ما آنها را در (کمال زیبائی) آفریده ایم، و همیشه آنها را باکره قرار داده‌ایم، و شوهر دوست و جوان همسال (با همسرانشان).»

صرف نظر از آیات مذکور در بالا، در قرآن آیات بسیار دیگری وجود دارد که همه آنها دارای یک مفهوم بوده و میگوید در بهشتی که عرضش به اندازه پهنای زمین و آسمان است، قصر های عالی آفریده ایم که نهر های آب از زیر آنها جاری است و گروندگان به دین اسلام و مطیع خدا و رسول در آنها سکونت خواهند گزید، بر تخت های مرصع تکیه خواهند زد و از نعم فراوان بهشتی استفاده خواهند برد.[1]

بدین ترتیب، در حالیکه آیات مذکور در قرآن به مردان وعده میدهد که در صورت گرو یدن به دین اسلام و اطاعت از خدا و رسول، در بهشت حوریان جوان و زیبای باکره در اختیار خواهند داشت، ولی برای زنهائی که مردان مذکور دراین دنیا داشته اند، در بهشت محل خاصی پیش بینی نشده است.[2]

۱- آیه ۲۵ سوره بقره؛ آیات ۱۳۶ و ۱۹۵ سوره آل عمران؛ آیات ۱۳ و ۵۷ سوره نساء؛ آیات ۱۲، ۸۵ و ۱۱۹ سوره مائده؛ آیه ۷۲ سوره توبه؛ آیه ۹ سوره یونس؛ آیه ۲۳ سوره ابراهیم؛ آیه ۲۳ سوره حج؛ آیات ۴۱ تا ۴۹ سوره صافات؛ آیه ۵۶ سوره یاسین؛ آیه ۷۱ سوره زخرف؛ آیات ۵۴ و ۵۵ سوره دخان؛ آیه ۱۵ سوره محمد؛ آیات ۵ و ۱۷ سوره فتح؛ آیه ۱۷ سوره طور؛ آیه ۱۲ سوره حدید؛ آیه ۲۲ سوره مجادله؛ آیه ۱۲ سوره صف؛ آیه ۱۱ سوره طلاق؛ آیه ۹ سوره تغابن و آیه ۸ سوره تحریم.

2- E. E. Calverley, *The Moslem World*, vol. III, p. 61ff.

امام غزالی[1] ازقول محمد حدیثی نقل میکند، مبنی بر اینکه «مسلمان مومن در بهشت با پانصد دختر بهشتی (حوری)، چهارصد دختر باکره و هشتهزار زن بیوه ازدواج خواهد کرد.» امام غزالی در پیرو حدیث مذکور ادامه میدهد: «در بهشت انسان چیزهائی می بیند که باچشم و مغز عادی قابل تصور نیست.»[2]

محمد با دخالت زنان درسیاست بکلی مخالف بوده است. البخاری در این باره میگوید: «موقعی که پیغمبرخدا اطلاع حاصل کرد که ایرانیان سلطنت را به دختر کسری واگذار کرده اند، فریاد برآورد: «ملتی که امور خود را به زنی واگذار کند هیچگاه توفیقی حاصل نخواهد کرد.»[3]

محمد حتی در زندگی مذهبی و انجام فرائض مذهبی نیز به زنان با نظر حقارت می نگریست. دلیل این امر را میتوان ازیکی از احادیث دیگری که از قول وی نقل شده دانست. روایت است که وی در روز عید فطر هنگامی که از کنار گروهی از زنان عبور میکرد گفت: «شما گروه زنان باید صدقه بدهید، زیرا من می بینم که بیشتر شما ساکنان جهنم خواهید بود.» آنها گفتند: «به چه دلیل؟» محمد پاسخ داد: «زیرا شما وظائف خود را دربرابر شوهرهایتان انجام نمیدهید و نسبت به آنها قدردان نیستید.»[4]

علی بن ابیطالب امام اول شیعیان و خلیفه چهارم در دو مورد در نهج البلاغه درباره زنان اظهار عقیده کرده است. درمورد اول درضمن وصیت به فرزند ارشدش حسن میگوید: «زنهار درهیچ کاری با زنان مشورت مکن، چه رای آنان نادرست و عزم و اراده آنها ضعیف و سست است. با پوشیده داشتن ایشان رخسارشان را ازچشم نامحرم دورنگهدار.... چه بهتر اگربتوانی کاری کنی

۱ـ ابوحمید محمد الغزالی، **احیاء علوم الدین**، ۴جلد، جلد چهارم (قاهره:۱۳۴۸ هجری)، صفحه ۳۳۷

۲ـ مأخذ بالا، صفحه۳۳۸

۳ـ البخاری، **صحیح البخاری**.

4- Zwemer, *Across the World of Islam*, p. 104.

که آنان جز تو کس دیگری را نشناسند..... درعزیز داشتن زن افراط مکن.»[1]

درمورد دوم علی در باره زنان میگوید: «ای مردم بدانید زنان ناقص ایمان، ناقص بخت و ناقص خرد هستند. نقصان ایمان آنان بازنشستگی ایشان از نماز و روزه در روزهای حیضشان میباشد. اما نقصان خردشان گواهی دو زن که معادل گواهی یک مرد است، میباشد. ولی نقصان بختشان در اینست که میراثشان نصف میراث مردان است. بنا براین بکوشید از زنان بپرهیزید و از خوبان آنها بر حذر باشید و اگر شما را بکاریکی فرا بخوانند از آنان اطاعت مکنید تا مبادا طمع ورزندو بکارهای زشت وادارتان کنند.»[2]

ملا محمد باقر مجلسی یکی از علمای معروف شیعه در فصل ششم از باب چهارم کتاب **حلیة المتقین** ازقول امام محمد باقر وامام جعفر صادق احادیثی در باره زن بشرح زیر نقل کرده است:

از قول امام محمد باقر منقول است: «حق تعالی برای زنان غیرت جایز نداشته است و از برای مردان غیرت قرار داده است، زیرا برای مردان چهار زن و از متعه و کنیز آنچه خواهد حلال گردانیده است و از برای زن غیر از یک شوهر حلال نکرده است و اگر شوهر دیگر طلب کند یااراده نماید نزد خدا زناکار است.....زنی آمد خدمت حضرت رسول (ص) و گفت یا رسول اله چیست حق شوهر برزن فرمود لازم است که اطاعت شوهر بکند و نافرمانی او نکندو ازخانه او بی رخصت او تصدق نکند و روزه سنت بی رخصت او ندارد و هر وقت اراده نزدیکی او کند مضایقه نکند اگر چه بر پشت پالان شتر باشد و از خانه او بی رخصت او بدر نرود واگر بی رخصت بدر برود ملائکه آسمان و زمین و ملائکه غضب و ملائکه رحمت همه او را لعنت کنند تا به خانه برگردد. گفت یا رسول اله حق کی بر من از همه عظیم تراست فرمود که حق شوهر پرسید که من بر شوهر آنقدر حق ندارم که او بر من دارد فرمود از صد تا یکی نه. آن زن گفت قسم میخورم به خدائی که ترا به حقیقت

۱- نهج البلاغه، ترجمه محسن فارسی (تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۱)، صفحات ۳۵۸ و ۳۸۶

۲- مأخذ بالا، صفحات ۴۵۴ و ۴۵۵

فرستاده است که هرگز شوهر نکنم.»[۱]

ملا محمد باقر مجلسی در حدیث دیگری از قول امام جعفر صادق نقل میکند که وی گفت: «حضرت رسول فرمود که عیال های مرد اسیران او یند و محبوب ترین بندگان نزد خدا کسی است که بیشتر به اسیران خود احسان بکند. و در حدیث معتبر دیگری از قول حضرت رسول آمده است که زنان را در غرفه و بالاخانه جاندهید و نوشتن به ایشان نیاموزید و سوره یوسف را به ایشان تعلیم ندهید ... و حضرت امیر فرمود مردی که کارهای او را زنی تدبیر کند ملعون است و حضرت رسول چون اراده جنگ داشتند با زنان خود مشورت میکردند و آنچه ایشان میگفتند خلاف آن میکردند وحضرت رسول فرمود هر که اطاعت زن خود کند خدا اورا سرنگون درجهنم اندازد.... و بدان از جمله حقوق زن بر مرد آنست که هرچهار ماه یکبار بااوجماع کند اگر حاضر باشد و عذری نداشته باشد و در کنیز و متعه این واجب نیست.[۲]

مقررات شرع و فقه اسلامی نیز در تحقیر و تنزیل مقام زن دلیل بارز دیگری در معرفی دید اسلامی نسبت به زن میباشد. منصور فهمی مینویسد، با گذشت زمان، مقررات و نوشته های اسلامی تا آنجا که ممکن بوده، حقوق و ارزش زن را پایین آورده‌اند.[۳] البته رفتار محمد و پیروان معاصر وی و همچنین جانشینانش درباره تحقیر مقام زن گویاتر از قوانین و مقرراتی است که بعد ها درباره حقوق وارزش زنان وضع شده است. برای مثال زنانی که در جنگها و فتوحات اسلامی بوسیله لشگریان محمد دستگیر میشدند و رفتار تحقیرآمیزی که با آنها بعمل می آمد، بهتر از هر فریضه شرعی و قانونی روشنگر کیفیت فکری محمد و اسلام در رفتار با زنان

۱- محمد باقر مجلسی، حلیة المتقین، (تهران: چاپ طاهری، ۱۳۶۲)، صفحات ۷۲ ببعد.

۲- مأخذ بالا.

3- Mansour Fahmi, *La Femme*, pp. 160-61.

است.[1] معهذا قوانین و مقررات فقهی و مذهبی، کیفیت فکری و رفتاری محمد و پیروانش را در قالب فریضه های شرعی جاودان ساختند.

امام الغزالی که از مشهورترین متصوفین اسلامی بشمار میرود، در فرهنگ جامعی که تحت عنوان **احیاءالدین** که در واقع فرهنگ تفکر مذهبی اسلام بشمار میرود، برشته تحریر در آورده، فصل مخصوصی را به موضوع ازدواج در اسلام اختصاص داده است. غزالی برای فصل مذکور عنوان «اخلاقیات و ازدواج» قائل شده و موضوع مذکور را تحت عنوان فرعی زیر تشریح کرده است: ازدواج یک عمل شایان و ستوده است، پس از آن آیاتی از قرآن و احادیث مربوط نقل و پنج مزیت برای ازدواج قائل شده است: تولید فرزند، لذت از زندگی، تشکیل خانه و خانواده، مزایای اجتماعی، و تربیت مغزی برای اداره خانه.

غزالی سپس بر طبق معیارهای اسلامی خصوصیات یک زن کمال مطلوب را به این شرح ذکر کرده است: «زن باید متدین به مذهب باشد، از خلق نیکو برخوردار باشد، زیبائی داشته باشد، جهیزیه کوچکی دارا باشد، باکره باشد، قابلیت مادرشدن داشته باشد، منسوب به اصل و نسب و خانواده خوب باشد و با شوهر قرابت خانوادگی نزدیک نداشته باشد.» سپس غزالی به تفصیل به شرح جزئیات حقوق زن و مرد پرداخته است. امام الغزالی **«ازدواج را برای زن نوعی بردگی تعریف کرده است.»**[2]

هنگامی که انسان مطالب فصلی را که غزالی درباره مقررات و شرایط ازدواج شرح داده است میخواند، نمیتواند باور کند که بطوریکه روایت کرده اند محمد گفته باشد: «بهشت زیر پای مادران است.»

1- Ameer Ali, *The Legal Position of Women in Islam*, (London: Hoddor and Stroughton: 1912); Ahmed Shukri, *Muhammed Law of Marriage and Divorce*, (New York: Columbia University Press, 1917).

۲ـ ابوحمید محمد الغزالی، احیاءالدین، ۴ جلد (قاهره: ۱۳۴۸ هجری).

النوائی یکی از دانشمندان علوم الهی اسلامی معاصر با الغزالی در کتاب مشهوری‌که تحت عنوان **منهاج الطالبین** برشته تحریر درآورده و در سراسر دنیای اسلام مورد مراجعه مسلمانان قرار دارد و به زبانهای فرانسه و انگلیسی نیز به چاپ رسیده است در تالیف مذکور در باره ازدواج و طلاق مینو یسد:

«به شرط اینکه دختر باکره باشد، پدرش حق دارد بدون توجه به سن او و بدون پرسش در باره رضایت دختر، او را به عقد ازدواج هرکسی که بخواهد درآورد. معهذا بهتر است پدر در هنگام شوهر دادن دختر، نظر او را در باره شوهر آینده اش پرسش کند واگر دختر باکره نیست، رضایت رسمی او در باره ازدواج با شوهر آینده اش الزام آور است.»[۱]

«یک برده بیش از دو زن و یک مرد آزاد بیش از چهار زن در یک زمان نمیتوانند داشته باشند. اگر مردی در یک زمان با پنج زن ازدواج کند، عقد ازدواج کلیه آنها باطل و اگر پنج زن را یکی یکی به عقد ازدواج خود درآورد، ازدواج پنجمی باطل خواهد بود. بدین ترتیب خواهر زن پنجم میتواند درآینده به عقد ازدواج مرد مورد نظر درآید، مگر اینکه مرد شخصاً تمایلی به ازدواج با وی نداشته باشد. بعلاوه، اگر مردی یکی ازپنج زنی را که با آنها ازدواج کرده است، برای همیشه و بطور قطعی طلاق دهد، میتواند با زن پنجم ازدواج کند. این عمل حتی در موقعی که زن مطلقه هنوز در عقد ازدواج شرعی مرد است، امکان پذیر میباشد، اما اگر مرد قصد ازدواج بعدی با زن پنجم داشته باشد، اقدام مذکور جایز نیست.»[۲]

«یک مرد آزاد میتواند زنش را دو مرتبه و یک برده یک مرتبه با حق رجوع طلاق دهد، اما بعد از طلاق سوم و یا دو مرتبه رجوع، مرد دیگر حق ازدواج مجدد با زن را ندارد، مگر زن بعد از طلاق سوم و یا پس از دو مرتبه رجوع مرد بطور شرعی شوهر دیگری اختیار کرده باشد.»

اگر زنی از دین اسلام برگردد و مرتد شود، بلافاصله کلیه حقوق خود را از دست خواهد داد و حتی اگر قبل از انقضای عده مجدداً به اسلام باز گردد، حق مطالبه هیچ حقوقی از شوهر نخواهد داشت، اما اگر مردی از اسلام برگردد، تا

۱ـ النوائی، منهاج الطالبین، صفحه ۲۸۴
۲ـ مأخذ بالا، صفحه ۲۹۲

زمانی که زن در حال عده است، حق رجوع به زن و تصاحب مجدد او را خواهد داشت.[۱]

«به محض اینکه اولین آثار نافرمانی از زن در برابر شوهرمشاهده شد، شوهرش بدون اینکه فوراً روابط زناشوئی خود را با وی قطع کند، باید او را نصیحت نماید. اگر زن نا فرمانی خود را در برابر شوهر بطور عملی نشان دهد، ولو آنکه عمل مذکور کاملاً مشهود نباشد، شوهر میتواند آنرا دلیل بر نیت زن در نافرمانی تلقی کرده و بدون اینکه او را بزند، مجدداً نصیحتش کرده و دراطاقی محبوسش نماید.»[۲]

«زن میتواند به شوهر اصرار ورزد که سالی دو مرتبه برایش لباس نو بخرد، یعنی در ابتدای زمستان و آغاز تابستان. اگر زن بطور اتفاقی لباسهایش را از دست بدهد، شوهر مجبور به تهیه مجدد لباس برای او نیست!»[۳]

بطوریکه ملاحظه میشود، حقوق زنان در اسلام شبیه به وضع زنان در قرون وسطی است، ولی متاسفانه با گذشت زمان و پیشرفت تمدن بشری هیچ نوع اصلاحی درآنها بعمل نیامده و هنوز در همان حالت جمود روزهای اول ظهور اسلام قرار دارد.

در زمانی که هندوستان مستعمره بریتانیا بود و هنوز پاکستان از هندوستان تجزیه نشده بود، قاضی یک دادگاه عالی درمدرس، مقررات طلاق را در شرع اسلام به شرح زیر خلاصه کرده است:

ازدواج بین یک زن و شوهر درشرایط زیر میتواند فسخ شود و حکم طلاق صادر گردد:

۱ــ بوسیله ابراز تمایل شوهر در طلاق زن و یا شخصی که ازطرف شوهر چنین اختیاری به وی تفویض شده است.

۲ــ هرگاه بنا به تقاضای زن ازمحکمه شرع، شوهر از همخوابگی با زن خودداری کند.

1- *The Law of Apostasy in Islam,* Chapter II, P. 385.

2- *Ibid.*

3- *Ibid.*

۳ــ هرگاه شوهر زن را با کسی که از حدود اخلاقیات خارج شده است مقایسه کند که در اینصورت زن از محکمه شرع تقاضای رسیدگی میکند و حکم طلاق صادر میشود.
۴ــ اگر مرد به زن نسبت زنا دهد و زن آنرا انکار کند و هر دو نسبت بیکدیگر لعنت خدا را حواله دهند، مرد زن را مستحق لعنت خدا بداند بعلت اینکه مرتکب زناشده است وزن مرد را شایسته لعنت خدا بداند، زیرا به ناحق به وی نسبت زنا داده است که در این صورت محکمه شرع حکم طلاق صادر خواهد کرد.
۵ــ بعلت نظر خاص زن نسبت به مرد، زن و شوهر هردو برای اجرای صیغه ابراز موافقت کنند.
۶ــ یکی از زن و شوهر، دارای یک نقص بدنی شوند.
۷ــ دادگاه شرع بعلت غیر مشروع بودن ازدواج حکم طلاق صادر کند و یا اینکه کسی که به سن شرعی برای ازدواج نرسیده‌از ازدواج خودداری و یا کسی که دارای نقص شعوری است، ازدواج را موکول به سلامت عقل کند.

بطوریکه ملاحظه میشود، در موارد دوم ، سوم و ششم مذکور در بالا حق طلاق با شوهر در موارد سوم و چهارم ، حق طلاق تا حدودی با زن و شوهر هردو و تا حدودی در اختیار دادگاه شرع و در موارد پنجم و هفتم، حق طلاق با محکمه شرع خواهد بود.»[1]

در کلیه ادیان و مسالک مختلف، ازدواج یک موافقت نامه برای زندگی مرفه زناشوئی بین زن و مرد تلقی شده و کلیه حقوق انسانی زوجین ملحوظ نظر قرار گرفته است، اما اسلام به ازدواج زیادتر بعنوان یکرشته شعائر یکنواخت و خشک و گروهی آداب و آئین ربانی نگاه میکند که بوسیله اله و پیغمبری که هر دو از جنس مذکر میباشند و رعایت تعصبات هم جنسیت را در روابط بین زن و مرد در نظر داشته اند وضع شده است.

1- F.B. Taybji, *Principles of Mohammedan Law*, (Bombay: 1924), pp. 131ff.

باتوجه به موضوع مذکور در اسلام، آئین ازدواج بین زن و مرد به شرح زیر انجام می پذیرد:

پس از اینکه مرد زنی را برای همسری انتخاب میکند، قانون شرع بوی اجازه میدهد وی را از نزدیک ببیند. برای این منظور داماد به اتفاق گروهی از دوستانش به منزل کارگزار ازدواج میرود و در آنجا مقدار مهریه که در روزهای اول ازدواج باید از طرف داماد به عروس پرداخت شود، تعیین میگردد. انجام این عمل در واقع «قرار داد ازدواج» نامیده میشود. مقررات شرع اسلام، برای ازدواج برگزاری آئین خاصی را تجویز نمیکند. توافق طرفین (عروس و داماد) در حضور شهود برای رسمی شدن ازدواج کفایت خواهد کرد. در روز ازدواج داماد به اتفاق گروهی از دوستانش به محل عقد ازدواج میرود. در آنجا او و همراهانش بوسیله قیم و یا نماینده عروس استقبال میشوند. دو شاهد باید در محل عقد ازدواج حضور داشته باشند. سپس کلیه حضار سوره فاتحه یعنی سوره اول قرآن را قرائت و عروس جهیزیه راتحویل میدهد. داماد و نماینده عروس رو بروی یکدیگر می نشینند و دست راست یکدیگر را میگیرند و شست های یکدیگر را بلند میکنند و به یکدیگر فشار میدهند. دراین موقع دستمالی از روی سر آنها عبور میدهند و قاضی خطبه عقد را قرائت میکند.

سپس قاضی از قیم و یا نماینده عروس تقاضا میکند بگوید: «من دخترم را در برابر مهریه ای به مبلغ ....به عقد ازدواج تو درمی آورم.» آنگاه داماد میگوید: (من ازدواج او را با خود قبول میکنم، او را تحت مراقبت خود میگیرم و حمایت از او را تعهد میکنم و شما حضار شاهد این عمل خواهید بود.)»

و اما مفهوم «حمایت شوهر از زن» و چگونگی ضمانت اجرای این قاعده را میتوان باتوجه به تاریخ زندگی زناشوئی امام حسن، امام دوم شیعیان، فرزند علی‌بن ابیطالب و نوه محمد درک کرد. نامبرده که در اسلام قهرمان ازدواج و طلاق بشمار رفته، در زمان حیات پدرش به قولی با نود و به قولی دیگر با یکصد زن عقد ازدواج و طلاق انجام داده است. اگرچه امام حسن به نیک سیرتی اشتهار دارد، معهذا بر سر جزئی ترین اختلاف و یا بهانه ای بآسانی زنش را طلاق میداد و با

زن دیگری ازدواج میکرد.[1] با توجه به اینکه شوهر در اسلام مجاز است، حتی بدون اطلاع زن و بطور غیابی (البته با پرداخت مهریه) او را طلاق دهد، بنظر میرسد که عبارت «حمایت از زن» در اسلام یک عبارت صوری است که دارای هیچ نوع ضمانت اجرائی نمیتواند باشد و درواقع زن هیچگاه در خانه شوهر احساس امنیت فردی نخواهد کرد.

احادیثی از قبیل آنچه که در بالا ذکر شده و وقایعی از قبیل داستان زندگی زناشوئی امام حسن که همه دال بر تحقیر زن و نادیده گرفتن حقوق انسانی او هستند، در تاریخ مذهب اسلام بیشمار است که ما بیشتر از این متعرض بحث مربوط به آن نخواهیم شد و موارد گفته شده در بالا از باب نمونه کافی بنظر میرسد، با این وجود بعضی از نویسندگان اسلامی مانند سید امیر علی که قصد دفاع از احکام و متون اسلام را درباره حقوق زن داشته است، مینویسد:

«محمد پیغمبر اسلام، یک رشته حقوقی را برای زنان قائل شد که آنها پیش از آن از حقوق مذکور محروم بودند، از جمله او حقوق و مزایائی را برای آنها بوجود آورد که ارزشهای آنها با گذشت زمان به ظهور خواهد پیوست. پیغمبر اسلام به زنها اجازه داد که در اجرای وظائف و اختیارات حقوقی کاملاً با مردان یکسان و برابر باشند. او تعدد زوجات را باتعیین حد اکثر زنانی که یک مرد در زمان واحد میتواند داشته باشد و ایجاد تساوی مطلق بین زن و مرد، تحدید کرد. این نکته قابل توجه است که قرآن بلافاصله بعد از ذکر عبارتی که به مرد اجازه اختیار چهار زن را میدهد، فریضه ای مقرر میکند که اهمیت حکم قبلی رادرباره تجویز داشتن ۴زن، به حد متداول و مشروع کاهش میدهد. بدین شرح که آیه مربوط میگوید: (ولی اگر مرد قادر نباشد بطور منصفانه با همه زنانش رفتار کند، باید فقط یک زن بگیرد). قید کلمه «انصاف» درآیه مذکورواجداهمیت فوق العاده میباشد که متفکرین دنیای اسلام از اهمیت فوق العاده آن غافل نمانده اند. «انصاف» نه تنها در قرآن مفهوم رفتار مساوی با کلیه زنان از نظر محل سکونت، لباس و سایر

۱- مرآت الکائنات، جلد اول صفحه ۶۹۷

نیازهای زندگی خانوادگی را میدهد،بلکه همچنین مفهوم انصاف کامل در رعایت عشق و علاقه، محبت و احترام نسبت به کلیه زنان را افاده میکند. اما با توجه به اینکه رعایت انصاف و عدالت کامل درآنچه که به احساسات انسان مربوط میشود غیر ممکن است، لذا دستورات قرآن باید با واقعیات جاری که مشعر بر نهی تعدد زوجات است انطباق یابد. این طرز فکر تازگی ندارد و از اوائل قرن سوم هجری بمنصه ظهور رسیده است. در زمان خلافت مامون، فقهای معتزلیه اظهار داشتند که احکام قرآن در واقع بر پایه تئوری یک زنی وضع شده و اگرچه رفتار ظالمانه متوکل که خلیفه ای سر سخت و مختل المشاعر بود از اشاعه طرز فکر مذکور ممانعت بعمل آورد، معهذا ارتداد قاعده تعدد زوجات که با پیشرفت کلی فرهنگ و تمدن انطباق کامل دارد، در کلیه کشورهای پیشرفته مسلمان حالت اجرا بخود میگیرد.»[1]

بطوریکه ملاحظه میشود، دفاع سیدامیرعلی درباره احکام و مقررات قرآن نسبت به زنان نه تنها دارای پایه و اساس منطقی نیست، بلکه در تغییرروح جامد فریضه های مذکور نیز هیچ اثری نخواهد داشت، اما بی پایه و اساس تر از دفاعیات سید امیر علی درباره نظر قرآن نسبت به زن، دفاعیات او از ازدواجهای مکرر محمد میباشد. سید امیر علی در این باره مینویسد:

«پیغمبر با زنان مطلقه و بیکس و بیچاره ازدواج میکرد تا آنها را از پریشانی نجات دهد و با افزودن آنها به خانواده خود زندگی امنی را برای آنها تامین کند.»[2]

محمد حسنین هیکل[3] نیزازازدواجهای محمد، دفاع کرده ومینویسد، غالب ازدواجهای پیامبرسیاسی ومصلحتی بوده است. ازجمله ازدواج خاله خالدالابن ولیدرا مثال میزندوادعامیکند که درنتیجه ازدواج مذکور، خالد به اسلام گرائید. هیکل

1- Amir Ali, *The Spirite of Islam*, p. 188.

2- *Ibid*. p. 198.

3- Muhammad Husayn Haykal, *The Life of Muhammed*, trans. Ismail Rugi A. al Faruqui (U.S.A., North America Trust Publications, 1976), pp. 283-98.

همچنین موافقت محمد را درازدواج دو دخترش با علی وعثمان، مبنی برعلل مذکور وازنوع ازدواجهای مفید برای اسلام دانسته است. هیکل درباره ازدواج محمد بازینب بنت جحش نیز اظهارعقیده کرده است که پیغمبر باازدواج مذکورقصد داشت یکی ازسنت‌های جاهلی عرب را درباره منع ازدواج باهمسر پسرخوانده ازبین ببرد. محمد جریرطبری[1] نیزدرتفسیر خود معنی جمله «تخفی فی نفسک» رابه زید مربوط کرده و مینو یسد زید، مرضی داشت که آنرا پنهان میکرد وبعلت بیماری مذکور درصدد طلاق زینب بود.

بدیهی است که دفاعیات مذکور، همه از تعصب ناشی می شوند، مخالفت تام وتمام با محتو یات سوره احزاب دارند و نمی توانند رافع واقعیتهای محض مبنی بر تمایلات نفسانی بی عنان محمد و علاقه وافر او به افزودن زنان حرمسرایش باشد. زیرا بطوریکه قبلاً ذکر شد ، درباره تجو یز ازدواج با زینب همسر پسرخوانده اش محمد می توانست با یک دستور ساده عمل مذکور را جایز ورایج کند. ادعای جریر طبری نیز مقبول و منطقی نمی تواند باشد، زیرا اگر زید دچار بیماری بود و قصد کرده بود، زینب را طلاق دهد، چه لزومی داشت که محمد با وی ازدواج و وی را به حرامسرایش اضافه کند.

نو یسندگان مذکورگو یاتوجه نداشته اند، موقعی که محمد، عایشه رابه خانه اش آورد، وی فقط ۶ سال داشت، وانگهی عایشه دختر ابو بکر ازتوانگران نامدارمکه بود ونمیتوانست جزء زنان مطلقه وبیکس و درمانده که نیاز به دستگیری داشته باشند، محسوب شود. حفصه دخترعمربن الخطاب، خلیفه دوم اسلام نیزکه خود محمد شخصاً ازعمر اوراخواستگاری کرد،[2] دلیل دیگری بر بی اساس بودن نوشته امیرسیدعلی درباره محمد وزنانش میباشد. ازهمه اینها گذشته، آیاچه مصلحت و سیاستی غیرازنفس پرستی محمدمیتوانست بوی اجازه دهد، ریحانه همسر زیبای یکی ازمقتولین طایفه بنی النضیر ویاصفیه همسر ۱۷ ساله زیبای کنانه بن ربیع رادرهمان شبی که شوهرانشان به دستوراو مقتول شده بودند، با خود به

---

۱. محمد بن جریر الطبری، **طریق الرسول والملوک.**

۲. کونستان و یرژیل گیورگیو، **محمد پیغمبری که ازنوباید شناخت** ، صفحه ۲۹۴

رختخواب ببرد؟[۱] وآیادر بین کلیه زنانی که درحرمسرای محمدبسرمیبردند یک زن زشت چهره ویافقیرو بینوا میتوان یافت که بتواند دلیل بر استدلالات خالی ازتعقل نویسندگان مذکوردر باره زنان محمد باشد؟

رفتارغیرمنصفانه مرد بازن دراسلام، ازمقررات قانون اساسی این دین یعنی قرآن ناشی میشودواحکام ومتونی که قرآن درباره چگونگی رفتار بازنان مقرر کرده و بعضی ازآنهادرابتدای این فصل تصریح شد، برای مطالبی که نویسندگانی مانندسیدامیرعلی وهیکل برای منصفانه بودن احکام اسلام درباره زن نوشته اند، جای دفاعی باقی نخواهد گذاشت. دکتر«اسنوک هورگرونج» یکی ازشرق شناسان شهیرمینویسد:

«اگرچه نویسندگان اسلامی درموارد نادرسعی کرده اند، شأن زن رادراسلام بالاترازآنچه که مقررات این دین برای او پیش بینی کرده است نشان دهند، ولی قادرنخواهندبود باامثال این نوشته هامفهوم آن گروه ازآیات قرآن واحادیثی که زن رادرخانواده واجتماع موجودی دون پایه تلقی کرده است تغییردهند. اسلام جهنم رامملواززنان میداندو بجزدرموارد نادربرای زن عقل و برهانی قائل نیست. اشعاراسلامی زن راریشه کلیه مفاسد جهان میدانند وضرب المثلهای اسلامی، تعلیم وتربیت رابرای زن منع میکنند. ولی آنچه که اسلام برای زن قبول میکند تنهاوجاهت است که خداوندبه او داده است تادراین دنیا باعث لذت وشعف مرد شود و برای او بچه برجودبیاورد.»[۲]

ابن مقفع یکی از بزرگترین نویسندگان عصرخود که درقرن دوم هجری میزیسته، هنگامی که درباره «دوستی» بحث میکندبه مردان توصیه میکند که دوستی خود رابادیگران قدردانسته و با دقت ازآن نگهداری کنند زیرا: «دوستان مانند زنهانیستند که ماهرموقع اراده کنیم بتوانیم آنهاراطلاق دهیم.» ابن مقفع درجای دیگرمینویسد: «هیچ چیز برای مذهب، برای بدن، برای خیر ورفاه، برای

۱- به‌صفحهٔ ۳۷۵ همین کتاب مراجعه فرمئید.

2- Quoted by: Zwemer, *Across the World of Islam*, p. 111.

هوش و بصیرت فاجعه انگیزتر از زن و هیچ عاملی بیش ازعشق به زن، مخرب مغزنخواهد بود.»[1]

اسماء دختر ابوبکر که زن چهارم زبیربن العوام یکی ازصحابه خاص محمد وازجمله عشره مبشره است میگوید: «هرزمانی که زبیرازدست یکی اززنانش خشمگین میشد، چنان اورابا چوب میزد که چوب می شکست.»[2] اما در شریعت بودا، زدن زن حتی بایک شاخه گل نیزممنوع شده است.

تفسیرجلالین،[3] علت برتری مردرابرزن، عقل وعلم و ولایت مردبرزن دانسته است. امازمخشری[4] و بیضاوی[5] به شرح مطالب گو یاتری در باره شأن فردی واجتماعی زن مبادرت کرده ومینو یسند، تسلط واستیلای مردبرزن رامیتوان باقدرت سلطه ولات وحکام بررعایاقابل مقایسه و برابردانست. چون مردان دارای نیروی خرد وتدبیرهستند، ازاینرونبوت، ولایت وامامت به آنها اختصاص یافته، دو برابرزنها ارث میبرندوشهادت آنهادرمحکمه شرع دارای اعتبار بیشترو دو برابرزن است. بهمین ترتیب جهادونمازجمعه به زنان تعلق نمیگیرد. حق طلاق، اذان، خطبه، امامت نمازجماعت، سوارکاری، تیراندازی همه مخصوص مردهاست.

بطورکلی میتوان گفت که دراسلام وجودزن برای رفاه وآسایش ولذت و خوشی مردآفریده شده است. امام الغزالی که ازصوفیان مشهورقرن پانزدهم هجری بوده وتاثیر بزرگی درفرهنگ اسلامی داشته میگو ید، زن بهیچوجه نبایدآزادی واستقلال داشته باشد. زن بعلت وضع اجتماعی خاصی که دارد، قادر به اداره امورمعیشت خودنیست. زندگی آنقدرمشکل است که مرد نباید با گرفتن زن و تحمل مخارج و هزینه های او، بار زندگی خود را سنگین تر

1- Mansour Fahmi, *La Femme*, p. 154.

۲ـ ۲۳سال، صفحه ۱۰۳

۳ـ جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، تفسیر جلالین.

۴ـ الزمخشری، الکشاف الحقیقة التنزیل، (قاهره: ۱۹۶۶).

۵ـ عبداله بن عمر البیضاوی، انوارالتنزیل و اسرارالتاویل، (قاهره: ۱۳۴۴ هجری).

کنـــــــــــد.[1] بعد از اظهار عقیده مذکور درباره زن، غزالی توصیه میکند که منش زن بر طبق معتقدات دانشمندان علوم اخلاقی باستانی باید بشرح زیر باشد:

«*زن باید خود را در محیط خانواده محدود و نباید آنرا ترک کند، او نباید بیش* از حد لزوم به بام خانه اش برود و همچنین نباید بوسیله دیگران دیده شود، او نباید بیش از حد عادی با همسایگانش صحبت کند و یا به دیدن آنها برود، اعم از اینکه شوهرش در خانه و یا در خارج از خانه باشد. زن باید پیوسته از شوهرش مراقبت نماید، و هر عملی که انجام میدهد باید در جهت تامین رضایت و خوشنودی شوهرش باشد، او نباید نسبت به شوهر و یا مایملک شوهر ریا کاری کند، او نباید بدون اجازه شوهر خانه را ترک کند و هنگامی که در خارج از خانه میباشد، باید به نحوی خود را بپوشاند که اگر کسی بطور غیرمترقبه بوی نگاه کرد، امکان دیدن چهره اش میسر نباشد، و موقعی که در خارج از خانه راه میرود باید راههائی را انتخاب کند که کمتر امکان رفت و آمد در آنها وجود داشته باشد و از عبور از خیابانهائی که پیوسته شلوغ میباشد باید خودداری کند و نهایت دقت را بکار ببرد که کسی او را نشناسد.»[2]

در جامعه اسلامی، زن مسلمان باید کیفیت فکری و منشی خود را با زنان حرمسرای محمد تطبیق داده و رفتاری را که زنان حرمسرای محمد باوی داشتند نسبت به شوهرش تقلید کند، تا بتواند عطوفت شوهر را به خود جلب نماید. زن باید خود را در چهار دیواری محلی که شوهرش برای سکونتش اختصاص میدهد محدود کند و وجودش را وقف خدمت به مرد نماید. زن در اسلام موقعی با تقوی تلقی خواهد شد که وجود خویش را وقف چهار دیواری خانه، آشپزخانه و رختخواب شوهرنماید. **زن در اسلام موجودضعیفی[3] است که برده تولدمیشود، اسیر زندگی میکند و محروم میمیرد.** البته طبیعی است فرزندانی را نیز که زن در دامان خود

۱ ـ الغزالی، احیاء الدین، جلد دوم، صفحه ۲۲
۲ ـ مأخذ بالا، جلد دوم، صفحه ۲۲
۳ـ بطوریکه میدانیم در جوامع اسلامی زن با عنوان «ضعیفه» مورد خطاب واقع میشود.

می پرورانند نشان ذهنی و روانی از مادر داشته و لیاقت و قابلیت ذهنی و بدنی آنها از مادر تجاوز نخواهد کرد.

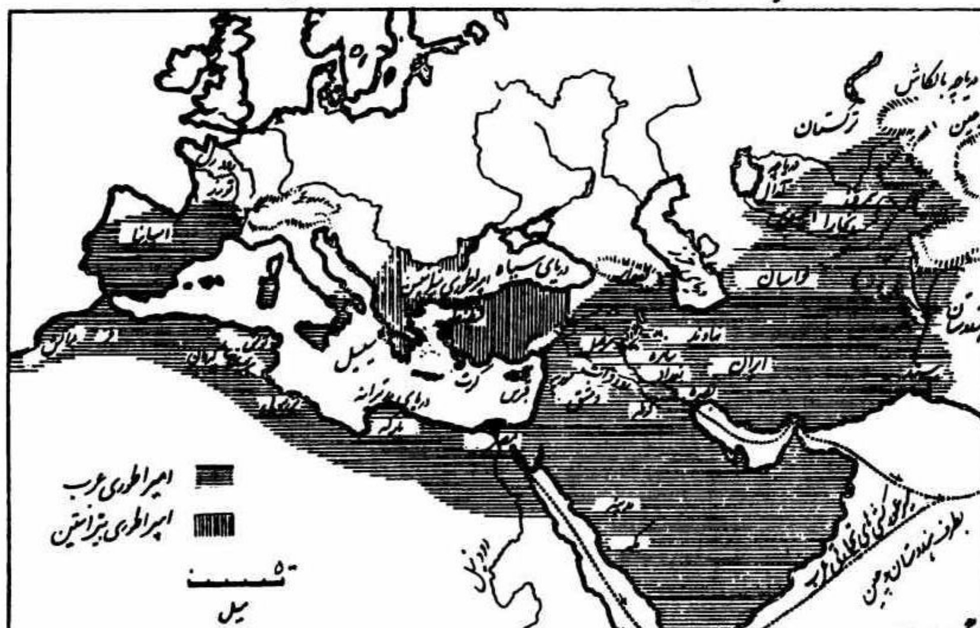
پروفسور «مکدونالد» وضع زن و شان و مقام فردی، خانوادگی و اجتماعی او را در آئینه اسلام به شرح زیر خلاصه میکند:

«تردید وجود ندارد که وضع زن در اسلام در واقع مولود کیفیت فکری و نظر خصوصی محمد نسبت به زنان بوده است. کلیه مدارک و نوشته های موجود نشان میدهد که شان پست خانوادگی و اجتماعی زن در اسلام ناشی از تابعیتی است که محمد میل داشته است زنان نسبت به یک رهبر سیاسی و مذهبی مانند شخص خود او داشته باشند. بطور بسیار خلاصه میتوان گفت که اگر محمد بعد از مرگ خدیجه فقط با یکنفر ازدواج میکرد و بعلت حسادت دیوانه واری که نسبت به زنانش داشت، آنها را مکلف به پوشانیدن سر و روی خود با چادر نمیکرد، زنان مسلمان امروز وضع آزادتری داشتند، مردان نسبت به زنان اختیار نامحدود نداشتند و شخصیت انسانی زنها در کنج خانه ها و در عمق چادرهای سیاهشان محبوس نمیشد.» [1]

چکیده مطالب این بحث آنستکه بر طبق اصول قرآن، زن استقلال و آزادی فردی و اجتماعی ندارد و وجودش باید وقف خدمت به مرد شود. زن در قرآن و در اسلام فاقد شأن اجتماعی است و در واقع بجای تابعیت کشوری که در آن بسر میبرد، دارای تابعیت خانه شوهرش میباشد. زن در جامعه اسلامی، قابلیت قبول خدمات و شئون اجتماعی ندارد و تمام نیروهای مغزی و بدنی او در خانه شوهر باید صرف اداره امور خانه ومخصوصاً تهیه غذا، نگهداری بچه و تامین نیازهای نفسانی مرد شود. در جامعه اسلامی، حقوق مدنی، جزائی و سیاسی زن کمتر از مرد است. زن در قرآن و اسلام از حق تحرک بدون اجازه شوهر محروم است و حتی در

1- Duncan Black Macdonald, *Aspects of Islam*, (New York: Freeport, Books for Libraries Press, 1971).

امپراطوری عرب در اوج قدرت (۸۵۰ - ۷۰۰ میلادی)



فصل دهم

جن درقرآن واسلام

«خرافات، بت پرستی و زیا کاری درثروت وتجمل زندگی میکنند، ولی حقیقت درفقر ومسکنت بسرمیبرد.»
لوتر

برطبق معتقدات دین اسلام، دردستگاه آفرینش موجوداتی وجوددارند که بین انسان وفرشتگان طبقه بندی و بنام «جن» خوانده شده اند. معتقدات اسلامی حاکی است که «اجنه» هزاران سال قبل ازآدم آفریده شده اند. «اجنه» مانندافرد بشر یابه احکام وفرامین الهی گردن می نهندو رستگارمیشوندو به بهشت میروند و یا ازاجرای دستورات الهی سر بازمیزنند و به دوزخ واصل میشوند.

عقیده به وجود جن یکی از معتقدات اعراب بدوی قبل ازظهور اسلام بوده است. اعراب صحرانشین معتقدبودند که بیابانها، خرابه ها واماکن متروک وترسناک، مسکن موجودات مضری هستند که آنهارا «جن» مینامیده اند. اعراب بعضی ازحیوانات مانند مار ها وسایرخزندگان رامظهر اجنه میدانستند وعقیده داشتند حیوانات مذکوردر واقع

اجنه ای هستند که بصورت حیوان ظاهر میشوند.

محتو یات سوره جن که هفتاد ودومین سوره قرآن است وهمچنین مدلول آیه ۲۷ سورهٔ حجر، یکی ازهدفهای بعثت محمد به نبوت را ارشاد «اجنه» ودعوت آنها به دین اسلام مانند سایر افراد بشر دانسته است.

آیات ۱ تا ٤ سوره جن حاکی است:

۱-قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا ۲-يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا ۳-وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا

«ایرسول بگو به من وحی رسیده است که گروهی ازاجنه آیات قرآن را استماع کرده وگفته اند ما ازمطالب قرآن به شگفت افتاده ایم. این قرآن خلق رابراه راست هدایت میکند ولذا ما به آن ایمان آورده ودیگر هرگز به خدای خود شرک نخواهیم آورد. وهمانا بسیار بلند مرتبه است شأن واقتدار پروردگار ما که نه همسر اختیار کرده ونه فرزند آورده است.»

آیه ۱٤ سوره جن میگوید:

وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا

«وازما اجنه هم بعضی مسلمان وبرخی کافر وستمکارند وآنانکه اسلام آوردند به راه رشد وثواب شتافتند.»

آیه ۲۷ سوره حجر وآیه ۱٤ سورهٔ الرحمن اشعار میدارد:

وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ

«ومانژاد جن را ازآتش گدازنده خلق کردیم. وآفریدیم جن را ازشعله بیدودی ازآتش.»

درروایات دینی اسلام وارد شده است که «اجنه» موجودات خبرچینی هستند که خودرا پشت پردهٔ بهشت مخفی میکنند واسرار الهی راسرقت می نمایند. بهمین دلیل، گروهی ازفرشتگان ماموریت یافته اند به آنها شهابهای ثاقب پرتاب کنند.[1] آیه ۹ سورهٔ جن دراین باره میگوید:

1- Samuel M. Zwemer, *The Influence of Aminism on Islam* (London: The Macmillan Company, 1920), p. 126.

وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَن يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَّصَدًا

«وما برای شنیدن سخنان آسمانی واسرار وحی درکمین می نشستیم، ولی اکنون هرکسی بخواهد این کار را بکند، هدف شهابهای ثاقب قرار خواهد گرفت.»

در روایات اسلامی آمده است که مسکن عمومی اجنه کوههای قاف که (به زعم تئوریسین های اسلامی) به دور دنیا کشیده شده است میباشد.[1]

«ول هوسن» در کتاب خود نوشته است، درحالیکه محمد اساس و پایه دین اسلام را بر بنیاد یکتا پرستی ذات خدای بی همتا قرارداد ونهاد بت پرستی رادرشبه جزیرهٔ عربستان برانداخت، ولی با وارد کردن جن درقرآن، روح شرک را در اسلام باقی گذاشت.[2] البته باید توجه داشت که عقیده به وجود «جن» قبل از اسلام نیز درعربستان وجود داشت، ولی محمد این عقیده خرافی را رسماً وارد دین واحکام مربوط به آن کرد.

پروفسور «مکدونالد» در کتاب جالبی که تحت عنوان **عقاید مذهبی وزندگی در اسلام** برشته تحریر درآورده، پدیدهٔ جن را چه قبل از اسلام و چه بعد از آن بطور کامل مورد تجزیه وتحلیل قرارداده است. پروفسور «مکدونالد» مینویسد، حسن ابن ثابت یکی از دوستان نزدیک محمد وشاعری که محمد رادر اشعارش ستوده است، اصولاً ازطبع شعر برخوردارنبود وقریحهٔ شعروشاعری رایک جنّ مؤنّث به وی الهام وتلقین کرد.

پروفسور «مکدونالد» دراین باره مینویسد شعرای عصر محمد معمولاً با او مخالف بودند و وی را هجومیکردند، اما حسن ابن ثابت از محمد حمایت ومخصوصاً با اشعار خود به — آنهایی که محمد را هجومیکردند، پاسخ میداد. حسن ابن ثابت قبل از ظهور محمد، در زمان جوانی از هنر شعر وشاعری هیچ بهره ای نداشت واین هنر را یک جنّ مؤنّث[3]

1- *Ibid.*

2- J. Wellhausen, *Muhammed in Medina* (Berlin: 1882).

۳- بر طبق معتقدات اسلامی، «فرشتگان» دارای جنس مشخصی از نوع مذکر و یا مؤنث نیستند و همه آنها از یک جنس آفریده شده‌اند، ولی «اجنه» دارای جنس تذکیر و تأنیث میباشند. نامهای اجنه مذکر عبارتند از: غول، سیلات، اعلوق و غیره. اسامی اجنه مونث عبارتنداز: عفریت، عزب و غیره. آیه ۳۹ سوره نمل میگوید: قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ « گفت جن عفریتی...»

به وی الهام وتلقین کرد. بدین شرح که روزی جن مؤنثی حسن ابن ثابت رادر یکی ازخیابانهای مدینه ملاقات کردو بطورناگهانی روی او پرید ودرحالیکه روی بدن اوفشار میآورد، و یرا واداز کرد سه بیت شعر بسراید. حسن ابن ثابت به آسانی موفق به سرودن سه بیت شعر شد وازآن پس تحت تأثیر الهامات جنّ مذکورمانندسایرشعرای عربستان ازقریحهٔ شعرگو یی برخوردار گردید. حسن ابن ثابت ازآن پس ادعامیکرد که وی دارای برادران اجنّه ای است که شب هنگام ازآسمان کلمات موزون ومفاهیم بدیع به او الهام میکنند. نکتهٔ عجیب آنجاست که عباراتی راکه وی دراشعارش بکاربرده، شباهت کاملی به متون واحکام قرآن که محمد ادعا میکند از آسمان برایش نازل شده است، دارد.

پروفسور «مکدونالد» بین داستان شاعر شدن حسن ابن ثابت بوسیله الهام یک جنّ مشرک وواقعهٔ پیامبرشدن محمد بوسیله الهامات جبرئیل فرشته وفرستاده خداشباهت کامل قائل شده ومعتقد است که اثراقدام یک جنّ مشرک وجبرئیل فرشته خدا دراین دوموجود یکسان بوده وهمانطور که جنّی بافشارروی حسن ابن ثابت اورا وادار به سرودن شعر کرد، بهمان نحونیز جبرئیل بافشارروی محمد اورا با آیه «اقرأ باسم ربک الذی خلق» وادار به ادعای نبوت وخواندن الهامات الهی کرد.

بعلاوه، محمد برای حسن ابن ثابت منبری درمسجد ترتیب داد که وی بالای منبر میرفت و برضد دشمنان اسلام شعر میخواند ومحمد در پائین منبر می ایستاد وازهنرنمایی حسن ابن ثابت لذت میبرد. محمد اصولاً مخالف شعرابودزیرابیشترآنها او رادراشعارخودبباداستهزاء میگرفتند. بهمین سبب آیات آخرسوره شعراو مخصوصاً آیه ۲۲۴ این سوره، شعرارا گمراه شده وگمراه کننده میخواند. حمایت محمد از حسن ابن ثابت به این سبب بود که وی بطرفداری از محمد و بر ضدّ دشمنان اسلام شعر میسرود. محمد در بارهٔ شاعر مذکور میگفت: «حسن از رسول خدا دفاع و حمایت میکند، خداوند نیز بوسیلهٔ روح‌القدس او را یاری خواهد کرد.» ولی، البتّه باید توجّه داشت که این روح‌القدس با روح‌القدسی که در مسیحیّت یکی از ارکان تثلیث مسیحیّت (پدر، پسر و روح‌القدس) را تشکیل میدهد تفاوت دارد. محمد همان الهامی را که وانمود میکرد از جبرئیل گرفته بود، به‌حسن بن ثابت نسبت داد و او را شاعری که از طرف «الله» طبع شعر الهام میگیرد، شناختگری کرد.[1]

1- Duncan Black Macdonald, *The Religious Attitude and Life in Islam*

بعضی آیات دیگری که درقرآن در بارهٔ اجنّه قائل به صدور احکام گونا گون شده اند، بشرح زیر میباشند:

آیه ۱۰۰ سورهٔ انعام:

وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ ...

«وگروهی اجنّه راشریک خدا قرار دادند درحالیکه آنها مخلوق خدا هستند...»

آیه ۱۲۸ سوره انعام:

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ ۖ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا ۖ وَبَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ...

«روزی خداوند همه آنهارا گرد یکدیگر جمع میکند (ومیگوید): ای گروه جن، شما بر انسان فزونی یافتید. درآنحال دوستان اجنه در بین افراد انسان میگویند: خداوندا بعضی ازما از برخی دیگر بهره گرفته ایم و به اجلی که توتعیین کرده ای رسیده ایم. (خداوند گوید): منزلگاه شما آتش است وهمیشه درآن خواهید بود، مگر آنکه را خدابخواهد...»

آیه ۱۷۹ سوره اعراف:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ...

«و به تحقیق ما بسیاری ازجن وانس را برای جهنّم آفریده ایم...»

آیه ۳۳ سوره رحمن حاکی است:

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا ۚ لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ ۝

«ای گروه جن وانس شما میتوانید ازحدودزمین وآسمان فراتررو ید ولی قادرنخواهید بود ازملک خداخارج شوید.»

علاوه برآیات مذکورآیات زیاد دیگری درقرآن وجوددارد که در باره اجنه سخن گفته ودر باره آنها مانند افراد بشرسخن رانده واحکامی صادر کرده است. عقیده به وجود جن دردین اسلام تقریباً شباهت کاملی به معتقدات ادیان ومذاهب ملل افریقا در باره اشباح

وارواح خیالی، شیاطین، دیوان وغیره دارد. عقاید اسلام در باره جن به شرح زیر است:

هر موقعی انسان سوت و یا بوق بزند، اجنّه درآن محل حضور می یابند واین امر حاکی ازشگون بد میباشد. بعضی اماکن محل اقامت خاص اجنه میباشد. این اماکن عبارتند از شهر «هـیـگـار» که از زمان واقعه قوم ثمود، محل دفن اموات بوده، قبرستانها، خانه های متروک وحمامهای عمومی. اگر انسان بخواهد از شر اجنه در امان باشد، باید هنگام ورود به اماکن مذکور اوراد مخصوصی بخواند تا اجنه از امکنهٔ مورد نظر دور شوند. اجنه مخصوصاً شب ها فعال هستند وهنگامی که خورشید طلوع میکند، ناپدید میشوند. هنگام حفر چاه و یا بنای ساختمان که معمولاً زمین کنده میشود، امکان آسیب رسیدن به اجنه وجود دارد.

معروف است، هنگامی که محمد اردوگاه خود را تغییر میداد برای فراری دادن اجنه ازمحل مورد نظر، به صدای بلند تکبیر میخواند.[1] وزیدن گردباد نیزیکی ازدلایل مبنی بر وجود اجنه میباشد. هنگامی که خروسی میخواند و یا الاغی عرعر میکند، دلیل آنست که حیوانات مذکور وجود اجنه را مشاهده میکنند.[2]

1- Zwemer, *The Influence of Aminism on Islam*, p. 130.

۲- محمد بن اسماعیل البخاری، **صحیح البخاری**، ۹ جلد (قاهره: الشب)، صفحه ۱۸۲

کتاب **صحیح البخاری**، تألیف محمد بن اسماعیل بخاری، محتوی معتبرترین احادیثی است که بوسیله محمد، آورندهٔ اسلام نقل شده و از اینرو کتاب مذکور قرآن دوم مسلمانان خوانده میشود.

در زمان بخاری تعداد ۳۰۰/۰۰۰ حدیث نبوی وجود داشت که بعضی از آنها را مسلمانان غیر معتبر میدانستند، لذا بخاری تعداد ۷۲۷۵ حدیثی را که در اصالت آنها کمتر کسی میتوانست تردید داشته باشد، جمع آوری و در ۳۴۵۰ فصل تحت عنوان **صحیح البخاری** تألیف کرد. پس از انتشار کتاب مذکور، دانشمندان اسلامی درباره اصالت و اعتبار احادیث مذکور کوشش فراوان بعمل آوردند، ولی نتوانستند در صحت احادیث مذکور و انتساب آنها به محمد تردیدی حاصل کنند ولذا به اتفاق آراء اصالت احادیث مذکور و انتساب آنها را به محمد مورد تأیید قرار دادند. مسلم بخاری در اول شوال ۲۵۶ هجری وفات یافته است.

در سال ۱۹۷۳ کتاب **صحیح البخاری**، در ۱۲ جلد به انگلیسی ترجمه و به اهتمام دکتر محمد حسن خان، استاد دانشگاه اسلامی در مدینه به چاپ رسیده است.



یک از طلسمهائی که مسلمانان برای دفع جن و سایر اشباح خبیثه و باز شدن بختشان با خود حمل میکنند. این طلسم دریکی ازمساجد معروف شهر شانگهای درمعرض فروش قرار دارد.

اجنه همچنین در وجود حیوانات خانه میگذارند، بطوریکه «ول هاوسن» گفته است، در اسلام حیوان‌شناسی راباید در واقع جن ودیووشبح شناسی دانست. معروف است گرگ، کلاغ سیاه، کفتار، شانه بسر و جغد مخصوصاً حیوانات مطلوب اجنه برای سکونت در وجود آنها میباشند. اجنه مخصوصاً به مارعلاقه فراوانی دارند و هرماری ممکن است دارای روحی نیکوو یاپلید باشد. «ول هوسن» در کتاب خود، به تفصیل به شرح معتقدات خرافی محمد دراین باره پرداخته است.[1]

درمذاهب اعراب قبل ازظهور اسلام، جن به حوری بیابانی و یا پری کوهی اطلاق میشد. بعقیده اعراب اشباح مذکورباحیوانات وحشی درتماس دائم میبودند واغلب به اشکال حیوانات وحشی ظاهر میشدند. «ر و برتسون اسمیت» در کتاب خود تحت عنوان **مذهب واقوام سامی** به شرح رابطه بین اشباح وحشی مذکور وخدایان پرداخته است. مؤلف مذکورمینو یسد در واقع میتوان گفت که درآن عصر برطبق معتقدات مردم، زمین بین دیوان وجانوران وحشی وخدایان وافراد انسان تقسیم شده بوده است: اشباح وجانوران وحشی بر بیابانها، جنگلهایی که هنوزپای انسان بدانجا نرسیده بود وهمچنین به مراتع و چراگاههایی که تنها انسانهای جسور، بدون ترس و وحشت قدرت رفت وآمد بدانجا راداشتند، حکومت میکردند وافراد انسان به نقاطی که برای سکونت خود انتخاب کرده وموفق شده بودند با همسایگان وسایر افراد روابط انسانی بوجود آورند، نفوذ داشتند. با گذشت زمان بتدریج افراد انسان موفق شدند، با استفاده ازنیروی خدایان خود، ارواح خبیثه ودیوان وشیاطین راازمناطق مورد استیلای آنها بیرون برانند وبدینوسیله مناطق نفوذ خودرابسط و گسترش دهند.[2]

محمد درزمانی ظهور کرد که اعراب شبه جزیره عربستان تحت شرایط ذهنی واجتماعی مذکورزندگی میکردند وازجمله بت پرستان ومشرکان مکه اجنه رادختران و پسران «الله» یکی از بزرگترین بت های خانه کعبه میدانستند. محمد باآوردن دین

1- J. Wellhausen, *Reste Arabischen Heidentums* (Berlin: 1897), p. 153.

2- Robertson Smith, *Religion of the Semite*, 1st series, 3rd ed., revised by: S.A. Cook (London: 1927).

اسلام با این طرز فکر که اجنه دختران و پسران خدا هستند مخالفت وآنرا ردّ کرد، اما عقیده به وجود جن ومشخصات آن برطبق معتقدات اسلامی، دست نخورده باقی ماند.

پروفسور «مکدونالد» در کتاب خود به شرح موارد متعددی پرداخته که نشان میدهد در تاریخ اسلام افراد مقدس مذهبی بوسیله اجنه با خدا ارتباط برقرار میکرده اند.[1] کتب معتبر مذهبی اسلامی پر از وقایعی است که حکایت ازتماس وارتباط محمد پیغمبر اسلام با اجنّه دارد. ازجمله مواردی که حاکی ازتماس پیغمبر اسلام با اجنه بوده، واقعه زیر است که با جزیی تفاوت بوسیله سه منبع بسیار موثق که یکی از آنها البخاری است، به شرح زیر نقل شده است.

الزبیر بن العوام یکی از پیروان اولیه محمد وهمچنین یکی از ده نفری که محمد شخصاً به او قول بهشت داده بود(عشره مبشره)،میگوید: «روزی پس ازاینکه محمد نماز صبحگاه را درمسجد مدینه برگزار کرد، رو بسمت ما نمودو اظهار داشت: (کدامیک ازشما حاضر ید امشب باتفاق من به ملاقات نمایندگان اجنه بیائید؟) حضار سکوت کردند وهیچیک ازآنها پاسخی نداد. محمد دو باره سئوال کرد: (کدامیک ازشما حاضر ید، امشب مرا درملاقات با اجنه همراهی کنید؟) مجددا کسی پاسخی نداد. محمد سه مرتبه پرسش مذکوررا تکرار کردوسپس بسوی من آمد، دست مرا گرفت و باخودبرد. ماآنقدر راه رفتیم تاتمام کوههای مدینه را پشت سر گذاشتیم و به یک دهکده رسیدیم. درآنجا مردان بلند قدی را مشاهده کردیم که دارای بدنهای باریکی مانندنیزه بودندوسراپای آنها درپارچه پیچیده شده بود. هنگامی که من آنها را مشاهده کردم، بطوری ازترس به-لرزه افتادم که پاهایم توان نگهداری بدنم را ازدست دادند. هنگامی که به آنها نزدیک شدیم، محمد با شست پایش خطی کشید وبه من گفت ازآن خط جلوتر نروم. سپس من درآنجا نشستم واین عمل باعث شد تمام وحشتی که سراپای وجودم را فرا گرفته بود از بین برود. سپس محمد بین من وآنها تاصبحدم راه میرفت و باصدای بلند قرآن میخواند. درهنگام صبح، محمد به من دستور داد، بازوی اورا بگیرم وازآنجا دورشدیم، پس

1- Macdonald, *The Religious Attitude and Life in Islam*, pp. 139-152.

ازمدتی که راه رفتیم، محمد به من گفت سرم را به عقب بر گردانم و به بینم آیا موجوداتی که در محل مذکور دیدیم، هنوز در آنجا مشاهده میشوند یا نه. من سرم را بعقب بر گرداندم ومشاهده کردم آثاری از آنها وجود ندارد. لذا به محمد اظهار داشتم: (یا رسول الله من فقط تار یکی می بینم.) محمد سرش را بز یر انداخت و به یک تکه استخوان وسر گین جانوری که جلوی پایش افتاده بود نگاه کرد وسپس آنها را برداشت و بطرف موجودات مذکور پرتاب کرد. بعد از آن محمد مرا خطاب قرار داد و گفت: «آنها نمایندگان اجنه نصیبین بودند وازمن تقاضای علیق حیوانات برای مسافرت کردند ولذا من تمام استخوانها وسر گین های حیوانات را برای آنها اختصاص دادم.» [۱]

امام محمد بن ظفراز شخصیت های معروف ومقدس اسلامی در کتاب خیرا لبشر بخیرا لبشراز قول ابن مسعود مینو یسد: «روزی محمد درمکه به افرادی که درمعیتش بودند اظهار داشت: (من امشب قصد دارم به ملاقات گروهی ازاجنه بروم، هر یک از شما که مایل هستید، میتوانید برای مشاهده اجنه مرا دراین امر همراهی کنید.) مؤلف مینو یسد، من آمادگی خودرا برای همراهی کردن پیغمبر دراین امر اعلام داشتم وبه اتفاق او انقدرراه رفتیم که ازقسمت علیای مکه خارج شدیم. پس ازخروج ازمکه، محمد درمحلی خطی کشید و بمن دستور داد ازخط مذکور جلوتر نروم. سپس خود جلوتر رفت و به قرائت قرآن مشغول شد. دراین موقع موجوداتی بین من واو قرار گرفتند، بطور یکه من از آن پس نه قادربودم اورا ببینم ونه اینکه صدای اورا بشنوم. سپس موجودات مذکور مانند ابرهایی که درهوانا پدیدمیشوند، ازنظر غایب شدند وتنها گروه کوچکی ازآنها درحدود ده نفر درمحل مذکورباقی ماندند. دراین زمان محمد بطرف من آمد وازمن پرسش کرد: (این گروه کوچک اکنون کجا هستند وچه میکنند؟) پاسخ دادم: (یارسول الله آنجا ایستاده اند.) سپس محمد تکه ای از استخوان ومقداری سر گین جانوران را از روی زمین برداشت و به آنها داد وازآن پس تطهیربوسیله استخوان وسر گین جانوران راپس ازقضای حاجت برای مسلمانان منع کرد.» [۲]

موضوع بالا بتفصیل درتفاسیر قرآن و مخصوصاً در کشف الاسرار [۳] شرح داده شده است.

۱- رشیدالدین میبدی، تفسیر کشف الاسرار، فارسی و عربی در ده جلد، (تهران، مؤسسهٔ امیرکبیر، ۱۳۵۱).

2- *Ibid.*, pp. 137-38.

3- Zwemer, *The Influence of Animism on Islam*, p. 133.

در **جامع الصحیح** نیز واقعهٔ مذکور از قول یکی از اصحاب پیغمبر به شرح زیر نقل شده است:

«شبی ما در معیت محمد بودیم که ناگهان او را گم کردیم. بنابراین در گوشه و کنار منطقه مورد نظر دره ها ونهرها را بمنظوریافتن او کاوش کردیم، اما اثری ازاو نیافتیم، لذا باخود فکر کردیم یااورا ربوده اند، چنانکه گویی بوسیله پرنده هاری ربوده شده و یا اورا فریب داده، بگوشه ای برده ومقتولش کرده اند. بدین سبب ما آن شب را در بدترین شرایطی که هرانسانی میتواند داشته باشد بسربردیم. هنگامی که سپیده صبح طلوع کرد، پیغمبر ازسمت هیره پدیدارشد، به او گفتیم: (یارسول الله ما برای غیبت تو بسیار نگران شدیم وکلیه اماکنی را که به نظرمان مشکوک میرسید در جستجوی تو کاوش کردیم، ولی اثری ازتونیافتیم ولذا شب را در بدترین وضع ممکن بسربردیم.) پیغمبرپاسخ داد: (یکی ازاجنه نزدمن آمدومرا برای خواندن قرآن دعوت کرد ومنهم درمعیت اورفتم وتمام شب را برای آنها قرآن میخواندم.) سپس پیغمبرمارا به محلی که اجنه را ملاقات کرده بودبرد وآتشی را که آنها روشن کرده بودندبمانشان داد. پیغمبر اضافه کرد: (جن ها قصد مسافرت داشتند وازمن تقاضای آذوقه وخوار بار برای مسافرت کردند. من استخوان هرحیوانی را که درموقع ذبح آن نام خدا برده شود به انضمام گوشت آن حیوان برای خودآنها وسرگین حیوانی را برای حیوانات آنها اختصاص دادم.) سپس پیغمبربما گفت: (ازاین پس شما پس ازقضای حاجت خودتان را با استخوان و یا سرگین حیوانی تطهیرنکنید، زیرا آنها غذای براداران شما هستند.)» [۱و۲]

الطبرانی به قول بعضی ازشخصیت های معروف ومعتبراسلامی مانند ابوطلبه—

۱- ابی الحسین مسلم بن الحجاج، **جامع الصحیح**، ۵ جلد (قاهره: ۱۳۷۵ - ۱۳۷۴ هجری)، صفحات ۴۵۲ - ۴۵۳

۲- شاید فلسفه مذهبی مسئله شماره ۶۹ کتاب **رساله توضیح المسائل**، تألیف روح اله خمینی، از همین حدیث نبوی منشاء گرفته باشد. زیرا مسئله شماره ۶۹ کتاب مذکور میگوید:

«لازم نیست با سه سنگ و یا سه پارچه مخرج را پاک کنند بلکه اگر با یکمرتبه هم غایط برطرف شد کفایت میکند ولی با استخوان و سرگین و چیزهائی که احترام آنها لازم است مانند کاغذی که اسم خدا برآن نوشته اگر پاک کنند محل را، نماز نمیتواند بخواند.»

کتاب مذکور بوسیله تجارتخانه حسین مصدقی در بازار بین الحرمین تهران چاپ و انتشار یافته است.

الخوشانی الکوشانی مؤلف **مکاسب المصابیح** استناد واز قول او میگوید محمد گفته است، سه نوع جن دردنیا وجود دارد. طبقه اول اجنه بالدار که درهوا پرواز میکنند، طبقه دوم مارها هستند ونوع سوم، به شکل نوردرمسافات بعید رفت وآمد میکنند.[۱]

درقرآن بکرات ازجن سخن گفته شده و بارها عبارت «جن وانس» تکرار شده است. ذکر کلمه جن در قرآن حاکی ازآنست که بعقیده قرآن در روی زمین بغیراز فرزندان آدم ابوالبشر نژاد دیگری نیزبنام جن وجود دارد.

محمد در قرآن روی وجود اجنه تاکید بسیار کرده واصرار عجیبی داشته است وجود موجودات دیگری را درروی کره زمین بغیراز فرزندان آدم ابوالبشر به اثبات برساند تا بدینوسیله نشان دهد که اونه فقط ازطرف خداوند پیامبر فرزندان آدم ابوالبشر، بلکه پیامبر سایر موجودات غیربشر مانند اجنه نیزمیباشد. تاکید قرآن روی وجود اجنه باعث شده است عموم مسلمانان به وجود موجودات خیالی اجنه اعتقاد پیدا کرده ومحمد را پیامبری بدانند که برای هدایت جن وانس به رسالت مبعوث شده است. خداوند درآیه ۲۹ سوره احقاف میگوید.

وَإِذْ صَرَفْنَآ إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْءَانَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوٓا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِىَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِم مُّنذِرِينَ ○

«وای رسول بیادآورزمانی که ماتنی چند ازاجنه را متوجه تو کردیم تابه آیات قرآن گوش دهند. چون نزد توآمدند بایکدیگر گفتند باسکوت به آیات قرآن گوش فرادهید. هنگامی که قرائت قرآن پایان پذیرفت، آنها برای تبلیغ وهدایت قومشان مراجعت کردند.»

البخاری، مسلم والنسائی همچنین ازقول ابوهریره نقل میکنند که زمانی پیغمبر اظهار داشت: «شب گذشته هنگامی که من مشغول برگزاری نمازبودم، ناگهان یک عفریت (جن شریری) به قصد اخلال درعبادت من قصد آزارم را کرد. من اورا گرفتم، خفه کردم ومیخواستم بدنش را به یکی ازستونهای مسجد ببندم که بیاد سخنان برادرم

1- Zwemer, *The Influence of Aminism on Islam*, p. 132.

(سلیمان پیغمبر) افتادم.»[1]

الدمیری در کتاب خود نقل میکند: «روزی من درمعیت پیغمبر خدا درخارج از کوههای مکه بودم که ناگهان پیرمردی عصا زنان به ما نزدیک شد. هنگامی که محمد پیرمرد مذکور را مشاهده کرد اظهار داشت: (راه رفتن این پیرمرد وهمچنین صدایش حکایت ازاین دارد که وی یکی از اجنه است.) پیرمرد پاسخ داد: (بلی، همینطور است.) سپس محمد ازاو پرسش کرد: (تو به چه طایفه ای از اجنه تعلق داری؟) پیرمرد جواب داد: (من همع بن الحیمور بن هیم بن لاکیس بن ابلیس هستم.) محمد اظهار داشت: (بلی درست است، تو تنها دونسل با ابلیس فاصله داری.) پیرمرد پاسخ داد: (من دراکثر نقاط دنیا مسافرت ورفت وآمد کرده ام. شبی که قابیل برادرخود هابیل را کشت، من پسربچه خردسالی بودم که معمولاً بالای تپه ها میرفتم وازآنجا به پائین نگاه میکردم وبین افراد بشر نفاق می انداختم.) محمد گفت: (چه عمل زشتی!) اما پیرمرد پاسخ داد: (یا رسول الله مرا سرزنش مکن، زیرا من یکی ازافرادی بودم که به نوح عقیده داشتم ونزد اوتوبه کردم.)

پیرمرد سپس به سخنانش ادامه داد واظهارداشت، هنگامی که نوح به قوم خود نفرین کرد[2] من اورا سرزنش کردم، نوح به گریه افتاد وگفت: (بخدا قسم، من ازافرادی هستم که توبه کرده و برای اینکه درزمره افراد نادان نباشم به خدا پناه برده ام.) گریه نوح مرا هم به گریه انداخت. من همچنین هودپیغمبر راملاقات کرده و به وی ایمان آورده ام، من ابراهیم رانیزملاقات کرده وهنگامی که اورا به وسط آتش انداختند، من هم با اووارد آتش شدم. هنگامی نیز که برادران یوسف اورا به چاه انداختند، من با یوسف بودم وقبل ازاو به ته چاه رسیدم. بن شعیب، موسی ومسیح پسرمریم را نیزملاقات کرده ام. مسیح به—

۱ـ محمد بن اسماعیل البخاری، **صحیح البخاری** ۹ جلد (قاهره: الشب)، صفحه ۴۵۵۰

۲ـ این مطلب ناظر به آیه ۲۸ سورهٔ نوح به شرح زیر است:

رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا ﴿٢٨﴾

«بارالها مرا وپدرمن و هر که با ایمان به خانه (کشتی) من داخل شود و همه مردان و زنان با ایمان عالم را ببخش و بیامرز وستمکاران را جز بر هلاک و عذابشان میفزای.»

من گفت: (اگر محمد را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان.) (اکنون من خوشحالم سلام مسیح را به تو میرسانم و به تو ایمان می آورم.) محمد اظهار داشت: (سلام به عیسی مسیح و تو.)

آنگاه محمد، پیرمرد جن را مخاطب قرار داد و گفت: (اکنون حاجت تو چیست؟) پیرمرد پاسخ داد: (موسی به من پنتاتوخ[1] ومسیح به من انجیل را آموزش داد و از تو تقاضا دارم به من قرآن را آموزش دهی.) در یکی دیگر از احادیث آمده است که محمد ده فصل از قرآن را به پیرمرد جن آموزش داد.»[2]

عقیده به وجود جن آنچنان در اسلام و در بین مسلمانان رایج است که بعضی اوقات درهنگام برگزاری نماز جمعه، بین مقامات مذهبی در باره تعداد شرکت کنندگان اختلاف عقیده بوجود میآید، زیرا بعضی از آنها معتقدند که گروهی از شرکت کنندگان از اجنه بوده اند. بعضی از کتب اسلامی که در باره حقوق و اصول ازدواج بحث کرده اند، قسمتی از بحث خود را به ازدواج اجنه با افراد بشر و حقوق آنها در باره ارث وغیره اختصاص داده اند.[3]

درفرهنگ اسلامی آمده است که اجنه وارد خانه ای که بالنگ درآن وجود داشته باشد، نخواهند شد. این موضوع بوسیله امام عبدالحسین علی ابن الحسین ابن محمد الخیلایی یکی ازپیروان الشافعی که ازمقدسین اسلام بشمار میرود ومزارش درالکرفاه زیارتگاه عمومی بشمار میرود، ذکر وتائید شده است. نامبرده که معروف است معلم قرآن اجنه بوده وجن ها هر روزجمعه برای آموختن قرآن نزد او میآمدند، شرح میدهد که یک روزجمعه اجنه ازحضوربرای آموختن قرآن خودداری کردند. روزجمعه بعد که آنها برای درس قرآن نزد امام حضوریافتند، نامبرده علت غیبت آنها را در هفته پیش سئوال کرد وآنها پاسخ دادند: «درهفته پیش درمنزل شما بالنگ وجود داشت ومابه خانه ای که بالنگ وجود داشته باشد، پانخواهیم گذاشت.»[4]

۱ـ کتابهای پنجگانه تورات.

2- Ad-Damiri, *Hayat al-Hayawan*, trans, Jacker, vol. 1, p. 461.

3- Zwemer, *The Influence of Aminism on Islam* p. 135.

4- Ad-Damiri, *Hayat al Hayawan*, vol. 1, p. 470.

محـمـد ابن عبداله الشبلی (متوفی درسال ۷۸۹ هجری قمری)، کتابی تحت عنوان **کتاب المرجان فی احکام الجن** برشته تحریردرآورده است که درتمام کشورهای مسلمان دنیا دردسترس میباشد. به تحقیق میتوان گفت، هیچ نوشته ای بیش از محتویات کتاب مذکور نمیتواند شارح معتقدات دین اسلام در باره اجنه باشد. ترجمه فهرست عناوین کتاب مذکور به زبان فارسی عیناً بشرح زیر نقل میگردد:

مقدمه: اثبات وجود جن

مسلمانان، اهل کتاب (یهودیان و مسیحیان) و کفار عرب قائل به وجود جن هستند.

فلاسفه بزرگ واطباء وجود جن را اعلام کرده اند.

آغازآفرینش جن.

جن ازآتش وانسان ازخاک آفریده شده است.

بدنهای اجنه.

انواع مختلف جن.

محل سکونت اجنه.

ارواح خبیثه وانواع مختلف آن.

خداوندبه فرشتگان، اجنه وافراد بشر اشکال مختلف عطا کرده است.

بعضی ازسگها ازانواع اجنه هستند.

هنگامی که آلات تناسلی افراد بشر برهنه باشد، اجنه به آنها نگاه میکنند.

عواملی که بوسیله آنها میتوان اشباح وارواح خبیثه را ازخوابیدن درخانه های افراد بشر بازداشت.

همزادان جن افراد بشر.

اجنه هم غذا میخورند و هم مایعات می نوشند.

بعضی ازرسوم وآداب مربوط به این موضوع.

شیطان با دست چپ میخورد و می آشامد.

عواملی که سبب خودداری اجنه ازخوردن اغذیه افراد بشر میشوند.

اجنه ازدواج میکنند وبچه تولید می نمایند.

جن ها دارای مسئولیت هایی میباشند.

آیا قبل از پیغمبر اسلام، برای ارشاد و هدایت اجنه پیامبری به رسالت مبعوث شده بود؟
محمد پیامبر اسلام رسالت هدایت و ارشاد اجنه را نیز بر عهده داشته است.
اجنه نزد پیامبر اسلام رفتند و به سخنانش گوش فرا دادند.
فرقه های گوناگون اجنه.
اجنه به اتفاق افراد بشر به عبادت می پردازند.
پاداش اجنه.
اجنه کافر وارد آتش میشوند.
اجنه مسلمان وارد بهشت میشوند.
آیا اجنه مسلمان خدا را در بهشت ملاقات میکنند؟ دعا و عبادت پشت سر یک جن.
جنی از میان دو دست انسانی که مشغول برگزاری نماز بود عبور کرد.
مردی یکی از اجنه را میکشد.
ازدواج اجنه.
اجنه به زنان نزدیک میشوند.
بعضی از جن ها سایر اجنه را از نزدیک شدن با زنان منع میکنند.
اگر جنی مدتی با زنی در یک محل زندگی ومعاشرت کند، آیا زن مذکور باید خود را تطهیر وتنزیه کند؟ هرمافرودیت ها (آنهایی که دارای اعضای تناسلی زن ومرد هردو هستند) پسر جن میباشند.
اگر جنی زنی را از شوهرش برباید چه باید کرد؟
منع استعمال مواد غذایی وسوختنی که بوسیله جن ها ارائه میشود.
جن ها فتوی صادر میکنند.
جن ها برای افراد بشر موعظه میکنند و به آنها آموزشهای اخلاقی میدهند.
جن ها به افراد بشر طب می آموزند.
جن ها وافراد بشر در جلوی سایر افراد انسان با یکدیگر نزاع میکنند.
جن ها از افراد بشر ترس و وحشت دارند.
جن ها از افراد بشر فرمانبرداری میکنند.
چگونه افراد بشر باید بر ضد اجنه خود را محافظت کنند.

تاثیرات آیات قرآن روی بدنهای اجنه.
چرا اجنه از طلسم ها فرمانبرداری میکنند؟
سلیمان پیغمبر اولین انسانی بود که مستخدمینش را ازبین اجنه انتخاب کرد.
برای محافظت افراد بیمار (روی طلسم ها) چه باید نوشته شود.
اجنه افراد بشر را بمناسبت ارتکاب اعمال خوب و یا بد پاداش میدهند.
اجنه افراد بشر را غمگین ودلتنگ میسازند.
اجنه وارد بدنهای افراد بشر میشوند.
آیا حرکات غیر ارادی افراد مصروع بوسیله جن ها ایجاد میشود؟ چگونه میتوان افراد مصروع را درمان کرد؟
مرض طاعون بوسیله شیطان ایجاد میشود.
شیطان باعث ایجاد هیجاناتی ازقبیل خشم، غضب وغیره در انسان میشود.
شیطان باعث چشم ونظر زدن افراد انسان بیکدیگر میشود.
آثار چشم ونظر درافراد بشر.
درماه رمضان اجنه زنجیر میشوند.
پرستش اجنه بوسیله افراد بشر.
اجنه رسالت پیامبر را پیشگوئی کردند. بهشت بوسیله تیرهای شهاب ازوجود اجنه محافظت میشود.
اجنه حمله پیامبر را پیشگوئی کردند.
اجنه قبول اسلام را بوسیله مردم پیشگویی کردند.
اجنه داستان جنگ بدر را پیشگویی کردند.
اجنه قتل سیدبن عباده را پیشگویی کردند.
پرسش ازاجنه در باره وقایع گذشته مجازولی در باره رویدادهای آینده جایز نیست.
شهادت اجنه در روز قیامت.
اجنه چندین مرده مسلمان را می ستایند وبرایشان عزاداری میکنند.
آیا شیطان جزء فرشتگان بود؟
آیا خداوند باشیطان مذاکره کرد؟

قصور شیطان دراظهار اینکه اوبرتر ازآدم است.
نجوای شیطان.
نام خدا نجوای شیطان را خاموش میکند. داستانهایی دراین باره.
دعوت شیطان ازافراد بشر.
شیطان مایل است انسان به ارتکاب اعمال زشت بپردازد.
چگونه شیطان انسان را وسوسه میکند.
شیطان همیشه با آن کسی است که او با افراد عادی مردم سرناسازگاری ومخالفت دارد.
آدم دانشمند نزد شیطان تواناتر ازآدم پرهیزکار جلوه میکند.
شیطان درمرگ مسلمان مؤمن میگرید، زیرا نتوانسته است او را وسوسه کند.
هنگامی که مسلمانان مؤمن موفق میشوند، قلب خودرا ازتاثیرات شیطان مصون نگهدارند، فرشته ها به شگفت می افتند.
چهارناله شیطان.
تخت وتاج شیطان روی دریاست.
محل شیطان.
شیطان به پنج بچه پنج مقام داد.
حضور شیطان درتولد اطفال.
شیطان در رگهای انسان میدود.
شیطان شبها به پسر بچه ها نزدیک میشود.
عواملی که باعث دورشدن شیطان از پسر بچه ها میشود.
شیطان روی تختخوابهای خالی میخوابد.
شیطان هیچگاه به خواب قیلوله (نیمروز) فرونمیرود.
شیطان به سرشخصی که به خواب میرود، سه گره میزند.
رویاهای بد مخلوق شیطان هستند.
شیطان هیچگاه از پیامبر تقلید نمیکند.
خورشید مابین دوشاخ شیطان طلوع وغروب میکند.
محل نشستن شیطان.



یکی از طلسمهای مذهبی که در کف ظرف نقش شده و برای درمان بیماریها بوسیله مسلمانان مورد استفاده قرار میگیرد.

شیطان با شنیدن صدای نماز مسلمانان فرار میکند.
شیطان قاضی ناعادل را معیت میکند.
شیطان با یک کفش راه میرود.
اگر انسان کلمه «السجاده» را تکرار کند، شیطان فرار اختیار میکند.
دهن دره، خواب وعطسه از مخلوقات شیطان است.
شتاب بوسیله شیطان ایجاد میشود.
الاغ درنتیجه دیدن شبح عرعر میکند.
شیطان به افرادی که درمساجد حضور می یابند، نزدیک میشود.
افتخار شیطان در زانو نزدن در برابر آدم و وسوسه کردن اوبرای خوردن میوه درخت.
آیا بهشت درآسمان ویا درروی زمین است؟
شیطان خودش را به حوا نشان داد.
شیطان خودش را به نوح در کشتی او نشان داد.
هنگامی که ابراهیم قصد قربانی کردن اسحق را داشت، شیطان خودش را به وی نشان داد.
شیطان خودش را به موسی نشان داد.
شیطان خودش را به ذوی الکیف نشان داد.
شیطان خودش را به ایوب نشان داد.

مطالبی که درقرآن ودراحادیث اسلامی درباره اجنه، شیاطین، فرشتگان، ارواح و اشباح ذکر شده، نشان میدهد که دین اسلام آمیخته باخرافاتی است که لاجرم حیات مغزی وزندگی فردی واجتماعی مسلمانان را با توهمات خیالی واباطیل وترهات گره میزند. آنهایی که به وجود اشباح قائل هستند برای آنها قدرت شگرفی قائل بوده ومعتقدند اشباح درکلیه جزئیات زندگی آنها نفوذ ودرسرنوشت زندگی وفعالیت های آنها نقش موثری دارند. محرک این افراد برای توسعه و پیشرفت بعلت مخاطراتی که فکر میکنند موجودات خیالی مذکور ممکن است برایشان ایجاد کنند، ضعیف بوده وهریک از افراد مسلمان دهها داستان تخیلی وغیرواقعی درباره مخاطرات اشباح خیالی مذکور برسر زبان دارند که برای اثبات وجود اشباح نقل میکنند. به یقین میتوان یکی از علل جماد

فکری مسلمانان که پیوسته آنها را از ترقی و پیشرفت بازمی دارد، وجود مایه های بی اساس ذهنی مذکور دانست. معتقدات خیالی مذکور این توهم را برای مسلمانان بوجود آورده است، که زمین، هوا، آبها، قله کوهها، آبشارها و مخصوصاً جنگلها و نقاط پرت و مسکونی پوشیده از موجودات و اشباح نامرئی است که پیوسته در انتظار مشاهده افراد جاندار بوده و آنها را به بیماری، دیوانگی و مرگهای دهشتناک مبتلا می سازد.

طبیعی است که طرز فکر مذکور به مسلمانان اجازه نخواهد داد با اعتماد به نفس زندگی خود را درجهت سازنده ای هدایت کنند و پیوسته فکر میکنند، وجود اشباح نامرئی در کیفیت زندگی آنان نقشی چاره ناپذیر دارند.

«وارنک» مینویسد: «برطبق عقیده مسلمانان، اشباح خیالی شبها در اطراف خانه‌ها پرسه میزنند، درشکافها و درزهای در و دیوار خانه ها لانه میکنند و یا به شکل بعضی افراد و حیوانات وارد خانه ها میشوند...... بعضی افراد مردم دارای استعداد خاص بوده وقادرند اشباح مذکور را مشاهده و آنها را تشخیص دهند. افراد مذکور بعضی اوقات مشاهده میکنند که شبح انسان خاصی درعقب تابوتی ظاهر میشود و روح او در بالای تابوت می نشیند. این امر را دلیل آن میدانند که انسان مذکور به یقین بزودی خواهد مرد. بسیاری از مصائب و بدبختی ها را مسلمانان مولود وجود و فعالیت های شبح خاصی میدانند که ازجمله آنها میتوان و با را نام برد.»[1]

درهندوستان فرقه های زیادی به اشباح عقیده دارند و در باره اصل و منشاء اشباح مذکور، افسانه های خاصی نقل میکنند. عقیده به وجود اشباح خیالی «انی میسم» animism نامیده میشود. «انی میست ها» و یا معتقدان به اشباح خیالی بوجود خدا قائل نیستند. عقیده مسلمانان به اجنه و شیاطین و اشباح آنها را درجزء «انی میست ها» قرار میدهد، با این تفاوت که مسلمانان به وجود خدا قائل بوده ومعتقدند که خداوند بر اجنه و انسان، هردو قدرت فائقه دارد. مسلمان معتقد است که لطف خداوند رحیم، علیم و بصیر در همه موارد شامل حال اوست، معهذا در تمام عمر خطر

1- Johannes Gustav Warneck, *The Living Christ and Dying Heathenism*, p. 68.

شیاطین وارواح خیالی رامانندشمشیرداموکلس در بالای سرخوداحساس میکنند و از مخاطرات آنها درترس و وحشت بسر میبرد.

«وارنک» مینویسد، عقاید خرافی طوایف مشرک مالزی با زنان و بچه های مسلمان عربستان ودهکده های «دلتا» تفاوت زیادی ندارد. «بغیرازموارد ضروری، هیچکس بعد ازغروب آفتاب یا درنورمهتاب، هنگامی که بعقیده آنها ارواح خیالی درگروههای زیاد، درحرکت هستند، خانه اش راترک نمیکند. افراد مردم پیوسته برای فراراز نفوذ اشباح، منازل و دهکده های خودرا تغییر میدهند. برای اینکه افراد بیمار از عذاب شدن بوسیله اشباح نجات یابند، شبانه بطورمحرمانه محل خود راتغییر میدهند. درهنگام برداشتن محصولات کشاورزی، دهقانان ازخواندن بلندوسوت زدن خودداری میکنند، تا مبادا اشباح فکر کنند که آنها ازازدیاد محصول خوشحالندو ازروی حسادت به آنها آسیبی برسانند.»[1]

«وارنک» مینویسد: «هنگامی که وی ازیمن بازدیدمیکرد، مشاهده نمود که هیچ عاملی بیش ازعمل سوت زدن، مصاحبان عرب اوراناراحت نمیکرد. وی همچنین مینویسد، احادیثی وجود دارد که ثابت میکنند، محمد بوق زدن و سوت زدن را مخصوصاً درشب قدغن کرده بوده است.»[2]

مطالبی که دراین فصل مورد بحث قرار گرفت نشان میدهد که بسیاری ازمعتقدات اسلامی با خرافات نامعقول وغیرمنطقی آمیخته بوده وازاین جهت دین اسلام با مسالکی که اشباح نامرئی، موجودات خیالی وارواح خبیث بنیاد فلسفی آنها را تشکیل میدهند، تفاوتی ندارد. *

1- *Ibid.*, 79.
2- *Ibid.*

فصل یازدهم

فلاسفه بزرگ اسلام وفلسفه های مذهبی آنها

کسی که به قانون علیت عقیده داشته باشد،
به معتقدات مذهبی گردن نخواهد نهاد.

آلبرت اینشتین

ازقرن هفتم پیش ازمیلاد که دانش فلسفه بوسیله «طالس»[1] پا بعرصه وجود گذاشت، هدف فلسفه پیوسته عبارت ازاین بوده است که با استفاده ازعقل و برهان و باآزاد فکری، ارزشها و واقعیت ها از راه تفکر وژرف نگری کشف واصول ومواز ینی که اعتقادات

۱- Thales (۶۲۶–۵۴۰ قبل از میلاد) به پدر فلسفه یونان معروف شده و یکی از هفت مرد عاقل یونان بشمار میرود. «طالس» نه تنها فیلسوف، بلکه ستاره شناس و سیاستمدار نیز بود. او پیش بینی کرد که در ماه مه ۵۸۵ قبل از میلاد خسوفی رخ خواهد داد و تحقق این پیش بینی او را مشهور کرد. «طالس» تحصیلاتش را در مصر انجام داده و دانشهای هندسه و نجوم را او بوجود آورده است. «طالس» نوشته و یا تالیفی از خود باقی نگذاشته است. فیلسوف مذکور معتقد بود که آب مایه وجود است و منشاء هر وجودی در این دنیا آب و رطوبت میباشد.

انسان برنهاد آنها استوار شده است برای نیل به سعادت واقعی تجزیه وتحلیل شود. درست است که درتمام طول تاریخ فلسفه، فلاسفه همیشه برسر طرز تفکرات فلسفی بایکدیگر جنگ فکری داشته اند، اما کوششهای فلسفی آنها پیوسته در چارچوب هدف مشروح در بالا انجام گرفته است.[1] ولی فلاسفه اسلامی افکار فلسفی خودرا در چارچوب اصول واحکام جزمی قرآن محدود کردند و باذهنی بسته ودیدی که به طرز تفکر اعراب قرن هفتم شبه جزیره عربستان گره خورده بود، به شرح افکار فلسفی خود پرداختند.

درهنگام ظهور اسلام، نه تنها فیلسوفی درتاریخ اعراب ظهورنکرده بود، بلکه اصولاً اعراب فاقد تمدن وفرهنگ بودند. درزمانی که سوریه بوسیله اسلام فتح شد، اهالی سوریه پیرو فلسفه ارسطوبودند، ولی ارسطوی آنها لباس فلسفه نوافلاطونی[2] رادر برداشت. اعراب اطلاعات فلسفی خودرا ازفلسفهٔ یونان، ابتدااز آسوریها آموختند و چون اهالی سوریه پیرو فلسفه ارسطو بودند، اعراب ازآغاز آشنایی با فلسفه یونان، ارسطورا برتر ازافلاطون میدانستند، امانسطوریها[3] مانند کاتولیکها طرفدار فلسفه افلاطون بودند. بطور کلی طرز تفکر فلسفی فلاسفه اسلام دارای منشاء ابتکاری نبوده وازتفسیر وتجزیه وتحلیل افکارو پدیده های فلسفی سایر فلاسفه بوجود آمده است. علی

۱ــ کارل مارکس مبدع تئوری سوسیالیسم معتقد بود که فلاسفه تنها به تفسیر دنیا پرداخته اند، در حالیکه هدف فلسفه، تغییر وضع دنیاست.

۲ــ فلسفه نوافلاطونی، یک طرز تفکر فلسفی است که برپایه افکار فلسفی افلاطون، ارسطو و فلاسفه رواقیون بنیانگزاری شده و بین فلسفه فلاسفه یونان باستان و فلاسفه قرون وسطی پل زده است. فلسفه نوافلاطونی در قرن سوم میلادی بوسیله «فلوتین *» (۲۷۰ـــ۲۰۵ میلادی) که در روم به تدریس اشتغال داشت بوجود آمد. فلسفه نو افلاطونی اصولاً از کیفیت فکری شکاکان که معتقد بودند، دانش فقط از راه درک تخیلیِ مستقیم انسان بوسیله «مثل افلاطونی» که در ماوراء آسمانها وجود دارد، ناشی میشود. فلاسفه مکتب نو افلاطون کوشش کردند، ثنویت «ظاهر» و «واقعیت» را توجیه و ثابت کنند که واقعیت با آنچه که ما مشاهده میکنیم تفاوت دارد. تئوری «اشکال» و یا «عقاید» افلاطون حاکی است که وجود کلیه اشیاء مولود اشکال ابدی و غیر قابل تغییری است که در ورای دنیای ما قرار دارند و نمیتوان آنها را با حواس انسانی مشاهده کرد.
فلسفه نو افلاطونی بین سالهای ۲۰۰ تا ۲۵۰ میلادی رواج داشت و در تفکر فلسفی مسیحیت و اسلام و حکمت الهی تاثیر فراوان داشته است.

* به زیرنویس شماره ۳ صفحه ۳۴۷ همین کتاب مراجعه فرمایند.

۳ـ به زیرنویس شماره ۳ صفحه ۱۱۷ همین کتاب مراجعه فرمایند.

اصغر حلبی مینو یسد: «درجمیع بلاد شرقی و غربی اسلامی ودرتمام ادوار فیلسوفان واقعاً جز تکرار مطالب حکیمان قدیم یونان کاری انجام نداده اند.»[۱]

افکار فلسفی عرب درمنطق ور یاضیات ازارسطو وفلاسفه مکتب نوافلاطونی، درطب از «جالینوس»[۲] در ریاضیات و ستاره‌شناسی از یونانیها و هندیها ودرتصوّف وعرفان ازایرانیها اصل ومنشاء گرفته است.

نخستین و برجسته‌ترین فیلسوف عرب، ابو یوسف یعقوب بن اسحق کندی (۸۶٦ــ۸۰۱ میلادی/۲۵۲ــ۱۸۵ هجری) است که قسمت هایی از Enneads «فلوتن»[۳] رابه عربی ترجمه وآنراتحت عنوان **حکمت الهی ازنظر ارسطو** منتشر کرد. البته بایدیادآورشد که فهم فلسفه ارسطوبرای اعراب مشکل بود ومتون کتاب مذکوروفهم آنها، اعراب رابااشکالات فراوانی رو برو کرد.

پس ازاینکه اعراب وارد ایران شدند با هندیها تماسهایی برقرار کردند ودرقرن هشتم

۱ــ علی اصغرحلبی، شناخت عرفان وعارفان ایران.

۲ـ Claudius Galen (۲۰۰ ـ ۱۵۰ میلادی) سلطان پزشگان دنیا نام گرفته است. او پزشگ سه امپراطور رومی بود و اصول پزشگی اش تا قرن ۱۶ میلادی راهنمای پزشگان دنیا بود. «جالینوس» پژوهشهای زیادی در دانش پزشگی و بویژه دانش «تشریح» انجام داده است. عقاید «جالینوس» به‌اندازه‌ای در دانش پزشگی نفوذ داشت که محافل پزشگی دنیا کورکورانه از آنها پیروی میکردند و از اینرو فرضیه‌های غلط او سدهها دانش پزشگی را از پیشرفت بازداشت. «جالینوس» بیش از پانصد جلد کتاب، از جمله یک فرهنگ پنج جلدی در بارهٔ پزشگی به‌رشتهٔ نگارش درآورده است.

۳ـ Plotinus (۲۷۰ ـ ۲۰۵ میلادی) درمصر متولد شد، مدت یازده سال دراسکندریه تحصیل کرد و از سن ۴۰ سالگی در روم به‌تدریس اشتغال یافت. «فلوتن» بنیانگزار مکتب فلسفی افلاطون نوست. آثار او تحت عنوان *Enneads* معروف است. «فلوتن» قائل به وجود یک نیروی غیر مادی است که بعقیده او همان «مُثُل» یا "The One" افلاطون است. بعقیده «فلوتن» کلیه عوامل موجود از مثل ناشی میشوند. فیلسوف مذکور با فلسفه شکاکان که معتقد بودند، دانش برای درک «مُثُل» افلاطون الزام‌آور است، موافقت داشت. وی معتقد بود روح افراد انسان برای تحصیل دانش باید دروراء آسمانها جائی که «مثل» وجود دارد، مسافرت کند. او همچنین عقیده داشت دنیای مادی غیر واقعی است، بدن یک زندان موقتی برای روح است و زندگی یک مسافرت توهم‌آمیز است. واقعیت در «مثل» وجود دارد که روح به‌آن، بازگشت میکند. سیاست از امور جزئی و غیرمبهم زندگی است.

میلادی برای اولین مرتبه بوسیله کتبی که به زبان سانسکریت نوشته شده بود با علم هیئت آشنایی حاصل کردند. درحدود سال ۸۳۰ میلادی، محمد بن موسی الخوارزمی که کتب سانسکریت رادر باره ریاضیات وهیئت به عربی ترجمه میکرد، کتابی در باره ریاضیات وعلم نجوم به عربی ترجمه کرد که درقرن دوازدهم به لاتین ترجمه ومنتشرشد. غربیها بوسیله کتاب مذکوربا ارقام عربی که در واقع میبایستی ارقام هندی نامیده میشد، آشنا شدند. خوارزمی کتابی نیزدر باره جبرنوشت که تاقرن شانزدهم درغرب بعنوان کتاب درسی مورد استفاده قرارمیگرفت.

اگرچه درابتدا نسطوریها، اعراب ومسلمانان رابا فلسفه یونان آشنا کردند، ولی خودشان ازفرهنگ وتمدن یونان بهره نمیبردند. مدرسه آنها درسال ٤۸۱ میلادی بوسیله امپراطورزنو[1] در«اودسا»[2] تعطیل شد ولذا ار بابان فضل ودانش نسطوریها به ایران مهاجرت کردند. بدیهی است پس ازاینکه نسطوریها به ایران مهاجرت کردند نتوانستند ازنفوذ فرهنگ وتمدن ایران برکنار بمانند.

فلاسفه عرب بیشتربه کیمیا گری، ستاره شناسی، طالع بینی وحیوان شناسی علاقه مندبودند. اعراب درآن زمان اصولاً به علم وفلسفه بدبین بودند ولذا به فلاسفه، بانظر شک وتردید می نگر بستند واگرحکام حفاظت ازجان آنها رابرعهده نمیگرفتند، امنیت جانی آنها درخطرمی افتاد.

باتوجه به مقدمه مذکوردر باره تاریخچه فلسفه عرب، اکنون برای توضیح طرز تفکرفلسفی دراسلام که عموماً ازاحکام ومتون قرآن و پدیده های فلسفی سایرفلاسفه ر یشه ومنشاء گرفته است، به ذکرافکارفلسفی چهارنفراز برجسته ترین ومشهورترین فلاسفه اسلامی (فارابی، ابن سینا، غزالی وابن رشد) خواهیم پرداخت.

فارابی

فلسفه حکمت الهی درشرق همان راهی راتعقیب کرد که قبلاً حکمت الهی درغرب طریق مذکوررا پیموده بود. بعبارت دیگرفلاسفه اسلام همان روشی رابکاربردند

۱ــ «زنو» امپراطوربیزانتین (٤۹۱ــ٤۲٦ میلادی) بوده است.

۲- Edessa یکی از شهرهای شمالی یونان فعلی و پایتخت مقدونیه بوده است.

که فلاسفه کاتولیک از پیش آنرا درغرب انجام داده بودند. بدین شرح که فلاسفه اسلام نیز مانند فلاسفه غرب سالها کوشش کردند فلسفه قرآن رابااصول فلسفی یونان تطبیق دهند، امادراین راه توفیقی نیافتند وسرانجام فلسفهٔ اسلام درهمان حالت جزمی اصول واحکام مشروح درقرآن درحالت تحجرباقی ماند. همانطورکه بعضی ازفلاسفه مسیحیت مانند اگوستن[1] و پلوگیوس[2] سالها در بارهٔ بعضی ازتئوریهای مذهبی مانند اصل عدالت وقاعدهٔ مهربانی خدابایکدیگراختلاف عقیده داشتند وسالها در بارهٔ پدیده های مذکور بایکدیگرمجادله فکری کردند، دراسلام نیزفلاسفه معتزله وغزالی سالهابرسراصل تقدیر و یاسرنوشت وقاعده رحمت خدابایکدیگرنزاع فکری وعقیدتی داشتند.

اولین فیلسوف عالیقدری که افکارش دراصول واحکام اسلامی نفوذ قابل توجهی داشته، ابونصرمحمدبن ترکان اوزلاگ اهل فاراب ترکستان (متوفی درسال ۹۵۰ میلادی) است. فارابی معلم دوم نامیده شده و بطوریکه میدانیم عنوان معلم اول به ارسطواختصاص داده شده است. اوترجمه آثارفلسفی یونان راکه بوسیله الکندی به عربی آغازشده بودادامه داد. فارابی اصالت بعضی ازنوشته های فلسفی مربوط به

۱- Saint Augustine (۳۵۴-۴۳۰) در یکی از شهر های کوچک ایالت «نومی دیا» در روم متولد شد. او ازبزرگترین فلاسفه حکمت الهی صدرمسیحیت بشمار میرود. اگوستین بوسیله مادرش که نسبت به مسیحیت تعصب خاص داشت تربیت شد، ولی بعدها به مانی گری گرایش یافت و سرانجام به مسیحیت مجدداً تغییر دین داد. وی بشدت تحت تأثیر فلسفهٔ «فلوتین» و فلسفه نوافلاطون قرار گرفت و افکار فلسفی او از فلاسفه مذکور و همچنین افلاطون ناشی شده است. اگوستین معتقد بود چون کلیه اشیاء بوسیله خدا خلق شده، فی نفسه خوب بوده و لذا خوبی ابدی است و بدی دراصل وجودندارد. آنچه را که ما بد می نامیم درواقع از نقص خوبی بوجود می آید. او با فلسفه «پلوگیوس» مخالف بود و عقیده داشت که انسان خود بخود قادر به رستگاری نیست و رحمت و اراده الهی برای رستگاری انسان الزام آور است. رابطه بین دولت و کلیسا در قرون وسطی ناشی از افکار «اگوستین» بوده است. افکار وی در فلسفه مسیحیت و کیفیت فکری غرب تأثیر شگرف داشته است. از بین کلیه آثار او، دو کتاب وی تحت عنوان اعترافات و شهر خدا بسیار معروف است.

۲- Plagius یک دانشمند علوم الهی بریتانیائی قرن پنجم میلادی است. او معتقد بود، منشاء ارتکاب گناه بوسیله انسان «گناه طبیعی حضرت آدم مبنی بر خوردن سیب در بهشت» نیست. انسان بیگناه متولد میشود و لطف خداوند برای بازداشتن او از ارتکاب گناه یک مرحمت خارجی است و نه یک خاصیت درونی. «پلوگیوس» بعلت عقاید مذکور در سال ۴۳۱ میلادی بوسیله شورای کلیسا محکوم شد.

الهیات را که به ارسطو نسبت داده میشد، انکار کرد ودرقرن نوزدهم ثابت شد که نوشته های مذکوربه «فلوتن» بنیانگزارفلسفه مکتب نوافلاطون تعلق داشته است.

به یقین میتوان گفت که اعراب ازخود فلسفه ای ابداع نکرده و کلیه نوشته های فلسفی آنها اقتباس ناقصی ازفلسفه ارسطوو فلسفه مکتب نوافلاطون بوده است. نوشته های فلسفی اعراب معمولاً ازاصول واحکام قرآن الهام گرفته وبامتون ومقررات قرآن بافته شده است.[۱] بهمین دلیل، فارابی اصول وعقاید فلسفی اش راباصول واحکام قرآن درهم آمیخت واین همان روشی بود که قبلاً فلاسفه مسیحیت بکاربرده وطرز تفکر فلسفی خود را بااصول ومقررات انجیل توأم کرده بودند.

فارابی درمجادلات فکری وفلسفی عصرخود ازمعتقدات غزالی پیروی میکرد، زیرا غزالی افکار فلسفی اش رابر پایهٔ اصالت سرنوشت وتقدیرو یا «فاتالیسم» که یکی ازاصول مذکوردرقرآن میباشد، قرارداده بود. فارابی عقیده داشت: «خداوند از پیش میداند چه انسانی ازاوفرمانبرداری و چه فردی ازفرمان وی سر پیچی خواهد کرد، زیرا خداوند از پیش، سرنوشت افراد بشر را برنامه‌ریزی کرده است.»[۲]

بدیهی است که فارابی درفلسفه مذکورازآیات ۱۴۳ سورهٔ نساء، ۳۳سوره رعد، ۲۳ و۳۶ سوره زمر، ۷ سورهٔ فاطر، ۱۸۶ سورهٔ اعراف، ۳۱ سورهٔ موثّر، ۵۷ سوره کهف و۹۹ سورهٔ یونس، الهام گرفته است. درآیات مذکورخداوندبه صراحت میگوید، هرکه رابخواهد هدایت وهرکسی را اراده کند، گمراه میسازد.[۳]

مفهوم فلسفه مذکوروهمچنین مدلول آیات مشروح در بالا آنست که افراد انسان آلات وادوات بی اراده ای هستند که تمایل به نکوکاری و یازشت کرداری ازطرف خداوند به آنها تفویض میشود وخداوند قهارباعلم واطلاع بعضی بندگانش راباسرنوشت کجرفتاری خلق میکند تاآنها را به آتش جهنم بسوزاند. **اگرواقعاً این فلسفه میتوانست کوچکترین مصداقی ازواقعیت داشته باشد، چه بسا عادلانه تر ومنطقی ترمیبود**

1- Dagobert D. Runes, *Philosophy for Everyman* (New York: Philosophical Library, Inc., 1968), p. 69.

2- *Ibid.*

۳- بصفحه‌های ۲۲۹ تا ۲۳۲همین کتاب مراجعه فرمائید.

که خداوند قادر متعال، آن گروه از بندگانش را که در سرنوشتشان نافرمانی و آتش جهنم مقرر میکند، با اعصاب وعضلاتی غیرحساس بیافریند تا آنها نتوانند درد شکنجه های سخت و بی منطق الهی را با اعصاب وعضلات خود احساس کنند و ازاینجهت برای انتساب صفت عادل نسبی به خداوند جایی باقی میماند.

فارابی میگوید، او دانش خودرا از قرآن پیامبر اسلام آموخته، پیامبر اسلام آنرا از فرشتهٔ خدا و فرشته خدا آنرا از خود خدا آموخته است. براساس توجیه فلسفی مذکور فارابی معتقد بود که روز قیامت با خداوند تماس مستقیم خواهد داشت.[1]

فارابی در فلسفه اخلاقیات در کتاب **اصول رفتار** به آنهایی که خواهان یک زندگی خوب ومرفّه هستند به این شرح نصیحت میکند: «انسان باید هرعملی را که از طرف حاکم سرمیزند تحسین وتمجید کند وهر چه را که وی اظهار میدارد، قبول و با نظر مثبت آنرا بنگرد.» «هر کسی وظیفه دارد تا حد امکان خودرا در برابر حاکم کوچک و بیمقدار بداند وفرض ذمّه داشته باشد که حاکم قادراست به آسانی انسان را از کلیه حقوق ومزایای مادی اش محروم سازد.»[2]

بدین ترتیب معلوم میشود که فارابی درفلسفه خود تئوری دموکراسی رادفن میکند، هر نوع احترام و ارزشی را از انسان در جامعه سلب مینماید و او را واجد حقوق و آزادیهای بشری نمی داند.

ابن سینا

ابوعلی الحسین بن عبداله بن سینا (۱۰۳۷–۹۸۰ میلادی) ازمشهورترین فلاسفه اسلامی قرون وسطی در بخارا متولدشدواز هوش وحافظه ای خارق العاده برخوردار بود. ابن سینا ایرانی الاصل وزبان مادری اش فارسی بود. درسن ده سالگی قرآن ودستورزبان عربی راآموخته بودو برآنها استادی داشت. درسن ۱۷ سالگی در دانش پزشگی به آن درجه ازمهارت رسیده بود که نوح بن منصور سامانی پادشاه وقت ایران را که از یک بیماری خطرناک رنج میبرد، درمان کردوازآن پس به سمت پزشگ مخصوص او منصوب شد. این امر سبب گردید که ابن سینا به کتابخانه نوح بن منصور دست یافت و بامطالعه

۱– فارابی، اصول رفتار

2- Runes, *Philosophy for Everyman*, p. 70.

کتابهای کتابخانه مذکور فلسفه یونان وعلوم ریاضی و همچنین فلسفه ماوراء الطبیعه ارسطورا فراگرفت. اگرچه ابن سینا موفق شد با هوش وحافظه خارق العاده اش فلسفه ماوراء الطبیعه ارسطورا از بر کند، اما تا زمانی که تفسیر فارابی رااز فلسفه ماوراء الطبیعه ارسطومطالعه نکرده بود، موفق به فهم ودرک آن نشد. اصول پزشکی ابن سینا تاظهور «پاراسلسوس»[1] در دانش پزشکی نفوذ داشت.

فلسفه ابن سینا عموماً ازافکار فلسفی ارسطووفارابی برمبنای عقاید فلسفی فلاسفه مکتب نوافلاطونی اقتباس شده است. ابن سینا وفارابی هر دووجود خدا را در روح کرات آسمانی وهمچنین درانسان متجلی میدیدند. آنها معتقد بودند که روح انسان دارای دوقسمت است. یک قسمت آن بطرف بدن وقسمت دیگر آن بسمت خدا است.[2] برطبق عقیده دوفیلسوف مذکور، روح بعدازمرگ کلاً بطرف خدابر میگردد.[3]

ابن سینا وفارابی همچنین عقیده داشتند، کرات آسمانی دارای حسّ هستند. هفت آسمان برزندگی افراد بشرحکومت میکنند وقادربه پیش بینی آینده خواهند بود. فلاسفه مذکوربین سیارات خوب و بد قائل به تفاوت بودند و برای هر یک وظیفه خاصی قائل شده بودند. این دوفیلسوف قسمتی از نوشته های فلسفی خود را به شرح تئوریهای زندگی بعدازمرگ، بهشت ودوزخ، معاد وروزقیامت وهمچنین لزوم ریاضت دراین دنیا، اختصاص داده اند.

غزالی

امام ابو حامد بن محمد الغزالی (۱۱۱۱ــ۱۰۵۸ میلادی) درشهرطوس خراسان

۱ـ Paracelsus (۱۵۴۱-۱۴۹۳میلادی) یک پزشک سویسی بود که عقیده داشت سیارات و ستارگان روی افراد بشر و مخصوصاً امراض او تأثیر دارند. بعقیده پزشک مذکور، ستارگان دارای اجسام سیالی هستند که خاصیت مغناطیسی داشته و روی بدن افراد بشر اثر میگذارند. برطبق تئوری «پاراسلسوس» بدن انسان دارای دو خاصیت مغناطیسی است: یکی از آنها اشعه ستارگان را برای تغذیه روح، حواس و مغز جذب میکند و دیگری بوسیله ستارگان مواد لازم برای بدن از قبیل گوشت و خون تهیه میکند.

2- Rehm Cod, 81f, 71b. Quoted by Runs, *Philosophy for Everyman*, p.70.
3- *Ibid.*

بدنیا آمد و از فلاسفه وصوفیان مشهور اسلام بشمار میرود. وی شاگرد امام الجوینی — الحرمین بود وتازمان مرگ نزد او کسب فیض میکرد. غزالی پس ازمدتی اقدامات علمی خود را ترک و برای تبلیغ وموعظه اصول اسلام بصورت واعظی سرگردان ازشهری به شهر دیگر مسافرت کرده است. هنگامی که درصف صوفیان درآمد، به وطن خود مراجعت کرد و بقیه عمرش را به نماز وروزه وانجام سایر فرایض مذهبی اختصاص داد.

غزالی در یکی از کتابهای خود تحت عنوان زوال فلسفه نوشته است، فلسفه به سه علت مخالف اصول قرآن است: اول معاد، دوم تقدیر وسرنوشت وسوم روزقیامت، غزالی در درکتاب دیگری که بعدها تحت عنوان احیاءالدین برشته تحریر درآورد، فلسفه رابعنوان مقدمه الهیات مورد قبول قرار داد.

غزالی عقیده داشت قوانین طبیعی برای شرح فلسفه حیات کافی نیستند. اومعتقد بود هرحادثه ای دراین دنیا، هر چقدرهم که ناچیز باشد به فرمان خدا انجام میگیرد. برای مثال وی عقیده داشت، حتی یک برگ درخت بدون اجازهٔ خدا بر زمین نخواهد افتاد. اگر خداوند اراده کند حتی روغن در چراغ نخواهد سوخت. ازاصول دیگر معتقدات فلسفی غزالی این بود که چون خدا تابع قوانین طبیعی نیست، لذا معجزه هایی که درقرآن ذکرشده نمیتوانند باقوانین طبیعی مغایرت داشته باشند.

غزالی معتقد است انسان درهرحالت ودرهنگام انجام هرعملی باید خدارا بیاد داشته باشد. وی مینویسد: «فراموش نکنید دندانهای خودرابشوئید. موقعی که دندانهای خودراتمیز میکنید، عمل شما باعث خوشنودی خدا وغضب شیطان خواهدشد.»[1] حتی **هنگامی که برای قضای حاجت وارد آبشتنگاه میشوید، خدارا بیاد داشته باشید. «موقعی که وارد آبشتنگاه میشوید، ابتدای پای چپ خودراپیش بگذارید وزمانی که ازآبشتنگاه خارج میشوید، پای راست خودراپیش بگذارید.» «هنگامی که میخواهید ازآبشتنگاه خارج شوید، بگوئید الله اکبر، شکرخدایی را که اجازه داد آنچه که مضراست ازمن خارج وآنچه که مفید است باقی بماند.»[2] «حتی زمانی**

1- *Ibid.*, p. 72.

2- *Ibid.*

که با همسر خود به رختخواب میرود، باید نام خدا را بیاد داشته باشید.» «موقعی که با همسرتان عمل زناشویی انجام میدهید، درهنگام تخلیه عصبی بگوئید، الله اکبر.»[1]

غزالی در یکی از کتب خود که تحت عنوان **گوهرهای دانش** به چاپ رسیده است، در باره زندگی پس ازمرگ مینویسد، روح انسانی که دارفانی راترک میکند، باندازه یک زنبوراست. اگرروح بدون گناه باشد، بوسیله دوفرشته خوش لباس در یک قطعه پارچه ابریشمین پیچیده و به آسمان برده میشود واگرروح متعلق به انسان گناهکاری باشد، دوفرشته زشت نهاد آنرا در یک قطعه گونی می پیچند وآنرا به جهنم پرتاب میکنند.

هنگامی که فارابی، ابن سینا وغزالی که ازبرجسته ترین فلاسفه اسلامی بوده ومخصوصاً فارابی که معلم دوم عنوان گرفته، چنین طرزفکری درفلسفه مذهبی داشته باشند، آنوقت متون کتاب حلیة المتقین و بحارالانوارملا محمد باقرمجلسی ورساله توضیح المسایل روح اله خمینی ز باد درنظرمان شگفت انگیزجلوه نخواهد کرد.

ابن رشد ·

ازقرن دوازدهم ببعد ومخصوصاً درعصر رنسانس فلسفه درغرب به پیشرفت های قابل ملاحظه ای نائل شد، اما افکارفلسفی فلاسفه مسلمان کشورهای غربی ازحدود اصول واحکام جزمی قرآن فراترنرفت. ازفلاسفه مهم این عصرمیتوان «ابو بکرمحمد بن‌ــ بجاه»، «ابن طفیل» و«اوروس» معروف به «ابن رشد» رانام برد. افکارفلسفی فلاسفه مذکورمعمولاً درچارچوب فلسفه ارسطوواصول مذهبی قرآن واسلام تجزیه وتحلیل شده است.

یکی ازفلاسفه مسلمان این دوره ابو بکرمحمد بن بجاه (۱۱۳۸ـــ۱۱۰۰ میلادی) است که کتابی تحت عنوان **راهنمای تنهایی** به رشته تحریردرآورد ودرکتاب مذکور

1- *Ibid.*

افکار فلسفی غزالی را پیروی وضمن اینکه فلسفه افلاطون مبنی بر اتحاد بشر با خدا را مورد تائید قرار داده، تفسیراتی نیز بر عقاید فلسفی ارسطو آورده است.

دومین فیلسوف مهم این عصر «ابو بکر بن طفیل الکاسی (۱۱۸۵ــ۱۱۰۰ میلادی) است که هدف فلسفه اش شرح رابطه بین فلسفه واصول مذهبی بوده است. فیلسوف مذکور راه رابرای نفوذ فلسفه «اوروس» (عبدالولید محمد بن احمد بن رشد ۱۱۹۸ــ۱۱۲٦ میلادی) هموار کرد. الکاسی به ابن رشد اصرار کرد نوشته های فلسفی اش رابه تفسیر عقاید فلسفی ارسطو اختصاص دهد. دلیل اینکه الکاسی به ابن ــ رشد اصرار کرد که نوشته های فلسفی اش رابه افکار فلسفی ارسطو اختصاص دهد این بود که ارسطو همه چیز را ناشی از خدا می داند. الکاسی عقیده دارد همانطور که خداوند در واقع منشاء الهام دهندهٔ دانش بشری است، احکام قرآن را نیز باید حدّ غایت مطلوب اصول حقوق و اخلاق دانست. بهمین دلیل بود که صرف نظر از الکامی، کلیه فلاسفه عرب و مسلمان، ارسطو را فیلسوف کمال مطلوب دانسته و فلسفه او پیوسته منشاء الهام دهندهٔ افکار فلسفی آنها بوده است.

ابن رشد که به سلطان فلسفه ودانش عرب مشهور شده است، در «کوردووا»[1] متولد شد. او ابتدا به تحصیل الهیات وفقه وسپس طب، ریاضیات وفلسفه پرداخت. ابن رشد بعنوان فردی که به فلسفه ارسطو آشنا بوده و قادر به تجزیه وتحلیل افکار فلسفی ارسطو میباشد، به خلیفه ابو یعقوب یوسف معرفی شد. امابنظر می آید که وی زبان یونانی نمیدانست.[2]

خلیفه مذکور، ابن رشد رادرسال ۱۱۸٤ میلادی بعنوان پزشک مخصوص خود انتخاب کرد، امادوسال بعدوفات یافت. یعقوب المنصور که بعدازابو یعقوب یوسف به ــ خلافت رسید، برای مدت یازده سال ابن رشدرادرسمت پزشک مخصوص خودابقاء کرد. امامخالفان ابن رشدنزدخلیفه ازاوسعایت کردندو به خلیفه اطلاع دادند که ابن رشد

۱- Cordova شهری است در جنوب اسپانیای فعلی. ابتدا جزئی از فنیقیه بود و بعداً جزء کارتاژ شد. در قرن دوم میلادی به تصرف روم درآمد و جزیی از مستعمرهٔ رومی «باتیکا» شد.

2- Russel, *A History of Western Philosophy*, p. 425.

درشرح افکار فلسفی اش ازاصول اسلام تخطی میجو ید وازافکار فلاسفه قدیم برای یافتن حقیقت استفاده میکند. بد گو یی مخالفان درخلیفه موثر واقع افتاد وابن رشد رابه محلی نزدیک «کوردووا» درمراکش تبعید کرد.

پس ازتبعید ابن رشد، خلیفه المنصورفرمانی صادر کرد و برطبق آن اعلام داشت، هرکس فکر کند حقیقت را میتوان با عقل مطلق درک کرد واز یافتن حقایق بوسیله قرآن خودداری کند، خداوند اورا به آتش جهنم خواهد سوزانید. در پیرو انتشارفرمان مذکور کلیه کتبی که در بارهٔ منطق ومتافیزیک برشتهٔ تحریردرآمده بود، همه بعنوان کتب ونوشتجات ضاله سوزانیده شد.

اگر چه ابن رشد مانند سایرفلاسفه اسلامی به اصول قرآن واسلام ایمان کامل داشت، امایک مسلمان قشری ومتعبد نبود. سایرفلاسفه اسلامی کاملاً قشری بودند وعقیده داشتند فلسفه اصولاً مخالف اصول واحکام اسلامی است. امام غزالی درکتاب معروف خودتحت عنوان زوال فلسفه اظهارعقیده کرد که چون کلیه حقایق لازم درقرآن شرح داده شده است، لذا برای درک وتجز یه وتحلیل اصول قرآن واسلام نیازی به تفکر فلسفی وجود ندارد. ابن رشد در برابر کتاب مذکورامام غزالی، کتابی تحت عنوان تهافة التهافة برشتهٔ تحریردرآورد ودرتألیف مذکوربه ادعای غزالی پاسخ داد. غزالی عقیده داشت خداوند دنیا را ازهیچ آفر یده و بدن انسان دارای معاد خواهد بود ودو باره پس ازمرگ زنده خواهد شد. بنابراین چون فلاسفه قادربه شرح وتجز یه وتحلیل واقعیات مذکورنیستند وهرنوع تفکرفلسفی دراین باره حقیقت رالوث خواهد کرد، لذا فلاسفه باید ازشرح اصول ماوراءالطبیعه بوسیله فلسفه خودداری و برای درک امورمذکوراز اصول واحکام قرآن استفاده شود.

ابن رشد مذهب رایک واقعیت فلسفی میدانست که لباس تمثیل به آن پوشانیده شده است. افکارفلسفی ابن رشد که حاکی ازمخالفت بافنا ناپذیری بشربود، درارو پا در بین آزادفکران ومخصوصاً در دانشگاه پاریس طرفداران بسیاری داشت. اصولاً ابن سینا بیشتربین مسلمانان وابن رشدز یادتردر بین مسیحیان شهرت دارند.

ابن رشد که به سلطان فلسفه ودانش عرب مشهورشده، عقیده داشت فارابی، غزالی ومخصوصاً ابن سینا، قادربه درک فلسفه ارسطونشده وافکارفلسفی وی رامسخ کرده اند.

معهذا ابن رشد خود عقیده داشت که کلیه رشته های علوم مختلف، مجموعه ای از اصول هنری کامل ومجزا از یکدیگر است که فردی آنرا به فرد دیگری تحویل میدهد.[۱] افکار فلسفی ابن رشد نشان میدهد که اواطلاعاتش را در بارهٔ افکار فلسفی ارسطو تنها از چند کتاب مغلوطی که به عربی ترجمه شده بود، فرا گرفته وهیچگاه به عمق فلسفه یونان پی نبرده بود.

اگر چه ابن رشد بشدت افکار فلسفی ابن سینا را مورد انتقاد قرارداد، معهذا قویاً معتقد بود که منظومه شمسی و کرات آسمانی بوسیله خدا کنترل واداره میشوند وفرشتگان امر برآن وخدمتگزاران اوهستند. ابن رشد عقیده داشت، روح هر یک از کرات آسمانی دارای یک مغز و یک وجود جاودانی است، اما برخلاف ابن سینا وی معتقد نبود که کرات آسمانی دارای حواس مختلف میباشند. ابن رشد همچنین عقیده نداشت که کرات آسمانی قادربه تغذیه وتولید مثل هستند.[۲] یکی ازمعتقدات فلسفی ابن رشد این بود که قرآن وسیله اثبات وجود خداست.[۳] افکار فلسفی ابن رشد هیچگاه ازقرآن وفلسفه ارسطو که درآن دوره عمومیت داشت منفک نشد. بطور یکه «شمولدر» یکی ازعرب‌شناسان مشهور گفته است: «فلاسفه عرب همیشه ازفلسفه ارسطو گدایی کرده و به نقد وتفسیر افکار فلسفی فلاسفه افلاطون نوپرداخته اند.»[۴]



بطور خلاصه میتوان گفت درحالیکه هدف فلسفه اندیشه گری برای درک حقایق وتجزیه وتحلیل معتقدات انسان بمنظور کشف هنجارهایی است که انسان را به افکار ومنشی راستین رهنمون میشود، اما دراسلام فلسفه در بندیک رشته اصول وافکاری که درهرنوع نقد واصلاح بروی آنها بسته شده،به حالت هنجام درآمده وفلاسفه اعراب واسلام، اگر چه ازنظر هوش واستعداد انسانی از برجسته ترین نوابغ فلسفی غرب دست

۱ـ ابن رشد، مقدمه ماوراء الطبیعه.

۲ـ مأخذ بالا، فصل چهارم.

۳ـ ابن رشد، فلسفه و حکمت الهی.

4 - Schmolder, *Essai Sur les Ecoles Philosophics Chez les Arabes*, p. 132.

کمی نداشته اند، معهذا نبوغ واندیشه های خلاقه خود را دراصول سنگی شده مذهبی زندانی کرده و بنابراین گامی درتحقق هدفی که باید در ژرف اندیشی های فلسفی بکار رود، برنداشته اند. *

فصل دوازدهم

شخصیت محمد

فرد بشر هیچگاه بیش ازززمانی که زیر تعصبات مذهبی قرار میگیرد، شرارت را در حد کمال و با نهایت خرسندی مرتکب نمیشود.

پاسکال

بازشناسی ژرفی که از احکام قرآن و همچنین اصول اسلام بر اساس صد ها مدارک و مآخذ مستند و معتبر در این کتاب بعمل آمده تردیدی برای خواننده باقی نمیگذارد که قرآن محصول مغز یک انسان زمینی و آنهم محمد بن عبداله، یعنی انسان نابغه ای که خود را پیامبر خدا و اسلام معرفی کرده، میباشد. بنا بر این بی‌مناسبت نیست قبل از اینکه بحث این کتاب را ببندیم، نگاهی نیز به شخصیت محمد و عناصر تشکیل دهنده آن بیندازیم.

بر طبق نوشته های معتبری که در دست است، محمد دارای قامتی متوسط و یا کمی بلند تر از متوسط، سینه و شانه هائی پهن و رو بهمرفته ساختمان بدنی ستبر و محکم بوده است. بازوهایش دراز و دستها و پاهایش خشن بوده، پیشانی اش

فراخ و برجسته و بینی اش انحناء داشته است. چشمهایش درشت و مشگی کمی متمایل به قهوه ای، موهای سرش پر پشت و بلندو کمی مجعد، ریشهایش انبوه، سینه و گردنش دارای کمی مو، گونه هایش فرو رفته، دهانش گشاد و دارای لبخندی مطبوع بوده است. علی بن ابوطالب، عموزاده محمد در وصف وی میگوید: «محمد دارای قدی میانه، مغزی پر بار، ریشی انبوه، دست و پائی ستبر، ساختمان استخوانی محکم و قیافه ای گلگون بود.»[1] رو بهمرفته میتوان گفت که محمد از حسن جمال برخوردار بوده است. محمد پیوسته در هنگام راه رفتن گامهای تند و سریع بر میداشت، چنانچه گوئی از سرازیری پائین میرود و از اینرو برای همراهانش مشکل بود، خود را با او همگام کنند.

محمد مردی فکور بود و پیوسته خود را با امری مشغول میکرد. او هیچگاه بدون لزوم صحبت نمیکرد. زمانی که لب به سخن میگشود، تنها در مورد مطلب خاصی که مورد بحث بود، سخن میراند و کمتر به حواشی موضوع مورد بحث می پرداخت. طرز سخن گفتن او از ابتدا تا انتها بریده و تند بود. محمد قدرت زیادی در کنترل احساساتش داشت. هنگامی که از کسی میرنجید، صورت خود را از وی بر میگردانید و زمانی که خوشحال بود، چشمانش را بزیر می انداخت. درموقع گفتگو با افراد از حضور ذهن بهره میبرد و رفتارش پیوسته با متانت توام بود. او بندرت قهقهه خنده سر میداد و خنده هایش بیشتر حالت لبخند داشت.

بر طبق یکی از احادیث، محمد بسیار مهربان، خوشخو و صمیمی بود. هنگامی که او با کسی دست میداد، هیچگاه قبل از طرف، دستش را از دست وی رها نمیکرد و موقعی که با کسی مذاکره میکرد، هرگز صورت خود را قبل از طرف مذاکره از وی بر نمیگرفت. هیچگاه اتفاق نیفتاد که یک عرب و یا یک سیاهپوست با محمد سخن بگویند و از وی پاسخی نشنوند. محمدهمیشه به هرکس میرسید اعم از اینکه وی طفل یا سیاهپوست بود، به او سلام میکرد.

محمد، ازبین زنان به بیوه ها، ازبین عطرها به عطر مشگ و از غذاها به خرما،

1- Abulfeda, *Vie de Mahomet*, p. 94.

خیار، عسل، کدو و مخصوصاً گوشت گوسفند علاقه داشت. سرگرمی مطلوب او تعمیر و وصالی کفش هایش بود. شاید هیچگاه بیش از زمانی که قطع سر دشمنانش را مشاهده میکرد به وجد و سرور نمی آمد.[۱]

محمد از لباسهائی که دارای آستر ابریشمین بود نفرت داشت، با ربا مخالف بود، از سگ، یهودیان و مسیحیان نفرت داشت. از شعرا بدش میآمد و زمانی گفت: «جای کلیه نقاشان درجهنم خواهدبود.»[۲]

زمانی از عایشه درباره رفتار محمد در زندگی خصوصی اش پرسش بعمل آمد. عایشه پاسخ داد: «محمد شریف ترین و متین ترین مردی است که من تا کنون دیده ام. اما از نظر سایر خصوصیات انسانی وی با دیگران تفاوتی نداشت، بغیر از اینکه او بسیار میخندید و لبخند میزد.»[۳]

محمد استعداد زیادی برای جلب دیگران داشت. او بطور شگفت انگیزی قادر بود عقیده افراد ناراضی را بآسانی درجهت عکس تغییر دهد. هنگامی که موقعیت ایجاب میکرد،محمد بقدری به دشمنانش محبت میکرد که خشم دوستانش را بر-می انگیخت. محمد برای دوست یابی استعداد زیادی داشت و کمتر کسی میتوانست در برابر خوی جاذبه او مقاومت کند. محمد تا آنجائی که برایش امکان پذیر بود، در برابر قوانین و مقرراتی که خود وضع کرده بود منعطف میشد.

البته باید توجه داشت که از نقطه نظر روانشناسی، میل وافر برای شهرت و کسب محبوبیت یک ضعف اخلاقی است که از خصایص منفی انسان ناشی میشود و نه قدرتهای اخلاقی او. انسانی که میل زیاد برای کسب شهرت و محبوبیت بوسیله عامه داشته باشد، معمولاً بسیار حساس و زود رنج خواهد شد و برای تشفی خصوصیات روانی خود کمتر به رعایت حقوق دیگران توجه خواهد کرد. چنین شخصی معمولاً نسبت به دوستان قدیمی و آزموده اش بی اعتنا و سرد

1- Charles Francis Potter, *The Great Religious Leaders* (New York: Simoin & Schuster, 1958), p. 283.

2- *Ibid.*

۳- محمد بن سعد، کتاب طبقات الکبیر، ۹ جلد، تصحیح بوسیله ساچو (لیدن: ۱۳۲۲ هجری)، جلد دوم، صفحه ۹۱

خواهد بود، آنها را برای کسب دوستان و یاران جدید به آسانی و ارزانی خواهد فروخت و در برابر دشمنانش ضعف آمیخته باتمایل به دوستی نشان خواهد داد. ازطرف دیگر، افرادی که در این گروه روانی قرار میگیرند، پیوسته خود را برای دوستی آماده نشان میدهند، خوی و طبیعت اجتماعی بودن درآنها بسیار قوی است و تمایل زیادی برای افزودن به تعداد دوستانشان دارند. محمد مظهر بارزی از این طبقه افراد بود و راز هنر او در ابراز تقیه این بود که خشم و نارضائی خود را در زیر نقاب دوستی و صمیمیت پنهان سازد.

از طرف دیگر نباید فراموش کرد کسی که وارد بازی سیاست میشود، باید در ابرازتقیه مهارت لازم داشته باشدومحمدازاین هنر بهره‌لازم میبرد. «آنیاس سیلو پوس» پاپ پی دوم که در ضمن از سیاستمداران، شعرا و نویسنده های معروف بشمار است، میگوید: «شخصی که قادر به پنهان کردن افکار و عقایدش از دیگران باشد، میداند چگونه بر مردم حکومت کند.»[۱] بدیهی است که محمد از این هنر سرمایه کافی داشت و بعلاوه وی از قدرت مسک نفس زیاد برخوردار بود و مخصوصاً این خاصیت روانی درپیروزیهای سیاسی او بسیار موثر افتاد.

تمایل محمد به زن و ازدواج یکی از نقاط ضعف بزرگ اخلاقی او و یکی از سلاحهای غیر قابل دفاعی بوده که مخالفانش پیوسته بر ضد او بکار برده اند. پس از اینکه محمد به قدرت رسید و در حالیکه سن او از پنجاه تجاوز میکرد، در حدود بیست زن اعم از عقدی، صیغه، برده و غیره درحرمسرایش بسر میبردند. بعضی از نویسندگان غربی در مقام دفاع ازمجمد برآمده و نوشته اند، عمل محمد را در تمایل به زن نباید درچارچوب اخلاقیات غرب بررسی کرد، بلکه این عمل را باید در فرهنگ نسبی اعراب قرن ششم میلادی و وضع فردی و اجتماعی زن در جامعه عرب بدوی آن زمان تجزیه و تحلیل کرد.

اما نویسندگان مذکور نباید فراموش کنند که محمد خود را پیامبر خدا معرفی

1- Tor Andrae, *Mohammed: The Man and his Faith*, trans. Theophil Menzel (New York: Barnes and Noble, Inc., 1935), p. 187.

کرد و پیامبر خدا باید از هر لحاظ منزه و بی عیب و رفتارش برای دیگران نمونه باشد. انسانی که حتی خود را عابد و زاهد میداند و دعوی زهد و تقوی میکند، باید قواعد اخلاقی را لااقل در سطحی بالاتر از مردم عادی رعایت کند، چه رسد به کسی که خود را پیامبر و نماینده خدا معرفی میکند. اما محمد پیامبر خدا، با صدور یک آیه [۱] که مدعی بود از آسمان آمده، خویشتن را از قیود اخلاقی برای استفاده از زن استثناء و آزاد کرد و اعلام نمود که وی بدون رعایت مقرراتی که برای مسلمانان وضع شده، با هر زنی اراده کند، میتواند ازدواج نماید.

خدیجه اولین همسر محمد در سال ۶۱۹ میلادی، یعنی سه سال پیش از هجرت وفات یافت. اگر چه بنظر میرسد که محمد نسبت به خدیجه مانند سایر زنانی که بعد از نبوت با آنها ازدواج کرد، شور عشقی نداشت، اما پس از مرگ خدیجه پیوسته از او به نیکی یاد و و یرا تعریف و تمجید میکرد.[۲] یک پسیکوآنالیست گفته است، دلیل وابستگی عاطفی محمد به خدیجه آن بود که محمد در طفولیت مادر خود را از دست داده و از مهر و محبت گرم مادری محروم مانده بود و از اینرو به یک زن مسن تر از خود که میتوانسته است خلاء مهر مادری را برایش پر کند، احساس شدید عاطفی پیدا کرده بوده است.[۳]

۱ـ به آیه ۳۶ سوره احزاب و مطالب صفحه شماره ۲۸۸ همین کتاب مراجعه فرمایند.

۲ـ عایشه میگوید، روزی شخصی در خانه را زد و اجازهٔ ورود خواست. هنگامی که محمد متوجه شد، شخص مذکور «حلا» خواهر خدیجه است، در حالیکه صدایش میلرزید، اظهار داشت: «اوه، خداوندا، این (حلا) است.» عایشه میگوید، با شنیدن حرف مذکور، احساس حسادت چنان بر من غلبه کرد که فریاد زدم: «چرا تو همیشه از این پیرزن قریشی بی دندان و دهان قرمز یاد میکنی. در حالیکه سرنوشت او را از تو گرفته و خداوند بهتر از او را نصیب تو کرده است.»

• Maxime Rodinson, *Muhammad*, trans. Anne Carter (New York: Pantheon Books, 1971), p. 51.

3- *Ibid.*

بطوری که گفتیم، محمد نسبت به خدیجه احساس شدید عاطفی داشت، با این وجود پس از مدت کوتاهی پس از درگذشت خدیجه، در همان سال مرگ خدیجه با «سوده بنت زمعه» ازدواج کرد. سوده در واقع اولین همسری است که محمد بعد از مرگ خدیجه و قبل از هجرت اختیار کرده است. بعد از هجرت، محمد در سن ۵۴ سالگی با عایشه و دو سال بعد با حفصه دختر عمر و در سال بعد در سن ۵۷ سالگی در دو ماه متوالی با دو همسر تازه (زینب بنت خزیمه و امه سلمه بنت ابی لهب) ازدواج کرد. بعد از آن با زینب بنت جحش همسر پسر خوانده اش زیدکه شرح جزئیات آن از صفحه ۲۸۷ ببعد این کتاب آمده است ازدواج کرد ودرهمان سال همسر هفتمی اش را به انضمام یک صیغه جدید به حجله برد. پروفسور «وات»[1] در صفحات ۳۹۵ تا ۳۹۹ کتابش، تعداد زنانی را که محمد با آنها انواع و اقسام روابط گوناگون زناشوئی، صیغه و غیره داشته و یا بدون اینکه عقد ازدواج انجام بگیرد، با آنها برای ازدواج وارد مذاکره شده، با نام و نشان تعداد سی و شش نفر ذکر کرده است. کلیه همسران محمد بغیر از خدیجه از او جوان تر بوده اند.

ابن عباس گفته است: «باید در واقع گفت، بالا ترین مقام مسلمانان (یعنی محمد) از لحاظ شور جنسی نسبت به زنان نیز بین مسلمانان بالا ترین مقام را حائز بوده است.»[2]

محمد به اطفال علاقه فراوان داشت و شاید علت این امر را بتوان مرگ زودرس فرزندانش در طفولیت دانست. او به پسر خوانده اش زید نیز علاقه میورزید، معهذا بطوریکه میدانیم به همسراو زینب بنت جحش دل باخت و با

1- Montgomery Watt, *Muhammad at Medina* (Oxford: Oxford University Press, 1956), pp. 395-99.

2- William Muir, *The Life of Muhammad*, A New and Revised Edition by T.H. Weir (Edinburgh: John Grant, 1911), p.515.

صدور یک آیه الهی او را تصاحب و بهمسری خود درآورد.[۱]

محمد به یکی از نواده هایش بنام امامه نیز علاقه میورزید واوراروی شانه‌هایش حمل میکرد. علی بن ابیطالب، پسر عموی محمد نیز مورد علاقه وی بود، اما محمد بفراست دریافته بود که علی سیاستمدارقابلی نبود.

محمد در جوانی لقب امین گرفت و «محمد امین» نامیده میشد، اما پس از کسب قدرت در مدینه، استفاده از مکر، حیله و نیرنگ یکی از روشهای عادی حکومت او شد و جزئی از شخصیت او را تشکیل داد. وقایع و حوادث مشروح در زیر نمونه های بارزی از دسیسه های محمد است که بمنظور اثبات ادعای مذکور به توضیح آنها پرداخته میشود:

۱ـ در حادثه نخله که جزئیات آن در صفحه ۱۸۷ همین کتاب شرح داده شده است، بر خلاف رسوم اعراب، درماههائی که جنگ حرام دانسته شده بود (ذیقعده،ذیحجه،محرم ورجب)وحتی راهزنان نیزدرماههای مذکوراز‌حمله به‌کاروانها و مسافرین خودداری میکردند و همچنین دشمنان خونین درآن ماهها سلاح بر زمین میگذاشتند، محمد دستور حمله به کاروانی را که از طائف به مکه میرفت در محل نخله صادر کرد وبعد برای اینکه قبح عمل مذکور را منتفی سازد، آیه ۲۱۷ سوره بقره را نازل کرد.

دستور محمد در حمله به کاروان مذکور و کشتن کاروانسالار آن در روز آخر ماه رجب که یکی از ماههای حرام بود نه تنها فریاد سرزنشبار مردم مکه، بلکه حتی صدای اعتراض بت پرستان و یهودیان مدینه را نیز برآورد و مردم عربستان، این عمل محمد را خیانتی بی سابقه به یکی از فرهنگ های قومی خود تلقی کردند.[۲]

۲ـ یکی دیگر از اقدامات محمد که نه تنها با معاهده حدیبیه که وی با سکنه مکه امضاء کرده بود، بلکه با کلیه اصول اخلاقی مغایرت داشت، تحریک و حمایت او از یک راهزن حرفه ای بنام ابو بصیر بود. شرح واقعه به قرار زیر است:

۱ـ آیه ۳۶ سوره احزاب. بصفحه‌های شماره ۲۸۷ و ۲۸۸ همین کتاب مراجعه فرمائید.

2- Rodinson, *Muhammad*, pp. 163-65.

ابوبصیر یکی از جوانان با هوش و کاردان یکی از طوایف مکه بود که بعلت مسلمان شدن بوسیله رهبران قبیله خود زندانی شده بود، اما چون جوان زرنگ و با تدبیری بود، موفق شد از زندان فرار کند و به محمد در مدینه پناه ببرد. پس از فرار ابوبصیر از مکه، دو نماینده از طرف قریش وارد مدینه شدند تا او را از محمد تحویل بگیرند و با خود به مکه ببرند. ابوبصیر توقع داشت، چون اسلام اختیار کرده بود، محمد و یرا در پناه خود قرار دهد و از تحویل وی به نمایندگان قریش خودداری کند. اما محمد اظهار داشت، چون بر طبق معاهده حدیبیه متعهد شده است، افراد مکی را که به مدینه پناهنده میشوند، به مقامات مکه تحویل دهد، قادر نیست در باه ابوبصیر اقدامی انجام دهد و ناچار است و یرا به افراد طایفه اش مسترد دارد. در ضمن به ابوبصیر اعلام داشت که خداوند در این باره به وی کمک خواهد کرد و اجازه نخواهد داد، چون وی اسلام آورده، دشمنانش آسیبی به او برسانند.

در راه مدینه به مکه، هنگامی که ابوبصیر و دو نماینده مذکور برای صرف ناهار توقف کرده بودند، ابوبصیر یکی از زندانبانانش را به بهانه اینکه قصد دارد، تیزی شمشیرش را آزمایش کند فریب داد و و یرا با شمشیر خودش مقتول کرد و در حالیکه هنوزخون ازشمشیرش می چکید،مجدداًبه محمد پناهنده شد. زندانبان دیگر که اصولاً یک غلام آزاد شده بود و برای کمک به زندانبان مقتول به این ماموریت اعزام شده بود، نیز به مدینه بازگشت. محمد ابوبصیر را به زندانبان دوم تحویل و به او دستور داد، ابوبصیر را باخود به مکه مراجعت دهد. زندانبان دوم اظهار داشت، به تنهائی از عهده ابوبصیر بر نخواهد آمد و لذا از انجام ماموریت امتناع کرد.

با توجه به اینکه محمد قبلاً ابوبصیر را به نماینده های اعزامی از مکه تحویل داده بود، دیگر خود را در برابر معاهده حدیبیه مسئول نمیدانست. اما چون فکر میکرد اگر ابوبصیر در مدینه باقی بماند و مقامات قریش مجدداً نماینده هائی برای تحویل گرفتن وی گسیل دارند، او مجبور است ابوبصیر را به آنها تحویل دهد،

لذا به وی اشاره کرد، از مدینه خارج شود و به نقطهٔ دیگری برود.[۱]

ابو بصیر احتمالاً با حمایت محمد گروهی از افراد راهزن را گرد خودجمع آوری کردو به‌یکی از نقاط ساحلی دریای سرخ رفت.[۲] درآنجا گروه‌دیگری ازمسلمانان به‌وی ملحق شدندواگرچه به‌انجام فرایض مذهبی اسلام می‌پرداختند و پشت‌سر ابو بصیر نماز میگذاردند، ولی در ضمن به شغل راهزنی و قتل و غارت کاروانهائی که از آنجا عبور میکردند، اشتغال یافتند. کار راهزنی و قتل و غارت گروه ابو بصیر به جائی رسید که راهها حتی از زمان جنگ بین محمد و قریشیان نیز ناامن تر شد. بر هیچکس پوشیده نبود که ابوبصیر بدون حمایت محمد قادر به‌انجام شرارتهای مذکور نبود و بدون تردید محمد ویرا در دست زدن به‌این اعمال ناانسانی و جنایتکارانه تشویق و پشتیبانی میکرد.

چون نا امنی کاروانها روز بروز زیادتر میشد و اهالی قریش با توجه به بعد مسافت قدرت قلع و قمع ابو بصیر و گروه هفتاد نفری راهزنان زیر فرمان او را نداشتند لذا نمایندگانی نزد محمد اعزام و از او تقاضا کردند، ابو بصیر را از راهزنی و قتل و غارت باز دارد. محمد تقاضای آنها را رد کرد و پاسخ داد، این کار به وی ارتباطی ندارد.[۳]

اهالی قریش بر اصرار خود افزودند ولذا محمد موافقت کرد، درصورتیکه اهالی قریش از حقوقی که بموجب معاهده حدیبیه درباره استرداد آن گروه ازاهالی مکه که به مدینه وارد و به محمد پناهنده میشوند، صرفنظرکند،وی به‌غائله ابو بصیر و اشرار طرفدار او خاتمه خواهد داد.

اهالی قریش ناچار با پیشنهاد محمد موافقت کردند و لذا محمدنامه ای به‌ابو بصیر ارسال و ضمن آن او را از انجام راهزنی و قتل و غارت بازداشت. نامه

1- Montgomery Watt, *Muhammad: Prophet and Statesman,* (Oxford: Oxford University Press, 1971), p. 199.

2- *Ibid.*

3- R.V.C. Bodley, *The Messenger: The Life of Mohammed* (New York: Doubleday and Company, Inc., 1946), p. 260.

محمد در موقعی به ابوبصیر رسید که وی بعلت زخمی که دریکی از راهزنیها برداشته بود، در حال احتضار بسر میبرد و سرانجام جان سپرد. پس ازمرگ ابو- بصیر، طرفدارانش ویرا مدفون کردند و در محلّ دفن وی مسجدی بنا ساختند و خود بمدینه رفتند.[۱]

۳ـ یکی دیگر از دسایس محمد در موردی به وقوع پیوست که وی برای گرفتن خونبهای دو نفر مقتول، به محل سکونت قبیله یهودی بنی النضیر رفته بود. در زمانیی که یهودیان مقدمه پذیرائی ازاو وهمراهانش رابرای ناهارفراهم میکردند، محمد به یک بهانه مضحک مبنی بر اینکه جبرئیل بر او نازل شده و اظهار داشته است یهودیان قصد قتل او را دارند، محل را ترک و بعد نسبت به یهودیان سختگیری کرده، مردانشان را قتل عام کرد، اموالشان را تصاحب نمود و زن و بچه آنها را اسیر کرد و بمعرض فروش گذاشت. شرح واقعه مذکور به قرار زیر است:

یکی از روزهای سال سوم هجرت، محمد به اتفاق گروهی از اصحابش و از جمله ابوبکر و عمر برای جمع آوری پول جهت پرداخت خونبهای دو نفر از اهالی طایفه بنی امیر که در هنگام خواب بوسیله یکی از اتباعش به قتل رسیده بودند، برای ملاقات و گفتگو با رهبران طایفه یهودی بنی النضیر که با طایفه بنی امیرهم- پیمان بودند، به قلعه آنها رفت. مقامات طایفه بنی النضیر با تقاضای محمد موافقت و از او دعوت کردند برای صرف غذا مهمان آنها باشد. محمد تقاضای سران طایفه بنی النضیر راقبول،ولی پس از چندلحظه بعنوان قضای حاجت[۲] آنجا را ترک کرد و ناپدید شد. اصحاب وی مدتی انتظار مراجعت او را کشیدند، اما چون از او خبری نشد، آنها نیز ناچار آنجا را ترک کردند و به خانه محمد رفتند. محمد به آنها اظهار داشت که چون جبرئیل بر او نازل شد و اظهار داشت، یهودیان طایفه بنی النضیر قصد قتل او را دارند، لذا وی مجبور به ترک محل شد. سپس محمد بن مسلمه را نزد رهبران طایفه بنی النضیر گسیل داشت و به آنها پیغام داد:

۱- محمد بن عمر الواقدی، کتاب المغازی، صفحات ۶۲۹ - ۶۲۴

2- Rodinson, *Mohammad,* p.192

«پس از کشف خیانت شما، از این پس من قادر به زندگی با شما در مدینه نیستم، به شما ده روز مهلت میدهم شهر مرا ترک گوئید و از آن ببعد، گردن هر یک از افراد طایفه شما که در این شهر دیده شود، زده خواهد شد.»[1] سران طایفه بنی‌النضیر به محمد بن مسلمه اظهار داشتند ما با محمد پیمان بسته ایم که باصلح و صفا در کنار یکدیگر در مدینه زندگی کنیم و توقع پیمان شکنی از پیامبر خدا نداریم. محمد بن مسلمه اظهار داشت، اکنون همه چیز تغییر کرده و معاهده های منعقده بین ما دیگر بقوت خود باقی نخواهند بود. بر طبق دستور پیغمبر خدا شما باید کلیه مایملک خود را بردارید و باتفاق چار پایانتان این منطقه را ترک کنید. قسمتی از قیمت نخلستانهایتان نیز بشما پرداخت خواهد شد.[2]

یهودیان بنی النضیر در صدد ترک مدینه بودند، ولی از یک طرف رهبر آنها «حیه» با ترک مدینه مخالف بود و از دگر سو، عبداله بن ابی رهبر منافقین و همچنین سران سایر قبایل یهودی مدینه قول دادند بر ضد محمد از آنها حمایت کنند. بدین ترتیب یهودیان بنی النضیر از قبول پیشنهاد محمد سر باز زدند و در برابر او تصمیم به مقاومت گرفتند.

محمد و پیروانش مدت دوهفته قلعه بنی النضیر را محاصره کردند و راه عبور و رسانیدن آذوقه را بر یهودیان بستند. در پایان هفته دوم محاصره، محمد برای وارد کردن فشار روانی به افراد قبیله مذکور دستور داد نخلستانهای خرمای آنها را قطع کنند. افراد طایفه مذکور لب به اعتراض گشودند و اظهار داشتند از کسی که خود را پیامبر خدا و مامور ارشاد مردم میداند، شایسته نیست دست به کار غیر انسانی و یرانی و تباهی وسیله ارتزاق مردم بزنند. محمد در پاسخ آنها آیه ۵ سوره حشر را نازل کرد که حاکی است:

... مَا قَطَعْتُم مِّن لِّينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ ○

«.... اگر شما نخلی راقطع و یاآنراسر پانگهدارید، همه به امرخداوند بوده وقطع آن

1- *Ibid.*

2- *Ibid.*

برای مجازات فاسقین یهودالزام آور بوده است.»

سرانجام در برابر فشارهای مذکور، یهودیان بنی النضیر، مخصوصاً با توجه باینکه عبداله ابی هیچ اقدامی در حمایت از آنها بعمل نیاورد، حاضر به قبول شرایط محمد و ترک محل سکونت خود شدند، اما محمد که متوجه شد یهودیان در فشار قرار گرفته و در شرف شکست خوردن هستند، شرایط سنگین تری به آنها تحمیل کردواعلام داشت،شرایطقبلی اکنون منتفی شده و یهودیان بنی النضیر اجازه دارند فقط آنچه شترهایشان میتوانند حمل کنند با خود ببرند و اجازه حمل سایر اموال و مخصوصاً سلاحهای جنگی خود را نخواهند داشت.[1]

یهودیان بنی النضیر که جان خود را در خطر می دیدند، شرایط مذکور را قبول کردند، آنچه را می توانستند با ۶۰۰ شتر خود حمل کردند و بقیه و از جمله کلیه سلاحهای خود را در محل ترک کردند، بعضی از آنها رهسپار خیبر و گروهی عازم سوریه شدند.

پس ازاخراج طایفه بنی النضیرازمدینه،محمدآیات ۶و۷سوره حشر رانازل کرد . آیه ٦ سوره حشر در این باره میگوید:

وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ ۚ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ○

«و آنچه را خداوند از مال آنها (یهودیان) برسم غنیمت به شما داد، متعلق به رسول است زیرا شما سپاهیان اسلام بر آن هیچ اسب و استری نتاختید و لکن خدا رسولانش را بر هر که بخواهد مسلط میگرداند وخدابرهرچیزتواناست.»

سپس اموال یهودیان بین دو نفر از انصار فقیر و مهاجرین تقسیم شد. مورخین نوشته اند، چون پس از جنگ احد و چند واقعه دیگر بسیاری از مسلمانان بدست مخالفان محمد کشته شده و اسلام ضعیف شده بود، لذا محمد بمنظور جلوگیری از تضعیف بیشتر اسلام به ارتکاب آنهمه مظالم غیر اخلاقی و نا انسانی به یهودیان دست زد.[2]

---

1 - *Ibid.*, p. 193.
2 - Watt, *Muhammed: Prophet and Statesman*, p. 151.

۴ــ یکی دیگر از مواردی که محمد با توسل به مکر و فریب بر دشمنانش فائق آمد در زمان محاصره مدینه بوسیله لشگرمکه بود. در جریان مذکور محمد شخصی بنام «نعیم بن مسعود» رامامور کرد بین لشگر قریش و یهودیان بنی النضیر که قصد داشتند با یکدیگر متحد و به لشگریان محمد حمله کنند، با سعایت و سخنان دروغ اختلاف بیندازد و آنانرا بر ضد یکدیگر بشوراند. محمد برای قانع کردن پیروانش نسبت به مکر و حیله ای که در جریان واقعه مذکور بکار برد، گفته است: **«جنگ بغیراز مکر و فریب چیز دیگری نیست.»**[1] اما دربرابر پاسخ به این پرسش که آیا از پیامبر خدا مکر و حیله و نیرنگ شایسته است، لب فرو بسته است. شرح واقعه مذکور چنین است:

درسال پنجم هجری به محمد خبر رسید که اهالی قریش مجدداً قصدحمله به‌ـ مدینه را دارند. بسیاری از قبایل مکه و حتی قبیله بنی النضیر که ساکن مدینه بودند برای حمله به مدینه اتحادیه ای تشکیل داده و ابوسفیان اعتماد قاطع داشت که این بار به آسانی محمد را شکست خواهد داد. لشگریان مکه در حدود ۱۰۰۰ نفر بودند که ۶۰۰ نفرآنها اسب در اختیار داشتند و تشکیل سواره نظام ارتش مکه را میدادند. اما ارتش محمد ۳۰۰ نفر سرباز در اختیار داشت که فقط ۵۰ نفر آن سواره نظام بودند.

لشگریان مکه از همان راهی که دو سال پیش به مدینه لشگر کشیده بودند، برای جنگ به طرف این شهرپیش رفتند و در دامنه های سفلای کوه احد موضع گرفتند. وضع لشگریان محمد بسیار وخیم بود و تنها یک معجزه میتوانست آنها را از خطر نابودی نجات دهد.

درخلال زمانی که محمد برای رو بروشدن با مشکل مذکور عقب چاره میگشت، روزبه مهیار فارسی که مسلمانان او را «سلمان فارسی» میخوانند و یک غلام مسیحی آزاد شده ای بود که یک یهودی او را به مدینه آورده و وی اسلام

۱ـ ابن اسحق، کتاب سیرت رسول اله، صفحه ۴۷۶؛ محمد بن عمرالواقدی، کتاب المغازی، صفحات ۴۸۱ ـ ۴۸۰

اختیار کرده بود، به محمد پیشنهاد کرد، اطراف مدینه را خندقی حفر کنند تا لشگریان مکه نتوانند از آن عبور کنند و وارد مدینه شوند. محمد پیشنهاد سلمان فارسی را مورد پذیرش قرار داد و قبل از رسیدن لشگریان مکه خندق آماده شده بود.

گروهی معتقدند که مطالب قرآن را نیز سلمان فارسی به محمد تعلیم داده و آیه ۱۰۳ سوره نحل به شرح زیر درجهت این گفته نازل شده است:

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَٰذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ○

«وما کاملاً آگاهیم که (کافران) میگویند آنکس که مطالب این قرآن را به رسول میآموزد، بشری است عجمی ورسول (مطالب آموخته شده را) خود به زبان فصیح عربی درآورده است.»

محمد قصد داشت، طایفه غطفان را قانع کند که به مسلمانان به پیوندند، اما ابوسفیان از این کار جلوگیری کرد.[۱] لشگریان ابوسفیان در آنطرف خندق باقی ماندند و نتوانستند وارد مدینه شوند. در حالیکه طایفه یهودی بنی قریظه موافقت کرده بودند، در جبهه عقب مدینه باقی بمانند و سربازان محمد را در جنگ یاری کنند، ابوسفیان تصمیم گرفت، با بنی قریظه وارد مذاکره شده و آنها را به جنگ بر ضد محمد تشویق کند.

محمد با وجود موفقیت در حفر خندق وضع خود را وخیم میدید و لذا تصمیم گرفت با حیله و دسیسه جنگ را به نفع خود پایان دهد. در این جریان، «نعیم بن مسعود» که مامور بود بین طایفه بنی قریظه و مکیان بمنظور متحد کردن آنها برای جنگ بر ضد محمد وظیفه رابط را اجرا کند نزد محمد آمد و گفت حاضر است برای پیروزی محمد هرکاری که از دستش ساخته باشد انجام دهد. محمد او را مامور کرد از اعتمادی که مکیان و یهودیان هر دو نسبت به وی داشتند استفاده کند و با فتنه و دسیسه آنها را نسبت به یکدیگر بدبین و بر ضد یکدیگر بشوراند. محمد بمنظور اینکه عمل خود را مشروع جلوه دهد، بر طبق نوشته های ابن اسحق و

۱ـ گیورگیو، محمد پیغمبری که از نوباید شناخت، صفحه ۳۱۹

واقدی به صراحت به «نعیم بن مسعود» اظهارداشت: **«جنگ بغیر ازفریب ودسیسه چیز دیگری نیست.»**[1]

«نعیم بن مسعود» بین طایفه بنی قریظه و مکیان شروع به فتنه و دسیسه کرد. به یهودیان بنی قریظه اظهار داشت که سران قریش نسبت به قول خود وفادار نخواهندماندوسرانجام آنهاراترک کرده و به مکه باز خواهند گشت و از طرف دیگر به سران قریش اظهار داشت که یهودیان بنی قریظه با محمد کنار آمده و تصمیم گرفته اند به اتفاق او بر ضد شما بجنگند. حیله «نعیم بن مسعود» موثر واقع شد و اعتماد سران قریش و یهودیان بنی قریظه از یکدیگر سلب گردید وآنهانتوانستندبه کمک یکدیگر بر ضد مسلمانان وارد جنگ شوند.

نبودن آذوقه، سردی هوا و نزدیک شدن ماه ذیقعده که یکی از ماههای حرام است (اعراب بر طبق فرهنگ قبیله ای در چهار ماه ذیقعده، ذیحجه، محرم و رجب دست به جنگ نمیزدند)، نیرو های مکه را وادار کرد، پس از دو هفته انتظار در آنطرف خندق به مکه مراجعت کنند.

۵ــ زمانی، مردی در حضور محمد با سخنان درشت، ابو بکر را مورد اهانت قرار داد. ابو بکر توقع داشت، محمد دراین ماجرا از وی جانبداری کند، اما محمد ساکت ماند و چیزی نگفت. هنگامی که ابوبکر سکوت محمد را مشاهده کرد، از خود به دفاع پرداخت و اهانت های مرد مذکور را پاسخ گفت. بمحض اینکه ابو بکر برای دفاع لب به سخن گشود، محمد او را ترک گفت. بعداً ابو بکر محمد راازعمل مذکورشماتت کرد.محمددر پاسخ به ابو بکراظهارداشت: «موقعی که آن مرد به تو توهین کرد، جبرئیل در محل حاضر شد و سکوت ترا با خشنودی نظاره میکرد. اما هنگامی که تو شروع به دفاع از خود کردی، جبرئیل محل را ترک کرد و منهم از عمل او تابعیت کردم.»[2]

۶ــ عایشه نیز تعریف میکند، زمانی محمد از مردی بد گوئی میکرد و نام او را به بدی میبرد. اتفاقاً مرد مذکور برای ملاقات محمد حضور یافت. عایشه میگوید،

۱ـ به زیرنویس شماره ۱ صفحه ۳۷۱ همین کتاب مراجعه فرمایند.

2- Andrae, *Mohammed: The Man anf his Faith*, p.186.

محمد آنچنان نسبت به شخص مورد نظر ادب و متانت و احترام نشان داد که عملش و یرا به حیرت انداخت.[۱]

بدیهی است، از نظر روانی، شخصی که *توانائی و تهور برای ابراز عقاید* خود نداشته باشد، معمولاً برای پیش برد هدفهایش به حیله و نیرنگ متوسل میشود و این امر از خصایص روانی محمد بود.

عموم مورخانی که درباره زندگی محمد و شخصیت او تحقیق کرده اند، و یرا شخصی خشن، کینه جوو قسی القلب دانسته اند. مواردزیرنشانه هائی از روح خشن و طبیعت کینه جوی و قساوت قلب محمد میباشد.

۱ــ چند نفر از اهالی قبیله بحیره در حالیکه از ضعف و بیماری شدید رنج میبردند نزد محمد آمدند و از او تقاضای مساعدت کردند. محمد آنها را نزد شتربانش در خارج از مدینه فرستاد، تا مقداری از شیر شتر بنوشند و شفا یابند. این تجویز در بهبود حال آنان موثر افتاد و نامبردگان به حال عادی باز گشتند. سپس شتربان‌رامقتول‌کردند، شتر را برداشته و راه بیابان در پیش گرفتند. هنگامی که این خبر به محمد رسید، «*کرز بن جابره* را برای دستگیری آنها مامور کرد. نامبرده آنها را دستگیر و به حضور محمد آورد. محمد دستور داد، دست و پایشان را قطع و چشمانشان را کور کردند.[۲]

۲ــ در مورد دیگری، در حالیکه «ابن سنینه»، یکی از تجار یهودی که با مسلمانان روابط حسنه ورفت وآمدداشت، درحضورمحمد بود، محمددستورداد، پیروانش بر هریک از بزرگان یهود دست یافتند آنها را بکشند. «محیصه بن مسعود» بطور ناگهانی از جا برخاست و «ابن سنینه» بیگناه را در جلوی چشمان محمد کشت، از کلیه اصحاب و حضار، فقط برادر محیصه او را از ارتکاب قتل فجیع مذکور ملامت کرد.[۳]

---

1 - *Ibid.*

۲- ابومحمد عبدالملک بن هشام، کتاب سیرت رسول اله، ۴ جلد (قاهره: ۱۳۵۶ هجری).

۳- ۲۳ سال، صفحه ۱۱۰

۳ــ در قتل عام مردان طایفه بنی النضیر، محمد پیغمبر خدا ریحانه زن زیبای یکی از مقتولین طایفه مذکور را بعنوان سهم خود تصاحب کرد و همان شبی که شوهرش مقتول شده بود، او را با خود به رختخواب برد.[۱] در واقعه خیبر، یکی از یهودیان ثروتمند طایفه بنی النضیر بنام «کنانه بن ربیع» که پس از اخراج از مدینه به خیبر پناهنده شده بود، ازافشاء و تحویل جواهرات و نقدینه هایش به محمد خودداری کرد. اماپس از چندساعت خزانه های جواهرات وی کشف شدولذامحمد دستور داد نامبرده و یکی از عموزاده هایش که از جریان امر اطلاع داشت، هردو اعدام شوند. پس از قتل «کنانه بن ربیع»، محمد همسر ۱۷ ساله زیبای او صفیه دختر «حی بن اخطب» را همان شب قتل شوهرش به عقد ازدواج خود درآورد و با او به حجله رفت. نکته آنجاست که با این عمل، دستور قبلی خودش را مبنی بر اینکه مسلمانان باید تا زمانی که زنان اسیر آنها در عده هستند، با آنها مجامعت نکنند، نادیده گرفت. نکته جالب دیگر در این واقعه آنستکه پیغمبر خدا آنقدر مفتون و مسحور زیبائی صفیه شده بود که در مراجعت به مدینه، هنگامیکه صفیه میخواست سوار شتر شود، محمد زانوی خود را خم کرد تا صفیه پایش را روی زانوی او بگذارد و سوار شتر شود.[۲]

• در مخاصمات محمد با طوایف یهودی مدینه، سربازان محمددوطایفه بنی‌قینقاع و بنی النضیر را از مدینه اخراج کرده بودند و اکنون نوبت به طایفه بنی‌قریظه رسیده بود. پس از اینکه محاصره مدینه بوسیله نیروهای مکه پایان یافت محمد به طایفه مذکور پیشنهاد کرد به دین اسلام درآیند، اما طایفه مذکور از قبول پیشنهاد محمد امتناع کردند. لذا سربازان محمد کوی آنها را برای مدت ۴ هفته و به قولی ۶ هفته محاصره کردند و سرانجام به پیشنهاد «کعب بن اسد» رئیس

1- Dagobert D. Runes, *Philosophy for Everyman* (New York: Philosophical Library, Inc., 1968), p. 68.

2- Rodinson, *Muhammad*, p. 254; Martin Lings, *Muhammed: His Life Based on the Earliest Sources* (London: George Allen & Unwin, 1983), pp. 268-69.

طایفه مذکور قرار شد موضوع اختلاف به داوری سعد بن معاذ رئیس طایفه اوس گذاشته شود. طرفین متخاصم و یرا بعنوان داور قبول کردند و وی فتوی داد که کلیه مردان قبیله بنی قریظه مقتول، اموال آنها غصب و زن و فرزندانشان اسیر و بمعرض فروش گذاشته شوند.[۱]

با صدور فتوای مذکور هفتصد نفر و به قولی یکهزار نفر ازمردان طایفه بنی‌ـ قریظه را علی و زبیر جلوی چشمان محمد گردن زدند، اموال آنها تصاحب و زن و فرزندانشان اسیر و بمعرض فروش گذاشته شدند.[۲] یکی از زنان طایفه مذکور بنام «حسن القرطی» را نیز گردن زدند. جرم وی آن بود که هنگام محاصره کوی بنی‌ـ قریظه سنگی بطرف مسلمانان پرتاب کرده بود.[۳] عایشه گفته است، او هیچگاه خوشروئی و خوشخوئی زن مذکور را فراموش نخواهد کرد.[۴]

۴ــ یکی دیگر از مواردی که حاکی از روح خشن و قساوت قلب محمد میباشد، موضوع برخورد او با «ابورحم غفاری» یکی از صحابه او در یکی از غزوات است. «ابورحم غفاری» در غزوات در صف محمد مرکب میراند و بر ضد دشمن جنگ میکرد. در یکی از غزوات، کفش زمخت او به ساق پای محمد خورد و متألمش ساخت. محمد از این واقعه چنان خشمگین شد که به غیرعمدی بودن عمل ابورحم و اینکه وی یکی از یاران اوست که بخاطر وی جنگ میکند، توجهی نکرد و چنان تازیانه سختی بر او نواخت که ابورحم را بیحال کرد و زبانش را بند آورد. ابورحم میگوید، قصد داشتم در این باره به محمد اعتراض کنم، ولی فکر کردم اگر حرفی بزنم فوراً محمد آیه ای از آسمان درباره عمل ناشایستم صادر خواهد کرد و لذا سکوت اختیار کردم.[۵]

1- Lings, *Muhammed*, p. 232؛

محمد بن جریر طبری، **طریقه الامم و الملوک**، جلد سوم، صفحه ۱۰۹۳

2- *Ibid.*

۳ـ ۲۳ سال، صفحات ۱۵۲ و ۱۵۳

۴. ابو محمد عبدالملک بن هشام، **کتاب سیرت رسول اله**.

۵ـ ۲۳ سال، صفحه ۱۱۰

۵ــ در مورد دیگری پیر مرد فرتوتی بنام «ابوعفک» که یکصدو بیست سال از عمرش میگذشت، محمد را در شعری هجو کرده بود. محمد دستور قتل او را صادر کردو سالم بن عمیر پیر مرد مذکور را با یک ضربت در خواب کشت.[۱]

۶ـ یکی دیگراز نشانه های سنگدلی محمد و کینه توزی او نسبت به دشمنانش، واقعه قتل «عقبه بن معیط» میباشد. این شخص یکی از بزرگان بنی امیه بود که تحت تأثیر تعلیمات محمد قرار گرفته و بدون اینکه اسلام اختیار کند، در جلسات وی حضور مییافت. «ابی بن خلف الجمحی» که یکی از دوستان صمیمی عقبه و از مخالفان سر سخت محمد بود، به عقبه اظهار داشت که اگر او میل دارددوستی-اش را با وی نگهدارد، باید در حضور بزرگان قریش بروی محمد تف بیندازد و از آن پس از وی دوری گزینند. عقبه توصیه دوستش را پذیرفت و روزی در حضور بزرگان قریش بروی محمد تف انداخت. محمد اظهار داشت: «ای عقبه، اگر روزی قدرت بدست آورم، دستور خواهم داد سرت را از بدن جدا کنند.» عقبه باطعنه پاسخ داد: «آیا واقعاً فکر میکنی، روزی چنین قدرتی را حاصل خواهی کرد؟»[۲]

اتفاقاً «عقبه بن معیط» در جنگ بدربدست لشگریان محمد اسیر شد و او را نزد محمد آوردند. محمد به علی دستور داد، اکنون وقت آن رسیده است که تو نذر مرا بجای آری و سر این مرد را از بدن جدا کنی. عقبه اظهار داشت، یا محمد تو میدانی که من زنان و کودکان بسیار دارم و اگر کشته شوم، آنها بدون سر پرست میمانند. محمد به سخنان او وقعی نگذاشت و پاسخ داد، جای تو و زنان و کودکانت در جهنم است و علی سراز بدنش جدا ساخت.[۳]

۷ــ بغیر از موارد بالا، بسیاری از مخالفان محمد یا به تحریک و یابه دستور مستقیم وی ناجوانمردانه مقتول شدندکه از آن جمله اند: کعب بن اشرف ازسران

1- Rodinson, *Muhannad*, p. 171-72.

۲ـ تفسیر طبری، به تصحیح حبیب یغمائی، جلد پنجم (تهران: چاپ دانشگاه تهران)، صفحه ۱۱۰۳

۳ـ مأخذ بالا.

قبیله یهودی بنی النضیر و عصمابنت مروان از زنان زیبا و شاعره مدینه. هر دوی این افراد بعلت اشعار هجوی که بر ضد محمد میسرودند به دستوراو در خواب به قتل رسیدند. قتل عصما بنت مروان بسیار فجیع انجام شد. زیرا در حالیکه وی در کنار فرزندانش خوابیده و طفل شیرخوارش در بغلش آرمیده بود، به قتل رسید. پس از قتل عصما، محمد « امیر بن ادی» قاتلش را مورد تحسین و تمجید قرار داد و به وی اظهارداشت: «توبااین عمل به خداو پیامبرش خدمت کردی.» [1] ازجمله سایر افرادی که بعلت مخالفت بامحمدبه دستوراو به قتل رسیدندعبارتندان: سلام بن- ابی الحقیق، یسر بن فرزام، رفاعه بن قیس، خالد بن سفیان و ابو عزه الجهی.

گروهی ازاسلام شناسان نوشته اند [2]،محمدمرتکب سه عمل غیراخلاقی شده که با هیچ منطقی قابل دفاع نیست. اول اینکه، در فرهنگ قومی عرب، ازدواج با زن اسیری که منسو بینش در جنگ کشته میشدند، تا سه ماه پس از گذشت مرگ شوهر مشروع نبود، ولی محمد این قاعده را زیر پا گذاشت و شب همان روزی که شوهر صفیه به دستور او کشته شد، و یرا با خود به رختخواب همسری برد. [3] دوم اینکه بر طبق اصول فرهنگ قومی عرب، مرسوم بود که حتی راهزنهاازقتل و غارت زایرین مکه، آنهم در ماههای حرام خودداری میکردند و در غیر از ماههای حرام ، فقط به کاروانهای تجارتی حمله میکردندو دستبرد میزدند. ولی محمد این قاعده را نیز شکست و برای مشروع قلمداد کردن عمل خود، آیه ۲۱۷ سوره بقره را نازل کرد. و سوم اینکه در دوره جاهلیت ، ازدواج با همسر فرزند خوانده حتی پس از مرگ شوهرش نیزنامشروع بود. امامحمدعاشق زینب همسرفرزندخوانده اش زیدشدو پس از اینکه زید همسرش را طلاق داد، محمد فوراً و یرا به عقد ازدواج خود در

1- Rodinson, *Muhammad*, p. 171.

2- Muir, *The Life of Mohammed;* Sprenger, *Mohammed and der Koran*; S.W. Koelle, *Mohammed and Mohammedanism, Critically considered* (London: 1886).

3- Andrae, *Mohammed: The Man and his Faith*, p.173.

آورد [1] و برای مشروع نشان دادن عملش آیه ۳۶ سوره احزاب را نازل کرد.

«مونتگومری وات» از اسلام شناسان معروف جهان که کتب متعددی درباره اسلام برشته تحریردرآورده است، مینویسد هیچیک از مردان بزرگ عالم، بیش از محمد مورد انتقاد و بد گوئی واقع نشده است. [2] «دانته» محمد و رسالت او را با کلمات تند و موهنی ارزیابی می کند و معتقد است محمد مذهب و ارزشهای معنوی آنرا با افکار و عقاید و کردار خاصش به رسوائی کشید. [3]

بعضی از نویسندگان اوایل قرن هیجدهم با نظر معتدل تری به محمد و موضوع رسالتش نگریسته واسلام رایکی ازمذاهب مفیدغیرمسیحی تلقی کرده اند. «سیل» درسال ۱۷۳۴ ترجمه ای از قرآن تهیه کرد که برای مدتها یگانه ترجمه اصیل قرآن تلقی میشد. «سیل» درترجمه مذکور شخصیت محمد و اثر رسالت او را برای بشر همطرازبا «نوما» [4] و «تزئوس» [5] دانسته است. [6] «دو بولن و یلی یرز» در کتابی که تحت عنوان **زندگی محمد**،بمنظوراثبات برتری اسلام نسبت به مسیحیت برشته تحریر درآورده، کوشش کرده است، محمد را قانونگزاری خردمند

۱- به صفحات ۲۸۷ تا ۲۸۹ همین کتاب مراجعه فرمایند.

2 - Montgomery Watt, ***Mohammed at Medina*** (Oxford: Oxford University Press, 1956), p. 324.

3 - Tor Andrae, ***Muhammed : The Man and his Faith***, p. 173. trans. Theophil Menzel (New York: Barnes and Noble, Inc. 1935), p. 187.

۴- Numa Pompilius (۷۱۵ - ۶۳۷قبل از میلاد) ـ دومین پادشاه رومی از نسل Sabine است. رومی ها بعدها او را از خردمندترین و باتقوی‌ترین سلاطین باستانی روم دانسته‌اند. «نوما» درمدت سلطنت خود اقدامات اصلاحی زیادی برای تأمین رفاه و بهبود زندگی رومیان بعمل آورد که ازجمله عبارتند از: اصلاح تقویم، تأسیس مدارس مذهبی و ایجاد حقوق مذهبی.

۵- Theseus یک قهرمان آتنی است که تا حدودی جنبهٔ افسانه ای دارد. «تزئوس» فرزند Aegeus پادشاه آتن بوده است. او اولین پادشاهی است که آتن را بصورت یک شهر متحد درآورد. درتراژدیهای یونانی از «تزئوس» بعنوان شخصیتی که مظهر انسانیت و بشر دوستی است یاد میشود.

6 - Lings, *Mohammad, His Life Based on the Earliest Sources*, p. 173.

و واقع بیـن نشان دهد که سعی کرده است، مذهبی بوجود بیاورد که فاقد نقاط ضعف مذاهب یهود و مسیحیت باشد.[۱] «ساواری» نیز در ترجمه ای که در سال ۱۷۵۲ از قرآن بعمل آورده، کوشش کرده است از هدف «دو بولن و یلی یرز» پیروی کند. این نویسنده، محمد را یکی از چهره های استثنائی تاریخ میداند که از بناور گمنامی ظهور کرد و با تغییر محیط، بشریت را به زندگی بهتری رهنمون شد. «ساواری» مینویسد، اگرچه محمد دریک خانواده بت پرست پا بعرصه وجود گذاشت، عقیده به یکتاپرستی خدا را در سراسر عربستان رایج کرد. محمد ضمن مسافرتهای خود به کشورهای همجوار متوجه شد که مسیحی ها به فرقه ها و دستجات مختلف تقسیم شده و بر ضد یکدیگر صف آرائی کرده و هر فرقه ای، فرقه دیگر را به کجروی و گمراهی محکوم میکند. یهودیهانیز باتعصبی منطق‌ناپذیر به اصول دین خود چسبیده و آنها را بهترین و مفید ترین مقررات تغییر ناپذیر برای زندگی بشرو فلاح و رستگاری او میدانند.[۲]

درچنین شرایط و اوضاع واحوالی، محمد تصمیم گرفت، دینی بوجود بیاورد که خمیر مایه آن از نهادهای عقلائی، یعنی اعتقاد به خداوند یکتائی که عمل نیک را پاداش و کرداربد را مجازات میکند، ناشی شده باشد. «ساواری» میگوید، محمد بسادگی نمیتوانست، مردم را به گرایش به چنین آئینی وادار بکند، بلکه برای اینکه افراد مردم را برای پذیرش آئین مذکور تحریک کند، ناچار بود ادعای نبوت و رسالت بنماید. بهمین دلیل محمد خود را پیامبر خدا معرفی وادعا کردکه از طرف خداوند برای هدایت و ارشاد بشر به نبوت مبعوث شده است. البته محمد درادعای خود صادق نبود، ولی از دگر سو، مقتضیات زمان برای قبول ادعای او از هر لحاظ مناسب بود. با این زیر بنای فکری و با کمک اوضاع و احوال و مقتضیات موجود، محمد تاآنجاکه برای مردم عربستان امکان قبول داشت، اصول اخلاقی ادیان یهود و مسیح را درآئین تازه بنیاد اسلام وارد کرد. بدیهی است که محمد درامور نظامی، سیاسی و همچنین حکومت بر مردم

1- *Ibid.*

2 - Savary, *Le Coran traduit de l'arabe precede d'un abrge de la vie de Mahomet* ("Meque l'an de l'Hegire, 1165"), i, pp. 222-30, quoted by Andrae, *Mohammed: The Man and His Faith*, p. 174.

بیش از ۸۵ درصد مسلمان
بین ۲۵ و ۸۵ درصد «
کمتر از ۲۵ درصد «

جمعیت کشورهای مسلمان

استعداد خارق العاده ای داشت و موفق شد از توانائی ذاتی اش در بهره برداری از اوضاع واحوال مناسب زمان برای پیش برد هدفش که ترو یج آئین تازه بنیادی بود استفاده کند و بدین ترتیب عربستان را زیر چتر دین نو بنیادش درآورد.

«ساواری» در کتاب خود نتیجه میگیرد که محمد یک پیامبر واقعی و راستین نبود و موضوع رسالت او به نبوت از واقعیت خالی بود، معهذا نو یسنده مذکور، محمدرایکی از بزرگترین مردان تاریخ بشمارمی آورد.[1]

«ولتر» درمقدمه کتابی که درسال ۱۷۴۲ تحت عنوان **تراژدی** برشته تحریر درآورد، عقاید ونوشته های «دو بولن و یلی یرز» را درباره شخصیت محمد رد کرده و مینو یسد اگر محمد درمقام شاهزاده بدنیا آمده بود و بوسیله مردم به قدرت انتخاب شده و توفیق پیدا کرده بود، قوانین و مقررات عادلانه ای ایجاد و از کشورش در برابر دشمنان دفاع کند، میتوانست رهبری در خورستایش تلقی شود، ولی هنگامی که شخص شترچرانی مانند محمد ظهور، مردم را به طغیان تحریک و ادعا میکند با جبرئیل گفتگو داشته و محتو یات کتابی را که عقل سلیم درباره مطالب واهی هرصفحه آن دچار حیرت میشود، او از طرف خدا به وی تلقین کرده است و بعلاوه برای وادارکردن مردم به قبول آئینش، مردها رامقتول میکند وزنان را می ر باید، چنین شخصی را باید انسانی نامید که عقل و منطق از وجودش رخت بربسته و خرافات و اوهام کلیه شرائین مغزش را پر کرده‌اند. «ولتر» مینو یسد، این عقیده درست نیست که فکر کنیم، محمد بطور عمدی مرتکب تبهکاریهائی که به او نسبت داده شده است گردید، اما ازطرف دیگر، کسی که بر ضد هم میهنان خود، آنهم بنام خدا جنگ و خونریزی راه بیندازد استحقاق هر اتهامی راکه به وی نسبت داده شود، دارد. «ولتر» بعدها در کتابی که تحت عنوان *Essai sur les moerus* به رشته تحریر درآورد، لحن معتدلتری در بحث راجع به محمد انتخاب کرد و اگر چه او را شخصی بزرگ و توانا نامیده است، مظالم و شقاوتهائی را که وی مرتکب شده نکوهش کرده است. «ولتر» معتقد است در

1- *Ibid., 174.*

مذهب محمد، هیچ چیزتازه‌ای بغیر از اینکه او «پیغمبر خداست» وجود ندارد. عقیده «ولتر» درباره محمد قبولیت عامه یافته است.[1]

«دیدرو» ادعا کرده است که محمد بزرگترین دوست زنان و سرسخت ترین دشمن عقل سلیم بوده که از این جهات دنیا نظیر اورا ندیده است.[2]

اولین نویسنده ای که نسبت به نبوت محمد با نظر مثبت نگاه کرده است، «توماس کارلایل» میباشد. «کارلایل» سخنرانی روز جمعه ۸ ماه مارس سال ۱۸۴۰ خود را درباره « قهرمان پرستی» به شرح شخصیت محمد اختصاص داد. این نویسنده معتقد بود، دادن عنوان پیغمبر کذاب به کسی که بانی ایجاد یکی از مهمترین ادیان دنیا شده است، کار آسانی نیست. «کارلایل» معتقد است، محمد نیز مانند هر انسان بزرگی شخص صادقی بوده است، زیرا یک انسان بزرگ نمی تواند غیر صادق باشد. تردید نسبت به رسالت محمد را می توان محصول عصر شکاکیت و نتیجه فلج مغزی و هلاکت ارزشهای معنوی انسان دانست. رد دین اسلام در واقع کوششی برای ترویج افکار مربوط به انکار وجود خداست. محمد انسانی بود که وقایع زندگی را درک کرد و برای بشریت از عالم لدنی خبر آورد. ما باید محمد را یا پیغمبر و یا شاعر بنامیم، زیرا سخنان او نمی تواند گفته های یک فرد عادی تلقی شود.[3]

«آندره» عقاید و افکار «کارلایل» را درباره محمد نقد کرده و مینویسد معتقدات کارلایل درباره محمد، ناشی ازیک ایده آلیسم ذهنی و خیالی است که فرض میکند اگریکی از افراد انسان از نبوغی سرشار برخوردار بود، وی در نتیجه نبوغ مذکور قادر خواهد بود، خود را مظهر قدرت الهی و نماینده خدا نیز بداند و این

1- *Ibid.*, pp. 174-75.

2- *Ibid.*, p. 175.

3- *On Heroes, Hero-Worship and the Heroic in History*, Various editions, Lecture 11, "The Hero as Prophet: Mahomet: Islam" (8 May 1840).

امر را یکی از واقعیات زندگی بشری بشمار آورد. محمد با نبوغ سرشارش جبرئیل و خدا را وسیله قرارداد و با تخیلات خود مقرراتی بنام دین و الهامات الهی برای مردم به ارمغان آورد. حتی آن گروه از محققانی که نسبت به محمد و دین او دارای حسن نیت بوده اند، نتوانسته اند از ابراز این عقیده خودداری کنند که در رسالت محمد هیچ نوع واقعیتی وجودنداشته است. این امرنمیتواندغیرممکن باشد که شخصی واقعاً ازطرف خدا مورد الهام قرار بگیرد، معهذا بسیاری از اصول مذهبی را از خود جعل کند و مذهب او ترکیبی از الهامات خالص الهی و افکارپوچ و ساختگی خودش باشد. انسانی که مورد الهام پیامهای خاصی قرار میگیرد، ممکن است کابوسهای رو یا مانندی بر مغزش چیره شوند و شخص الهام شده، آنها را واقعی تلقی کند.[1]

واما در برابر اظهارات مذکور، باید از «کارلایل» و «آندره» پرسش کرد که آیا ازشأن خدای قادرمتعال دور نیست که ما فکر کنیم او بنده ای را بعنوان پیامبرش انتخاب میکند که به هدایت و ارشاد بندگان ضعیفش بپردازد، اما وی بعدازرسالت به‌نبوت ازفرمان خداسرمی پیچدو بافریب دادن خدای خوددر مقام خیانت به او بر می آید و خداوند قادرمتعال دربرابر او ساکت می نشیند؟ از طرف دیگر، اگر واقعاً خداوند فردی را بنام پیامبر خود انتخاب کنـــد، ولی او بمنظور کسب قدرت و شوکت فردی درصدد نافرمانی از فرمان الهی وخیانت به‌خدا برآید، آیا خداوند قادر نیست، فوراً او را نابود سازد؟ حال اگر فرض کنیم همراه با الهامات الهی و یادرتعقیب آنها، کابوسهای بی اساسی به مغزپیامبر خدا وارد شود، آیا خداوند قادر نیست یا اورا از سمت خود معزول و یا در جهت هدف مورد نظر خویش هدایتش نماید؟

«آندره» سپس در ادامه بحث مینویسد، متأسفانه نمیتوان گفت که محمد از صداقت و پارسائی بهره میبرده است. محمد حوادث دوره قدرتش را با رفتاری حیله گرانه و ترفندآمیز حل کرده است. درطبیعت روانی محمد یک نوع خصلت

1- Andrae, *Muhammed: The Man and His Faith*, p. 177.

موذیگرانه ای وجود داشت که معمولاً از خصوصیات افراد «خود درون گرا» میباشد. افراد خود درون گرا خیال پرور بوده و صراحت و شجاعت اخلاقی، مخصوصاً در هنگام عمل کمتر از آنها مشاهده میشود. از طرف دیگر، افراد طبقه مذکور دارای قدرت اراده‌ای بسیار قوی و نیروئی فوق العاده بوده و قادر به انجام اعمال و رفتار بسیار متهورانه و بی باکانه ای هستند که معمولاً به شرم و رسوائی منتهی میشود.[۱]

اگر چه محمد باتهوری شگفت انگیز، قرآن را الهامات الهی به پیروانش معرفی و بت پرستی را در عربستان نابود کرد، اما در درون خویش از حس اعتماد به نفس برخوردار نبود، در اداره روابط شخصی اش با دیگران ضعیف بود و توانائی لازم برای ابراز عقاید واقعی خود را نداشت. محمد نیز مانند «سنت پاول» در بیان بسیار نیرومند، ولی هنگام حضور در برابر دیگران ضعیف بود و از اینرو بطوریکه در بالا شرح داده شد معمولاً به حیله و نیرنگ متوسل میشد.[۲] محمد پیوسته برای تحقق بخشیدن به هدفهای شخصی وسیاسی اش آیه صادر و آنها را خواست و مشیت الهی معرفی میکرد.[۳]

دانشمندان بعد از «توماس کارلایل» نیز تا حدودی از عقیده وی درباره کیفیت رسالت محمد پیروی کردند، ولی بعضی از آنها محمد را انسانی که فاقد سلامت مغزی بوده، دانسته اند.[۴] «گوستاو ویل» نوشته است که محمد دچار بیماری صرع بود.[۵] «الویزاسپرنگر» پا را فراتر گذاشته و اظهار عقیده کرده است که محمد علاوه بر بیماری صرع از ناراحتی روانی هیستری نیز رنج میبرده است.[۶] «سرو یلیام مو یر» محمد را پیامبری دروغین نامیده و معتقد بود تا هنگامی که

1 - *Ibid.*, p. 185.
2 - *Ibid.*
3 - Muir, *The Life of Muhammed*, p. 514.
4 - Watt, *Islamic Sarveys*, p. 17.
5 - Gustav Weil, *Biblische Legenden der Muselmanner* (Leipzig, 1886).
6 - Aloys Sprenger, *The Life of Mohammed from Original Sources* (Allahabad: 1851).

محمد در مکه اقامت داشت، واعظی با صداقت بود که با حسن نیت مردم را به نکوکاری ارشاد میکرد، اما هنگامی که به مدینه مهاجرت کرد، در راه کسب قدرت و موفقیت دنیوی مغلوب وسوسه های شیطان شد.[۱] «مارگولیوت» با ایمانی قاطع محمد را به افسون کردن مردم متهم کرده واظهارداشته است، دعوی نبوت محمد ثابت میکند، افرادی که دارای توانائیهای غیر عادی بشری هستند، به آسانی میتوانند مردم را با موهومات افسون و در کیفیت ذهنی و عقیدتی آنها رسوخ و نفوذ نمایند.[۲] «تئودور نولد که» در حالیکه الهاماتی را که به محمد شده، از واقعیت دور نمی پنداشت و عقیده نداشت که محمد به صرع مبتلا بوده است، معتقد بود که محمد بعضی اوقات تحت فشار حمله های عصبی و هیجانی قرار میگرفت و فکر میکرد، در معرض الهامات الهی واقع شده است.[۳]

تجزیه و تحلیل عناصر تشکیل دهنده شخصیت محمد نشان میدهد که هیچیک از مردان نامدار جهان بیش از محمد از گفته «هدف تعیین کننده وسیله است» استفاده نکرده است. ارسطو و مسیح هردو معتقد بودند که انتخاب وسیله نامشروع برای رسیدن به هدف مشروع جایز نیست، اما محمد اگر چه خود را پیامبر خدا نامید، پا را حتی از ماکیاولی فیلسوف زشت شهرت غرب نیز فرا تر گذاشت و در حالیکه ماکیاولی عقیده داشت، رعایت اصول اخلاقی در سیاست جائز نیست، محمد عملاً نشان داد که حتی در دین نیز رعایت اصول اخلاقی لزومی ندارد و برای رسیدن به هدف، به کار بردن هر نوع وسیله ای مشروع و مجاز است.[۴] این

1 - Muir, *The Life of Mohammed,* pp. 513-20.

2 - D.S. Margoliouth, *Mohammed and the Rise of Islam* (London: Putman's Sons, 1905).

3 - Theodor Noldeke, *Das Leben Muhammeds* (Hannover: 1863).

۴. در هنگام واقعهٔ بنی النضیر و حمله به قبیله یهودی مذکور، محمد دستور داد نخلستانهای آنها را قطع کنند. موقعی که یهودیهای قبیلهٔ بنی النضیر به این عمل اعتراض کردند، محمد آیات ۳ تا ۵ سورهٔ حشر را نازل کرد که مفهوم آنها اینست که برای رسیدن به هدف، کاربرد هر وسیله ای مشروع و مجاز است.

طرز فکر یعنی «هدف تعیین کننده وسیله است» زیربنای شخصیت محمد را تشکیل داد و پس از او در ژرفای عقل و منطق پیروان اسلام سنگی و شرطی شد.

بدیهی است که اگر در لابلای تارهای سنگی شده اصول قرآن و اسلام ذره‌ای میانی احساس، عاطفه، مدارا، و وجدان انسانی بکاررفته بود، مسلمانان دنیا از شرایط فکری و فیزیکی آرامش بخش تر و دنیای آسوده تری بهره میبردندو جان وزندگی میلیونها انسان بیگناه قربانی پاره‌ای اصول واهی که حقانیت و ارزش معنوی آنهاباهیچ منطقی قابل توجیه نیست، نمیشد. *

فهرست مآخذ و منابع فارسی

البلاذری، امام احمدبن یحیی. **انساب الاشراف**. تنظیم بوسیله محمد حمداله. قاهره: دارالمعاریف، ۱۹۰۹.

ــــــــــ، امام احمدبن یحیی. **فتوح البلدان: بخش مربوط به ایران**. ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.

ابن اسحق، **سیرت الرسول**. تفسیری از عبدالملک بن هشام.

ابن رشد، عبدالولید محمدبن احمد. **مقدمه ماوراء الطبیعه**.

ابن سعد، ابوعبداله محمد. **کتاب طبقات الکبیر** ۹ جلد. تصحیح بوسیله ساچو. لیدن: ۱۳۲۲ هجری.

ابن عباس

ابن ماجه، ابوعبداله القزوینی. **السنه**. قاهره: عبدالباقی. ۱۹۵۳.

ابن هشام، عبدالملک. **زندگی محمد**. تنظیم از بلاغ. ۱۸۸۷. ۲جلد.

ــــــــــ. عبدالملک. **کتاب سیرت رسول اله**. ۴ جلد. قاهره: ۱۳۵۶ هجری.

ابوداود، سلیمان بن العشعث السیستانی. **کتاب السنه**. ۲جلد. قاهره: ۱۲۸۰ هجری.

البهائی، ابوالفرج. **کتاب الاغانی**. قاهره: ۱۹۲۷/۳۶

الهی قمشه ای، مهدی. **قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی.** به سرمایه نصرت اله شیخ العراقین بیات. به خط سید حسین میرخانی و بدون ذکر نام ناشر. ۱۳۲۷ خورشیدی.

الیاس، آنطوان الیاس. **قاهره: مطبوعات جدید الیاس. ۱۹۶۲.**

امیر عاملی، سید محسن. **ترجمه اعیان الشیعه.**

اوصیاء. **فقه اسلامی.** تهران: ۱۳۳۳.

البخاری، محمدبن اسماعیل. **صحیح البخاری.** ۹ جلد. قاهره: الشب.

سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن. تفسیر جلالین. ۸ جلد. قاهره: ۱۹۲۶ میلادی.

بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر. **الفرق بین الفرق.**

البیضاوی، عبداله بن عمر. **انوارالتنزیل و اسرار التأویل.** قاهره: ۱۳۴۴ هجری.

الترمذی، ابوعیسی محمد. **الجمیع.** هفت جلد. قاهره: ۱۹۳۷.

الکامل.

تاریخ طبری.

تاریخ فخری.

تفسیر طبری. به تصحیح استاد حبیب یغمائی. ۷جلد. تهران: دانشگاه تهران.

جاحظ. **البیان و التبیین.**

حبیب السیر.

حسنین، دکتر عبدالعظیم محمد، **قاموس الفارسیه.** لبنان: دارالکتاب اللبنانیه. ۱۴۰۲-۱۹۸۲.

حلبی، علی اصغر. **شناخت عرفان و عارفان ایران.**

خزائلی، **احکام قرآن.**

خمینی، روح اله. **رساله توضیح المسائل.** تهران: بازار بین الحرمین. حسین مصدقی.

دشتی، علی. **۲۳ سال.**

دقایق الاخبار.

الزمخشری. **الکشاف الحقیقة التنزیل.** قاهره: ۱۹۶۶.

سالنامه اسلام. میلان: ۱۹۱۲

سفر تکوین.

شبلی، محمدبن عبداله. **کتاب المرجان فی احکام الجن.**

شمس الانوار.

شهرستانی، محمدبن عبدالکریم. **کتاب الملل والنحل.**

الطبری، محمدبن جریر. **طریقه الامم و الملوک.** قاهره: ۱۳۲۶ هجری.

ــــــــــ. **طریقه الرسول و الملوک.**

عسقلانی، تفسیری بر فتح الباری.

عفیفی، عبداله. **مرآت العربیه.** قاهره: ۱۹۲۱.

عمید، حسن. **فرهنگ عمید.** تهران: انتشارات جاو یدان. ۱۳۵۳.

الغزالی، ابو حامد محمد. **احیاءالدین.** ۴ جلد. قاهره: ۱۳۴۸ هجری.

فارابی، ابو نصر محمد بن محمد بن ترکان اوزلاگ. **اصول رفتار.**

فتح الباری، **شرح البخاری.** قاهره: ۱۳۰۰ و ۱۳۱۹ هجری.

قرآن ابوالقاسم پاینده. تهران: ۱۳۳۶.

قرآن کریم و فرقان عظیم. تهران: انتشارات جاو یدان. ۱۳۳۷.

قرآن الکریم. بیروت: دارالکتاب الوبنانی.

قیاس الانبیاء. چاپ ایران.

گیورگیو، کونستان و یرژیل. **محمد پیغمبری که از نو باید شناخت.** تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۳.

مجلسی، محمدباقر. **حلیة المتقین.** تهران: چاپ طاهری. ۱۳۶۲.

مرآت الکائنات. جلد اول.

مسلم بن الحجّاج، ابی الحسین. **جامع الصحیح.** ۵ جلد. قاهره: ۱۳۷۵ - ۱۳۷٤ هجری قمری.

مشکات المصابح. کتاب چهارم. فصل هشتم. دهلی.

نهج البلاغه. ترجمه محسن فارسی. تهران: امیرکبیر. ۱۳۶۱.

النسائی، احمد بن علی. **کتاب السنه.** ۸ جلد. قاهره: ۱۳۴۸ هجری.

النوائی .**منهاج الطالبین.**

النووی، الامام یحیی بن شرف الدین. **الاربعین النوریه فی احادیث الصحیحه النبویه**. سوریه، دمشق: ۱۹۷۶.

الواقدی، محمد بن عمر. **کتاب المغازی.** ✽

فهرست مآخذ و منابع زبانهای خارجی

Abulfeda. *La Vie de Mahomet.* trad. Noel Devergers.

Ad-Damiri. *Hayat al-Hayawan.* trans. Jaker, Vol. 1.

Ahrens, K. "Christliches im Qoran." *ZDMG.* IX, 1930.

Ali, Ameer. *The Legal Position of Women in Islam.* London: Haddor and Stroughton. 1912.

Ali, Yusuf Abdullah. *The Holy Quran.* Washington, D.C.: The Islamic Center, 1934.

Andrae, Tor. *Der Ursprung des Islams u. das Christentum.* Uppsala u. Stokholm, 1926.

————. *Muhammed: The Man and His Faith.* trans. Theophil Menzel. New York: Barnes and Nobel, Inc., 1935.

Arabia, the Cradle of Islam.

Archer, John Clark. *Mystical Elements in Mohammed* (Dissertation). New Haven: Yales Press, 1924.

Bay, Essad. *Mohammed: A Biography.* New York: Longmans, Green & Co., 1936.

Belin. *Journal of Asiatic Society.* 1854.

Bell, Richard. *The Origins of Islam in its Christian Environment.* London: 1926.

————. *Introduction to the Quran.* Edinburgh: University Press. 1970.

Bodley, R.V.C. *The Messenger: The Life of Mohammed.* New York: Doubleday and Company, Inc., 1946.

Brockelmann, Carl. *History of the Islamic Peoples.* London: 1950.

Caetani, Leon. *Annali dell' Islam.* Milano: 1905-13.

Calverley, E.E. *The Moslem World.* Vol. VIII.

Casanova, Paul. *Mohammed et la Fin du Monde.* Paris: 1911-24.

Cheikho, Louis. *Le Christianisme et la Litterature Chretienne en Arabie avant L'Islam.*

Clarke, James Freeman. *Ten Great Religions.*

Cod, Rehm. Quote by Runes, Dagobert D. *Philosophy for Everyman.* New York: Philosophical Library, Inc., 1068.

Daniel, Norman. *Islam and the West, The Making of an Image.* Edinburgh: 1960.

De Castries. *L'Islam.*

DeLacy O'Leary. *Arabia before Muhammed.* 1927.

Delaporte. *La Vie de Mahomet.*

Dosy. *History de Musulmans d'Espangne.*

Deooze, Daniel, *"The CIA's Secret Fund, Iran," Politics Today,* March/April, 1982.

Encyclopedia of Islam. Article on Arabic. London & Leiden. 1913-38.

Fahmi, Mansour. *La Femme.*

Fakhr-al-Razi. Vol., 249.

Fellows, Ward J. *Religions East and West.* New York: Holt, Rinehart & Winston, 1979.

Gagnier. *Vie de Mahomet.*

Gibb, H.A.R. *Mohammedanism.* London: Oxford University Press, 1950.

Gieger, Abraham. *Was hat Mohammed aus dem Judentume aufgenommen?* Bonn: 1833. Translated into English by F.M. Young under the title *Judaism and Islam.* Madras: 1898.

Goldzoheir. *Muhammedanische Studien.* Vols. 1-2. Halle: 1899.

Grunebaum, G. Von. *Medieval Islam.* Chicago: 1946.

Guidi. *L'Arabie Anteislamique.* Paris: 1921.

Guillaume, Alfred. *The Traditions of Islam.* Oxford: 1924.

Hartmann, Martin. *The Moslem World.* Vol. IV.

Haykal, Muhammad Husayn. *The Life of Muhammad.* trans. Ismail Rugi A. al Faruqi. U.S.A.: North American Trust Publications, 1976.

Hilaire, Barthelemy Saint. *Mahomet et al Koran.*

Hirschberg, J. *Yisrael Ba'arab.* Tel Aviv: 1946.

Hirschfield, Hartwig. *New Researches into the Composition and Exegesis of the Quran.* London: 1902.

Historie de l'Ectriture Chretienne en Arabie Avant l'Islam.

Horovitz, J. "Jewish Proper Names and Deratives in the Koran." *Hebrew Union College Annual.* II, 1925.

———. *Koranische Untersuchungen.* 1926.

Huart, Clement. *A History of Arabic Literature.* London: 1903.

Hurgronje, Snouck. "Der Islam" in *Lehrboch der Religionsgeschichte.* ed. Bertholet u. Lehmenn, 1924.

Kasimirsky. *Introduction to the Translation of the Koran.*

Katsh, Abraham I. *Judaism and the Koran.* New York: Barnes & Company, Inc., 1962.

Koelle, S.W. *Mohammed and Mohammedanism Critically Considered.* London: 1886.

La Condition de la Femme dans la Tradition et l'Evolution de l'Islamisme. Paris: 1913.

Lammens. *La Mecque a la Veille de l'Hejire.* Beiruth: 1928.

Lane, E.W. *An Arabic-English Lexicon.* London: 1863-93.

Lanepool, Stanley. *Studies in a Mosque.*

The Law of Apostasy in Islam. Chapter II.

Lings, Martin. *Muhammad. His Life Based on the Earliest Sources.* London: George Allen & Unwin, 1983.

Littman in the Andreas, *Festschrift,* and Horovitz, Kor, *Untersuchungen.*

Macdonald, Duncan Black. *Aspects of Islam.* New York:

Freeport, Books for Libraries Press. 1971.
———. *The religious Attitude and Life in Islam*. Beirut: Khayat, 1965.
Machiavelli, Niccolo. *The Princes and Discourses. New York: Modern Library. 1950.*
Margoliouth, D.S. *Mohammed and the Rise of Islam*. London: 1905.
———. *The Relations between Arabs and Israelites prior to the Rise of Islam*. New York: 1924.
Martin, Von. *Hartmann, Der Islamische Orient*. Leipzig: 1909.
McClintock and Strong's. *Encyclopedia*. Vol. III.
Merrick, James. *The Life and Religion of Mohammed*/ حیات القلوب Boston: 1850.
Mohammed Ali. *The Holy Koran*. Woking: 1917.
Mohammed and the Rise of Islam. London: 1905.
Mohammed El-Mekki, Qot'B Eddin. *History de la Mecque*.
Muir, William. *The Life of Muhammad*. A new and Revised Edition by Weir. Edinburgh: John Grant. 1911.
———. *The Mohammedan Controversy*. Edinburgh.
Noldeke, Theodore. *Die Geschichte Juden in Arabien*. 1910.
Noldeke-Schwally. *Geschichte des Qorans*. vol. I. Leipzig: 1909.
Nyland. P. *The Moslem World*. Vol. VI.
On Heroes, Hero-Worship, and the Heroic in History. Various editions, lectures 11. "The Hero as Prophet: Mohomet: Islam." May 1840.
Palmer, E.H. *The Koran*. London: 1951.
Perron, Femme. *Arabes avant et depuis l'Islam*. 2 Vols. Paris: 1858. Vol., I and II.
Potter, Charles Francis. *The Great Religious Leaders*. New York: Simon and Schuster, 1958.
Prideaux. *Vie de Mahomet*.

Roberts, R. *The Social Laws of the Quran.* London: 1925.

Rodinson, Maxime. *Muhammed.* trans. Anne Carter. New York: Pantheon Books. 1971.

Rodwell. J.M. *The Koran.* London: 1937.

Rudolph, W. *Die Abhangigkeit des Qorans von Judentum u. Christentum.* Stuttgart: 1922.

Runes, Dagobert D. *Philosophy for Everyman.* New York: Philosophical Library, Inc., 1968.

Rushdie, Ahmad Salman. The *Satanic Verses.* London: Viking Penquin Inc., 1989

Russel Bertrand. *A History of Western Philosophy.* New York: Simon and Schuster, 1945.

Schmolder. *Essai sur les ecoles philosophies chez les Arabes.*

Sedillot. *History des Arabes.*

Sell, Canon. *Faith of Islam.*

Servier, Andre. *Islam and the Psychology of the Musulman.* trans. A.S. Moss-Blundell. New YorK: Charles Scribner's Sons, 1924.

Shahab, Hassan. *Dalil ul-Kitab.* Cairo: 1909.

Smith, H. *The Bible and Islam.* New York: 1879.

Smith, Robertson. *Kinship and Marriage in Early Arabia.*

——————. *Religion of the Semite.* 1st series, 3rd. ed. revised by S.A. Cook. London: 1927.

Snouck - Hurgronje, "Der Islam" in *Lehrbuch der Religionsgeschichte.* ed. Bertholet u. Lehmenn, 1924.

Sprenger. *Mohammed and der Koran.*

——————. *The Life of Mohammed.*

——————. *Vie et Ensiegnment.*

Stoll, Otto. *Suggestion and Hypnotismus.* 2te Aufl. Leipzig: 1904.

Tabari. Vol., XXII.

Taybji, F.B. *Principles of Mohammedan Law.* Bombay: 1924.

Theol. Studien. 14. Jahrgang.

Torrey, Charles Cutler. "Mysticism in Islam" in Sneath's *At One with the Invisible.* Macmillan, 1921.

———. *The Jewish Foundation of Islam.* New York: Ktav Publishing House, Inc., 1967.

Tractate, Talmudic. *Sukkah.*

Vajda, George. "Jeunes Musulmans et Jeunes Juifs." *HUCA.* XII-XIII, 1937-38.

———. "Juifes et Musulmans Selon le Hadit." in *Journal Asiatique.* Paris: 1937.

Warneck, Johannes Gustav. *The Living Christ and Heathenism.*

Watt, W. Montgomery. *Muhammed at Medina.* Oxford: University Oxford Press. 1956.

Weil. Gusta. *Biblische Legenden der Muselmanner.* Leipzig: 1886.

Weil. *History des Peuples de l'Islam depuis Mahomet.*

———. *Le Prophete Mohammed.*

Wellhausen, J. "Medina vor dem Islam." in *Skizzen und Vorarbeiten.* Berlin: 1885.

———. *Muhammed in Medina.* Berlin: 1882.

———. *Reste Arabischen Heidentums.* Berlin: 1897.

Wherry, E.M. *A Comprehensive Commentary on the Quran: Composing Sale's Translation and Preliminary Discourse.* London: Kegan Paul, 1896.

Wilken, G.A. *Het Matriarshaat bij de oude Arabieren.* Hague: 1884.

Wustenfeld, Von F. *Das Leben Muhammeds nach Muhammed.* Ibn Ishaq. bearbeitet von 'Abd el-Malik Ibn Hischam. edited by Von F. Wustenfeld. Gottingen: 1859.

Zwemer, Samuel M. *Across the World of Islam.* New York: Fleming H. Revell Co., No date.

———. *The Moslem Doctrine of God.* New York: 1905.

———. *The Influence of Animism on Islam.* London: The Macmillan Company, 1920.

———. *Studies in Popular Islam.* London: The Sheldon Press. 1939. ✱

فهرست راهنما

غ

ف

ق

*